

خانواده

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی

جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر خانواده

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۲

مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیاتُ الْأُسْرَةِ فِی الْقُرآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم به اهتمام: دکتر محمد بیستونی بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ - به اهتمام محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۵. ISBN: فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. . ۴ق ۹۵ب/۴/۶۵ BP۱۵۹/۲۹۷ کتابخانه ملی ایران ۴۴۷۰۷ ۸۵ م عنوان: تفسیر خانواده (جلد دوم) به اهتمام: دکتر محمد بیستونی گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان چاپ و صحافی: چاپخانه رواق نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار ۱۳۸۹ شما ر گان: ۱۵۰۰ نسخه نا شر: انتشارات بیان جوان شابک: ISBN: نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره ۴۵۱، طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶ www.Tafsirejavan.com

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنـا وَ نَبِیِّنـا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَم النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الاَوْلیاءَ وَ یا مُذِلَ الاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (۴)

۱۷۲. آیه (لزوم مراجعه اعضای خانواده به مشاورین متخصص)

اشاره

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید. (۴۳ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند. مسلما مردان وحی وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها و

کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه این که با یک نیروی خارق‌العاده الهی و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود. سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می‌کند: «اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ». «ذِكْر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اَهْلَ الذِّكْر» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که آنها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می‌بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب (صفحه ۵) برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند.

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آن چه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسایلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند. به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی‌دانند به آنها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی‌نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می‌کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیّت قرار داده‌اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار. (صفحه ۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَيْهِمْ و ما پیش از تو و رسالت تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی فرستادیم و به نور و فروغ وحی دل‌هایشان را نورباران ساختیم، به رسالت نفرستادیم. منظور آیه شریفه این است که آنان نیز پیامبر ما بودند و از نعمت گران وحی و رسالت بهره‌ور و تو نخستین آنان نیستی که شرک‌گرایان تعجّب می‌کنند و اصل رسالت را انکار می‌نمایند. بدین وسیله آفریدگار هستی برای شرک‌گرایان روشن می‌سازد که پیامبر باید از خود انسان‌ها باشد تا مردم او را بنگرند و با شنیدن گفتارش با او به گفت و شنود بپردازند؛ و این پندار که چرا به جای او فرشته‌ای نیامده است تا پیام خدا را برساند، پنداری سست و بی‌اساس است، چرا که پیش از او نیز پیامبران بی‌شماری آمدند و این سالار و آخرین آنان است. فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ. در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ به باور «رُمّانی»، «زَجّاج» و «اَزْهَری»، منظور از «اَهْل ذِكْر» یا دانشوران کسانی هستند، که به تاریخ و تحولات تاریخی و سرگذشت پیشینیان آگاهی دارند، خواه از توحیدگرایان باشند و یا از تاریک اندیشان و کفرگرایان؛ چرا که واژه «ذکر» به مفهوم آگاهی و در برابر بی‌خبری و ناآگاهی و فقدان دانش است. بنابراین پیام آیه این است که این واقعیت را که خدا هماره پیام‌آورانی فرستاده است و

آنان مردم را به سوی توحید و تقوا فرا خوانده‌اند از آگاهان بپرسید و کاری به عقیده آنان نداشته باشید. ۲ امّا به باور «اِبْن عبّاس» و «مُجاهِد» منظور پیروان کتابهای آسمانی است و پیام آیه شریفه این است که: اگر نمی‌دانید از پیروان تورات و انجیل بپرسید. (صفحه ۷) با این بیان، این خطاب به شرک گرایان است؛ چرا که آنان نویدهای یهود و نصاری را که از کتابهای خود در مورد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دادند باور نمی‌داشتند و آنها را دروغ می‌انگاشتند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای از جمله «اِبْن زَیْد» منظور پیروان قرآن است؛ چرا که واژه «ذِکْر» به مفهوم قرآن شریف آمده است. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «نَحْنُ اَهلَ الذِّکْرِ»؛ این دانشوران و آگاهانی که خدا مردم را به سویشان راه می‌نماید تا پرسش‌های خود را از آنان بپرسند و هدایت شوند ما هستیم. گفتنی است که خدا در قرآن شریف پیامبر را با عنوان «ذکر» یاد کرده(۱)، که با این بیان، آن حضرت «ذکر» است و خاندان وحی و رسالت خاندان «ذکر»؛ درست همان‌گونه که در روایات بسیاری آمده است.(۲) ***** ۱. سوره طَلاق، آیه ۱۰. ۲. لَمَّا نَزَلَتْ هذِهِ الْآیَهُ قالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: نَحْنُ اَهْلَ الذِّکْرِ. هنگامی که آیه مورد بحث فرود آمد، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ما خاندان وحی و رسالت، اهل «ذکر» هستیم و این آیه در مورد ما فرود آمده است. اِحْقاقُ الْحَقّ، ج ۳، ص ۴۸۲. (صفحه ۸)

۱۷۳. آیه (دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر)

اشاره

وَ قَضی رَبُّکَ اَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیماً پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنها یا هر دو آن ها، نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو. (۲۳ / اسراء) وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغِیراً بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر و بگو پروردگارا همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (۲۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَضاء» مفهوم مؤکّدتری از «امر» دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را دربرمی‌گیرد و همچنین، «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می‌شود، تأکید دیگری در این جمله است. در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند: ۱ از یک سو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام هستند گذارده، می‌گوید: کمترین سخن اهانت‌آمیز را به آن‌ها مگو. آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا بر خیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود. آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب. (صفحه ۹) ۲ از سوی دیگر قرآن می‌گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می‌کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو و باز تأکید می‌کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است. ۳ از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر. ۴ سرانجام می‌گوید: حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما (صفحه ۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز

در این آیات که زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز را ترسیم می‌کند و یک رشته از رواها و نارواها و بایدها و نبایدها را به تابلو می‌برد، نخست از توحید و یکتاپرستی آغاز می‌کند و می‌فرماید: وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ و پروردگارت مقرر فرمود که جز او را نپرستید. به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتادَه» و «اِبن عَبّاس»، منظور این است که: و پروردگارت فرمان قطعی داد که ... و به باور «اَنَس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که «... مُجاهِد» می‌گوید: و پروردگارت سفارش فرمود که تنها او را بپرستید و جز او را نپرستید. وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید. إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما هان ای انسان! اگر پدر و مادرت یا یکی از آن دو، نزد تو ماندند و به کهنسالی رسیدند ... این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی به سان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می‌کند. با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می‌کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می‌گردد. آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: (صفحه ۱۱) وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا (... ۱) و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می‌گوید. با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می‌گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می‌کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می‌گوید. و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید: «وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ» (۲) در آن روز فرمانروایی از آن خداست. با اینکه فرمانروایی همه جا و همواره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می‌کند که در روز رستاخیز فرمان و فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود. به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار. فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو. حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است: «لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لَأَتی بِهِ». (۳) اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت ننمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را به کار می‌برد. در روایت دیگری آمده است که: اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لَأَتی بِهِ.(۴) ***** ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۴۶. ۲. سوره اِنْفِطار، آیه ۱۹. ۳. تفسیر تِبْیان، ج ۶، ص ۴۶۶. ۴. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵. (صفحه ۱۲) کمترین مرحله نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کار بردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را می‌آورد و هشدار می‌داد. و نیز در روایت آورده‌اند که: اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، امّا بدانند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْیَعْمَلِ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَعْمَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ».(۱) با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزرد، چه زیاد و چه اندک. «مُجاهِد» در این مورد می‌گوید: منظور آیه این است که: اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفّر کنی، بلکه باید به یاد داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشک کرده‌اند و تو همان‌گونه رفتار کنی. به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «اُفّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است. «ابو عُبَیْدَه» می‌گوید: دو واژه «اُفّ» و «تُفّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است. «اِبن عَبّاس»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می‌کند. و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بو و دارای بوی ناخوشایند است. وَ لا تَنْهَرْهُما و

آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن. به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان هرآنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز به سان آن آیه است که می‌فرماید: ***** ۱. تفسیر سَمَرْقَندی، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵. (صفحه ۱۳) «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».(۱) وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَريماً. و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگ منشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چرا که گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می گوید. «سَعید بن مُسَیَّب» می گوید: در برابر پدر و مادر به سان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

باز هم نیکی به پدر و مادر

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور. واژه «ذُلّ»، نه به مفهوم ذلّت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبّت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان‌گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند. گفتنی است که «عرب» هرگاه بخواهد کسی را رعایت کننده حرمت پدر و مادر بخواند و بگوید: او در برابر پدر و مادرش پرمهر و نرمخوست، می گوید: او، همواره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است، ***** ۱. سوره ضُحی، آیه ۱۰. (صفحه ۱۴) «قالُوا هُوَ خافِضُ الْجَناحِ». از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود: لا تَمْلأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ اِلَيْهِما اِلّا بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ اَصْواتِهِما وَ لا يَدَيْكَ فَوْقَ اَيْدِيهِما وَ لا تَتَقَدَّمْ قُدّامَهُما.(۱) مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگذار و از پیشاپیش آنان راه نرو. وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانى صَغيرا. و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چرا که آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند. یادآوری می گردد که آمرزش خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و توحیدگرا باشند و نه کفرگرا. از آیه شریفه این نکته دریافت می گردد که دعای فرزند برای آمرزش پدر و مادری که جهان را به درود گفته‌اند پذیرفته می‌شود وگرنه خدا به این کار دستور نمی‌داد و سفارش نمی‌فرمود. به باور پاره‌ای، خدا بدان جهت به فرزندان فرمان می‌دهد که به پدر و مادر سالخورده نیکی کنند، امّا به پدر و مادر سفارش فرزندان را نمی کند که محبت فرزندان به پدران و مادران کهنسال اندك است در حالی که آنان فرزندانشان را بسیار دوست می‌دارند. و بدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می کند، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیدا می کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند. ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶. (صفحه ۱۵) از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، قالُوا: مَنْ يا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: مَنْ اَدْرَكَ اَبَوَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ اَحَدُهُما اَوْ كِلاهُما وَ لَم يَدْخُلِ الْجَنَّةَ.(۱) بینی‌اش به خاك مالیده شود، بینی‌اش به خاك مالیده شود ... بینی‌اش به خاك مالیده شود! پرسیدند: چه کسی ای پیامبر خدا؟ فرمود: آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسند و با مهر و نیکی به آنان خشنودی خدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرطراوت و زیبا گردد. و «اَبو اُسَید اَنْصاری» آورده است که: ما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از تیره «بَنی سَلَمة» شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم باز هم کار شایسته‌ای مانده است که در حق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: آری. پرسید: چه کنم؟ فرمود: نماز، طلب آمرزش وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صله رحم با آنان. یا رسُولَ اللّهِ! هَلْ بَقِیَ مِنْ بِرِّ اَبَوَیَّ شَیْءٌ اَبَرُّهُما بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِما؟ قالَ صلی الله علیه و آله: نَعَم، اَلصَّلاةُ عَلَیْهِما، وَ الْاِسْتِغْفارُ لَهُما وَ اِنْفاذُ عَهْدِهِما مِنْ بَعْدِهِما وَ اِکْرامُ صَدیقِهِما وَ صِلَةُ الرَّحِمِ الَّتی لا تُوصَلُ اِلّا بِهِما.(۲) «قَتادَه» پس از تلاوت آیه می‌گوید: آری، این گونه آموزش داده شدید و این سان فرمان یافتید، پس رهنمودها و درس‌های انسانساز خدا را برگیرید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید. ***** ۱. صحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۹۷۸. ۲. سُنَن اَبی داود، ج ۴، ص ۳۳۶؛ سُنَن اِبنِ ماجَه، ج ۲، ص ۱۲۰۸. (صفحه ۱۶)

۱۷۴. آیه

اشاره

رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاوّبینَ غَفُورا پروردگار شما از درون دل‌های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می‌کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می‌بخشد. (۲۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَوّاب» از ماده «اَوْب» به بازگشت توأم با اراده را می‌گویند، در حالی که «رجوع» هم به بازگشت با اراده گفته می‌شود و هم بی‌اراده، به همین دلیل به «تَوْبَهْ» «اَوْبَهْ» گفته می‌شود، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است. و از آنجا که «اَوّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که هرلحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی‌گردد. بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآیید مسلما مشمول عفو خدا خواهید شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، در مورد سفارش به تکریم و گرامیداشت پدر و مادر می‌فرماید: رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ پروردگارتان به نیت‌ها و اندیشه‌های شما داناتر است و می‌داند که شما در اندیشه نیکی به آنان هستید و یا اهانت و آزار و نافرمانی؛ از این رو اگر از فرزندی که قصدش خدمت به پدر و مادر است و نه نافرمانی آنان، امّا در مسیر زندگی از او لغزشی سر زد و آنان آزرده شدند، خدای آمرزنده و مهربان از لغزش او می‌گذرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: خدا به رازهای درونی شما آگاه است. إنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوّابینَ غَفُوراً. اگر شما به راستی شایسته کردار باشید و فرمانبرداری خدا پیشه سازید و توبه کنید، خدا توبه‌کاران را مورد بخشایش و آمرزش قرار می‌دهد. (صفحه ۱۷) «مُجاهِد» می‌گوید: واژه «اَوّب»، به مفهوم کسی است که توبه‌کار و پرستشگر خدا باشد و از گناهان باز گردد و راه فرمانبرداری خدا پیش گیرد؛ و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین تفسیر روایت شده است. و «قَتادَه» بر آن است که «اَوّابین»، شایسته کردارانی هستند که فرمانبردار خدا و نیکوکار باشند. «سَعید بن مُسَیَّب» می‌گوید: به کسانی گفته می‌شود که دچار لغزش گردند و روی توبه به بارگاه خدا آورند و این کار تکرار گردد. و «اِبن عَبّاس» می‌گوید: کسانی هستند که در فراز و نشیب‌ها به سوی خدا باز می‌گردند. و نیز از او آورده‌اند که: منظور ستایش کنندگان خدا هستند و این تفسیر را قرآن نیز تأیید می‌کند، چرا که می‌فرماید: «یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ» (... ۱) هان ای کوه‌ها! به همراه او خدا را ستایش کنید. به باور پاره‌ای منظور کسانی هستند که میان مغرب و عشا نماز می‌گزارند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که

فرمود: هان ای هشام! چهار رکعت نماز، که در هر رکعت آن پنجاه مرتبه سوره توحید خوانده شود، نماز توبه کنندگان و بازگشت کنندگان به سوی خداست. ***** ۱. سوره سَبَأ، آیه ۱۰. (صفحه ۱۸)

۱۷۵. آیه

اشاره

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیراً و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن. (۲۶ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَبْذیر» در اصل از ماده «بذر» و به معنی پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد، مصرف می‌کند و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد. چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود: «مَنْ اَنْفَقَ شَیْئا فی غَیْرِ طاعَةِ اللّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ اَنْفَقَ فی سَبیلِ اللّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه‌رو است». دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می‌کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد می‌ریخت، فرمود: «چرا اسراف می‌کنی ای سعد»، عرض کرد: «آیا در آب وضو نیز اسراف است؟» فرمود: «نَعَمْ وَ اِنْ کُنْتَ عَلی نَهْرٍ جارٍ: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی».(۱)

منظور از ذی القربی در اینجا چه کسانی هستند؟

کلمه «ذَی الْقُرْبی» به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است. ۱ بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور ***** ۱- بنا به نقل «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۹) پرداختن حق خویشاوندان به آنها است. ۲ بعضی دیگر می‌گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها است، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت‌المال. لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید. فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت (به کتاب مَراصِدُ الْاِطِّلاعِ ماده فدک مراجعه شود). بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیهاالسلام بخشید، اما بعد از رحلت آن حضرت، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نمودند. در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ اَعْطی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فاطِمَةً فَدَکا: هنگامی که آیه و آتِ ذَا

الْقُرْبی حَقَّهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین فدک را به فاطمه علیهاالسلام داد».(۱) از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی امام سجاد به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ: ماییم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید)». ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظف هستند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، در حقیقت اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین مصداق‌های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین افراد مخاطب ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «درالمنثور»، «میزان الاعتدال». (صفحه ۲۰) به این آیه است. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله حق ذی‌القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می‌شد برای آنها ممنوع بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَبْذیر»: ریخت و پاش نمودن و پراکنده ساختن ثروت، به سان افشاندن بذر در راه نادرست و ظالمانه، امّا اگر در راه درست و عادلانه هزینه شود «تَبْذیر» گفته نمی‌شود.

رعایت حقوق آشنا و بیگانه و ادای آن

در آیات پیش، قرآن مردم را به توحیدگرایی و رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر فراخواند، اینک روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و مقررات و احکام دیگری را ترسیم می‌کند و نخست می‌فرماید: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ و حقوق خویشاوندان را که خدا مقرّر فرموده است به آنان بده. به باور «اِبن عَبّاس» و «حَسَن» منظور این است که: و حقوق خویشاوندان را که خدا واجب فرموده است برای آنان به رسمیت بشناس و عطا کن. امّا به باور «سُدی» منظور دادن حقوق نزدیکان پیامبر است. وی می‌افزاید: هنگامی که «اِبن زیاد» امام سجاد علیه‌السلام را به سوی شام به همراه خاندان رسالت گسیل می‌داشت تا یزید در مورد آنان تصمیم بگیرد، آن حضرت به مردی از شامیان فرمود: أ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ آیا قران خوانده‌ای؟ آن مرد گفت: آری؛ فرمود: أَما قَرَأْتَ: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ؟ آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: و حقوق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کنید؟ پاسخ داد: چرا این آیه را خوانده‌ام ... آیا شما نزدیکان پیامبرید؟ وَ اِنَّکُمْ ذُو الْقُرْبَی الَّذی اَمَرَ اللّهُ اَنْ یُؤْتی حَقَّهُ؟ قالَ: نَعَم!(۱) ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۷. (صفحه ۲۱) فرمود: آری، ما همان نزدیکان پیامبریم که در این آیه مورد سفارش قرار گرفته‌ایم. و این مطلب از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است. «ابو سعید خُدری» آورده است که: با فرود این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله «فَدَک» را به فاطمه بخشید. لَمّا نَزَلَ هذِهِ الْآیَهُ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، اَعْطی رَسُولُ اللّهِ فاطِمَهَ فَدَکاً» (۱) و نیز آورده‌اند که «مَأمُون» نامه‌ای به «عَبدُالله بن موسی» نوشت و از او در مورد «فَدَک» پرسید، که وی در پاسخ نوشت: هان ای مَأمُون! باید «فَدَک» به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگذار گردد و به همین روایت استدلال کرد. خلیفه عباسی نیز «فَدَک» را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگذار نمود. وَ الْمِسْکینَ و زکات را که حق بینوایان است به آنان بدهید. وَ ابْنَ السَّبیلِ و نیز حق مسافر و درمانده را به آنان بدهید. وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیرا. به باور «اِبن عَبّاس» و «اِبن مَسْعود»، واژه «مُبَذِّر» به مفهوم کسی است که ثروت و امکانات را به ناروا هزینه می‌کند. و «مُجاهِد» می‌گوید: اگر کسی اندک ثروتی در راه باطل و بیداد هزینه کند «مُبَذِّر» است، امّا اگر همه ثروت خود را در راه حق و عدالت هزینه نماید، به او «مُبَذِّر» نمی‌گویند. از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: کُنْ زامِلَهَ الْمُؤْمِنینَ وَ اِنَّ خَیْرَ الْمَطایا اَمْثَلُها

وَ اَسْلِمْها ظَهرا وَ لا تَکُنْ مِنَ المُبَذِّرینَ گره گشا و باربردار از دوش مردم با ایمان باش و بدان که بهترین مرکب‌ها آنهایی هستند که درست و بجا رام باشند و وظیفه خود را انجام دهند و مباد که از اسرافکاران ***** ۱. حَسَکانی، شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹. (صفحه ۲۲) باشی و ثروت خود را بیهوده و به ناروا هزینه کنی.

۱۷۶. آیه

اشاره

وَ إذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهْ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إلاَّ إبْلیسَ قالَ أ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟ (۶۱ / اسراء) قالَ أ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إلی یَوْمِ الْقِیامَهْ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إلاَّ قَلیلًا (سپس) گفت این کسی را که بر من ترجیح داده‌ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همه فرزندانش را جز عده کمی گمراه و ریشه‌کن خواهم ساخت. (۶۲ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی. گرچه ابلیس در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، امّا او به شهادت قرآن هرگز جزء فرشتگان نبوده، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جن بود و خلقت ناری داشت. «اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «اِحْتِناک» به معنی از ریشه کندن چیزی است، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی‌آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو بر می‌کنم. این احتمال نیز وجود دارد که «اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «حَنَک» به معنی زیر گلو بوده باشد در واقع شیطان می‌خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می‌افکنم و به جاده خطا می‌کشانم. (صفحه ۲۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِحْتِناک»: به مفهوم ریشه‌کن ساختن و از بیخ و بن درآوردن چیزی آمده است، به همین جهت هنگامی که ملخ زراعت را به طور کامل بخورد، عرب می گوید: «اِحْتَنَکَ الجَرادُ الزَّرْعَ».

دام‌های گوناگون شیطان بر سر راه انسان

در آیات پنجگانه ۶۱ تا ۶۵ سخن از آفرینش انسان، فرمان آفریدگارش به فرشتگان برای سجده آوردن در برابر او، سرکشی و سرباز زدن ابلیس از فرمان خدا، رانده شدن آن موجود خودکامه از رحمت خدا، اعلام جنگ پایان ناپذیرش با فرزندان آدم و گشودن انواع دام‌ها و نقشه‌های گمراهگرانه بر سر راه آنان و ... است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ إذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إلاَّ إبْلیسَ و آن گاه را به یادآور که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید و از پی فرمان ما همگی آنان جز ابلیس سجده کردند. قالَ أ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً. این فراز پرسش انکاری است و منظورش این است که ابلیس گفت: بار خدایا! من چگونه برای آدم سجده کنم در صورتی که از او بهترم؟ اصل و ریشه من از آتش است و از اصل او که از خاک است برتر و پر شرافت‌تر است. از این آیه چنین دریافت می گردد که ابلیس می‌دانست که آدم بر فرشتگان برتری دارد، چرا که اگر این را در نیافته

بود دلیلی نداشت که سرباز زند و سجده نکند.

سجده برای آدم به خاطر فرمانبرداری از خدا

آفریدگار هستی ممکن است به فرشتگان فرمان دهد که در برابر آدم و برای او، در راه فرمانبرداری از آفریدگار خویش سجده آورند، امّا هرگز به پرستش او فرمان نمی‌دهد؛ چرا که سجده در حقیقت تواضع در برابر دیگری و بزرگداشت اوست که درجات و مراحل گوناگونی دارد و در گرو اندیشه و نیّت سجده گزار است که بالا-ترین مرحله آن پرستش می‌باشد و ویژه ذات پاک خداست. امّا پرستش و عبادت این گونه نیست، چرا که عبادت و پرستش، برترین و بالا-ترین درجه خضوع و فروتنی دل و قلب (صفحه ۲۴) در برابر خداست و این برای غیر خدا نارواست. به بیان دیگر، عبادت و پرستش بر خلاف سجده که دارای مراحلی است تنها یک مرحله دارد و اگر در محتوا به خاطر رشد و معنویت و چگونگی اخلاص مردم نیایشگر و پرستشگر مراتبی نیز داشته باشد، همه مراتب آن، از آنِ خداست و نمی‌توان جز او را پرستید. با این بیان روشن می‌شود که اگر کسی به طور ناخواسته و بدون توجّه، در برابر قدرتی سجده آورد، بزرگداشت او به حساب نمی‌آید، درست همان‌گونه که دیگر کارهای اعضا و اندام‌ها نیز نیاز به قصد و آهنگ و نیت دارد تا رسمیت یابد. قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذى كَرَّمْتَ عَلَيَّ ابلیس گفت: پروردگارا به من بگو: چرا آدم را با اینکه من از آتش پدید آمده‌ام و او از خاک بر من برتری بخشیده‌ای؟ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَليلاً. در مورد این فراز سه نظر آمده است: ۱ به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که: اگر مرگ مرا تا روز رستاخیز به تأخیر افکنی و به من مهلت دهی، فرزندان آدم را به بیراهه می‌برم و آنان را به سان حیوان چموشی لگام می‌زنم و از پی خویش به سوی گناه و زشتکاری می‌کشانم؛ آری تنها گروهی اندک که مورد لطف ویژه تو هستند و به بارگاهت اخلاص می‌ورزند در اسارت و مهار من نخواهند بود. ۲ امّا به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: اگر به من تا روز رستاخیز مهلت دهی، بر فرزندان آدم سلطه و استیلا خواهم جست و آنان را به بند اسارت خویش خواهم افکند. ۳ «جُبّائی» می‌گوید: منظورش این است که: اگر مرا مهلت دهی، همان‌گونه که ملخ سراسر مزرعه را می‌خورد، من نیز همه آنان را به تدریج گمراه خواهم کرد و به گونه‌ای وسوسه و اغواگری خواهم نمود که همه را درمانده سازم. ابلیس بدان جهت چنین طمعی در مورد فرزندان آدم یافت که خدا به فرشتگان فرمود که آدم را می‌آفریند و آنان گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که تباهی می‌نماید؟! «حَسَن» در این مورد می‌گوید: ابلیس پیش از این، به وسوسه آدم پرداخته و او را در برابر گمراهگری‌های خود ناتوان یافته بود، از این رو می‌دانست که نسل و تبار او از خودش ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهند بود. (صفحه ۲۵)

۱۷۷. آیه

اشاره

قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُكُمْ جَزاءً مَوْفُوراً فرمود: برو هر کس از آنان از تو تبعیّت کند جهنم کیفر آنها است، کیفری است فراوان. (۶۳ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام برای این که میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می‌شود و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می‌گردد، به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده

است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَوْفُور»: کامل و فراوان. در آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که چگونه حکمت آفریدگار هستی بر آن قرار گرفت که به ابلیس مهلت دهد و شرایط را برای یک آزمون سازنده و جدّی برای تعالی جویان فراهم آورد. به همین جهت هم ضمن تحقیر ابلیس به او فرمود: برو که هر کس از فرزندان آدم از تو پیروی کند و گفتار باطل و فریبه کارانه تو را بپذیرد، سزای خود را به طور کامل و بدون کم و کاست، از آتش دوزخ دریافت خواهد کرد. (صفحه ۲۶)

۱۷۸. آیه

اشاره

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً هر کدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. (۶۴ / اسراء) إِنَّ عِبادي لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفى بِرَبِّکَ وَکيلاً (اما بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد. (۶۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اِسْتَفْزِزْ» از ماده «اِسْتِفْزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است. «اَجْلِبْ» از ماده «اِجْلاب» در اصل از «جَلَبَة» به معنی فریاد شدید است و اِجْلاب به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می‌باشد.

وسایل چهارگانه وسوسه‌گری شیطان برای انحراف خانواده‌ها

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشداری است به همه انسان‌ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند. جالب این که قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسایل، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند: ۱ برنامه‌های تبلیغاتی جمله «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد. به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، (صفحه ۲۷) استفاده از این وسایل است. این مسأله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان درآورند. ۲ استفاده از

نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسّل می‌شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلّح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را باز یابند گسیل می‌دارند و حتّی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «اِجْلاب» را دارد تنظیم کرده‌اند، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نماید. و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می‌سازند. غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت. ۳ برنامه‌های اقتصادی و ظاهرا انسانی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرا به معنی «ربا» و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود. مثلاً ـ در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتبا پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تأسیس شرکت‌ها و (صفحه ۲۸) ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند. و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتّی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند و در افکار آنها شریک می‌شوند. ۴ برنامه‌های مخرب روانی استفاده از وعده‌های مغرور کننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتّی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعْدِهُمْ» خلاصه می‌شود. و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آنها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدّنشان با تمدّن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی بازمی‌دارند. این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (۱)، اینجا است که عباد اللّه و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به *****‌ ۱- در زمینه این که خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر ۳۹ / بقره و در مورد وسوسه‌ها و معنی شیطان در قرآن در جلد ۶ صفحه ۱۱۵ تفسیر نمونه و جلد ۱ صفحه ۱۳۶ بحث شده است. (صفحه ۲۹) دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی‌محتوا و توخالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا برهمه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هاشان را نقش برآب کرد چنان که قرآن می‌گوید «وَ کَفی بِرَبِّکِ وَکیلًا: خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِفْزاز»: به مفهوم انگیزش سریع و به لغزش افکنـدن دیگری با تردستی و فریب و دور ساختن او از راه درست. «اِسْتِطاعَهْ»: نیرو و توان برای انجام کارهـا. «اِجْلاب»: رانـدن و به حرکت آوردن دیگری با فریاد و نهیب زدن. «خَیْل»: سواره نظام؛ و به مفهوم اسب‌ها نیز آمده است. «رَجِل»: پیاده نظام.

راه‌های نفوذ شیطان

آنگاه در اشاره‌ای هشـدار دهنده به راه‌های نفوذ ابلیس در دل‌ها و نیز به منظور نشان دادن دام‌ها و ابزارهای او در راه فریب فرزندان آدم بود که در ادامه سـخن بـا آن موجود رانـده شـده فرمود: وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ هر کسـی از آنان را توانستی با تحریک و وسوسه خود به گمراهی سوق ده و از راه حق و عـدالت به بیراهه برا! این فراز گرچه به صورت امر و فرمان آمـده، امّا در حقیقت هشـدار است. «اِبن عَبّاس» در این مورد می‌گویـد: هرگـاه کسـی بخواهـد فردی را هشـدار دهـد و از عصیان بر حـذر دارد می‌گویـد: هرچه می‌خواهی انجام بـده که سـرانجام فرجام شوم بیـدادت را خواهی دید. (صـفحه ۳۰) آری در آیه شـریفه هشـدار به صورت فرمـان آمـده است و این شـیوه در حقیقت به این می‌مانـد که به کسـی فرمان دهنـد که به خودش اهانت روا دارد و خود را رسوا سازد. «مُجاهِـد» می‌گوید منظور از واژه «بِصَوْتِکَ» در آیه شـریفه، ساز و آواز و ترانه‌های وسوسه انگیز است. امّا به باور برخی دیگر منظور از آواز شـیطان، هر آواز و صـدا و نـدایی است که انسـان را به سوی گناه و سـتم فراخوانـد و او را به سوی زشتی سوق دهـد. وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وسوسه‌هاو نیرنگ‌ها، پیروان و رهروان و فرزنـدان و یاران خود را به سان سـپاهیان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضـد آنان بسـیج کن. بااین بیان «باء» زایده است و آیه نشانگر آن است که هر سواره و یا پیاده از آدمیان گرفته تا جنّیان که در راه نافرمانی خـدا گام برمی‌دارند، از سواره نظام و پیاده نظام شـیطان شـمرده می‌شوند. به باور پاره‌ای منظور این است که، سواره نظام و پیاده نظام خود را گردآور و همه را برای گمراه ساختن فرزندان انسان بسـیج نما! وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ و در دارایی و فرزندان آنان شرکت جوی! به باور «اِبن عَبّاس»، «حَسَن» و «مُجاهِد» منظور مال حرام و فرزند نامشروع و بی‌اصل و تبار است. امّا به باور «قَتادَه» منظور همان بدعتگـذاری شـرک‌گرایان است که گوش شترها را با یک شـرایط و شـیوه خرافی می‌شـکافتند و یا آنها را رها می‌کردند ... و منظور از شـرکت شیطان در نسل و تبار آنان این است که آنان را یهودی، مسیحی و مجوسی بار آورند. «کَلْبی» در این مورد آورده است که، شـیطان در هر ثروت و روابـط جنسـی حرام شـرکت می‌جویـد. (صـفحه ۳۱) و «اِبن عَبّاس» می‌گویـد: منظور از گزینش نام‌های زشت و ناپسـند، چون: «عَبـدُ حَرْث» و ... بر کودکان و یا زنـده به گور ساختن دختران است. وَعِدْهُمْ و به دروغ به آنان وعـده ده که جاودانه در دنیا خواهند زیست و از فرارسـیدن رسـتاخیز و حساب و کتاب و کیفر و پاداش خبری نیست. گفتنی است که همه این فرازها و جملات، هشـدارهایی هسـتند که در قالب فرمان و به صورت امر آمده‌اند. وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلّا غُرُورا. و در پایـان آیه شـریفه، در یک فراز روشـنگری می‌کنـد که: هان ای مردم! بهوش باشـید که همه وعـده‌های شـیطان دروغ و بی‌اساس و بافته‌هایی فریبنـده است. پس از هشدار به فرزندان انسان در آیه پیش، اینک قرآن دگرباره روی سـخن را متوجّه شـیطان می‌سـازد و می‌فرمایـد: اِنَّ عِبـادی لَیْسَ لَـکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ تو هیـچ سـلطه‌ای بر آن بنـدگان من که به راستی فرمانبردار من باشـند و مقررات را رعایت کننـد نخواهی داشت، چرا که آنان نیک می‌دانند که وعده‌ها و بافته‌های تو دروغ و فریبنده است، به همین جهت فریب تو را نخواهند خورد. به باور برخی منظور این است که، تو را ای شـیطان! بر بندگان راستین من چیرگی و تسلّطی نیست؛ تنها کار تو این است که آنان را وسوسه می‌کنی و بدین وسیله آنان را به سوی گناه و نافرمانی خدا بر می‌انگیزی، امّا هرگز نمی‌توانی از راه زور و اجبـار آنـان را به گناه و نافرمانی وادار سازی. وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلًا. و همین کافی و بسـنده است که پروردگارت حافظ و نگهبان این بندگان راستین خویش است و آنان را از آفت شرک و فریب شیطان حفظ می‌کند. (صفحه ۳۲)

سرگذشت خانواده شایسته حضرت زکریا در سوره مریم

فضیلت تلاوت سوره «مریم»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که: «هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین تعداد کسانی که یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را تصدیق یا تکذیب کردند، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می‌دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند».(۱) در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می‌کند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می‌دانیم این ثواب‌های بزرگ را به کسانی نمی‌دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه‌ای است برای عمل.

۱۷۹. آیه

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر کآهیعآصآ کهیعص (۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می‌شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می‌داند «کاف» اشاره به «کافی» که از اسماء بزرگ خداوند است و «ه» اشاره به «هادی» و «یاء» اشاره به «ولی» و «عین» اشاره به «عالم» و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است).(۲) دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۳) تفسیر کرده است: «کاف» اشاره به «کربلا» «هاء» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» و «یاء» به «یزید» و «عین» به مسأله «عطش» و «صاد» به «صبر و استقامت» حسین و یاران جانبازش.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

گرامیداشت زکریا

این سوره مبارکه نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد. در تفسیر این حروف که در آغاز پاره‌ای از سوره‌ها آمده است، در سوره بقره سخن رفت و در اینجا تنها به ترسیم دو گفتار از «ابن عباس» در این مورد بسنده می‌شود: ۱ از او آورده‌اند که در این مورد می‌گفت: هر کدام از این حروف از یکی از نام‌های بلند و پرشکوه خدا و یا از یکی از ویژگی‌ها و اوصاف او سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه، در این سوره: کاف، از «کریم» ها، از «هادی» یا، از «حکیم» عین، از «علیم» و صاد، از «صادق»، سرچشمه گرفته است. ۲ و نیز «عَطاء» و «کَلْبی» از او آورده‌اند که می‌گفت: هر کدام از این حروف دارای مفهومی بلند است، برای نمونه: ۱ منظور از «کاف» این است که ذات پاک او برای آفریدگانش بسنده است و همان‌گونه که همه پدیده‌ها و انسان‌ها را پدید آورده است، امور و شئون آنان را نیز تدبیر می‌کند؛ «کافٍ لِخَلْقِهِ». ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۴) ۲ و منظور از «ها» این است که

او هدایتگر بندگان خویش است؛ «هادٍ لِعِبادِهِ». ۳ و منظور از «یا» این است که قدرت او برترین قدرت‌هاست؛ «یَدُهُ فَوْقَ اَیْدیهِمْ». ۴ و «عین» نشانگر این حقیقت است که او از کران تا کران هستی آگاه و به حال همه موجودات و آفریدگان خود داناست؛ «عالِمٌ بِبَرِیَّتِهِ». ۵ و «صاد» نیز اشاره به این نکته است که ذات پاك او در همه وعده‌هایش راستگوست و هرگز در وعده‌های او دروغ و تخلف راه ندارد؛ «صادِقٌ وَعْدُهُ». با این بیان هر یک از این حروف آغاز سوره، یا از یکی از نام‌های بلند او سرچشمه می‌گیرد و یا از صفات و ویژگی‌های او و یا به یکی از آنها اشاره دارد. (صفحه ۳۵)

۱۸۰. آیه

اشاره

ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا. (۲ / مریم) إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.(۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سؤال برای مفسران مطرح شده که «نادی» به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که «خَفِیّ» به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست، ولی با توجه به این نکته که «خَفِیّ» به معنی آهسته نیست، بلکه به معنی پنهان است، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند.(۱) بعضی نیز جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ» (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند.(۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از حروف مورد بحث، اینک قرآن سرگذشت درس‌آموز زکریّا را آغاز می‌کند و می‌فرماید: ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا. این آیات، ترسیم کننده داستان گرامیداشت زکریا و پذیرفته شدن دعای او در بارگاه خداست. او یکی از پیامبران خداست که به سوی بنی‌اسرائیل برانگیخته شد. آن بزرگوار ریشه و تبارش به هارون برادر موسی می‌رسید؛ وی تا دوران پیری و سالخوردگی ***** ۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان»، جلد ۱۴، ذیل آیه. (صفحه ۳۶) از نعمت وجود فرزند محروم بود، به همین جهت دست دعا و نیایش به بارگاه خدا برداشت و آن بنده‌نواز دعای او را پذیرفت. پاره‌ای در تفسیر آیه می‌گویند منظور این است که: این آیات نشانگر داستان یادکرد و گرامیداشتی است که خدا به وسیله رحمت و بخشایش خویش از بنده‌اش زکریا کرد. از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا و نیایش در نهان زیبنده‌تر و به برآورده شدن و به هدف اجابت رسیدن نزدیک‌تر است. در روایت است که: خَیْرُ الدُّعاءِ الْخَفِیُّ وَ خَیْرُ الرِّزْقِ ما یَکْفی.(۱) بهترین دعا، دعا و نیایش در نهان است و زیبنده‌ترین رزق و روزی، آن رزقی است که نیازهای انسان را بسنده باشد و او را بی‌نیاز سازد. برخی برآنند که دلیل دعای او در نهان این بود که از تقاضای فرزند در آن مرحله پیری و سالخوردگی خجالت می‌کشید و بیم آن داشت که مورد تمسخر قرار گیرد. ***** ۱. اَلمُصَنَّف لابن ابی شَیْبَه، ج ۱۳، ص ۲۴۵؛ الطَبَری، ۱۶، ص ۸۲. (صفحه ۳۷)

۱۸۱. آیه

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی‌شدم. (۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زکریّا» فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله‌ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می‌گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا. سپس می‌افزاید: (وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محرومم نساخته‌ای، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی. در حقیقت «شقاوت» در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز در خواسته‌هایم از تو به زحمت و مشقت نمی‌افتادم، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می‌گشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَهَن»: سستی. «اِشْتِعال»: شعله‌ور شدن؛ و تعبیر آیه شریفه از زیباترین تعبیرها می‌باشد و منظور این است که، آفت پیری به سان شعله آتش، موهای سرم را فراگرفته است. «دُعاء»: نیایش و درخواست نیاز. هنگامی که روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آورد و گفت: قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی پروردگارا، استخوان‌هایم سست گردید، وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً و شعله پیری همه موهای سرم را فرا گرفته و سپید ساخته است. روشن است که وقتی استخوان‌ها که ستون بدن و اسکلت آن را می‌سازند، با آن همه صلابت و استحکام، سست گردند، دیگر تکلیف گوشت و رگ و اعصاب و دیگر بافت‌ها روشن است. (صفحه ۳۸) به باور پاره‌ای آن حضرت بدان جهت از سستی استخوان شکایت داشت که نیرو و پایداری بدنش رو به کاهش نهاده بود؛ و بدان دلیل از سپیدی موی سر شکوه می‌کرد، که سپیدی موی سر، پیک مرگ است و با نشستن آن بر سر و صورت ناگزیر باید آماده مرگ بود. گفتنی است که زکریا در اندیشه وصف و معرّفی خویش نبود، بلکه این جملات را به منظور خشوع و خضوع در پیشگاه آفریدگار هستی بر زبان می‌آورد و در مقام بندگی و فروتنی بود. وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا. و من هرگز در دعای تو ای پروردگار من از اجابت و پذیرش خواسته‌هایم، نومید و محروم نبوده‌ام، چرا که تو همواره به من لطف و مهر داشته و دعاهایم را پذیرفته‌ای و اکنون نیز بر آن امید هستم که مرا ناامید نساخته و دعاهایم را پذیرا گردی. (صفحه ۳۹)

۱۸۲. آیه

اشاره

وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش.(۵ / مریم) یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایتت قرار ده. (۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس حاجت خود را چنین شرح می‌دهد: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش». «جانشینی که از من ارث ببرد و هم‌چنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده». «ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث مقامات معنوی را، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر نزدیک به نظر می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَوالی»: این واژه جمع «مَوْلی» است و منظور پسر عموها که تابع نسب هستند می‌باشد. «ابن اَنْباری» در کتاب «مُشْکِلُ الْقُرآن» می‌گوید: واژه «مَوْلی» در هشت مورد به کار می‌رود: ۱ در مورد کسی که برده‌ای را آزاد می‌کند. ۲ فردی که آزاد می‌گردد. ۳ دوست. ۴ سرپرست و سررشته‌دار. (صفحه ۴۰) ۵ پسر عمو. ۶ همسایه. ۷ داماد. ۸ هم قسم و هم پیمان؛ و برای هر کدام نمونه‌ای می‌آورد «... عاقِر»: زن نازا و در مورد مرد، بیشتر «عقیم» به کار می‌رود، گرچه «عاقِر» نیز، گاه گفته می‌شود. و در ادامه نیایش خویش افزود: وَ وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی و من نگران آن هستم که پس از فرارسیدن مرگ، بستگان و نزدیکانم وارث من گردند و آنچه را برجای می‌ماند تصاحب نمایند و آنگاه راه و رسم عادلانه‌ام را زیر پا گذارند. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور از واژه «مَوالی»، خویشاوندان پدری و مادری و یا «کَلاله» است. امّا به باور پاره‌ای منظور از این واژه خویشاوندان پدری یا «عُصْبَه» می‌باشد، این دیدگاه از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است. برخی بر آنند که منظور عموها و عموزادگان می‌باشد. و «جُبّائی» می‌گوید: منظور از این واژه، عموهای آن بزرگوار بودند که از تبهکاران بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفتند. امّا به باور «کَلْبی» منظور وارثان قانونی او می‌باشند. وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً و همسرم نازاست. فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. پس از نزد خویش فرزند و جانشینی به من ارزانی دار «... جَعْل»: ساختن بناء، ایجاد تحوّل و دگرگونی، داوری، حکم کردن، فرمان دادن و به کاری وادار نمودن. به باور «کَلْبی» و «مُقاتِل» منظور «یعقوب بن ماتان» برادر «عمران بن ماتان»، پدر «مریم» است. (صفحه ۴۱) امّا به باور «سُدی» منظور «یعقوب» فرزند «اسحاق» و نواده «ابراهیم» است، چرا که «زکریا» شوهر خاله «مریم» بود و نسب همسرش به «یعقوب» می‌رسید. و خود «زکریا» از فرزندان هارون بود و از این راه به «یعقوب» پیوند داشت. «ابوصالح» در تفسیر آیه مورد بحث می‌گوید: منظور «زکریا» این است که خدا به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت او و رسالت خاندان «یعقوب» را به ارث برد. اما حَسَن و مُجاهِد می‌گویند: منظور این است که، خدا به او فرزندی ارزانی دارد که نبوّت و رسالت او و خاندان یعقوب را به ارث برد.

پیامبران و موضوع ارث گذاری

از دیدگاه دانشمندان، از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که پیامبران خدا، ثروت و دارایی خویش را به ارث می‌گذارند، نه رسالت و نبوّت را که یک مقام معنوی و گزینش الهی و آسمانی است؛ چرا که منظور از ارث بری و ارث گذاری در آیه مورد بحث ارث‌بری و ارث گذاریِ مال و ثروت است و نه نبوّت و علم و رسالت. افزون بر دلالت آیه شریفه، مفهوم میراث نیز، انتقال مال و ثروت از میّت به بازماندگان قانونی اوست و به کار بردن آن در مورد دیگر مجازی است و نیاز به دلیل و برهان روشن و روشنگر دارد، به ویژه که «زکریا» در نیایش خویش افزود که: وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا. و اورا ای پروردگار من فرزندی پسندیده و شایسته کردار و فرمانبردار خویش قرار ده. روشن است که اگر منظور ارث‌بری مقام رسالت و نبوّت باشد، این جمله بیهوده و

بی‌معنا خواهد بود؛ چرا که در آن صورت به سان این است که گفته شود: پروردگارا، برای ما پیامبری برانگیز و به او خرد و دانش و اخلاق شایسته ارزانی دار. آیا پیامبری را می‌توان آراسته به خرد و دانش و اخلاق شایسته تصوّر نکرد؟ نکته دیگری که این دیدگاه را مورد تأیید قرار می‌دهد، این است که «زکریا» در دعای خویش تصریح می‌کند که او از آن بیم دارد که عموها و پسرعموهایش وارث او گردند و به خاطر این نگرانی از پروردگار خویش فرزندی می‌خواهد که وارث او گردد (صفحه ۴۲) و مانع ارث‌بری بستگانش گردد؛ و روشن است که نگرانی و ترس او از بر باد رفتن ثروت و دارایی‌اش بود نه رسالت و نبوّت، چرا که او خوب می‌دانست که مردم تبهکار به این مقام والا نخواهند رسید و در این مورد جایی برای نگرانی او نبود. با این بیان، پیامبران ثروت و دارایی و ارزشهای دنیوی به ارث می‌گذارند و نه رسالت و نبوّت و طبیعی است که وارث ثروت آنان نیز بازماندگان قانونی آنان خواهند بود، نه دیگران.

آیا حضرت زکریّا بخیل بود؟

ممکن است پاره‌ای بگویند: در این صورت «زکریا» انسانی بخیل بوده است، چرا که خوش نمی‌داشت ثروت و نعمت خدا که به او ارزانی شده است به نزدیکانش برسد، آیا به راستی او چنین بود؟ * پاسخ پاسخ این است که او انسانی آگاه و فرزانه و از همه ضد ارزش‌ها از جمله بخل پیراسته و پاک بود. از آنجایی که عموها و عموزادگانش مردمی شایسته کردار نبودند، آن شخصیت فرزانه و خردمند نگران آن بود که ثروت و امکاناتش را در راه ظالمانه و نامشروع مصرف نمایند و آنها را وسیله بیداد و گناه سازند. و این نگرانی و آینده‌نگری دلیل عظمت «زکریا» و اندیشه‌های والای اوست و آن زیبنده او نبود، چرا که در آن صورت به تبهکاران یاری رسانده بود. گفتنی است که «زکریا» از خود آنان بیمناک نبود، بلکه از اخلاق و رفتار زشت و ظالمانه آنان بیم داشت؛ درست همان گونه که ترس از خدا یا روز رستاخیز، ترس از کیفر گناهان است. (صفحه ۴۳)

۱۸۳. آیه

اشاره

یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است، پسری هم نامش پیش از این نبوده است. (۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا» گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می‌شود که این اسم، اشاره به مسمّی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است. بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی‌هایی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد.

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام «یحیی» در سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد. از ویژگی‌هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده، توصیف او به «حَصُور» است، همان‌گونه که در ذیل همان آیه گفته‌ایم «حَصُور» از ماده «حَصِرَ» به معنی کسی است که از جهتی در «مُحاصَرَهٔ» قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است. این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است. این تفسیر نیز نزدیک به نظر می‌رسد که منظور از «حَصُور» در آیه فوق کسی (صفحه ۴۴) است که شهوات و هوس‌های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است.(۱) به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می‌شود که «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد. بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و این که در آیات بعد می‌خوانیم: «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍٔ: ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی است. حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود: «ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می‌فرمود و یا از آن کوچ می‌کرد یاد یحیی و قتل او می‌نمود و می‌فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی‌عفتی از بی‌عفت‌های بنی‌اسرائیل بردند».(۲) شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی‌سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه‌تر بود. ***** ۱- در این که ترک ازدواج نمی‌تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۴۰۴ مشروحا بحث شده است. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۴. (صفحه ۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نویدی شادی بخش به «زکریا»

در آیات پیش، از دعا و نیایش «زکریا» به بارگاه خدا و تقاضای او به خاطر ارزانی شدن فرزند به آن حضرت سخن رفت، اینک در آن آیات به او نویدی شادی‌بخش می‌رسد که او به زودی به آرزوی خود خواهد رسید. در آیه مورد بحث می‌فرماید: یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی خدا دعای «زکریا» را پذیرفت و به او پیام داد که: هان ای «زکریا»! ما به وسیله فرشتگان به تو نوید می‌دهیم که پسری به نام «یحیی» به تو ارزانی خواهد شد. لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا. به باور گروهی از جمله «قَتاده»، «سُدی»، «ابن جُرَیْح» و ... منظور این است که: پسری که به تو ارزانی خواهیم نمود، پیش از او کسی به این نام، نامگذاری نشده است.

دو ویژگی حضرت «یحیی» و امام حسین علیه‌السلام

قرآن، در آیه مورد بحث، دو ویژگی و امتیاز برای «یحیی» ترسیم می‌کند: ۱ نخست اینکه نام بلند و با عظمت او را خدا برگزیده است و پدر و مادر او در گزینش این نام نقشی نداشته‌اند. ۲ و دیگر این که پیش از او کسی به این نام، نامیده نشده است. از

حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» از جهاتی به هم شباهت داشتند، برای نمونه: ۱ نام «یحیی» از سوی خدا بود و نام حسین علیه‌السلام نیز از سوی خدا و پیش از او کسی به این نام خوانده نشده بود. ۲ آسمان چهل روز بر «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» گریه کرد. از آن حضرت پرسیدند، چگونه آسمان بر آنان گریست؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب، خورشید رنگ خون به خود می‌گرفت. (صفحه ۴۶) ۳ کشنده حضرت «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» هر دو تن، بی اصل و نسب و فرزند نامشروع بودند. از امام حسین علیه‌السلام آورده‌اند که در راه کربلا، در هنگامه فرود و حرکت در هر منزلگاهی از پیامبر خدا حضرت «یحیی» یاد می‌کرد. و روزی در این مورد فرمود: وَ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنَّ رَاْسَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنی اِسْرائیلَ.(۱) از پستی و بی‌اعتباری دنیا در پیش خدا همین بس که سر «یحیی» فرزند زکریا را برای یکی از بدکاران بنی‌اسرائیل هدیه بردند. به باور «ابن عباس» و «مجاهد» تفسیر این آیه این است که: پیش از این، زنان نازا فرزندی به سان او به دنیا نیاورده بودند. ***** ۱. لُهُوف، ص ۲۶؛ مُثیرُ الاْحزان، ص ۲۰. (صفحه ۴۷)

۱۸۴. آیه (روزه سکوت حضرت مریم)

اشاره

قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟ (۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عاقِر» در اصل از واژه «عُقْر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا «عاقِر» می‌گویند، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است. «عِتِیّ» به معنای کسی است که که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غُلام»: کودک، شاگرد و نوجوان. «عِتِیّ»: کسی که بر اثر طول عمر و زمان، اندامش خشکیده است. «زکریای» پیامبر که ارزانی شدن فرزند در دوران سالخوردگی و نازا بودن همسرش را فراتر از قوانین عادی می‌نگریست، در برابر این نوید شادی‌بخش گفت: قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً پروردگارا! چگونه در حالی که همسرم ناز است صاحب فرزند خواهم شد؟ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا. و خود نیز به مرحله‌ای از سالخوردگی گام نهاده‌ام که بدنم فرسوده و استخوان‌هایم سست شده است. به باور «حَسَن» منظور او این بود که، آیا خدا آنان را دگرباره به دوران جوانی باز خواهد گرداند و یا با همان شرایط به آنان فرزند ارزانی خواهد شد؟! و «قَتاده» می‌گوید: «زکریا» فراتر از نود سال داشت. (صفحه ۴۸)

۱۸۵. آیه

اشاره

قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا فرمود: این گونه است که تو می‌گویی پروردگارت گفته: این بر من آسان است، من قبلاً تو را آفریدم و چیزی نبودی. (۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا فرزنـدی متولـد شود، خـدایی که توانایی دارد از هیـچ همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در پاسخ پرسـش آن پیامبر بزرگ، پیام آمد که: فرمان و خواست پروردگارت همین‌گونه است. قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ آری خواست و فرمان او این گونه است؛ پروردگارت فرموده است که این کار بر من آسان است و به زودی نیرو و توان جدیدی به شما ارزانی داشته و فرزندی شایسته کردار به شـما خواهم داد. وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا. این شـگفت‌انگیز نیست که از مردی سالخورده و بانویی نازا، به سان تو و همسـرت، «یحیی» را به شما ارزانی دارم، مگر نه اینکه من تو را در حالی که هیچ نبودی از نیستی به هستی آوردم و جامه زیبای وجود بر قامت برافراشته‌ات دوختم؟ روشن است که برطرف ساختن مانع از وجود زن و مرد، برای فرزندار شدن، آسان‌تر از این است که انسانی را از نیستی به هستی درآورد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که خدا، پنج سال پس از این نوید شادی‌بخش، «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشت. (صفحه ۴۹)

۱۸۶. آیه

اشاره

قـالَ رَبِّ اجْعَـلْ لی آیَـهً قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده. گفت: نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است. (۱۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بـدون شـک زکریـا به وعـده الهی ایمـان داشت و خـاطرش جمع بود، ولی برای اطمینـان بیشتر، همان‌گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضـای شـهود چهره معـاد در این زنـدگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابـد، زکریا از خـدا تقاضای نشانه و آیتی نمود. این نشانه آشـکاری است که انسان با داشـتن زبان سالم و قـدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سـخن گفتن را نداشـته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این پیام خـدا، قلب «زکریا» دگرباره لبریز از امید گردید و از پروردگارش نشانه و علامت خواست و گفت: قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَهً پروردگـارا، برای من نشـانی قرار ده که به وسـیله آن بتوانم به هنگامه ولادت فرزنـدم پی ببرم. قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا. خـدا به او فرمود: نشـان تو این است که بـا وجود سـلامت جسم و جـان و خرد و روان سه شـبانه روز تمام، نخواهی توانست با مردم سـخن گویی و تنها زبانت به یاد و نام پروردگارت می‌گردد. «ابن عبّاس» می‌گوید: او همان گونه که پیام آمده بود، سه شـبانه روز بـدون هیـچ عذری سـخن نگفت. و به باور «قَتاده» و «سُدی»، او در این مدّت بی‌آنکه در زبانش عیب و بیماری باشد، از سـخن گفتن ناتوان گردید و به طور معجزه آسایی زبانش تنها به تلاوت زبور و نیایش و دعا، گردش می‌کرد. (صفحه ۵۰)

۱۸۷. آیه

اشاره

فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام(به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گویید. (۱۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: «صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید». چرا که این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند. «مِحْراب» محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام‌گذاری آن، دو جهت ذکر کرده‌اند: نخست این که از ماده «حَرْب» به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است. دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده. بعضی می‌گویند: «محراب» در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه‌ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه «عَلی» که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند. (صفحه ۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ایحاء»: افکنده شدن مفهوم مورد نظر به قلب و فکر و خاطر انسان. پس از پدیدار شدن این نشان روشن و گویا، «زکریا» از محراب عبادت بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ «ابن زید» می‌گوید: منظور این است که او پس از این نشان روشن، از نمازگاه خویش بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. «نمازگاه» را بدان دلیل «مِحراب» گفته‌اند که هر کسی گام به آنجا می‌نهد، چنان است که گویی با شیطان به پیکار برخاسته است. اصل این واژه به مفهوم جایگاه بلندی است که به سان سنگری برای دفاع مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در این مورد آورده‌اند که «زکریا» این نوید و نشان را به قوم خود گفته بود؛ به همین جهت هنگامی که نزد آنان رفت و از سخن گفتن با آنان سر باز زد، آنان دریافتند که دعایش در بارگاه خدا پذیرفته شده و به زودی به خواسته‌اش خواهد رسید؛ از این رو آنان نیز غرق در شادمانی شدند. فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا. به باور «مجاهد» منظور این است که به آنان اشاره کرد ... امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که برای آنان بر روی زمین نوشت که: بامداد و شبانگاه پروردگارتان را ستایش کنید و در پیشگاه او نماز گزارید. منظور از «ستایش» در آیه شریفه، «نماز» است و بدان دلیل به نماز تسبّح گفته شده است که نماز نیز ستایش خالصانه خدا و در بردارنده تسبیح است. پاره‌ای نیز برآنند که منظور خود تسبیح و ستایش است و نه نماز. «ابن جُرَیْح» می‌گوید: «زکریا» در جایگاه بلندی که به وسیله پلکان بدانجا صعود می‌کرد، نماز می‌خواند و مردم نیز نماز بامداد و شبانگاه را با او به جا می‌آوردند. او همواره پیش از برپایی نماز، از نمازگاه خویش بیرون می‌آمد و اذان می‌گفت؛ به همین جهت هنگامی که نشان مورد اشاره در زبان او پدیدار شد و نتوانست با صدای بلند اذان بگوید، آنان دریافتند که به زودی خدا به او فرزند ارزانی خواهد داشت. آری، آن حضرت به نشان نزدیک شدن ولادت فرزندش، سه روز تنها

به دعا و ستایش خدا مشغول بود و توان گفتار دیگری نداشت. (صفحه ۵۲)

۱۸۸. آیه

اشاره

یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ ءَاتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.(۱۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

معروف و مشهور در میان مفسران این‌است که منظور از «کِتاب» در اینجا «تورات» است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده‌اند.(۱) منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم راسخ و اراده‌ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.اصولاً ـ هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «اللّه». بعد از این دستور، به مواهب ده‌گانه‌ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می‌کند.

کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر

کلمه «قوت» در جمله «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ» همان‌گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت‌های مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد. گرچه مخاطب در اینجا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می‌شود: در آیه ۱۴۵ اعراف، موسی مأموریت پیدا می‌کند که تورات را با قوت بگیرد: «فَخُذْها بِقُوَّةٍ». و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می‌شود: «خُذُوا ما ***** ۱- به تفسیر «آلوسی» و تفسیر «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۵۳) آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می‌دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی. اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید». به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری انجام داد و یا می‌خواهند با سازش‌کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند.

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده‌تر کند و در سال‌های کمتری خلاصه نماید، همان‌گونه که برای سخن گفتن معمولاً ـ گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است، در حالی که می‌دانیم حضرت

مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان‌های بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد. از اینجا روشن می‌شود اشکالی که پاره‌ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده‌اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند، نادرست است. در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمّد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می‌خوانیم که می‌گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می‌فرماید: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم» و گاه درباره انسان‌ها می‌فرماید: «حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ (صفحه ۵۴) أَرْبَعِینَ سَنَهًٔ: ... هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید» ... بنابراین همان‌گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.» (۱) ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده‌گیرانی که می‌گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سیمای پرشکوه «یحیی» در آیینه وحی

پس از ترسیم چگونگی ارزانی شدن «یحیی» به پدر و مادرش در آیات پیش، اینک قرآن از فرمان خدا به او خبر می‌دهد و در این مورد می‌فرماید: یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍٔ خدا به او پیام داد که: هان ای «یحیی»! این کتاب را با اقتداری تمام برگیر و به رساندن پیام خدا بپرداز. به باور مفسّران در آغاز آیه خلاصه‌گویی شگفتی صورت گرفته است؛ چرا که منظور این است که: ما سرانجام «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشتیم و به او خرد و اندیشه‌ای بزرگ بخشیدیم، آنگاه به او فرمان دادیم که «تورات» را با نیرویی که به او داده‌ایم برگیرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: «تورات» را با آهنگ عمل به دستوراتش برگیر. وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا. «ابن عبّاس» می‌گوید: «یحیی» در سه سالگی به مقام والای رسالت مفتخر گردید. «عیّاشی» از «علی بن ساباط» آورده است که می‌گفت: در راه «مصر» به «مدینه» بودم که به حضور حضرت جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم که آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها پنج ساله بود و من به دقّت به جمال دل‌آرا و رفتار و ویژگی‌های او پرداختم تا هنگامی ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵. (صفحه ۵۵) که به مصر رسیدم جمال و کمال او را برای دوستداران و دوستان او. آن حضرت نگاهی به من نمود و فرمود: یا عَلِیُّ، اِنَّ اللّهَ قَدْ اَخَذَ فِی الْاءمامَهِٔ کَما اَخَذَ فِی النُّبُوَّهِٔ، قالَ: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.(۱) «علی بن ساباط»! خدا امامت راستین را به سان نبوّت و رسالت قرار داد و فرمود: هنگامی که یوسف به سن رشد رسید و نیرو گرفت، به او دانش و فرزانگی ارزانی داشتیم. و نیز می‌فرماید: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا (۲) و ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم. با این بیان فرزانگی و حکمت را که مقام والای رسالت و امامت است گاه به مرد چهل ساله ارزانی می‌دارد و گاه به کودک خردسال؛ چرا که هر دو از شایستگی‌های لازم برخوردار گشته‌اند.(۳) «مُجاهِد» می‌گوید: منظور از واژه «حُکْم»، نیروی دریافت کتاب است تا از آن سود بزرگ ببرد. و «مُعَمَّر» می‌گوید: کودکان به «یحیی» گفتند: اِذْهَبْ بِنا نَلْعَبْ؛ بیا تا بازی کنیم! او پاسخ داد: ما برای بازی آفریده نشده‌ایم. از این رو خدا در مورد او فرمود: ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم. ما لِلَّعِبِ خُلِقْنا، فَاَنْزَلَ اللّهُ فیهِ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا. ***** ۱. سوره یوسف، آیه ۲۲. ۲ سوره مریم، آیه ۱۲. ۳. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بَصائِر

الدّرجات، ۲۵۸. (صفحه ۵۶)

۱۸۹. آیه

اشاره

وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود. (۱۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است. «زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی‌ها را در بر خواهد گرفت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«حَنـان»: مهر و رحمت. در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که: و ما مهر و رحمت خویش را بر او فرو فرستادیم. «جُبّائی» می‌گوید: منظور این است که به او قلب پرمهر نسبت به مردم ارزانی داشتیم تا آنان را با مهربانی به فرمانبرداری خدا فراخواند. و «عِکْرِمه» بر آن است که، ما عشق و محبّت به خدا را به او ارزانی داشتیم؛ چرا که اصل این واژه به مفهوم مهر و رقّت قلب است، درست همان گونه که «حَنینُ النّاقَة» به مفهوم شور و شوق ماده شتر به بچه خویش است. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور این است که خدا او را مورد رحمت و بخشایش قرار داد به گونه‌ای که هرگاه ندا می‌داد که پروردگارا ... یا رَبِّ! پاسخ او می‌آمد که: لَبَّیْکَ! وَ زَكاةً به باور «قَتاده»، «ضَحّاک» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که: ما به او توان انجام کارهای شایسته و پاک و پاکیزه ارزانی داشتیم. امّا به باور «حَسَن»، هر کسی راه و رسم و دین و آیین او را برگزید، او را پاک و پاکیزه می‌سازیم. (صفحه ۵۷) «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور فرمانبرداری خدا و اخلاص به بارگاه اوست. و «کَلْبی» بر آن است که، خدا او را به پدر و مادرش بخشید و صدقه داد. و «جُبّائی» می‌گوید: و به وسیله یکتاپرستی و ستایش خدا، درون پاک و شایسته کرداری و خوبی او را آشکار ساختیم. وَ كانَ تَقِيًّا. و او در پیشگاه خدا پر اخلاص و فرمانبردار و پروا پیشه بود و هرگز فکر گناه نیز نکرد.

خدا ارزانی داشت یا او به دست آورد؟

در آیه شریفه آمده است که: ما او را پاک و پاکیزه ساختیم و این ویژگی را به او ارزانی داشتیم؛ در حالی که به باور پاره‌ای دیگر «یحیی» در پرتو جهاد با نفس و خودسازی و عبادت خدا، به این مرحله از پروا و پاکی اوج گرفت؛ اینک کدام یک درست است، این یا آن؟ * پاسخ منظور آیه شریفه این است که او در پرتو لطف خدا به پاکی نایل آمد، به ویژه که او کودکی خردسال بود که به این مقام والا اوج گرفت. افزون بر آن، او همواره از هدایت الهی بهره‌ور بود. (صفحه ۵۸)

۱۹۰. آیه

اشاره

وَ بَرّا بِوالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّارا عَصِیّا او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود. (۱۴ / مریم) وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّا و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شود.(۱۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شهادت حضرت یحیی

نه تنها تولد یحیی شگفت‌انگیز بود، مرگ او هم از پاره‌ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده‌اند (هر چند اندك تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می‌شود). یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت. این خبر به پیامبر بزرگ خدا علیه‌السلام یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می‌باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد. سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر «هیرودیا» رسید، او که یحیی را بزرگ‌ترین مانع راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس‌های خویش بردارد. ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی «هیرودیس» به او گفت: «هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت». «هیرودیا» گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی‌خواهم، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان‌ها انداخته و همه مردم به عیب‌جویی ما نشسته‌اند، اگر می‌خواهی دل من آرام شود و خاطرم شاد گردد، باید این عمل را انجام دهی. «هیرودیس» که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید، بی (صفحه ۵۹) توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند، اما عواقب دردناك این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می‌فرمود: «از پستی‌های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند». یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، چرا که یکی از هدف‌های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن در وصف آن حضرت می‌فرماید: وَ بَرّاً بِوالِدَیْهِ و او را نسبت به پدر و مادرش شایسته کردار و پرمهر قرار دادیم، چرا که همواره می‌کوشید تا دستور آنان را فرمانبرداری کند و می‌کوشید تا خشنودی آنان را فراهم آورد. وَ لَمْ یَکُنْ جَبّاراً و او هرگز زورگو نبود و نسبت به مردم تکبّر و گردنکشی نمی‌کرد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که، اذیّت و آزار او به کسی نمی‌رسید. عَصِیّاً. و گناهکار و نافرمانِ بارگاه خدا نیز نبود. و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ و درودی گرم و شایسته بر او باد روزی که زاده شد. وَ یَوْمَ یَمُوتُ و روزی که جهان را بدرود می‌گوید: وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً. و روز رستاخیز که زنده و برانگیخته می‌گردد. «کَلْبی» در این مورد می‌گوید: منظور این است که او در این سه روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که او در دنیا از وسوسه و گمراهی شیطان و در روز مرگ از بلاهای دنیا و عذاب قبر و در روز رستاخیز از همراهی و عذاب دوزخ آسوده خواهد بود. (صفحه ۶۰) گفتنی است که واژه «حَیّاً»، تأکیدی برای واژه «یُبْعَثُ» می‌باشد.

و پاره‌ای بر آنند که حضرت «یحیی» با شهیدان راه خدا برانگیخته می گردد؛ چرا که قرآن آنان را زندگان وصف می کند. در روایت است که: اَوْحَشُ ما یَکُونُ الْاِنْسانُ فی ثَلاثَةِ مَواطِنَ: یَوْمَ وُلِدَ فَیَری نَفْسَهُ خارِجاً مِمّا کانَ فیهِ، وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَری قَوْماً لَمْ یَکُنْ عایَنَهُمْ وَ اَحْکاماً لَیْسَتْ لَهُ بِها عَهْدٌ. وَ یَوْمَ یُبْعَثُ فَیَری نَفْسَهُ فی مَحْشَرٍ عَظیمٍ فَخَصَّ اللّهُ یَحْیی بِالْکَرامَةِ وَ السَّلامِ (... ۱) ترسناک‌ترین حالات انسان در سه حالت خواهد بود: ۱ روزی که از مادر متولّد می‌شود و به جهان گسترده و تازه وارد می گردد. ۲ و روزی که جهان را بدرود می گوید و خود را در میان کسانی که آنان را ندیده است و مقرراتی که به یاد ندارد، می‌نگرد. ۳ و روزی که برانگیخته می‌شود و خود را در محشری عظیم و شرایطی وصف‌ناپذیر و سرنوشت‌ساز می‌نگرد؛ و خدا پیامبرش «یحیی» را مورد لطف قرار داده و به او در این حالات سه گانه امنیّت بخشیده است. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که: سلام نخست، تبریک روز ولادت اوست و سلام دوم و سوّم نوید گر پاداش و ثواب پرشکوه برای او در سرای آخرت.

پرتوی از آیات

۱ پرتوی از سیمای «یحیی» در آیینه قرآن

(۲) در آیاتی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، قرآن شریف، پس از ترسیم نوید و بشارت ارزانی شدن «یحیی» به «زکریا» ویژگی‌های شخصیت والای او را به تابلو می‌برد و او را این گونه معرفی می کند: ۱ او کسی است که ولادتش به پدرش نوید داده شد و وجود گرانمایه‌اش به ***** ۱. خِصال صَدُوق، ص ۱۲۱. ۲. مترجم. (صفحه ۶۱) عنوان هدیه‌ای آسمانی به پدر و مادرش ارزانی گردید.(۱) ۲ نام بلند و با عظمت‌اش نیز از آسمان آمد.(۲) ۳ نامش بی‌سابقه بود و پیش از او کسی به این نام نامیده نشده بود.(۳) ۴ به او در کودکی نعمت گران خرد و اندیشه و هوش و درایت و فرزانگی و حکمت ارزانی گردید.(۴) ۵ به او نعمت بزرگ مهر به انسان‌ها و بشر دوستی و مردم خواهی بخشیده شد.(۵) ۶ به او پاکی روح و جان و عملکرد عنایت گردید.(۶) ۷ به او نعمت گران پروای از خدا داده شد.(۷) ۸ او نسبت به پدر و مادر خوشرفتار و شایسته کردار و پرمهر آفریده شد.(۸) ۹ او هرگز زورمدار و زورگو نبود.(۹) ۱۰ و هرگز عصیانگری و نافرمانی خدا در وجودش راه نداشت.(۱۰) ۱۱ ۱۳ و او از نعمت امنیّت و سلامت در سه روز سرنوشت‌ساز زندگی‌اش که روز ولادت، مرگ و رستاخیز باشد بهره‌ور است. این پرتوی از سیمای پرفروغ «یحیی» در آیینه وحی؛ آیا چهره‌ای زیباتر از این ممکن است؟!

۲ سه روز سرنوشت‌ساز در زندگی انسان

از آیات و روایات این نکته ظریف دریافت می گردد که بر سر راه انسان، سه روز سرنوشت‌ساز خواهد بود که در هر کدام بخش بزرگی از سعادت و نیکبختی یا نگونساری و گرفتاری او رقم می‌خورد: روز ولادت، روز مرگ و روز رستاخیز. و ***** ۱. سوره مریم، آیه ۷. ۲. سوره مریم، آیه ۷. ۳. سوره مریم، آیه ۷. ۴. سوره مریم، آیه ۱۲. ۵. سوره مریم، آیه ۱۳. ۶. سوره مریم، آیه ۱۳. ۷. سوره مریم، آیه ۱۳. ۸. سوره مریم، آیه ۱۴. ۹. سوره مریم آیه ۱۴. ۱۰. سوره مریم، آیه ۱۴. (صفحه ۶۲) نیکبخت و رستگار راستین آن کسی است که در این سه روز مورد لطف خدا قرار گیرد و بر او درود فرستاده شود. در این مورد از هشتمین امام نور آورده‌اند که فرمود: اِنَّ اَوْحَشَ ما یَقُومُ عَلی هذَا الْخَلْقِ فی ثَلاثِ مَواطِنَ: یَوْمَ یَلِدُ وَ یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیا، وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَرَی الْاخِرَةَ وَ اَهْلَها، وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً فَیَری اَحْکاماً لَمْ یَرَها فی دارِ الدُّنْیا (... ۱) هراس انگیزترین دوران زندگی انسان سه مرحله است: ۱ روز ولادتش که چشم به جهان نو می گشاید. ۲ روز مرگش که جهان برزخ و مردم آن را می‌نگرد. ۳ و روز رستاخیز که با مقرراتی روبه‌رو می گردد که در این جهان ندیده است؛ و خدا در همه این سه مرحله سرنوشت‌ساز به «یحیی» امنیّت و آرامش خاطر بخشیده

است. ***** ۱. تفسیر بُرهان، ج ۳، ص ۷. (صفحه ۶۳)

۱۹۱. آیه (سرآغاز تولد عیسی مسیح)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبِذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت. (۱۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «اِنْتَبَذَتْ» از ماده «نَبْذ» به گفته «راغب» به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره‌گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود. او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق بیت‌المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک‌تر و مناسب‌تر بود برگزید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«نَبَذَ»: افکند و «اِنْتِباذ»، از باب افتعال به مفهوم افکندن آمده است. «مَکاناً شَرْقِیّاً»: از طرف شرق.

سیمای «مریم» در آیینه قرآن

پس از ترسیم سرگذشت درس آموز «زکریا» و «یحیی» اینک به داستان «مریم» و «مسیح» می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ هان ای پیامبر! در قرآن سرگذشت شگفت‌انگیز «مریم» و ولادت فرزندش «مسیح» را ترسیم کن و از درست اندیشی و شایسته کرداری آنان سخن بگو، تا هم مردم بدین وسیله به خود آیند و ضمن شناخت آنان از راه و رسم انسان‌سازشان درس بگیرند و هم سند صداقت دعوت و درستی رسالت و معجزه‌ای از سوی تو باشد و دریابند که تو داستان آنان را از راه وحی و پیام خدا باز می‌گویی. (صفحه ۶۴) إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا. در این کتاب از مریم یاد کن که از خانواده‌اش کناره گرفت و به طرف خاور زمین رفت. «ابن عبّاس» می‌گوید: مسیحیان بدان جهت قبله خویشتن را به سمت شرق گرفته‌اند که «مریم» به آن سو رفت. و «جُبّائی» بر آن است که «مریم» برای عبادت و نیایش در سمت مشرق بیت‌المقدس مکانی را دور از چشم مردم برگزید. به باور پاره‌ای، به آن سو رفت تا مردم او را نبینند. و به باور «عَطاء» او در یک روز بسیار سرد، جای خلوت و آرامی می‌جست که سر خود را برهنه سازد و پوشش وانهد تا از گرما و حرارت خورشید بهره‌ور گردد، که به سمت شرق رفت.

گرامیداشت مریم(۱)

در این آیات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمان می‌یابد که از «مریم» به عنوان یک شخصیت گران‌قدر و پر معنویت تجلیل به عمل آورد و نام بلند و با عظمت او را در چشم‌انداز عصرها و نسل‌ها قرار دهد و ضمن گرامیداشت دامان پاک، او را از دروغ‌ها و

بافته‌های ظالمانه و پنـدارهای غرض‌آلود و ناروا پاك و پاکیزه اعلان کند واو را مام عفاف و قداست و دخت فضـیلت معرفی نماید. در این آیـات، مریم، قهرمـان این ویژگی‌هـا اعلاـن می‌شود: سـمبل پیونـد بـا آفریـدگار هسـتی: در این مورد می‌فرمایـد: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا.(۲) هان ای پیامبر! در این کتاب جاودانه از مریم یاد کن آنگاه که از خانواده‌اش جـدا شـد و به سوی مکـانی آرام در شـرق بیت‌المقـدس و در گوشه‌ای از معبـد برای عبادت خـدا و نیایش با او کناره گرفت. ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۶. (صفحه ۶۵)

۱۹۲. آیه

اشاره

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبـادت آمـاده باشـد) در این هنگـام مـا روح خود (جبرئیل یکی از فرشـتگان بزرگ) را به سوی او فرسـتادیم و او در شـکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این جمله، تصـریح نشـده است که این حجـاب برای چه منظـور بوده، آیـا برای آن بوده که آزادتر و خـالی از دغـدغه و اشـتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می‌خواسـته شستشو و غسل کند؟ آیه ازاین نظر ساکت است. به هر حال «در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشـتگان بزرگ) را به سوی او فرسـتادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد».

«تَمَثُّل» چیست؟

«تَمَثُّل» در اصـل از ماده «مُثُول» به معنی ایسـتادن در برابر شـخص یا چیزی است و «مُمَثَّل» به چیزی می گوینـد که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا» مفهومش این است که آن فرشـته الهی به صورت انسانی درآمـد. بـدون شك معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتا و سـیرتا تبـدیل به یك انسان شـد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صـورت انسـان درآمـد، هر چنـد سـیرت او همـان فرشته بود، ولی مریم در ابتـدای امر که خـبر نـداشت، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیرهٔ و صورتا. (صفحه ۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه مورد بحث می‌افزایـد: فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً و برای اینکه کسـی او را نبینـد و به سوی او نظـاره نشود، پرده‌ای میان خود و دیگران افکنـد و خود را از آنـان پنهـان سـاخت. فَأَرْسَلْنا إِلَیْهـا رُوحَنـا و درست در آنجـا بود که مـا روح خود را به سوی او گسـیل داشتیم. فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا. و او در سیمای انسانی کامل در برابر او نمایان گردید. به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که: و ما فرشـته وحی را به سوی او گسیل داشتیم و او در چهره انسانی کامل در برابر او پدیدار شد. و بدان دلیل در آیه شریفه از جبرئیـل بـه «روح» تعبیر شـده اسـت که او موجـودی روحـانی است و دلیـل نسـبت دادن این روح به ذات پـاك خـدا نیز شـرافت

بخشیدن به فرشته وحی است. امّا به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که، برای آن روح مقدسی که «مسیح» از آن آفریده شده است، کالبد و چهره انسانی رقم خورد و او پدیدار گردید. گفتنی است که دیدگاه نخست مورد نظر همه مفسران است. «عِکْرِمه» در مورد «مریم» آورده است که: هنگامی که آن بانوی پارسا و پاکدامن عادت زنانه داشت، از عبادتگاه بیرون می‌رفت و نزد خاله‌اش، همسر «زکریا» می‌گذرانید و زمانی که پاک می‌شد به عبادتگاه باز می‌گشت. و هنگامی که در خانه خاله‌اش بود، در سمت تابش خورشید، با افکندن پرده‌ای میان خود و دیگران شرایط آرامی را برای نیایش با خدا و استراحت و نظافت، فراهم آورد؛ و درست در آنجا بود که فرشته امین در سیمای جوانی پرشکوه نزد او آمد که وی از پدیدار شدن وی ناراحت شد و به خدا پناه برد. (صفحه ۶۷)

۱۹۳. آیه

اشاره

قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا او (سخت ترسید و) گفت: من به خدای رحمن از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی. (۱۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می‌دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب‌المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله صدا زد: «من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

من به خدا پناه می‌برم

او پس از پدیدار شدن جبرئیل در سیمای جوانی پرشکوه، هراسان و ناراحت رو به بارگاه خدا آورد که: من از تو به خدای پرمهر پناه می‌برم، اگر انسان پروا پیشه‌ای؛ پس از این جا دور شو که نیایشگاه من است. «مریم» بیرون رفتن جبرئیل از عبادتگاه خویش را در گرو پروای از خدا ترسیم می‌کند، چرا که انسان پروا پیشه است که از پناه بردن دیگران به خدا از دست او، می‌ترسد و دست به گناه و بدی نمی‌زند. سخن «مریم» در حقیقت این گونه است که: اگر انسان با ایمانی هستی برو! پاره‌ای نیز بر آنند که منظور آیه شریفه این است که تو پروا پیشه نیستی و از خدا حساب نمی‌بری، چرا که اگر چنین بودی به اینجا نمی‌آمدی و به من نظاره نمی‌کردی.

پرواپیشگی مریم(۱)

در این مورد می‌فرماید: قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا.(۲) مریم با دیدن فرشته امین به او گفت: من از تو اگر به راستی پروا پیشه باشی به خدای بخشاینده پناه می‌برم. ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۸. (صفحه ۶۸)

۱۹۴. آیه

اشاره

قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيًّا گفت: من فرستاده پروردگار توأم (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. (۱۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده پروردگار توأم». این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خُلْق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و فرشته بزرگ خدا برای برطرف ساختن نگرانی و دلهره «مریم» رو به او کرد که: من از انسان‌ها نیستم امّا از خدا نیز حساب می‌برم؛ من فرشته و فرستاده پروردگار تو هستم و از سوی او آمده‌ام تا به خواست او، فرزندی پاك و شایسته کردار به تو ارزانی دارم. «ابن عبّاس» می‌گوید: آمده‌ام تا پیامبری به تو ببخشم. (صفحه ۶۹)

۱۹۵. آیه

اشاره

قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام. (۲۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده‌ام؟» او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می‌شناسم، نه تاکنون همسری انتخاب کرده‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

چگونه ممکن است؟

این سخن بر نگرانی و هراس «مریم» افزود؛ به همین جهت با اندوه عمیق و تعجّب بسیاری گفت: چگونه؟ قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ او گفت: چگونه برای من فرزندی تواند بود، در حالی که من همسری نداشته‌ام؟ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. و در سراسر

زندگی کوتاه خود نیز پاک و با عفاف زیسته و دختر ناشایسته‌ای نبوده‌ام؟ مگر نه این که مادر شدن، به طور طبیعی از راه آمیزش دو جنس مخالف ممکن است؟ یادآوری می‌گردد که زن آلوده دامن را بدان دلیل «بغی» گفته‌اند که در اندیشه گناه و زشتی است. به باور گروهی، از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که غیر پیامبران نیز (صفحه ۷۰) می‌توانند معجزه آورند، چرا که «مریم» با اینکه پیامبر خدا نبود، هم فرشته را دید و هم نوید آمدن «مسیح» را دریافت داشت و هم بدون همسر، باردار گردید؛ و اینها از معجزه‌های بزرگ است که از او پدیدار شد. امّا پاره‌ای معجزه را ویژه وحی و رسالت و پیامبران خدا می‌دانند و در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی دارند و «بَلْخی» از آن جمله است که می‌گوید: اینها، معجزه‌های «مسیح» است و نه «مریم».

سمبل عفاف(۱)

او دخت عفاف و نجابت بود و پس از دریافت نوید فرشته امین به این ارزش اخلاقی و انسانی پای فشرد که: أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا.(۲) چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که نه هرگز بشری به من دست زده و نه هیچگاه از زیور عفاف و پاکدامنی انحراف جسته‌ام؟ ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۰. (صفحه ۷۱)

۱۹۶. آیه

اشاره

قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).(۲۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست، او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است». تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می‌دادند شنیده‌ای، تو که می‌دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مریم» و امواج حیرت و اندوه

فرشته امین با دیدن شگفت‌زدگی و هراس و حیرت «مریم» از شنیدن آن نوید، به او خاطرنشان ساخت که خواست خدا و فرمان او همین است که به تو گفتم: قالَ کَذلِکِ آری فرمان او چنین است. قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ پروردگارت می‌فرماید این کار که از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده فرزندی به دنیا بیاوریم برای ما آسان است و چنین خواهد شد. وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ و هدف از این کار این است که این کار شگفت‌انگیز را گواهی بر رسالت آن کودک (صفحه ۷۲) و دلیلی روشن بر پاکی و پاکدامنی مام گرانمایه‌اش قرار دهیم. وَ رَحْمَةً مِنَّا و رحمت و نعمتی گران از سوی ما برای مردم باشد تا بدین وسیله هدایت شوند. وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا. و آفرینش «مسیح» بدون داشتن پدر، کاری است تحقّق یافتنی که خواست خدا در آن است.

تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی آفریدگار هستی(۱)

او به خاطر قداست و شکوه معنوی و عظمت روحی‌اش، به جایی پر می‌کشد که تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی خدا می‌گردد و نشانی از قدرت بی‌کران و رحمت همواره حق از تجلیگاه وجود او جلوه‌گر می‌گردد ... وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا (... ۲) ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۱. (صفحه ۷۳)

۱۹۷. آیه (مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی)

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد. (۲۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت. در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال «این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود». او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می‌برد، گاهی به این می‌اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می‌شناسند دور بمانم و دراین نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟ چه کسی از من قبول می‌کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود، مگر این که آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سال‌ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه‌ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می‌کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه‌ای بود که بر پیکر او افتاد. اما از سوی دیگر، احساس می‌کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است، یک تحفه بزرگ آسمانی می‌باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده‌ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده‌ام. (صفحه ۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

پس از آن نوید بود که آن دوشیزه پاک و ازدواج ناکرده، به عالم مادری گام سپرد. در این مورد قرآن می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ و در همان حال «مریم» به آن کودکی که نویدش را دریافت داشته بود، باردار گردید. به باور برخی فرشته امین بر گریبان او دمید و درست در همان لحظه به «مسیح» باردار شد. و پاره‌ای نیز بر آنند که در آستین «مریم» دمید. از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرشته امین بر گریبان «مریم» دمید و در همان لحظه «مسیح» به خواست خدا در سازمان وجود او پدید آمد. و این نیز خود اعجاز دیگری است، چرا که جنین در رحم دیگر زنان، برای آفریده شدن و پرورش یافتن، به نه ماه فرصت نیاز دارد، اما در سازمان وجود «مریم»

در یک لحظه و به مجرد دمیدن فرشته امین، «مسیح» آفریده شد؛ و «مریم» از آنجا در حالی بیرون آمد که شکمش برآمده و آثار بارداری به روشنی، خود را نشان می‌داد، به گونه‌ای که خاله‌اش از دیدن وی شگفت‌زده و در اندوه شد و خود «مریم» نیز که از خاله‌اش و «زکریا» احساس شرم می‌کرد، از نزد آنان رفت. فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا و از نزد آنان به جایی دوردست و به نقطه‌ای دورافتاده رفت. برخی برآنند که «مریم» از ترس تیرهای زهرآگین اتهام و احساس شرم، به جای دوردستی رفت.

مدت بارداری «مریم»

در مورد مدت بارداری او، دیدگاه‌ها متفاوت است و از یک ساعت تا هشت ماه گفته شده است، برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای مدّت بارداری «مریم» تنها ساعتی به طول انجامید. ۲ امّا به باور «ابن عباس» پس از دمیدن فرشته امین بر گریبان او، وی از خانه خاله‌اش بیرون آمد و به آن نقطه دور دست رفت؛ و پس از یک ساعت توقف در آنجا (صفحه ۷۵) بود که «مسیح» دیده به جهان گشود، چرا که در قرآن میان رفتن «مریم» به آنجا و ولادت کودکش فاصله‌ای نیامده است و می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ ... فَأَجاءَهَا ... و می‌دانیم که «فاء» برای ترتیب و تعقیب است. ۳ «مُقاتِل» می‌گوید: «مریم» در سن ده سالگی و در یک ساعت باردار گردید و ظرف یک ساعت دیگر اندام کودک کامل شد و ساعت سوم دیده به جهان گشود. ولادت آن پیامبر بزرگ خدا در ساعتی بود که خورشید با پرتو تابناکش چهره در افق فرو می‌برد. ۴ از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که مدّت بارداری «مریم» نه ساعت به طول انجامید. ۵ پاره‌ای مدّت بارداری آن حضرت را شش ماه گفته‌اند. ۶ و پاره‌ای نیز بر این باورند که هشت ماه بود. اگر آخرین دیدگاه پذیرفته شود و بگوییم که «مسیح» هشت ماهه دیده به جهان گشود، خود معجزه دیگری است، چرا که کودکی که هشت ماهه به دنیا بیاید زنده نمی‌ماند و او به قدرت الهی زنده ماند. (صفحه ۷۶)

۱۹۸. آیه (ضرورت رعایت تغذیه مناسب برای زنان باردار)

اشاره

فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِٔ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن‌قدر ناراحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم. (۲۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان‌ها و خشک و بی آب و بی پناه. گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می‌برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی‌خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت. قرآن در این زمینه می‌گوید: «درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند». تعبیر به «جِذْعِ النَّخْلَهِٔ» با توجه به این که «جِذْع» به معنی تنه درخت است، نشان می‌دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود. در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می‌ترسید فرا رسیده است، لحظه‌ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می‌شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی‌ایمان متوجه او خواهدشد. به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می‌کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم». بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می‌فشرد،

هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاه‌داری مولود جدید، این‌ها اموری بود که سخت او را تکان می‌داد. (صفحه ۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ای کاش!

سرانجام مدّت بارداری نیز پایان پذیرفت و کودک در آستانه ولادت قرار گرفت: فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِد» و ... منظور این است که سرانجام درد سخت زایمان به سراغ «مریم» آمد و او را به سوی درخت خرمایی کشاند تا به آن پناه جوید و تکیه کند. «ابن عباس» می گوید: چشم «مریم» در آن شرایط دشوار به تپه‌ای افتاد و با سرعت به سوی آنجا گام سپرد. در آنجا تنه درخت خرمایی بود که شاخ و برگ نداشت و او به آن تکیه زد. قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا و از ژرفای جان ناله برآورد که ای کاش پیش از این رویداد سخت و دشوار زندگی‌ام، مرده بودم. وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا. و به سان موجودی حقیر و ناچیز به دست فراموشی سپرده شده و از یادها رفته. (صفحه ۷۸)

۱۹۹. آیه

اشاره

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاَّ تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است. (۲۴ / مریم) وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد. (۲۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نظری به بالای سرت بیفکن، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه‌ها، شاخه‌هایش را زینت بخشیده‌اند «تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

لحظات عجیب و وصف‌ناپذیری برای «مریم» بود، امّا دیری نپایید که از سویی کودک ارجمندش دیده به جهان گشود؛ و از دگر سو «جبرئیل» با دیدن اندوه جانکاه «مریم» و دیدن صدای دردآلودش، از زیر آستین یا طرف پایین پا ندا داد که: هان ای «مریم»! اندوهگین مباش. فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاّ تَحْزَنی پاره‌ای بر آنند که فرشته امین از دامنه کوه به او ندا داد که: اندوهگین مباش. و گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند که این ندای دلنواز و آرامش‌بخش از نوزاد بود و او ندا داد که هان ای مادر! اندوه به دل راه مده.

چرا آرزوی مرگ؟

در این مورد که چرا «مریم» آرزوی مرگ نمود، دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی، بدان دلیل او آرزوی مرگ نمود که در آن شرایط و آن سن و سال می‌ترسید نتواند وظایف مادری را نسبت به گرامی فرزندش که هدیه‌ای ارجدار از سوی خدا بود انجام دهد. ۲ امّا گروهی دیگر برآنند که آن دخت عفاف و نجابت، سخت نگران باران اتهام و تیرهای زهرآگین تهمت‌ها بود. (صفحه ۷۹) از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که می‌فرمود: او از ترس مردم بهانه‌جو و دشمنان کینه‌توز آرزوی مرگ می‌کرد، چرا که در میان آن مردم جز یکی چند تن انسان خردمند و رشد یافته‌ای نبود که پاکی و عفاف او را گواهی کند و تیرهای تهمت دوست نادان و دشمن بداندیش را از او بگرداند. لِاَنَّها لَمْ‌تَرَ فی قَوْمِها رَشیداً ذا فَراسَةٍ یُنَزِّهُها مِنَ السُّوءِ.(۱) و نیز نوزاد ارجمندش به منظور زدودن اندوه سنگین از قلب طوفان‌زده و دل شکسته «مادر» ندا داد که: قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا. هان ای مادر! اندوه به دل راه نده که پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی روان ساخته است تا تو از آن بنوشی و خویشتن را با آن شستشو دهی. پاره‌ای آورده‌اند که در آن نقطه‌ای که «مریم» پناه جسته بود، جویباری خشك و بی‌آب به چشم می‌خورد که خدا آبی صاف و زلال در آن روان ساخت؛ و نیز تنه خرمایی خشك و آفت‌زده بود که با تکیه «مریم» بر آن، خدا آن را نیز سرسبز و پربار گردانید. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «جبرئیل» یا «مسیح» پای بر آن جویبار خشك و بی‌آب زد و از پی آن آبی روان و گوارا به راه افتاد. برخی واژه «سَرِیّ» را به مفهوم شرافتمند و گرانقدر معنا کرده‌اند که منظور «مسیح» می‌باشد. و «حَسَن» می‌گوید: به خدای سوگند که «مسیح» بنده شریف و گرانقدر خدا بود. و نیز آن نداگر پرمهر افزود: وَ هُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا. و تنه خرمایی را که به آن تکیه داده بودی و اینك به نخل بارور و پر میوه‌ای تبدیل شده است بنگر و آن را بجنبان تا رطب تازه و خرمای چیده شده بر تو فرو ریزد. ***** ۱. تفسیر ماوَرْدی، ج ۳، ص ۳۶۴. (صفحه ۸۰) از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: لَمْ تَسْتَشِفَّ النَّفْساءُ بِمِثْلِ الرُّطَبِ، اِنَّ اللّهَ اَطْعَمَهُ مَرْیَمَ فی نِفاسِها.(۱) زنانی که زایمان کرده‌اند به چیزی به سان رطب تازه بهبود نمی‌یابند و به میوه و غذایی به سان آن تغذیه نمی‌گردند، چرا که رطب برای زنان پس از زایمان از هر چیز دیگری بهتر است و خدا به «مریم» پس از به دنیا آوردن «مسیح» رطب خورانید. به باور پاره‌ای آن درخت خرما خشك و بی‌ثمر بود، چرا که اگر سرسبز و بارور بود نیازی به این دستور نبود و خود «مریم» آن را تکان می‌داد و از رطب تازه آن بهره‌ور می‌شد. افزون بر آن، زمستان بود و فصل میوه نبود و این خود یکی از معجزات است که آن چوب خشك و بی‌شاخ و برگ، آن هم در فصل زمستان، به ناگاه به درختی سرسبز و پر میوه تبدیل می‌گردد و رطب تازه می‌دهد. و در روایت است که این تنه خرما سر و شاخ نداشت و با تکیه زدن «مریم» به آن سرسبز و بارور گردید.

و این گونه مورد لطف خداست(۲)

و به خاطر همان پیوند خالصانه و عاشقانه‌اش با آفریدگار هستی این گونه مورد لطف ویژه او قرار می‌گیرد و در کشاکش سخت‌ترین مراحل زندگی یاری می‌شود: الف. با ندای جان‌بخش غیبی به او دلداری و آرامش خاطر داده می‌شود که: هان ای مریم نگران مباش و اندوه به دل راه مده. فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنی (... ۳) ب. به طور معجزه‌آسایی از مناسب‌ترین و نیروبخش‌ترین غذاها به او ***** ۱. مَحاسن بَرقی، ص ۵۳۵. ۲. مترجم. ۳. سوره مریم، آیه ۲۴. (صفحه ۸۱) ارزانی می‌گردد و چشمه‌ای از آب گوارا در کنارش جوشیدن آغاز می‌کند: قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَ هُزِّی إِلَيْكِ (... ۱) ج. چشمان نگرانش به جمال مسیح نور باران می‌گردد که: فَكُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَيْناً (... ۲) آنچه می‌خواهی بخور و بنوش و به این نوزاد ارجمند دیده روشن دار ... د. و تدبیری معجزه‌آسا برایش اندیشه شد تا در برابر بداندیشان و بهانه‌جویان و بی‌پروایان بگوید: من روزه هستم و با هیچ کس سخن نخواهم گفت، تا بدین وسیله از زبان آن نوزاد پرشکوه و شگفت‌انگیز بر پاکی و قداست و عفاف او گواهی داده شود. اِنّی نَذَرْتُ

لِلرَّحْمنِ (... ۳) ه. و از همه شگفت‌انگیزتر اینکه برای او مدافعی بی‌نظیر و بی‌همانند قرار داده می‌شود تا در گاهواره ندای عظمت خدا و یکتایی او را سر دهد و مریم را بانوی قداست و ایمان و سمبل عفاف و پروا و دخت شکوه معنویت معرفی نماید. قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ (... ۴) ***** ۱. سوره مریم، آیه ۲۴ ۲۵. ۲. سوره مریم، آیه ۲۶. ۳. سوره مریم، آیه ۲۶. ۴. سوره مریم، آیه ۳۰ ۳۳. (صفحه ۸۲)

۲۰۰. آیه (پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم)

اشاره

فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرّی عَیْناً فَإِمّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا از (این غذای لذیذ)بخور و از (آن آب گوارا)بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان‌ها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و با احدی امروز سخن نمی‌گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد). (۲۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

بعضی می‌پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته‌اند که مقدمتا تحقق یافت و از آن تعبیر به «اِرْهاص» می‌کنند. (اِرْهاص به معنی معجزه مقدماتی است). ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ‌ها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می‌گذاریم. معجزه آن است که توأم با «تَحَدّی» (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد.

آنجا که «سکوت» رساترین «فریاد» است

ظاهر آیات فوق نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می‌کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست. از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده: «صَوْمُ السُّکُوتِ حَرامٌ: روزه سکوت حرام است» (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۹۰. (صفحه ۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همان نداگر بزرگ و پرمهر افزود: فَکُلی پس از این رطب تازه و نیروبخش بخور. وَ اشْرَبی و از این آب زلال و گوارا بنوش. وَ قَرّی عَیْناً و دیده‌ات را بر این نوزاد پرشکوه، روشن‌دار و خوشدل باش. به باور پاره‌ای منظور این است که: با نگرش بر این نوزاد دیده‌ات را خنک گردان، چرا که اشک شادی سرد است و اشک اندوه و غم گرم می‌باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: با دیدن این نوزاد محبوب و مطلوب، دیدگانت آرامش می‌یابند. فَإِمّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً و هر گاه

کسی از آدمیان در مورد این نوزاد از تو پرس و جو کرد، بگو: من با خدای خویشتن عهد بسته‌ام که با کسی سخن نگویم و روزه سکوت بگیرم. «قَتاده» می‌گوید: منظور این است که بگو: من روزه سکوت گرفته‌ام و باید از خوردن و آشامیدن و سخن گفتن خودداری ورزم. و بدین سان «مریم» فرمان می‌یابد که با کسی گفتگو نکند، تا خود نوزاد سخن گوید و دامان پاک مادر را از تیرهای زهرآگین تهمت پاک سازد. برخی آورده‌اند که در میان بنی‌اسرائیل گروهی بودند که روزه سکوت می‌گرفتند و مدت این روزه از بامداد تا شامگاه بود. فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا. آری، من روزه سکوت دارم و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. به باور «سُدی»، «مریم» تا این اندازه اجازه گفتار داشت و فراتر از این، اجازه سخن نداشت. امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که خدا به او فرمان داده بود تا روزه سکوت بگیرد و اگر کسی از او پرسشی نمود، با اشاره‌ای روشنگر روشن سازد که روزه سکوت گرفته است، چرا که خدا به او دستور نمی‌دهد که به دروغ چنین ادّعایی بکند. (صفحه ۸۴)

۲۰۱. آیه (عیسی مسیح در گاهواره سخن می‌گوید)

اشاره

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا (مریم) او را در آغوش گرفته، به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی.(۲۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَرِیّ» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است. «سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ). هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

گاهواره‌ای که به دانشگاه جاودانه تبدیل شد!

قرآن در آیات ۲۷ تا ۳۵ به فراز دیگری از سرگذشت «مریم» و ولادت مسیح می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ آنگاه «مریم» کودک نورسیده‌اش «عیسی» را در حالی که در پارچه‌ای زیبا قرار داده و در آغوش گرفته بود، نزد مردم خویش آورد. قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا. آنان با دیدن او و فرزند ارجمندش فریاد برآوردند که: هان ای مریم! راستی که به کاری عجیب و ناپسند دست یازیده‌ای. (صفحه ۸۵)

۲۰۲. آیه

اشاره

یـا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا ای خواهر هارون، نه پـدر تو مرد بـدی بود و نه مادرت زن بـدکاره‌ای. (۲۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این که آنها به مریم گفتنـد: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسـران شـده است، اما آن چه صـحیح‌تر به نظر می‌رسـد این‌است کـه هـارون مرد پـاک و صـالحی بـود، آن چنـان کـه در میـان بنی اسـرائیل ضـرب المثـل شـده بـود، هر کس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند می‌گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

و در نکوهش او افزودنـد: یـا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا. هان ای خواهر هارون! نه پـدرت مرد بـد و زشتکاری بود و نه مادرت در زندگی بدکاره بود.

هارون که بود؟

این «هارون» که در آیه شریفه برادر «مریم» خوانده شده که بود؟ و منظور از آیه چیست؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به بـاور گروهی از جملـه «ابـن عبّـاس»، «قَتـاده»، «کَعْب»، و، ... ایـن «هـارون» مردی شایسـته کردار در بنی‌اسـرائیل بـود کـه هر کس شاهکاری انجام می‌داد به او نسـبت داده می‌شـد، چرا که در شایسته کرداری گویی به او اقتدا کرده بود. از پیامبر گرامی اسـلام نیز همین دیـدگاه روایت شـده است. در مورد این مرد اصـلاحگر و درسـتکار آوردهانـد که وقتی از دنیـا رفت چهل‌هزار نفر پیکرش را بدرقه کردند. با این بیان در آیه شـریفه منظور از خواهر «هارون» کسی است که از نظر شایستگی در راه و رسم «هارون» است. ۲ امّا به باور «کَلْبی» او برادر پدری «مریم» و مرد نیکو روشی بود. ***** ۱– «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۳. (صفحه ۸۶)

۲۰۳. آیه

اشاره

فَأَشـارَتْ إِلَیْهِ قـالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کـانَ فِی الْمَهْـدِ صَبِیًّا (مریم) اشاره به او کرد، گفتنـد: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم. (۲۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَأَشارَتْ إِلَیْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سـخریه کردند و خشـمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده‌ای قوم خود را مسـخره نیز می‌کنی. درباره «مَهْد» (گهواره) بحث کرده‌اند که عیسـی هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسـی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و

بدل شد. امّا باید توجه داشت که واژه «مَهْد» چنان که «راغب» در مفردات می گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کننـد، خواه گهواره باشد یا دامان مادر و یا بستر و مَهْد و مِهاد هر دو در لغت به معنی «اَلْمَكانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ: محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَهْـد»: جایگاهی است که برای استراحت کودک آماده می‌شود، خواه این جایگاه بستری خاص باشد و یا دامان مادر. در آیه مورد بحث واکنش «مریم» را در برابر آنان ترسیم می کنـد و می‌فرماید: فَاَشارَتْ اِلَيْهِ او که روزه سکوت گرفته بود، با اشاره به گاهواره و نوزاد ارجمنـدش روشنگری کرد که بـا خود او گفتگو کنیـد و جریان ولادت او را از خودش جویا شویـد. (صـفحه ۸۷) قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. آنان از این اشاره «مریم» غرق در حیرت و خشم شدند و گفتند: چگونه با کودکی در گاهواره است گفتگو کنیم؟ به بـاور پـاره‌ای منظور این است که، با کودکی که در دامان مادر خفته است و شـیر می‌خورد چگونه سـخن بگوییم و جریان ولادتش را بپرسیم؟ چرا که در آن نقطه دورافتاده گاهواره‌ای برای «مسیح» نبود و گاهواره‌اش دامان پرمهر مادرش بود و او همانجا را دانشـگاه و خاستگاه مفاهیم بلند آسمانی ساخت. «سُدی» می گوید: آنان از این اشاره «مریم» سخت بر آشفتند که: او ما را به باد تمسخر می گیرد و این کارش برای ما از آن کار شرم‌آورش که بدون ازدواج فرزند آورده است، دشوارتر است! (صفحه ۸۸)

۲۰۴. آیه

اشاره

قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِيًّا (ناگهان عیسـی زبان به سخن گشود) گفت: من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است. (۳۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به هر حال، جمعیت از شـنیدن این گفتار مریم نگران و حتّی شایـد عصـبانی شدنـد، آن چنان که طبق بعضـی از روایات به یکـدیگر گفتند: مسـخره و اسـتهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سـخت‌تر و سنگین‌تر است. و این حالت چندان به طول نیانجامید، چرا که آن کودک نوزاد زبـان به سـخن گشود و «گفت: من بنـده خـدایم، او کتاب آسـمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

چگونه نوزاد سخن می‌گوید

طبق روال عـادی، هیـچ نوزادی در ساعـات یـا روزهای نخستین تولـد سـخن نمی‌گویـد، سـخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سـپس ورزیـدگی عضـلات زبـان و حنجره و همـاهنگی دسـتگاه‌های مختلف بـدن بـا یکـدیگر دارد و این امور عادتا بایـد ماه‌ها بگـذرد و تـدریجا در کودکـان فراهم گردد. ولی هیـچ دلیـل علمی هم بر محـال بودن این امر نـداریم تنهـا این که خـارق عـادت است و همه معجزات چنین هستند، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگاه هنگامی که مسیح لب به سخن گشود، شگفت‌زده فریاد برآوردند که: راستی این رویداد عجیب و باورنکردنی است. و این شگفت‌زدگی آنان هنگامی به اوج خود رسید که آن نوزاد ارجمند گاهواره‌اش را به دانشگاهی جاودانه تبدیل ساخت و ضمن وصف مهر و عنایت خدا بر او و مام ارجمندش و زدودن گرد و غبار طوفان بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها، فرمود: (صفحه ۸۹) قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ هان ای مردم! من پیش از هر چیز بنده خدا هستم. آتانِیَ الْکِتابَ او به من کتاب ارزانی داشته، وَ جَعَلَنی نَبِیًّا. و مرا به رسالت و پیام‌رسانی برگزیده است. و بدین سان او در آغازین ساعت‌های زندگی، با اعتراف به بندگی خدا، راه را بر گزافه‌گویان و کسانی که خرافه خدایگانی او را ساختند و پرداختند، بست. تو گویی خدا «مسیح» را در گاهواره‌اش به سخن درآورد تا راه را بر غلوّ و گزافه‌گویی مسدود سازد، چرا که می‌دانست که در مورد او بافته‌های بی‌اساس خواهند بافت و خرافه‌ها و گزافه‌ها خواهند پرداخت. «حَسَن» و «جُبّائی» می‌گویند: آفریدگار فرزانه هستی، خود او را در همان آغازین ساعت‌های زندگی شکوفا ساخت و به اوج کمال رساند و او را برای هدایت بشر برانگیخت؛ که این نیز معجزه دیگری در زندگی او و مادرش بود. «وَهَب» بر آن است که «عیسی» به هنگام سخن گفتن با آنان، چهل روز از عمر شریفش می‌گذشت، امّا بیشتر مفسران، از آن جمله «ابن عبّاس» بر این باورند که او در همان نخستین روز ولادتش لب به سخن گشود و با مردم سخن گفت، چرا که از کتاب خدا چنین دریافت می‌گردد. و پاره‌ای در تفسیر آیه شریفه می‌گویند منظور او این است که: من بنده خدای یکتا هستم، و او به زودی کتاب آسمانی بر من فروخواهد فرستاد، و مرا به رسالت و پیامبری مفتخر خواهد ساخت. یادآوری می‌گردد که این معجزه بزرگ به منظور نمایش پاکی و (صفحه ۹۰) قداست «مریم» انجام پذیرفت.

سیمای مسیح در آیینه قرآن(۱)

در این آیات سیمای پرشکوه مسیح آن گونه که هست به تابلو می‌رود؛ و قرآن روشنگری می‌کند که آن حضرت نه آن است که بداندیشان، به او و مام گرانمایه‌اش به ناروا می‌بافتند و نه آن است که دوستداران افراطی‌اش در واکنش به دروغ‌پردازی‌های دشمن، او را به فرزندی خدا و یا به خدایگانی اوج می‌دادند و بر خلاف پیام و دعوت او از شاهراه توحیدگرایی و یکتاپرستی به شرك و بیداد سقوط می‌کردند. آری او خود را با این ویژگی‌ها و صفات برجسته معرفی کرد: ۱ بنده راستین خدا، ۲ دارنده کتاب آسمانی، ۳ پیام‌آور خدا، ۴ وجودی پر برکت و سودرسان و مفید برای مردم، ۵ نمازگزار و فراخوان به سوی پیوند با خدا، ۶ فراخوان به سوی زکات و پرداخت حقوق محرومان، ۷ نیکوکار در حق مادر و تواضع در برابر او، ۸ پیراسته از زورمداری و بی‌خردی و خودکامگی و خود بزرگ بینی با بزرگواری و حق‌شناسی، ۹ به دور از تیره‌بختی و شقاوت دنیا و آخرت و پیراسته از خصلت‌های تیره‌بختان و سعادتمند بودن، ۱۰ و دیگر برخوردار از امنیّت در سه مرحله سرنوشت‌ساز ولادت، مرگ و روز رستاخیز: قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ...

***** ۱. مترجم. (صفحه ۹۱)

۲۰۵. آیه

اشاره

وَ جَعَلَنی مُبارَكاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده‌ام کرده است. (۳۱ / مریم) وَ بَرًّا بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیًّا و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقیّ قرار نداده است. (۳۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَرّ» به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرّ» به معنی صفت نیکوکاری است. «جَبّار» به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست. و نیز «جَبّار» به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه این‌ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است. «شَقِیّ» به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند، تفسیر کرده‌اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در ادامه گفتارش فرمود: وَ جَعَلَنی مُبارَکاً اَیْنَ ما کُنْتُ و خدای پرمهر مرا در هر کجا که باشم بابرکت ساخته است. به باور «مُجاهِد» منظور این است که: و خدا مرا آموزگار ارزش‌های والای انسانی گردانیده است. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا مرا آموزگاری سودرسان و پرفایده ساخته است، چرا که واژه «برکت» به مفهوم نعمت و خیر فراوان و «مبارک» به معنای فزون بخش خوبی‌ها و نعمت‌هاست. و از دیدگاه «جُبّائی» منظور این است که: خدا مرا در راه توحید و ایمان، استوار و پایدار ساخته است، چرا که اصل برکت، به مفهوم نبوّت و رسالت است. وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا. (صفحه ۹۲) و به من سفارش فرموده است که تا زنده هستم نماز را برپا داشته و زکات بپردازم. «جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوالِدَتی و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیًّا و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است. (صفحه ۹۳)

۲۰۶. آیه

اشاره

وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا و سلام (خدا) بر من، آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم. (۳۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میّسر نمی‌شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوالِدَتی و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبَّاراً شَقِیًّا. و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است. (صفحه ۹۴)

۲۰۷. آیه

اشاره

ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُونَ این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند. (۳۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد، به نفی خرافات و سخنان شرک‌آمیزی که درباره عیسی گفته‌اند، پرداخته است. مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندی خدا. امّا این که قرآن می‌گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتّی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند. بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی‌اساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند.(۱) ***** ۱- برای توضیح بیشتر در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته‌اند به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمایید. (صفحه ۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک نفی خرافات و اوهام

در آیات پیشین، قرآن روشن‌ترین و شفاف‌ترین تصویر از ولادت مسیح را ارائه کرد و ضمن گواهی بر قداست و پاکی مام ارجمندش، او را بنده راستین خدا، پیامبر برگزیده او، دارنده کتاب آسمانی، حق‌شناس و سپاسگذار در برابر مادر، فروتن و پرمهر نسبت به مردم و به دور از خودکامگی و نشانه‌های تیره‌بختی معرفی کرد. اینک در این آیات به نفی خرافات و اوهام از چهره درخشان او پرداخته و می‌فرماید: ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ این عیسی فرزند مریم است و این هم داستان ولادت او. آری، عیسی همان است که خودش وصف کرد، نه آنچه گزافه‌گویان می‌بافند و او را خدا یا فرزند او جا می‌زنند. قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُون. آنچه را مسیح در مورد مادر خویش و ولادت و شخصیت خودش گفت درست است، امّا یهود و نصاری در مورد گفتار درست و بر حق او دستخوش تردید و تردیدافکنی شدند، در نتیجه یهود او را افسونگر و دروغ‌پرداز خواندند و گروهی از دوستدارانش او را به کرسی

خدایی و فرزند خدا بودن نشاندند. پاره‌ای از مفسران برآنند که آیه شریفه به درگیری خود مسیحیان اشاره دارد که گروهی او را خدا عنوان ساختند امّا گروهی دیگر پسر خدا معرفی نمودند. (صفحه ۹۶)

۲۰۸. آیه (مگر فرزند برای خدا ممکن است)

اشاره

ما کانَ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می گوید: موجود باش، آن هم موجود می‌شود. (۳۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دارا بودن فرزند، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می‌پندارند، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ما کانَ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ هرگز برای خدا نزیبد که فرزندی برای خود برگیرد؛ و این دروغ و خرافه در خور ذات پاک او نیست؛ چرا که فرزند باید از جنس پدر باشد و می‌دانیم که خدا، نه نظیر و همتایی دارد و نه همانند و همپایه‌ای. بنابراین، پندار فرزند در مورد او پوچ و امکان‌ناپذیر است. گفتنی است که «مَنْ» برای نفی جنس آمده و منظور این است که خدا هیچ گونه فرزندی نگرفته است و نسبت دادن فرزند یا فرزندان به ذات پاک او دروغ و خرافه‌ای رسواست. و آنگاه در ادامه آیه، به تنزیه خدا پرداخته و می‌فرماید: سُبْحانَهُ ذات پاک و پرشکوه او از این اوهام و خرافات و عیب و نقص‌ها پاک و منزّه است. و در آخرین فراز آیه نیز در اشاره به دلیل ولادت مسیح از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده می‌فرماید: إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. او هنگامی که چیزی را اراده نماید و بخواهد پدیده و یا انسانی را بیافریند، (صفحه ۹۷) کافی است که تنها به آن مفهوم مورد نظر فرمان دهد که «باش»! و بی‌درنگ پدیدار و موجود می گردد. به بیان دیگر اینکه، هیچ چیز و هیچ کاری در برابر اراده و قدرت بی‌کران خدا، ناممکن نیست و انجام هر کار و هرچیزی که بخواهد برای او آسان است و او اراده فرمود که مسیح را از مادری پاک و مرد ندیده بیافریند و او را در گاهواره به سخن درآورد و نعمت گران رسالت و وحی را به او ارزانی دارد ... مگر نه اینکه آدم را از مشتی خاک و بدون داشتن پدر و مادر و ریشه و تباری پدید آورد؟

گرامیداشت مقام والای مادر(۱)

و نیز در این آیات نشان می‌دهد که در گرامیداشت مادر نباید تنها به این بسنده شود که روزی به نام مادر معرفی شود و یا به او هدیه‌ای در خور تقدیم گردد، بلکه باید به راستی حق شناس زحمات و فداکاری‌های مادر بود و با همه وجود خدمتگزار او بود و بهشت خدا و خوشنودی او را در خدمت به او جستجو کرد؛ که در اینجا تنها به چند روایت بسنده می‌شود. ۱ ششمین امام نور آورده است که: مردی نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رَسُولَ اللّهِ مَنْ اَبَرُّ؟ هان ای پیامبر گرامی! مرا راهنمایی کن که به چه کسی نیکی کنم تا رستگار گردم؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت! قالَ: اُمُّکَ! پرسید: پس از

نیکی به مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: باز هم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ! آن بنده خدا برای سومین بار پرسید: پس از مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: بازهم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ! و هنگامی که برای چهارمین بار پرسید دیگر به چه کسی؟ ثُمَّ مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟ ***** ۱. مترجم. (صفحه ۹۸) آنگاه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پدرت. قالَ: اَباکَ.(۱) ۲ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که جوانی برای حرکت به سوی میدان نبرد و برای جهاد در راه حق و فضیلت آماده شده بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا او را بدرود گوید که آن حضرت ضمن گفتگو از او پرسید که: أَلَکَ والِدَةٌ؟ جوان عزیز! آیا مادرت در قید حیات است و در کنار تو زندگی می‌کند؟ او پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! مادرم زنده است. آن حضرت فرمود: فَالْزِمْها فَاِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ قَدَمِها.(۲) اینک که چنین است، برو و در خدمت مادر باش و در حق او نیکی کن که بهشت زیر پای مادر است. و بدین وسیله او را از جهاد کفایی معذور شمرد و به خانه فرستاد تا حق‌شناس و خدمتگزار مادرش باشد. ۳ گرامیداشت مادر در نظرگاه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان نور، به گونه‌ای است که خود عنوان مادری و مقام مادری را بها می‌دهند و برای او حقوق و حرمت ارزانی می‌دارند و نیکی به او را از وظایف انسان‌ها و از حقوق بشری او می‌نگرند؛ برای نمونه: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دراین مورد آورده‌اند که فرمود: ثَلاثَةٌ لَیْسَ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةٌ: اَلْوَفاءُ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ، و بَرُّ الْوالِدَیْنِ مُسْلِمَیْنِ کانا اَوْ کافِرَیْنِ، وَ اَداءُ الاْمانَةِ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ. (۳) سه اصل انسانی است که رعایت آنها بر هر انسانی لازم آمده و تخلف و سرپیچی از آنها نارواست: ۱ نخست اصل وفاداری و پای‌بندی به عهدها و پیمان‌ها، خواه ***** ۱. وَسائل الشّیعَه، ج ۱۵، ص ۲۰۸. ۲. جامع السّعادات، ج ۲، ص ۲۶۱. ۳. مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۱۲۱. (صفحه ۹۹) طرف پیمان توحیدگرا باشد یا کفرگرا. ۲ پس از آن نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند و یا نامسلمان. ۳ و دیگر امانتداری و ادای امانت، خواه طرف انسان با ایمان باشد و یا بی‌ایمان. ۴ و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: ثَلاثَةٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الاْمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ.(۱) سه اصل انسانی و جهان شمول است که خدا آنها را بر همگان لازم ساخته و به کسی اجازه سرپیچی نداده است: ۱ نخست اصل امانتداری و ادای امانت، خواه طرف شما شایسته کردار باشد و یا بداندیش و گناهکار. ۲ دیگر اصل وفا و وفاداری و وفای به پیمان‌ها، خواه طرف پیمان شما درستکار باشد و یا بدکار. ۳ و دیگر نیکی به پدر و مادر، هرکه می‌خواهند باشند، درستکار و یا گناهکار. ***** ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۱. (صفحه ۱۰۰)

۲۰۹. آیه

اشاره

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ و خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید، این است راه راست. (۳۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصا در زمینه عبادت تأکید کرده است. و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه‌جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه‌گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می‌شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز حسرت و دریغ بیدادگران

در آیه مورد بحث سخن از توحید گرایی و یکتاپرستی است و می‌فرماید: وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ و بی گمان خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را بپرستید. ممکن است آیه مورد بحث به آیه «انّی عبداللّه» ... پیوند بخورد و منظور این باشد که: بی گمان خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس تنها او را بپرستید و نیز ممکن است آغاز سخن و کلام حق باشد. هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ. این است راه راست و بی‌انحراف که باید هماره در آن گام سپارید. و به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه خدا به من وحی فرموده و آنها را به شما رساندم، همان دین درست و آیین راست و بی‌انحراف خداست. ***** ۱- به «تفسیر نمونه» جلد ۴، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود. (صفحه ۱۰۱)

۲۱۰. آیه

اشاره

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیمٍ ولی (بعد از او) گروه‌ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز). (۳۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه‌ای بالا گرفت که «قسطنطین» امپراطور روم مجمعی از «اُسْقُفْها» (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده‌ای داشت. بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است، عده‌ای را زنده کرده و عده‌ای را میرانده، سپس به آسمان صعود کرده است. بعضی دیگر گفتند: او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اَبْ و اِبْن و روُح الْقُدُس (خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس) و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود و مادرش هم معبود. سرانجام بعضی گفتند: او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه‌های دیگر هر کدام سخنی گفتند: به طوری که اتّفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد، بزرگ‌ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.» (۱) ***** ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۳۶. (صفحه ۱۰۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ امّا با همه سفارش‌های «مسیح» در مورد یکتاگرایی و یکتاپرستی، پس از او گروه‌ها از میان پیروانش به کشمکش پرداختند و هر گروه راهی در پیش گرفت و درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی پدید آمد. منظور از کشمکش‌های مذهبی این است که هر گروهی باور و برداشتی بر خلاف گروه دیگر داشته باشد و بر آن تعصب ورزد. و

واژه «اَحْزاب» نیز جمع «حِزْب»، به مفهوم گروهی است که دارای مرام و مسلک خاصی باشد. به باور قتاده و مجاهد منظور آیه شریفه این است که، پس از او گروه‌های اهل کتاب در مورد شخصیّت «عیسی» دستخوش کشمکش شدند؛ گروهی که به مسیحیان «یعقوبیه» شهرت یافتند، او را خدا اعلان کردند و گروهی که به «نِسطوریه» معروف شدند او را پسر خدا عنوان دادند و گروه دیگری که عنوان «اسرائیلیه» داشتند او را اقنوم سوم خواندند. امّا مردم مسلمان و گروهی از مسیحیان که بر باور و عقیده درست خویش استواری نشان دادند، او را بنده راستین خدا و پیامبر برگزیده او شناختند، چرا که آن حضرت خویشتن را این گونه وصف فرمود. گفتنی است که «مِن» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای زاید است و مفهوم آیه این است: پس از او در میان گروه‌ها کشمکش پدیدار گردید ... فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیم. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، آن کسانی که در مورد «مسیح» به خدا و پیامبر او کفر ورزیدند، هنگامی که در روز رستاخیز و در صحرای هراس‌انگیز محشر حضور یابند، دچار عذابی سخت و دردناک خواهند شد. و بدان دلیل روز رستاخیز، روز بزرگ وصف شده است، که هراس و وحشت آن روز بسیار است. (صفحه ۱۰۳) ۲ امّا به باور گروهی دیگر منظور آیه این است که، پس وای به حال آنان که در روز رستاخیز رسوا خواهند شد.

۲۱۱. آیه

اشاره

أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا لکِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ چه گوش‌های شنوا و چه چشم‌های بینایی (در آن روز) که نزد ما می‌آیند پیدا می‌کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. (۳۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روشن است که در عالم آخرت پرده‌ها از برابر چشم‌ها کنار می‌رود و گوش‌ها شنوا می‌شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می‌برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می‌شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم گوشه‌ای از حال و روز آنان می‌فرماید: اَسْمِعْ بِهِمْ وَ اَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا آن روز که نزد ما می‌آیند چه شنوا و بینا هستند. این ترجمه آیه است، امّا در تفسیر آن دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، این کفر گرایانی که در این جهان گوش شنوا و چشم بینا برای شنیدن و دریافت حق ندارند، در روز رستاخیز که نزد ما می‌آیند چشم و گوششان باز می‌شود و همه حقایق را می‌شنوند و می‌بینند. در تأیید این بیان، در آیه دیگری می‌فرماید ...: فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ.(۱) امّا پرده‌ات را از برابر دیدگانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است و خوب می‌بیند. ۲ امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که: هان ای پیامبر! آنان را بشنوان و به *****. ۱. سوره ق، آیه ۲۲. (صفحه ۱۰۴) آنان نشان ده و برایشان روشنگری نما که در روز رستاخیز از راه بهشت و پاداش پرشکوه خدا گمراه خواهند بود و به آنجا نخواهند رسید. وی می‌افزاید: به نظر می‌رسد که منظور این باشد که: ای پیامبر! سرگذشت پیام‌آوران خدا را برای مردم بازگو نما، تا آنان را بشناسند و ایمان آورند، چرا که هر کس به خدا و پیامبرانش ایمان نیاورد، در روز رستاخیز گمراه بوده و از پاداش پر شکوه خدا نومید و محروم خواهد شد. به باور ما دیدگاه

نخست بهتر به نظر می‌رسد. لکِنِ الظّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ. امّا بیدادگران اینک که در این جهان هستند و فرصت دارند، پیروی از هوای دل را بر می‌گزینند و از راه حق و عدالت انحراف می‌جویند. با این بیان منظور این است که این بیدادگران در این سرا به خاطر هواپرستی و خودکامگی کور و کر و نادانند، امّا در سرای آخرت بدان دلیل که پرده‌های غرور و غفلت و فریب و وسوسه کنار می‌روند، دانا و بینا می‌شوند. (صفحه ۱۰۵)

۲۱۲. آیه (رستاخیز روز حسرت و تأسف)

اشاره

وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ آن‌ها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می‌یابد، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند. (۳۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روز قیامت نام‌های مختلفی در قرآن مجید دارد، از جمله «یَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می‌خورند، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران، چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می‌شود. در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده: «خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می‌کند».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ هان ای پیامبر! این کفرگرایان و ظالمان را از روز دریغ و حسرت بترسان. از روزی که گناهکاران دریغ می‌دارند که چرا کارهای شایسته انجام ندادند و بر اساس حق و عدالت زندگی نکردند. و مردم شایسته کردار افسوس می‌خورند که چرا کارهای شایسته بیشتری انجام ندادند تا به مقام والاتر و پاداش پر شکوه‌تری برسند. آری اینان را از آن روز هشدار ده! پاره‌ای برآنند که آن روز، تنها کسانی که در خور کیفرند، به حسرت و افسوس مرگبار گرفتار خواهند شد. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند فرمود: هنگامی که بهشتیان و دوزخیان وارد بهشت و دوزخ می‌گردند، هر دو گروه را ندا می‌دهند که: هان کجایید، بنگرید! و زمانی که همه آنها نگریستند، مرگ را در برابر دیدگان آنان مجسّم می‌سازند و پس از اینکه هر دو گروه آن را شناختند، به فرمان خدا و خواست او قانون مرگ را نابود می‌سازند و از *****‌ ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۰۶) پی آن ندایی طنین‌افکن می‌شود که: هان ای بهشتیان! دیگر مرگی نخواهد بود و شما در بهشت پرطراوت و زیبا و در میان نعمت‌های پرشکوه آن جاودانه خواهید بود. و به دوزخیان نیز ندایی طنین‌انداز می‌شود که، هان ای دوزخیان! آنجا نیز مرگی در کار نخواهد بود و شما نیز در عذاب دردناک دوزخ ماندگارید. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از بیان این روایت فرمود: این است مفهوم: وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ ... دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام ضمن بیان این روایت می‌افزایند: فَیَفْرَحُ اَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحاً لَوْ کانَ اَحَدٌ یَوْمَئِذٍ مَیّتاً لَماتوُا فَرَحاً وَ یَشْهَقُ اَهْلُ النّارِ شَهْقَةً لَوْ کانَ اَحَدٌ مَیّتاً لَماتُوا.(۱) بهشتیان با شنیدن آن ندای جانبخش به اندازه‌ای شادمان می‌گردند که اگر در آنجا قانون مرگ بود همه آنان از شادمانی می‌مردند؛ و دوزخیان نگونبخت نیز به گونه‌ای فریاد دردآلود سر می‌دهند که اگر کسی در آنجا می‌توانست بمیرد، همه از ناراحتی جان می‌سپردند. إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ آنگاه که کار به پایان می‌رسد و امیدها و آرزوها یکسره بر باد می‌رود. چرا که گروهی به بهشت پرطراوت و زیبا می‌روند و گروهی به سوی دوزخ سرازیر

می گردنـد. بـه بـاور گروهی منظـور ایـن است که، آنگـاه که عمر این جهـان به پایـان رسـیده است و کسـی به این سـرای فـانی بـاز نمی گردد تا اشتباهات و کوتاهی‌ها را جبران کند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که، آنگاه که در میان مردم بر اساس عدل و داد داوری می گردد. و به بـاور پاره‌ای دیگر، منظور این است که، آنگاه که بر بهشتیان و دوزخیان حکم می گردد که هر کـدام در میان بهشت و دوزخ جـاودانه خواهنـد بود. وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ آنان در این جهان دسـتخوش غفلت و سـر گرم کارهای بیهوده‌انـد و آخرت را فراموش ساخته‌اند. وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ و به سرای آخرت ایمان نمی‌آورند. ***** ۱. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۵۰. (صفحه ۱۰۷)

۲۱۳. آیه

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها وَ إِلَیْنا یُرْجَعُونَ ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هسـتند به ارث می‌بریم و همگی به سوی ما باز می گردند. (۴۰/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است، جاودانی نیست، همان‌گونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی‌باشـد، بلکه وارث نهایی همه این‌ها خـدا است. اگر کسـی به این واقعیت، مؤمن و معتقـد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چنـد روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سـرعت از دست ما بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و سـتم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در هشـداری تکـان دهنـده به همه بیـدادگران قرون و اعصـار می‌فرمایـد: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها ما همه زمینیان را از روی زمین برمی‌داریم و برمی‌افکنیم و خود به تنهایی وارث و صاحب زمین و هرآنچه بر آن است خواهیم بود، چرا که دیگر کسـی نمی‌مانـد تـا به نـاروا ادّعـای فرمـانروایی و اقتـدار کنـد و یـا در امور آن دست‌درازی نمایـد و کاری انجام دهـد. وَ إِلَیْنا یُرْجَعُونَ. و همه آنان پس از مرگ، سـرانجام به سوی ما بازمی گردنـد و کسـی جز ما در مورد آنان داوری و حکومت نخواهد کرد. (صفحه ۱۰۸)

۲۱۴. آیه (گفتمان خانوادگی)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (۴۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدّیق» صـیغه مبالغه از صدق و به معنی کسـی است که بسـیار راسـتگو است، بعضـی گفته‌اند به معنی کسـی است که هر گز دروغ نمی گوید. این صـفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صـفت «نبوت» بیان شده، گویی زمینه ساز شایسـتگی

برای پذیرش نبوت است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صِدّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات ۴۱ تا ۵۰ پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهیمَ هان ای پیامبر! در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن ... روشن است که این یادکِرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید: إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا. چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جُبّائی» در تفسیر آیه است. امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود. (صفحه ۱۰۹)

ویژگی راستگویی و راستی پیشگی(۱)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است. بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند هماره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست بشنوند و دروغگویی و دروغ‌بافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها، لرزش ناخواسته اندام‌ها، به خشکی گراییدن آب دهان، ضربان تند و نامنظم قلب، صدای بریده بریده و غیر طبیعی، و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد. و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود (... ۲) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا ... پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدیثِ وَ اَدّاکُمْ لِلْاَمانَةِ وَ اَوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۰. (صفحه ۱۱۰) اَحْسَنُکُمْ خَلْقاً وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ.(۱) در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود: ۱ کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛ ۲ در ادای امانت‌ها بیشتر درستکاری و جدیّت نشان دهند؛ ۳ در پیمانهای خویش باوفاتر باشند؛ ۴ در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛ ۵ و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پر مهر و دگر دوست‌تر باشند. ***** ۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰. (صفحه ۱۱۱)

۲۱۵. آیه (منطق گیرا و کوبنده ابراهیم علیه السلام)

اشاره

اِذْ قالَ لِاَبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش

می کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟ (۴۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است. این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند. او به عمویش آزر می گوید: «چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد». در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از عمویش شروع می کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم‌تر است، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می‌خوانیم: «وَ أَنْذِرْ عَشيرَتَكَ الْأَقْرَبينَ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: إِذْ قالَ لِأَبيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ آنگاه که «ابراهیم» به پدرش «آزر» گفت: پدر جان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پرستی که ندایی را نمی‌شنود؟ وَ لا يُبْصِرُ و پرستشگران خود را نمی‌بیند ... وَ لا يُغْني عَنْكَ شَيْئاً. و در زندگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چرا چنین چیزی را می‌پرستی؟! (صفحه ۱۱۲)

۲۱۶. آیه (دلیل پیروی از عالم)

اشاره

يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جاءَني مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْني أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. (۴۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می کند، با این که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می کند «که من علمی دارم که نزد تو نیست» (قَدْ جاءَني مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان «صراط مستقیم» است، حاصل گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ترسیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتا آفریدگار هستی و هشدار از شرک ادامه می‌دهد که گفت: يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جاءَني مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ پدر جان! من به خاطر لطف خدا و دریافت پیام او به شناخت و معرفت روشنی از ذات پاک و صفات او نایل آمده‌ام که چنین دانش و بینشی برای تو حاصل نیامده است، پس بیا و از من پیروی نما ... فَاتَّبِعْني أَهْدِكَ

صِراطاً سَوِیًّا. تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را (صفحه ۱۱۳) از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

روشنگری و کار فکری و فرهنگی(۱)

سومین درس انسانساز و جامعه پردازی که از سرگذشت ابراهیم دریافت می‌گردد این است که او راه سازندگی و شیوه روشنگری و کار فکری و فرهنگی را بر دیگر شیوه‌ها و راه‌ها مقدم می‌دارد و از آنجا آغاز می‌کند و با پایداری و اخلاص و خیرخواهی، راه خویش را طرح و بر درستی گفتارش دلیل و برهان می‌آورد و در چهره‌ها و قالب‌ها و شیوه‌های گوناگون می‌کوشد تا آنان را از ذلت پرستش غیر خدا رها ساخته و به عزت توحیدگرایی مفتخر سازد. او از همه شیوه‌ها و راه‌ها به ویژه از راه انگیزش خردها و اندیشه‌ها و راه انگیزش عواطف پاک انسانی بهره می‌جوید، تا در پرتو مهر و صفا و جوّ آزاد و آرام آنان را بیندیشاند ... یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئاً ... هان ای پدر عزیز چرا ***** ... ۱. مترجم. (منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر، جناب حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که «فراز پرتوی از آیه شریفه» در اصل تفسیر مجمع‌البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده محترم می‌باشد). (صفحه ۱۱۴)

۲۱۷. آیه

اشاره

یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (۴۴/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ اِنْ کانَ النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ: کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده».(۱) به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد. ***** ۱- «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۱۵ (ماده عبد). (صفحه ۱۱۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هشدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت: یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ پدر جان! شیطان را فرمانبرداری مکن، که به سان پرستشگر او خواهی بود. روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی می کند و فرمانبرداری و پیروی، در نگرش قرآنی به سان پرستش و مرحله‌ای از آن است. إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا. چرا که شیطان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است. (صفحه ۱۱۶)

۲۱۸. آیه

اشاره

یا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا ای پدر، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی. (۴۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله «اَنْ يَمَسَّكَ» نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به «عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ» اشاره به این نکته می کند کار تو به واسطه این شرک و بت‌پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می گیرد و مجازاتت می کند، ببین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

راه نفوذ در افراد منحرف

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت. (صفحه ۱۱۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم به روشنگری خود ادامه می‌دهد که: يا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ پدر جان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خدای بخشاینده عذابی به سراغ تو بیاید، چرا که تو بر کفرگرایی خویش اصرار می‌ورزی. فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا. به باور «جُبّائی» منظور این است که: در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد. امّا به باور «مُسْلِم» منظور این است که: در آن صورت، در خواری و لعنت پیرو شیطان خواهی شد. از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: آنگاه است که در

آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خواهی شد. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وا نهاده شده و او بر تو ولایت خواهد کرد. این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خواند و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که: در آن صورت به عذاب خدا گرفتار می‌گردی و شیطان نیز تو را یاری نخواهد کرد و خوار و نگونسار خواهی شد. (صفحه ۱۱۸)

۲۱۹. آیه

اشاره

قالَ أ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست بر نداری تو را سنگسار می‌کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو. (۴۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «مَلِیّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده اِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو. نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پر بارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفت. جالب این که اولاً «آزر» حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت: «آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی» مبادا به بت‌ها جسارت شود، ثانیا: به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از «لام» و «نون تأکید ثقلیه» در «لَأَرْجُمَنَّکَ» استفاده می‌شود و می‌دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است. ثالثا: به این تهدید مشروط قناعت نکرد، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو. این تعبیر بسیار توهین‌آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می‌گوییم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم. (صفحه ۱۱۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَلرَّغْبَةُ عَنِ الشَّیْء»: به مفهوم روی گردانیدن از چیزی آمده است. «اِنْتِهاء»: خودداری. «رَجْم»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است. «مَلِیّ»: روزگاری طولانی؛ دیر زمان.

پدر ابراهیم که بود؟

همان گونه که پیشتر اشاره رفت، «آزر» پدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیای مادری او بود و نام پدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند. از خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللّهُ مِنْ اَصْلابِ الطّاهِرِینَ اِلی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنی فی عالَمِکُمْ هذا (... ۱) خدای پرمهر همواره مرا از راه پدران و مادران پاک و پاکیزه و درست‌اندیش، پیش آورد تا به دنیای شما و در عصر و زمان شما به دنیا آورد. و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی‌کند و می‌فرماید: اِنَّما

الْمُشْرِكُونَ نَجِسٌ ... جز این نیست که شرک گرایان ناپاکند. امّا آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان داد و با خشونت و تندی به تهدید او پرداخت که: قالَ أ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ هان ای ابراهیم! آیا تو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟ ***** ۱. اعتقادات صَدُوق، ص ۱۱۰. (صفحه ۱۲۰) لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ اگر دست از این اندیشه و رفتارت بر نداری تو را سنگباران خواهم کرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: اگر دست از توحیدگرایی و اعلان بیزاری از شرک و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم. و به باور پاره‌ای دیگر تو را خواهم کشت. وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا. در مورد این فراز نیز دو نظر است: ۱ به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «مُجاهِد»، «سعید بن جُبَیر» و ... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دور شو. ۲ امّا به باور گروهی دیگر از جمله «ابن عباس» منظور این است که: از من دور شو تا از کیفرم در امان باشی و به سلامت بمانی، چرا که واژه «مَلِیّ» به مفهوم «سالم» است. (صفحه ۱۲۱)

۲۲۰. آیه

اشاره

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا (ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. (۴۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت. در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد، با این که می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است که این چنین است: از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فورا این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدیدار آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا آن را انجام داد؟! لذا در آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه به پاسخ این سؤال پرداخته است و می گوید: «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده‌ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد» «وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَفِیّ»: پرمهر و لطفی که همه نعمت‌ها را به بندگان ارزانی می‌دارد. امّا ابراهیم در برابر آن تندی و خشونت بسیار «آزر» با منطق قانع کننده و مهر بسیار به او نزدیک شد و گفت: سلام بر تو باد! قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ به باور «جُبّائی» و «ابو مُسْلم»، این درود و سلام، نشان فراق و خداحافظی است. (صفحه ۱۲۲) امّا به باور پاره‌ای، درود و سلام احترام و نیکی است و منظور این است که: پدر جان! با اینکه من درست می گویم و شما خوب نمی‌اندیشی، با این وصف به منظور ادای حقوق پدری و بزرگی به گفتارت بها می‌دهم و تو را نافرمانی نمی‌کنم و از نزدت می‌روم، چشم خداحافظ. آنگاه افزود: سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش و هدایت خواهم خواست ... در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای «ابراهیم» به حکم خرد و اندیشه

خویش و تشویق او به تفکّر، به او نوید آمرزش خواستن از بارگاه خدا داد، چرا که تا آن زمان پیامی از سوی خدا در مورد زشتی و نادرستی آمرزش خواهی برای کافران دریافت نداشته بود. ۲ امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که اگر پرستش‌های ذلت‌بار را وانهی، من نیز برای تو از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست. ۳ و از دیدگاه «اَصَمّ» منظور این است که: اگر دست از شرک برداری و به راه توحیدگرایی گام سپاری، از پروردگارم خواهم خواست که در دنیا گرفتار عذاب نگردی. إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا. به باور «ابن عبّاس» و «مُقاتِل»، منظور این است که: چرا که خدا نسبت به من هماره پرمهر است. امّا به باور پاره‌ای، خدا هماره به من نیکی نموده و نیکی خواهد نمود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: چرا که خدا به گفتگوی من و تو آگاه و داناست. (صفحه ۱۲۳)

۲۲۱. آیه

اشاره

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلاَّ أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا و از شما و آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره‌گیری می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی‌پاسخ نماند. (۴۸ / مریم) فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیًّا هنگامی که از آنها و از آن چه غیر خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (۴۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام‌تر باقی ماند، هماره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم پس از این روشنگری و ادب آموزی و امیدبخشی افزود: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و من از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم. وَ أَدْعُوا رَبِّی و یکتا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم. (صفحه ۱۲۴) عَسی أَلاَّ أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا. امید که در خواندن پروردگارم به سان شما بت‌پرستان تیره‌بخت بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم. به باور پاره‌ای منظور این است که: امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپذیرد و با نپذیرفتن آن تیره‌بختم نسازد، چرا که انسان با ایمان هماره میان بیم و امید است. و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحیدگرایی و استواری او در دعوتش، به پرتوی از پاداش پرشکوه خدا به او اشاره نموده و می‌فرماید: فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیًّا. پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقدس رفت، ما نیز فرزندی به سان «اسحاق» و فرزند زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاوندان را با ارزانی داشتن فرزندانی شایسته کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندانش را نیز به افتخار رسالت مفتخر ساختیم. (صفحه ۱۲۵)

۲۲۲. آیه (سرمایه عظیم «حسن شهرت» برای خانواده)

اشاره

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته(در میان همه امت‌ها) قرار دادیم. (۵۰ / مریم)

شرح

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است: «وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ: خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده» در واقع آنها می‌خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، امّا بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند. «لِسان» در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و هنگامی که آن را اضافه به «صِدْق» کنیم و لِسانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه «عَلِیّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند. ناگفته پیدا است ابراهیم نمی‌خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می‌تواند الگویی برای مردم جهان باشد، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «لِسانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی‌النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ: خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره (صفحه ۱۲۶) می‌گیرد و هم به ارث می‌گذارد، بهتر و برتر است».(۱) اصولاً ـ قطع نظر از جنبه‌های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم می‌تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم. در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است، صریحا آمده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده، آنجا که از زبان ابراهیم می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ: شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید» (۳۹ / ابراهیم). پاسخ این سؤال چنین است که: علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده‌اند، هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم».

***** ۱– «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۹. (صفحه ۱۲۷)

۲۲۳. آیه (صداقت در گفتار و دعوت خانواده به نماز و زکات)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده‌هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.(۵۴ / مریم) وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می‌کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.(۵۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این دو آیه به «صادِقَ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است. تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق‌العاده این دو وظیفه الهی اشاره می‌کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت. در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چرا که اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره‌ای از ابعادش در انبیاء انکار می‌کنند، مسأله صدق پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته‌اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده‌ها و در همه چیز. در روایتی می‌خوانیم: این که خداوند اسماعیل را، «صادِقَ الْوَعْدِ» شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده‌اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده‌ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این (صفحه ۱۲۸) مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم.(۱) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه‌هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود. و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشتن است، که از همه به انسان نزدیک‌تر می‌باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خودرا از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» به بستگان نزدیکش پرداخت.(۲) در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می‌خوانیم: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اسماعیل» یا سمبل وفاداری

پس از این بیان روشنگر درباره «ابراهیم» پدر توحیدگرایان و موسی آن پیامبر با اخلاص، اینک در ترسیم موقعیت شکوهبار و برخی از ویژگیهای «اسماعیل» می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ هان ای پیامبر! در این کتاب پرشکوه‌ات از «اسماعیل» نیز یاد کن. إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ چرا که او همواره به وعده‌های خویش وفا می‌کرد. وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا. و پیامبری بود که به سوی قوم «جُرْهَم» فرستاده شد. «ابن عبّاس» آورده است که: آن حضرت با مردی عهد بست که در جایی در انتظار آمدن او بماند و آن بنده خدا وعده‌اش را فراموش کرد و «اسماعیل» یک سال در آنجا انتظار کشید تا او آمد. ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۶. ۲- ۲۱۴ / شعراء. (صفحه ۱۲۹) این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است، امّا «مُقاتِل» آورده است که سه روز در آنجا انتظار کشید. به باور پاره‌ای این «اسماعیل» فرزند گران‌قدر «ابراهیم» نیست، چرا که او پیش از پدرش جهان را بدورد گفت، بلکه این پیامبر دیگری است که به سوی جامعه و مردم خویش برانگیخته شد و پس از رساندن پیام خدا به آنان و هشدار از کفر و

بیداد، مورد خشم زورمداران قرار گرفت؛ به گونه‌ای که پوست سرش را کندند و خدای توانا او را در کیفر نمودن قوم، یا گذشت از آنان، آزاد ساخت و او این کار را به خدا واگذار کرد. این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. پاره‌ای آورده‌اند که نامبرده «اسماعیل بن حزقیل» بود و پس از شرارت قوم در حق او فرشته‌ای از سوی خدا آمد و گفت: هان ای پیامبر خدا! من فرستاده پروردگار تو هستم و او بر تو درود و سلام می‌فرستد و می‌فرماید: دیدم که این بیدادگران چگونه تو را شکنجه کردند و اینک به من فرمان داده است تا فرمانبردار تو باشم و هرآنچه فرمان دهی در مورد آن قوم تبهکار به انجام رسانم ... قَدْ رَأَیْتُ ما صَنَعَ بِکَ وَ قَدْ اَمَرَنی بِطاعَتِکَ ... امّا او گفت: من در راه خدا به حسین علیه‌السلام اقتدا نموده و او را اسوه و الگوی خویش گرفته‌ام. فَقالَ: یَکوُنُ لی بالْحُسَیْنِ اُسْوَةٌ.(۱) در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ او بزرگمردی بود که همه خاندان و رهروانش را به نماز فرمان می‌داد ... وَ الزَّکاةِ و آنان را به پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سفارش می کرد ... به باور پاره‌ای منظور این است که، او همه پیروان خویش را به نماز شب و انفاق در روز سفارش می‌فرمود. وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا. و اندیشه و عملکرد او همه مورد خشنودی خدا بود، چرا که جز فرمانبرداری خدا و انجام دستورات او، کاری از وی سر نمی‌زد و هرگز به کارهای ناپسند نزدیک نمی گردید. و به باور پاره‌ای واژه «مرضیّ» به مفهوم شایسته کردار و پسندیده رفتار است و او به خاطر این ویژگی‌اش در بارگاه خدا موقعیت و مقام والایی داشت. ***** ۱. اَمالی مُفید، ص ۴۰ ۳۹. (صفحه ۱۳۰)

۲۲۴. آیه (محبت علی علیه‌السلام در قلب خانواده مؤمنین)

اشاره

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، خداوند رحمن محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند. (۹۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که: ای اهل آسمان، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید: من از او متنفّرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است، اورا دشمن دارید، همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهدبود».(۱) این حدیث پرمعنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می‌شود. در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل ***** ۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده. (صفحه ۱۳۱) گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن الجوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب الدین

طبری» در ذخائر العُقْبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در دُرالمنثور و «هیثمی» در در صَواعِقُ الْمُحْرِقَةِ و «آلوسی» در روح المعانی را می‌توان نام برد، از جمله ۱ «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْدا وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ مَوَدَّةً، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَعالی: «اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»: بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه «اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا» ... نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد».(۲) ۲ شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: «اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت».(۳) نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود. ۱ و ۲ طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶. ***** ۱- «روح المعانی» جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و «مجمع‌البیان» جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین «نهج البلاغه» کلمات قصار کلمه ۴۵. (صفحه ۱۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

راه و رمز نفوذ در دل‌ها

در آیه مورد بحث، ایمان و درستکاری و دادگری واقعی را سرچشمه محبوبیت انسان و راه و رمز نفوذ در دل‌ها و سرّ موفقیت می‌شمارد.

دیدگاه‌های پنجگانه در تفسیر آیه

۱ به باور «ابن عبّاس» آیه شریفه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده و بیانگر شخصیت والای اوست، چرا که هیچ انسان با ایمانی نیست جز اینکه محبّت آن حضرت در دل او به ودیعت نهاده شده است. در این مورد در تفسیر «ابوحمزه ثُمالی» است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: علی جان! قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْداً وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ وُدّاً (... ۱) بگو: بارخدایا! برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و بذر محبت مرا در دل‌های مردم با ایمان بیفکن و آن را شکوفا و بارور ساز و آن حضرت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و این آیه شریفه فرود آمد که: اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ... نظیر این روایت را «جابر» نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است. ۲ امّا به باور پاره‌ای درست است که آیه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده است، امّا پیام آن جهان شمول است و بیانگر این حقیقت می‌باشد که خدای توانا محبّت همه کسانی را که به راستی ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، در دل‌های مردم با ایمان می‌افکند و دل‌های بیدار را متوجّه آنان می‌سازد. در این مورد «رَبیع بن اَنَس» می‌گوید: خدا هرگاه بخواهد بنده‌ای را دوست بدارد، ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ص ۲۵۰؛ شَواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹. (صفحه ۱۳۳) به فرشته وحی می‌فرماید: هان ای جبرئیل! من فلان انسان را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. آنگاه فرشته وحی در کران تا کران آسمان‌ها ندا می‌دهد که: هان ای آسمانیان خدا فلان بنده شایسته را دوست می‌دارد و از پی آن دل‌های آسمانیان کانون مهر او می‌گردد. و سپس در کران تا کران زمین ندای فرشته وحی

طنین افکن می‌شود که: هان ای زمینیان! خدا فلان کس را دوست می‌دارد ... و از پی آن دل‌های زمینیان نیز متوجّه او می گردد. اِنَّ اللّهَ اذا اَحَبَّ عَبْداً مُؤْمِناً قالَ لِجِبْرائیلَ: اِنّی اَحْبَبْتُ فُلاناً فَاحِبَّهُ، فَیُحِبُّهُ جِبْرائیلُ ثُمَّ یُنادی فِی السَّماءِ: أَلا اِنَّ اللّهَ اَحَبُّ فُلاناً فَاَحِبُّوهُ، فَیُحِبُّهُ اَهْلُ السَّماءِ (... ۱) با این بیان، مفهوم آیه شریفه این است که: هر کسی به راستی ایمان آورد و کارهای شایسته انجام دهد خدا او را دوست می‌دارد و او را محبوب دلها می‌سازد. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که خدا محبت مردم با ایمان و شایسته کردار را در دل‌های بدخواهان و دشمنانشان نیز قرار می‌دهد تا به آنان ایمان آورند و بدین وسیله آنان را اقتدار و توانایی می‌بخشد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خدا مهر و محبت چنین مردم با ایمان و شایسته کرداری را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا همدیگر را دوست بدارند و یار و یاور هم باشند و در برابر بدخواهان و دشمنان به سان کوهی استوار، به پاخیزند و یکپارچه و یکدست باشند. ۵ و «جُبّائی» می گوید: منظور این است که خدا در سرای آخرت محبت آنان را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا به سان پدر و فرزندی آگاه و پرمهر یکدیگر را دوست *****. ۱. در برخی تفاسیر این بیان با اندک تفاوت از پیامبر گرامی (ص) رسیده است. برای نمونه به تفسیر «فی ظِلال القرآن» ج ۵، ص ۴۵۵ می‌توان نگریست. (صفحه ۱۳۴) بدارند، که این برترین شادی و بزرگترین نعمت‌هاست. دیدگاه نخست را این بیان امیر مؤمنان علیه‌السلام تأیید می کند که فرمود: لَوْ ضَرَبْتُ خَیْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَیْفی هذا عَلی اَنْ یُبْغِضَنی ما اَبْغَضَنی وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیا بِجَمّاتِها عَلَی الْمُنافِقِ عَلی اَنْ یُحِبَّنی ما اَحَبَّنی وَ ذلِکَ اَنَّهُ قَضی فَانْقَضی عَلی لِسانِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ اَنَّهُ قالَ: لا یُبْغِضُکَ مُؤْمِنٌ وَ لا یُحِبُّکَ مُنافِقٌ.(۱) اگر با این شمشیر عدالت و ستم ستیزم بر بینی انسان با ایمانی فرود آورم تا مرا دشمن بدارد، مرا دشمن نخواهد داشت و با من دشمنی نخواهد ورزید؛ و اگر همه دنیا را در کام نفاقگرایی سرازیر کنم که مرا و راه و رسم عادلانه و انسانی‌ام را دوست بدارد، مرا دوست نخواهد داشت؛ و این حقیقت بر زبان حقگوی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جاری شده است که فرمود: علی جان! انسان با ایمان هرگز تو را دشمن نمی‌دارد و به دشمنی تو بر نمی‌خیزد و انسان بداندیش و نفاقگرا نیز به افتخار دوستی تو نخواهد رسید. ***** ۱. نَهْجُ البَلاغَه، قصار ۴۵. (صفحه ۱۳۵)

۲۲۵. آیه (جایگاه خانواده صالح در تحکیم وظایف الهی)

اشاره

وَ اجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی وزیری از خاندانم برای من قرار بده. (۲۹ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«وَزیر» از ماده «وِزْر» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران، بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند، این نام بر آنها گذارده شده است و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می‌شود. اما این که موسی تقاضا می‌کند که این وزیر از خانواده او باشد، دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان‌تر، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَزیر»: کسی که بار گران ریاست دیگری را به دوش می‌کشد؛ چرا که این واژه از «وِزْر» برگرفته شده است. موسی باز به نیایش خود ادامه داد و تقاضای دیگری کرد: پروردگارا! در این راه بزرگ دستیار و وزیری دلسوز لازم است؛ از این رو از بارگاهت

می‌خواهم که یکی از خاندان و نزدیکانم را که برایم دلسوزتر و پرمهرتر است به یاریم بفرستی. (صفحه ۱۳۶)

۲۲۶. آیه

اشاره

هارُونَ أَخی برادرم هارون را. (۳۰ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هارون طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگ‌تر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت و سه سال قبل از وفات موسی دنیا را ترک گفت.(۱) او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می‌خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ» و نیز دارای نور و روشنایی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود، چنان که در آیه ۴۸ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً». و بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا» (۵۳ / مریم).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس فرد مورد نظرش را پیشنهاد کرد که: هارُونَ أَخی. پروردگارا! این مسئولیت بزرگ را به برادرم «هارون» واگذار. و او برادر پدری و مادری «موسی» بود که آن زمان به همراهش نبود و در «مصر» می‌زیست. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۳۷)

۲۲۷. آیه

اشاره

اشْدُدْ بِهِ أَزْری به وسیله او پشتم را محکم کن. (۳۱ / طه) وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری و او را در کار من شریک گردان. (۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می‌کند: «خداوندا! پشتم را با او محکم کن» (اشْدُدْ بِهِ أَزْری). «اَزْرَ» در اصل، از ماده «اِزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصا به لباسی گفته می‌شود که بند آن را بر کمر گره می‌زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می‌کند «او را در کار من شریک گردان» (وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری). هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شریک جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه‌ها بود و موسی امام و پیشوای او.

برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می‌دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار

خود، از وسایل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر و از نیروی فکری و جسمی معاونان. بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه‌ها باشیم، باید برنامه و وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می‌خورد باید در انتظار لطف الهی بود. (صفحه ۱۳۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَزْر»: پشت. و باز ضمن نیایش با خدا، افزود که بار خدایا! اشْدُدْ بِهِ أَزْری. به وسیله او پشتم را استوار دار و او را به یاریم برانگیز. و برای «هارون» تقاضای رسالت کرد و گفت: «وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری» و او را در رساندن پیام انسانساز و آزادیبخش خودت، همتا و همراه و همدل من قرار ده و شوری در او برانگیز که بر یاری من پر شورتر و پرتلاش‌تر و خستگی‌ناپذیر گردد. و بدین‌سان، هم برای او تقاضای وزارت نمود و هم رسالت و نبوّت. واژه «وزیر» را بدان جهت در مورد دستیار مقام ریاست یا زمامدار به کار می‌برند که او گرانی مسئولیت زمامدار را به دوش می‌کشد و به یاری او برمی‌خیزد. پاره‌ای می گویند: این واژه از «وزر» برگرفته شده و به مفهوم ملجأ و پناه آمده است؛ و بدان جهت به دستیارِ زمامداران، «وزیر» گفته می‌شود، که آنان در کارهای مهم، به وزیر خود روی می‌آورند. در مورد «هارون» آورده‌اند که سه سال از «موسی» بزرگ‌تر بود. او قامتی بر افراشته‌تر از «موسی» داشت. رنگ چهره‌اش سفیدتر، اندکی از موسی سنگین وزن‌تر و زبانش گویاتر بود. و او سه سال زودتر از برادر جهان را بدرود گفت. (صفحه ۱۳۹)

۲۲۸. آیه

اشاره

کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً تا تو را بسیار تسبیح گوییم. (۳۳ / طه) وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً و تو را بسیار یاد کنیم. (۳۴ / طه) إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای. (۳۵ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تو نیازهای ما را به خوبی می‌دانی و به مشکلات این راه از هر کس آگاه‌تری، ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی و به انجام وظایف و تعهدها و مسؤولیت‌هایمان موفق و پیروز داری.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هدف از این خواسته‌ها

و آنگاه هدف از تقاضاهای چندگانه خویش را که هدفی مقدس و الهی و پرشکوه بود، به تابلو برد و گفت: کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً. پروردگارا! این خواسته‌های ما را برآورده ساز، تا تو را به پاکی و قداست بستاییم و بسیار سپاست گزاریم. بدین‌سان روشنگری می‌کند که این درخواست‌های او از بارگاه خدا نه به انگیزه مقام‌جویی و قدرت‌طلبی و ریاست و جاه و جبروت است، بلکه برای این است که بهتر و شایسته‌تر بتوانند خدای یکتا را بپرستند و با تأمین حقوق و آزادی انسان‌ها و برچیدن بساط ارتجاع و استبداد، بهتر و زیبنده‌تر، مقررات عادلانه الهی را پیاده کنند. و باز در این راستا افزود: (صفحه ۱۴۰) وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً. و تو را فراوان یاد کنیم و به خاطر نعمت‌های گرانی که به ما ارزانی داشتی، ستایش و سپاس گوییم. و در راز و نیازش ادامه داد که: به یقین تو به اندیشه و

عقیده و عملکرد ما و همه انسان‌ها، هماره بینایی و چیزی در کران تا کران هستی بر تو پوشیده نمی‌ماند. به باور پاره‌ای منظور این است که: پروردگارا! تو خود می‌دانی که من در رساندن پیام تو به آنچه تقاضا نمودم، نیازمندم. (صفحه ۱۴۱)

۲۲۹. آیه

اشاره

قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی فرمود: آن چه را خواسته‌ای به تو داده شد، ای موسی. (۳۶ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می‌نهاد، هر چه لازم داشت یک جا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی از دل می‌زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی را تکرار می‌کند

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می‌شود که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام «هارون»، نام «علی» را نهاد و چنین عرض کرد: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِما سَأَلَکَ اَخی مُوسی اَنْ تَشْرَحَ لی صَدْری وَ اَنْ تَیَسِّرَ لی اَمْری وَ اَنْ تَحِلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسانی، یَفْقَهُوا قَوْلی، وَاجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی، عَلِیّا اَخی، اشْدُدْ بِهِ أَزْری وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً، إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً: پروردگارا من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی را، خداوندا پشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی». این حدیث را «سیوطی» در تفسیر (صفحه ۱۴۲) «دُرُّ الْمَنْثور» و «مرحوم طبرسی» در «مجمع‌البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. مشابه این حدیث، حدیث مَنْزَلَهْ است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «اَلا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی، اِلاّ اَنَّهُ لَیْسَ نَبِیٌّ بَعْدی: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود». این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل نورُ الثَّقَلَیْن) در کتاب «غایَهُ الْمَرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می‌باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد. اما آن چه ذکر آن را در اینجا ضروری می‌دانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده‌اند و گفته‌اند جمله «وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری» (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی‌کند. ولی پیدا است که مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی‌توان دعای پیامبر

صلی الله علیـه و آله را به آن تفسیر کرد. از سوی دیگر می‌دانیم که منظور، شـرکت در امر نبـوت هم نبـوده است، بنـابراین نـتیجه می‌گیریم که مقـام خاصـی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشـاد، آیـا این جز مسأله ولایت خاصه چیزی خواهـد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصـی که شـیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزیرا» نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند. (صـفحه ۱۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بـدین‌سان همه خواسـته‌های او پـذیرفته می‌شود و آفریدگار هستی به او پیام می‌دهد که خواسـته‌هایت برآورده گردید ای موسـی! اینک برای رساندن پیام ما به پا خیز! قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ششمین امام نور از پدرش و او از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده است که: کُنْ لِما لا ـ تَرْجُو اَرْجی مِنْکَ لِما تَرْجوُ، فَاِنَّ مُوسَی بْنِ عِمْرانَ خَرَجَ یَقْتَبِسُ لاَـهْلِهِ ناراً فَکَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَرَجَعَ نَبِیّاً، وَ خَرَجَتْ مَلَکَهُ سَبَأٍ کافِرَهً، فَاَسْلَمَتْ مَعَ سُلَیْمانَ، وَ خَرَجَ سَحَرَهُ فِرْعَوْنَ یَطْلُبُونَ الْعِزَّهَ لِفِرْعَوْنَ، فَرَجَعُوا مُؤْمِنینَ.(۱) به آنچه در زنـدگی امید نمی‌بندی، امیدوارتر از آن چیزی باش که بدان امید می‌بندی، چرا که «موسـی» در آن شب تیره و تار به سوی آن فروغ تابناک رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد، امّا با این رویداد پرافتخار روبه‌رو گردید که خدا با او سخن گفت و در حالی بازگشت که به مقام والای رسالت رسـیده بود. و نیز ملکه «سَبا» در حال کفر و شرک به سوی «سلیمان» رفت، امّا به ایمان و اسلام مفتخر گردید. و افسونگران و روشـنفکران عصـر موسـی برای پیکار با او و پاسداری از استبداد فرعون به میدان آمدند، امّا سرانجام حق را شناختند و توحیـدگرا بازگشـتند. این پرتـوی از ثمره درست اندیشـی و حق‌طلبی است که انسـان حق‌جـو و حق‌خواه سـرانجام به آن می‌رسـد. ***** ۱. کافی، ج ۵، ص ۸۳؛ کمال الدّین و تَمام النِّعمهٔ، صدوق، ج ۱، ص ۱۵۱. (صفحه ۱۴۴)

۲۳۰. آیه (خانواده خود را به «نماز» مقید ساز و بر انجام آن شکیبا باش)

اشاره

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِٔ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی و خانواده خود را به نماز دسـتور ده و بر انجام آن شکیبا باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است. (۱۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بـدون شک ظاهر «اَهْل» در اینجا خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی بوده‌اند و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد. سـپس اضافه می‌کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است، منافع و برکاتش تنها متوجه خود شـما است «ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه به تو روزی می‌دهیم» (لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ). این نماز چیزی بر عظمت پروردگـار نمی‌افزایـد، بلکه سـرمایه بزرگی برای تکامـل شـما انسان‌هـا و کلاس عالی تربیت است. و به این ترتیب نتیجه عبادات مسـتقیما به خود عبادت کننـدگان باز می‌گردد و در پایان آیه اضافه می‌کند (وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی). آن چه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست. (صفحه ۱۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِٔ و خاندان و پیروانت را به برپایی نماز و فرهنگ آن فرمان ده. «ابو سعید خِدری» می گوید: از هنگامه فرود این آیه شریفه تا نه ماه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وقت نماز در سرای «علی» و «فاطمه» علیهماالسلام می‌ایستاد و می‌فرمود: اَلصَّلوهُٔ رَحِمَکُمُ اللّهُ! إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً: (۱) نماز، نماز، هان که بخشایش و مهر خدا بر شما باد! جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را آن گونه که خود می‌پسندد پاک و پاکیزه بارگاه خویش سازد. این روایت را، «ابن عُقَدَه» از راه‌های فراوانی از امامان معصوم و از دیگران، همچون «ابو رافع» و ابو برزه روایت کرده است. حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اَمَرَهُ اللّهُ تَعالی اَنْ یَخُصَّ اَهْلَهُ دُونَ النّاسِ لِیَعْلَمَ النّاسُ اَنَّ لِاَهْلِهِ عِنْدَ اللّهِ مَنْزِلَهًٔ لَیْسَتْ لِلنّاسِ فَاَمَرَهُمْ مَعَ النّاسِ عامَّهًٔ ثُمَّ اَمَرَهُمْ خاصَّهًٔ.(۲) خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که تنها خاندانش را این گونه به نماز و نیایش با خدا فرمان دهد تا همگان بدانند که خاندانش نزد خدا مقامی والا و ویژه دارند، که دیگر مردمان چنین مقامی ندارند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آنان را با همه مردم به برپا داشتن نماز فرمان داد و آنگاه خود و خاندانش را به تنهایی. وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها و خود نیز بر نماز و دعوت به آن شکیبا باش. لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً ***** ۱. تفسیر قُمّی، ۲، ۶۷؛ عُیُون اَخبارِ الرّضا علیه السلام، ج ۱، ۲۴. ۲. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۶۷. (صفحه ۱۴۶) ما روزی تو و آفریده‌های خود را از تو نمی‌خواهیم، بلکه از تو می‌خواهیم که عبادت کنی و پیام ما را به مردم برسانی و خود ضامن روزی همگان هستیم. نَحْنُ نَرْزُقُکَ ما به همه روزی می‌دهیم و از کسی چیزی نمی‌خواهیم، به همه سود می‌رسانیم و از کسی سود نمی‌خواهیم و بدین‌سان این در اظهار امتنان رساتر است. وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی. و فرجام خوش از آن پروا و پرواپیشگان است. «ابن عبّاس» می گوید: منظور این است که آن کسانی که تو و قرآن را گواهی کنند و از من حساب برند و پروا پیشه سازند، فرجام خوش برای آنان است. در روایت است که «عُرْوَهُٔ بن زُبَیْر» هنگامی که سردمدار و دارنده زر و زیوری را می‌دید، به خانه‌اش می‌رفت و این آیه شریفه را تلاوت می کرد که: وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ ...و آنگاه رو به خانواده‌اش می کرد و می گفت: اَلصَّلوهَٔ! الصَّلوهَٔ! رَحِمَکُمُ اللّهُ! (صفحه ۱۴۷)

۲۳۱. آیه (تذکرات خدایی را شوخی نگیرید)

اشاره

ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ هر یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می‌دهند. (۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُحْدَث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره‌های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل‌های غافلان وارد می‌شود، اما چه سود برای کسانی که همه این‌ها را به شوخی می گیرند. اصولاً یکی از بدبختی‌های برخی از خانواده‌ها و افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می گیرند و همین سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«ذِکْر»: به مفهوم هر سخن بیدارگر و هر پند و اندرزی است، اما در آیه شریفه منظور قرآن شریف می‌باشد. «مُحْدَث»: تازه و جدید.

دو آفت ویرانگر سرگرمی و غفلت

در آیه مورد بحث می‌فرماید: ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ هر آیه و سوره و یادآوری جدید و تازه‌ای از سوی پروردگارشان بر آنان می‌رسد و (صفحه ۱۴۸) می‌آید، آن را می‌شنوند اما به آن نمی‌اندیشند و در آن تدبّر و تأمل نمی‌کنند، بلکه به بازی و تمسخر به آن گوش می‌دهند. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که آنان قرآن را به بازی و تمسخر می‌شنوند و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند که هدف آفرینش چیست و از آنان چه می‌خواهند؟

پدیده بودن قرآن شریف(۱)

یکی از شگردهای دیرین استبدادگران و سیاست‌بازان بهره‌وری ناصواب و نادرست از مذاهب و باورهای مذهبی توده‌های دربند استبداد و اختناق است. آنان در این راستا، گاه با موافق و هماهنگ و باورمند نشان دادن خویش با مذهب و عقیده مورد احترام مردم، بر روی موج افکار عمومی سوار می‌شوند تا هدف‌های سلطه جویانه خویش را بجویند و گاه حتی با مدافع سرسخت نشان دادن خویش و تندروی و افراط کاری بسیار در طرفداری از مذهب رایج، راه خویش را می‌روند. گاه مذهب را از نظر قالب و واژه‌ها و محتوا تحریف می‌کنند و آن را ابزار سلطه و توجیه‌گر ستم و بیداد خویش می‌سازند و گاه به احترام بسیار به قالب و شکل و ظاهر واژه‌های آن و نیز تقدیر پیامبر و چهره‌های مورد احترام آن، به تحریف معنوی و پوچ و پوک ساختن آن دست می‌یازند و آن را از روح عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی و طرفداری از حقوق انسان و مبارزه با ظلم و استبداد تهی ساخته و یا با دیگر شگردها آن را ابزار قدرت و سلطه می‌سازند. گاه با تراشیدن دشمنان دروغین برای آن، خود را وقف دفاع و پاسداری از آن جلوه می‌دهند و گاه با ساختن بحث‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌اساس و خطرهای ساختگی، توده‌های دربند و حتی دانشمندان و دانشوران ظاهربین را سرگرم پیکاری پوچ و انحرافی می‌سازند. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۱۴۹) این آفت و شگرد متأسّفانه پس از رحلت جانسوز پیامبر، به تاریخ اسلام نیز راه یافت و سوگمندانه حاکمان بسیاری، به ویژه دو استبداد دیرپای «اموی» و «عباسی» به جای طرفداری از آگاهی و ژرف‌نگری مذهبی و عمل به مفاهیم و مقررات عدالت‌آفرین و آزادمنشانه و تأمین کننده حقوق و آزادی و امنیّت و کرامت و سرفرازی مردم، با انواع شگردها، از دین خدا بر ضد هدف‌های بلند و انسانی آن بهره جسته و آن را ابزار سلطه و سرکوب و اختناق و ارتجاع و کیش شخصیت ساختند و با بازی با ظاهر واژه‌ها و الفاظ و کتاب خدا، روح انسانساز و عدالت‌خواهانه آن را تعطیل ساختند که نمونه‌ای از این بازیگری، خلق این بحث پوچ و بی‌اساس و سرگرم ساختن اندیشه‌ها و قلم‌ها و توده‌ها و صف‌بندی‌ها در این موضوع بود که: «آیا قرآن پدیده و حادث است و یا قدیم»؟ در حالی که این بحث در درجه نخست، انتقال بحران بود؛ یعنی حکومت می‌خواست قلم‌ها و اندیشه‌ها و مشت‌ها و خواسته‌هایی که باید در جهت کسب استقلال اندیشه، حقوق، آزادی، حاکمیت بر سرنوشت و عمل به روح قرآن و اسلام باشد، اینها را به این بحث‌های بی‌معنا جهت دهد و استبداد در امان بماند، وگرنه این موضوع کدامین مشکل اجتماعی و اخلاقی و انسانی و حقوقی و عقیدتی و سیاسی و فرهنگی مردم را حل می‌کرد؟ افزون بر این کدام انسان خردمند و با انصافی بود که نداند این بحث چیزی جز سرگرمی نیست؟ و در نیابد که واژه‌ها و قالب‌ها و ظاهر کتاب خدا پدیده و حادث است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و روح و محتوا و مفهوم آن نیز که از دانش بی‌کران خدا سرچشمه گرفته است به سان ذات پاک او دیرین و قدیم است، پس چه جای بحث و کشمکش؟!

گویی از همین زاویه و دیدگاه است که اندیشوران هوشمند اسلامی با الهام از (صفحه ۱۵۰) رهنمودهای خاندان وحی و رسالت، این بحث‌ها را انحرافی و ساخته و پرداخته استبداد می‌نگریستند و مردم را از صف‌بندی و کشمکش در این موضوعات هشدار می‌دادند(۱) و روشنگری می‌کردند که خطرناک‌ترین و مرگبارترین دشمن اسلام و قرآن و جامعه استبدادگرانی هستند که مذهب را ابزار سلطه ساخته‌اند. و در حیات ننگبار خویش حاضر نیستند با عمل به دین خدا و کتاب انسانساز او و سیره و سنّت پیامبرش حقوق و آزادی و کرامت و امنیّت مردم و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را در میدان زندگی به رسمیت بشناسند و به آنان حق مقایسه و انتخاب و چون و چرا و انتقاد و اظهار نظر که اساسی‌ترین حقوق یک جامعه مترقی و خردمند است بدهند، بلکه آنان را هماره دنباله‌رو می‌خواهند و خویشتن را فرمانروای مطلق و بی چون و چرا می‌خواهند. از سویی قدرت و امکانات ملّی را قبضه کنند، اما از دگر سو پاسخگوی گفتار و اقدامات و عملکرد خویش نباشد؛ و درست به همین جهت مردم را با این بازی‌ها سرگرم می‌خواهند. ***** ۱. نور الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۴۱۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۵۸. (صفحه ۱۵۱)

۲۳۲. آیه (آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست)

اشاره

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبینَ ما آسمان و زمین و آن چه را در میان آنها است برای بازی نیافریدیم. (۱۶ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این زمین گسترده، این آسمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می‌دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه‌ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر «معاد» باشد وگرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت. آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آنجا می‌گذرد، در آن استراحت می‌کند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آفرینش آسمان و زمین هدفمند است

اینک در این آیات قرآن شریف به ترسیم هدف از آفرینش آسمان و زمین پرداخته و می‌فرماید: وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبینَ و ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو پدید آمده است، همه را برای هدفی درست و حکیمانه آفریدیم و نه به بازیچه و به بیهودگی؛ و آن هدف این است که وسیله‌ای باشد برای زندگی شما، تا شما را در رسیدن به پاداش و ثواب و آراستگی به معنویت و روشن‌بینی و درست‌اندیشی کمک کند. (صفحه ۱۵۲)

۲۳۳. آیه (انحراف «خانواده» دلیل موجهی برای انحراف «اعضاء خانواده» نیست)

اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم. (۵۱ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رُشْدَ» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. تعبیر به «مِنْ قَبْلُ» اشاره به قبل از موسی و هارون است. جمله «کُنَّا بِهِ عالِمینَ» اشاره به شایستگی‌های ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگی‌ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر توحید گرایان و رشد و برازندگی او

پس از ترسیم پرتوی از داستان «موسی» و «هارون»، در آیات ۵۱ تا ۶۰ به ترسیم پرتوی از سرگذشت «ابراهیم»، پدر توحیدگرایان و تدبیر او در مبارزه با پرستش‌های ذلّت‌بار و ارتجاعی پرداخته و می‌فرماید: وَ لَقَدْ آتَینا إِبْراهیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ و به یقین ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم رشد فکری شایسته و زیبنده او را ارزانی داشتیم. در مورد «پیشتر» دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای منظور پیش از رسالت «موسی» می‌باشد. ۲ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پیش از رسالت محمد صلی الله علیه و آله است. ۳ و از دیدگاه برخی منظور پیش از رسیدن خود «ابراهیم» به سن بلوغ می‌باشد. با این بیان منظور این است که: ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم، دلیل و برهان شناخت خدا و توحیدگرایی و یکتاپرستی را که راه رشد و تکامل است ارزانی داشتیم. وَ کُنَّا بِهِ عالِمینَ. و ما می‌دانستیم که او برای رشد و رساندن پیام خدا در پرتو گفتار و کردار، بسیار شایسته و برازنده است. (صفحه ۱۵۳)

۲۳۴. آیه

اشاره

اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ما هـذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟ (۵۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ابراهیم» با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیدا تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر «ما هذِهِ» (این‌ها چیست؟) ثانیا: با تعبیر به «تَماثیل» زیرا «تَماثیل» جمع «تِمْثال» به معنی عکس یا مجسمه بی‌روح است (تاریخچه بت پرستی می گوید: این مجسمه‌ها و عکس‌ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته، ولی تدریجا صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است). جمله «أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ» با توجه به معنی «عُکُوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آنها آن چنان دلبستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آنها بودند. این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی، زیرا آن چه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای مشتی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و

حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به یکی از فرازهـای درس آموز و الهـام‌بخش زنـدگی او پرداخته و می‌فرمایـد: این رشـادت و برازنـدگی ابراهیم هنگامی جلوه کرد که به پدر و جامعه‌اش گفت: این پیکره‌هایی که آنها را می‌پرستید، چیست؟ واژه «تِمْثال» به مفهوم چیز مصنوعی می‌باشـد که به یکی از مخلوقات شـباهت دارد. و پاره‌ای بر آننـد که بت‌ها پیکره دانشـمندان و علمای گذشـته بود. اما پاره‌ای بر این باورند که آنها پیکره و مجسّمه پدیده‌های کیهانی بودند و نه زمینی. (صفحه ۱۵۴)

۲۳۵. آیه

اشاره

قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدینَ گفتنـد: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند. (۵۳ / انبیاء) قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ گفت: مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید. (۵۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از آنجا که تنها سـنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشـند، بلکه غالبا قضـیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آنها «پاسخ گفت: هم شـما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشـکار بودید». جالب این که بت‌پرسـتان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم». ابراهیم هم در هر دو قسـمت به آنها پاسخ گفت، که هم شـما و هم پـدرانتان، همیشه در ضـلال مـبین بودیـد. یعنی انسـان عاقـل که دارای اسـتقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بت‌پرسـتان و شـرک‌گرایان به جای پاسـخ درست به دنباله‌روی از پـدران و نیاکان خویش چسبیدنـد و گفتند: ما پدران خویشـتن را پرستشـگر آنهـا یافتیم و به راه آنان گام سپردیم. و بـدین‌سان هم نشان دادنـد که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسـگرایانه که در پیش گرفته‌انـد، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌هـا و رشـد و شـکوفایی تمـدّن‌ها و سـدّ راه اصـلاح و اصـلاحگران عصـرها و نسل‌هاست. «ابراهیم» شـجاعانه و خیرخواهانه به روشـنگری پرداخت و آنان را سـرزنش کرد که: واقعیت این است که هم خودتان و هم پـدرانتان در گمراهی آشـکاری هستیـد که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید. (صفحه ۱۵۵)

۲۳۶. آیه (نوسانات زندگی، آرامش مؤمنین را برهم نمی‌زند)

اشاره

وَ أَيُّوبَ إِذْ نـادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ و ایـوب را(به یـادآور) هنگـامی که پروردگـارش را خوانـد (و عرضـه داشت) بـدحالی و مشـکلات به من روی آورده و تو ارحم الرّاحمینی. (۸۳ / انبیاء) فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِكْرى لِلْعابِدِينَ مـا دعـای او را مسـتجاب کردیم و ناراحتی‌هـایی را که داشت برطرف سـاختیم و خانـدانش را به او باز گردانـدیم و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای عبادت کنندگان. (۸۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فشرده‌ای از داستان ایّوب

در حـدیثی از امـام صـادق می‌خوانیم؛ کسـی پرسـید: «بلا‌یی که دامن‌گیر ایّوب شـد برای چه بود؟». امـام صادق پاسـخی فرمود که خلاـصه‌اش چنین است: «بلا‌یی که بر ایوب وارد شـد به خـاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشـد، بلکه به عکس به خاطر شـکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشـگاه خدا عرضه داشت اگر او این‌همه شـکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آن است که زنـدگی وسیع و مرفهی به او داده‌ای و اگر مواهب مـادی دنیـا را از او بگیری هرگز شـکر تو را بجـا نخواهـد آورد. مرا بر دنیـای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است. خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجـازه را داد، او آمـد و اموال و فرزنـدان ایوب را یکی پس از دیگری از میـان برداشت، ولی این حوادث دردنـاک نه تنهـا از شـکر ایوب نکاست، بلکه شـکر او افزون شد. شـیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسـفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد. (صفحه ۱۵۶) سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسـلط گردد و سـبب بیماری شدید او شود و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود. خلاصه، نعمت‌ها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد، ولی به موازات آن مقام شـکر او بالا می‌رفت. تا این که جمعی از رهبان‌ها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده‌ای که این چنین مبتلا شـده‌ای؟ (و به این ترتیب شـماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سـخت گران آمد) ایوب گفت: به عزّت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر این که یتیم و ضـعیفی بر سـر سفره با من نشسته بود و هیچ طاعت الهی پیش نیامـد مگر این که سـخت‌ترین برنامه آن را انتخاب نمودم. در این هنگام بود که ایوب از عهـده تمامی امتحانات در مقام شکیبـایی و شـکرگزاری برآمـده بود، زبـان به مناجـات و دعا گشود و حل مشـکلات خود را با تعبیری بسـیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شـکایت از خـدا خواست» (تعبیری که در آیـات فوق گـذشت، إِذْ نـادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ). «در این هنگـام درهـای رحمـت الهی گشـوده شـد، مشـکلات بـه سـرعت برطرف گشت و نعمت‌هـای الهی افزون‌تر از آن چه بـود به او رو آورد».(۱) آری مردان حق بـا دگرگون شـدن نعمت‌هـا، افکـار و برنامه‌هایشـان دگرگون نمی‌شود، آنهـا در آسـایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آنهـا ایجـاد نمی‌کنـد، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفان‌ها، آرامش آن را بر هم نمی‌زنـد. همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلـخ مأیوس نمی‌شونـد، می‌ایسـتند و اسـتقامت می‌کننـد تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می‌داننـد حوادث سـخت آزمایش‌های الهی است که گاه برای بندگان خاصّش فراهم می‌سازد تا آنها را آبدیده‌تر کند. ***** ۱- «المیزان». (صفحه ۱۵۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شکیب و اخلاص «اَیّوب»

سرگذشت «ایّوب» را به یاد آور، آن گاه که از طولانی شدن رنج و گرفتاری به تنگ آمد و پروردگارش را خواند که: پروردگارا! به من رنج و آسیب رسیده و گرفتار بیماری شده‌ام و تو هستی که پر مهرترین مهربانان هستی. اینک که هیچ کس از تو تواناتر و مهربان‌تر نیست تو به فریادم برس. گفتنی است که دعا و سبک نیایش «ایّوب» از کنایه‌های ظریف و لطیف است که ممکن است به هنگام نیایش و خواستن حاجت از بارگاه خدا از آن الهام گرفت و بر زبان راند. و نیایش «موسی» نیز از این سبک و از این گونه نیایش‌هاست که رو به بارگاه خدا نمود و گفت: رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ.(۱) پروردگارا! من به هر نعمت و خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم. آن گاه در مورد پذیرفته شدن خواسته‌اش در بارگاه خدا می‌فرماید: فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ پس ما دعای او را اجابت کردیم و بیماری و رنجی که او را می‌آزرد از وجود او برطرف ساختیم. وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ و خانواده او را سالم و با نشاط به او باز گرداندیم. وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ «ضُرّ»: به هر گونه آسیب و رنجی که به روح و جسم وارد آید و نیز به هر گونه کاهش ***** ۱. سوره قَصَص، آیه ۲۴. (صفحه ۱۵۸) و تلفات مالی و از دست دادن فرزند و عزیزی از عزیزان و یا خدشه‌دار شدن کرامت و آبروی انسان، گفته می‌شود. در این مورد آورده‌اند که «ایّوب» خاندان خویش را در سرای جاودانه آخرت و همانند آنان را در دنیا خواست و به او ارزانی شد. رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدینَ و این مهر و لطف در برطرف ساختن رنج و بیماری و ارزانی داشتن خاندان و فرزندان و ثروت و امکانات به صورت دوچندان به او از سوی ما به عنوان نعمتی گران بر «ایوب» بود و مایه اندرز و عبرتی برای بندگان عبادتگر و یکتاپرست، تا از او درس شکیبایی و اعتماد به خدا بگیرند و آن گونه خالصانه و عاشقانه و پرشور و امید به بارگاه او رو آورند و با او نیایش کنند، چرا که در روزگار آن پیامبر بزرگ کسی در بارگاه خدا از او گران‌قدرتر و ارجمندتر نبود و با این وصف از روی حکمت و مصلحت به رنج‌ها و گرفتاری‌های بزرگی آزمون گردید و با شکیب پرشکوه و پایداری و توکّل به خدا و ایمان و اخلاص وصف‌ناپذیرش سربلند و سرفراز گردید. آری داستان زندگی او از جمله این درس بزرگ را به خردمندان می‌دهد که در فراز و نشیب‌ها و رنج‌های زندگی باید شکیبا بود و از پا در نیامد و امیدوار بود که فرجام نیکو از شکیبایان است. (صفحه ۱۵۹)

۲۳۷. آیه (صفات خانواده برجسته)

اشاره

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعینَ ما دعای او را مستجاب کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکی‌ها سرعت می کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (۹۰ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رَغَبا» به معنی رغبت و میل و علاقه است و «رَهَبا» به معنی ترس است. خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید. سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی‌شدند، آنها در همه حال نیازمندان را فراموش نمی کردند و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی‌نیازی، فقر و غناء، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت

گرفتار کبر و غرور نمی‌شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَغَباً»: به مفهوم شور و شوق و تمایل آمده است. «رَهَباً»: به مفهوم بیم و ترس است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاسْتَجَبْنا لَهُ و ما نیز دعای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم. وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی (صفحه ۱۶۰) و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم. وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ و ما همسر «زکریّا» را که زنی نازا و سالخورده بود به جوانی و شایستگی باروری و آوردن فرزند باز گردانیدیم و کارش را اصلاح کردیم. پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: ما همسر او را از سالخوردگی به جوانی، از ناباروری به باروری و از تندخویی و بداخلاقی به خوش اخلاقی دگرگون ساختیم و اصلاح کردیم. إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ چرا که خاندان «زکریّا» مردمی بودند که به سوی انجام کارهای نیک و شایسته شتاب می‌گرفتند و به بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او شور و شوق نشان می‌دادند. وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً و ما را به امید پاداش و از بیم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می‌کردند. وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ و در بارگاه ما فروتن و بیمناک بودند. برخی آورده‌اند که آنان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می‌گفتند: پروردگارا! ما را غافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می‌گفتند: خداوندا! مباد که این گرفتاری کیفر گناه ما باشد.

شتاب در کارهای شایسته

از آیه شریفه این نکته عمیق دریافت می‌گردد که آنان افزون بر بهترین سخن و برنامه، مردان عمل شایسته بودند، آن هم نه عمل شایسته تنها، که پیشگام در عمل بودند. به همین جهت این سه ویژگی، از ویژگی‌های همه آنان است: ۱ شتاب و پیشگامی در کارهای شایسته، ۲ خداپرستی درحال شوق و بیم، ۳ و فروتنی در برابر حق. (صفحه ۱۶۱)

۲۳۸. آیه

اشاره

وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من بپرهیزید. (۵۲ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می‌کند، همان‌گونه که او پروردگار واحد است، انسان‌ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند، همان‌گونه که پیامبرانشان نیز به آیین واحدی دعوت می‌کردند که اصول و اساس آن همه‌جا یکی بود؛ توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی. در تمام مواردی که کلمه «امت» در قرآن مجید به کار رفته است، همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و «امت» مجازا به معنی مذهب به کار رفته است، مانند؛ «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می‌کنیم» (۲۳ / زخرف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، گویی روی سخن با پیامبران و امّتهاست و همه را به توحیدگرایی و یکتاپرستیِ ناب و پاک فرا می‌خواند و می‌فرماید: وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً واحِدَةً و به یقین، این دین و آیین شماست که آیینی یگانه است؛ و همگان به توحید و تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرمان یافته‌اید. به باور «حَسَن» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که دین شما یک دین است. این تفسیر برای واژه «اُمّت» شاید از این آیه دریافت گردد که: (صفحه ۱۶۲) «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (۱) ما پدران خود را بر دین و آیینی یافتیم و ما هم با پی‌گیری از آنان، راه حق را یافته‌ایم». امّا به باور پاره‌ای دیگر واژه «اُمَّت» در آیه شریفه به مفهوم گروه و جامعه می‌باشد و منظور این است که: همه شما و انسانهای پیش از شما از یک جامعه بزرگ و از یک امت هستید و همه بندگان خدایید. وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ. و من پروردگار شما هستم؛ پس در زندگی و عملکردتان از من پروا کنید. ***** ۱. سوره زُخْرُف، آیه ۲۲. (صفحه ۱۶۳)

۲۳۹. آیه

اشاره

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب این‌که) هر گروه به آن چه نزد خود دارند، خوشحالند. (۵۳ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُبُر» جمع «زُبْرَة» به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است، بنابراین جمله «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً» اشاره به تجزیه امت‌ها به گروه‌های مختلف است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن پس از فراخوان انسانها به آیین یگانه و خداپسندانه، اینک آنان را از پراکندگی در دین هشدار می‌دهد و می‌فرماید: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً امّا مردم بر خلاف دعوت پیامبران، در دین و آیین خویش راه پراکندگی را در پیش گرفتند و هر دسته‌ای از آنان به بهانه گرایش به کتاب و پیامبری، دیگر کتابهای آسمانی را دروغ انگاشتند. برای نمونه، یهودیان با بهانه جوییهای گوناگون به انجیل و مسیح، کفر ورزیدند و مسیحیان نیز به قرآن و آخرین پیامبر بزرگ خدا. واژه «زُبُر» جمع «زَبُور» به مفهوم کتاب آسمانی است و با این دیدگاه تفسیر آیه از نظر گروهی از مفسران همان است که ترسیم گردید. کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ. و در نتیجه هر گروه و حزبی به آنچه نزد خود داشت و نام دین بر آن نهاده بود شادمان گردید و خود را بر حق و در راهی درست و دیگران را بر باطل پنداشت. (صفحه ۱۶۴)

۲۴۰. آیه

اشاره

فَذَرْهُمْ فی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حینٍ آن‌ها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد (یا گرفتار عذاب الهی شوند (۵۴ /

مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَمْرَهْ» در اصل از «غَمْر» به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود، «غَمْر» و «غامِر» گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری‌هایی که انسان را در خود فرو می‌برد، نیز اطلاق گردیده است و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جوامع تفرقه‌جو جز انحطاط سرنوشت دیگری ندارند

در آیه مورد بحث، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می‌فرماید: فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتّی حینٍ. پس تو ای پیامبر! اینک که چنین است، آنان را در همان نادانی و گمراهی و آفت تعصّب خودشان واگذار تا مرگ یا عذاب آنان فرا رسد. بدین‌سان هشدار می‌دهد که چنین جامعه و چنین مردم تفرقه‌جو و حق‌ستیز و گمراه و گمراهگری، جز عذاب و انحطاط سرنوشت دیگری نخواهند داشت. (صفحه ۱۶۵)

۲۴۱. آیه

اشاره

أ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ آن‌ها گمان می‌کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده‌ایم (... ۵۵ / مؤمنون) نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟ (چنین نیست) بلکه آنها نمی‌فهمند.(۵۶ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «نُمِدُّ» از ماده «اِمْداد» و «مَدّ» به معنی کامل کردن نقصان چیزی و جلوگیری از قطع و پایان آن است. آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک‌تر باشد، زیرا اگر درهای نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها را پیدا کند، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه‌چال زندان وحشتناکی بیفکنند، فوق‌العاده دردناک خواهد بود. به علاوه این فراوانی نعمت، پرده‌های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم‌تر می‌کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می‌شود. این در واقع همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به «اِسْتِدْراج در نعمت» تعبیر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون «استدراج» به جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف مراجعه فرمایید. (صفحه ۱۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک در اشاره به پندارها و بافته‌های همان فرقه‌ها و گروههای گمراه و حق ستیز می‌فرماید: أ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ.

آیـا این دسـته‌های کفرگرا و حق‌ناپـذیر چنین می‌پندارنـد که آنچه از ثروت و امکانـات و پسـران به آنـان ارزانی داشـته‌ایم، دلیل بر درستی راه آنان و نشان خشـنودی خـدا از بافته‌ها و یافته‌های خرافی و خودخواهانه آنان است؟! و می‌افزایـد: نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ آیا چنین می‌پندارند که دارایی و پسـران و نعمت‌هایی که به آنان داده‌ایم از آن جهت است که درهای نیکی و خوبی را با شتاب به روی آنـان گشوده‌ایم؛ و این همه را به خـاطر پاداش کارهای آنان و درایت و کارایی و لیاقت آنان و خشـنودی خود، از راه و رسـم آنـان به آنها داده‌ایم؟ بَلْ لا ـ یَشْـعُرُونَ نه، این گونه نیست؛ بلکه منظور این است که به آنـان مهلت دهیم و سـرانجام آنان را گرفتار کیفر بیداد و گمراهی‌شان خواهیم ساخت؛ امّا آنان این را در نمی‌یابند. آیه مورد بحث و مفهوم آن به سان این آیه شـریفه است که می‌فرمایـد: «فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ.(۱) امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را می‌آزمایـد و وی را گرامی می‌دارد و نعمت‌های بسیار به او می‌بخشد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشـته است.» حضـرت باقر علیه‌السلام از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که: خـدا می‌فرمایـد: بنـده بـا ایمان من هنگامی که چیزی از ارزشـهای مادّی را بر او تنگ می‌گیرم، انـدوهگین می‌گردد؛ در ****** ۱. سوره فَجْر، آیه ۱۵. (صفحه ۱۶۷) حـالی که در این حال به من نزدیکتر است؛ و هنگـامی که دنیـا را برای او گسترش می‌دهم شادمـان می‌گردد؛ در حـالی که در این حـال از من دورتر است و آنگاه به تلاوت این آیـه شـریفه پرداخـت کـه: أَ یَحْسَـبُونَ أَنَّمـا نُمِـدُّهُمْ بِهِ مِنْ مـالٍ وَ بَنِینَ نُسـارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا ـ یَشْـعُرُونَ. و آنگـاه فرمـود: این نعمت‌های گوناگون زنـدگی برای آزمون به آنان داده شده است. یادآوری می‌گردد که منظور از «خیرات» منافع پرارزش می‌باشد؛ درست بر خلاف «شـرور» که به مفهوم زیانهای سـخت و جبران‌ناپذیر است. بَلْ لا یَشْعُرُونَ. نه، این گونه نیست؛ بلکه آنان شـعور و قدرت شـناخت و دریافت درست را ندارند. به باور پاره‌ای، «شـعور» از راه حواسّ ظاهری و باطنی به دست می‌آید؛ به همین دلیل به آفریدگار هستی «شاعر» گفته نمی‌شود. (صفحه ۱۶۸)

۲۴۲. آیه (بدون اجازه به خانه مردم وارد نشوید)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشویـد تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سـلام کنید، این برای شـما بهتر است شاید متذکر شوید. (۲۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجـا جمله «تَسْـتَأْنِسُوا» به کـار رفته نه «تَسْـتَأْذِنُوا» زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کنـد، در حالی که جمله اول که از ماده «اُنْس» گرفته شـده، اجازه‌ای توأم با محبت و لطف و آشـنایی و صداقت را می‌رساند و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاًـ مؤدبـانه و دوسـتانه و خـالی از هر گونه خشونت باشـد. بنابراین هرگاه این جمله را بشـکافیم، بسـیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده‌است، مفهومش این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سـلام وارد نشوید، سـلامی که نشانه صـلح و صـفا و پیام‌آور محبت و دوستی است. قابل توجه این که این حکم را که جنبه انسـانی و عـاطفی آن روشن است، بـا دو جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ» و «لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُونَ» همراه می‌کنـد که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در رعایت این قبیل آداب معاشرت است. (صفحه ۱۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتیناس»: این واژه از ریشه «اُنْس» به مفهوم کسب آگاهی و آشنایی و اجازه خواهی توأم با مهر و آشنایی است. در آیه مورد بحث، روی سخن را به مردم با ایمان می‌کند و می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا هان ای مردم با ایمان! به سراها و خانه‌هایی که از آن خودتان نیست وارد نگردید تا اجازه بگیرید و مباد که بدون اجازه وارد گردید! به باور پاره‌ای، منظور این است که: به خانه‌هایی که از خودتان نیست وارد مگردید تا آشنایی دهید و خویشتن را معرّفی کنید. «ابو ایّوب» آورده است که: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر خدا منظور و مفهوم آیه شریفه چیست؟ فرمود: منظور این است که انسان به هنگام ورود به خانه دیگری باید با گفتن: اَلْحَمْدُ لِلّهِ، سُبْحانَ اللّهِ، اَللّهُ اَکْبَرُ وَ یا اَللّهُ و دیگر علائم و نشانه‌ها اجازه بگیرد و ساکنان خانه را از ورود خویش آگاه سازد و بدون آگاهی دادن به آنان سرزده وارد نشود؛ قالَ یَتَکَلَّمُ الرَّجُلُ بِالتَّسْبیحَهِٔ وَ التَّحْمیدَهِٔ وَ التَّکْبیرَهِٔ «... سَهْل بن سَعْد» در این مورد آورده است که مردی برای انجام کاری به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و پیش از ورود، به یکی از اتاق‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به اصلاح سرِ خویش مشغول بود نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می‌دانستم از بیرون به درون اتاق نگاه می‌کنی همان ابزار اصلاح را که در دست داشتم به چشمت فرو می‌بردم؛ چرا که نباید بدون اجازه به خانه دیگری نگریست و بدون اجازه وارد شد؛ لَوْ اَعْلَمُ اَنَّکَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فی عَیْنَیْکَ اِنَّمَا الْاِسْتیذانُ مِنَ النَّظَرِ (... ۱) *****. ۱. مُسْنَد احمد، ج ۶، ص ۴۵۲، ح ۲۲۲۹۶؛ صحیح مُسْلِم، ج ۳، ص ۱۶۹۸، ح ۲۱۵۶. (صفحه ۱۷۰) در روایت است که مردی به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! آیا برای ورود به اتاق مادرم نیز باید از او اجازه بگیرم؟ آن حضرت پاسخ داد: آری! آری!! گفت: او جز من خدمتگزاری ندارد؛ آیا باز هم اجازه لازم است؟! فرمود: آیا می‌خواهی او را برهنه بنگری؟؛ أَتُحِبُّ اَنْ تَراها عُرْیانَهًٔ؟ گفت: هرگز؛ قالَ الرَّجُلُ: لا، فرمود: فَاسْتَأْذِنْ عَلَیْها؛ پس به هنگام وارد شدن بر اتاق او اجازه بگیر. وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها (۱) و بر ساکنان آن خانه‌ای که می‌خواهید وارد آن شوید سلام بگویید. به باور پاره‌ای، منظور این است که: تا هنگامی که بر آنان سلام نداده و اجازه نگرفته‌اید وارد خانه نشوید. و پاره‌ای نیز می‌گویند: منظور این است که: تا به وسیله سلام و اظهار آشنایی اجازه نگرفته‌اید وارد نشوید. در یک روایت آمده است که مردی به هنگام ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، با سرفه نمودن اجازه می‌خواست و آمدن خویش را اعلان می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از حاضران فرمود: برخیز و به این بنده خدا بیاموز که با گفتن «السّلام علیکم» اجازه ورود گیرد؛ و آن بنده خدا نیز شنید و خودش آن گونه اجازه گرفت. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ آری! وارد شدن به خانه دیگران پس از دریافت اجازه برایتان بهتر است. لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. باشد که بدین وسیله به خود آیید و با گوش جان سپردن به فرمانها و هشدارهای خدا و اندرزهای او، از آنها پیروی کنید. ***** ۱. تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۸۸؛ تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر کَشّاف، ج ۳، ص ۵۹. (صفحه ۱۷۱)

۲۴۳. آیه

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ و اگر کسی در آن نیافتید، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است.(۲۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این‌صورت حق ورود نخواهید داشت. و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود، بیاید و اذن ورود دهد، در این موقع حق ورود دارید، به هرحال آن چه مطرح است، این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می‌کند: «وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ». اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه‌بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش میهمان نیست. و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می‌فرماید: «خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ). (صفحه ۱۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن، در همین مورد می‌افزاید: فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ اگر کسی را در خانه نیافتید تا به شما اجازه دهد، وارد آنجا نشوید تا ساکنان آن بیایند و به شما اجازه ورود بدهند؛ چرا که ممکن است چیزی در خانه باشد که صاحب آن نمی‌خواهد شما از آن آگاه گردید. با این بیان به هیچ عنوان و بهانه‌ای نمی‌توان بدون اجازه صاحب خانه‌ای وارد خانه‌اش شد، خواه خودش در خانه باشد و یا نباشد؛ و نیز نمی‌توان به خانه دیگری نگاه کرد تا دریافت کسی در آنجا هست و جواب نمی‌دهد و یا کسی نیست، مگر اینکه صاحب‌خانه درها و پنجره‌ها را باز گذاشته باشد؛ و این گشوده بودن نشانگر آن است که اجازه نگاه کردن داده است. وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ و اگر به شما اجازه ورود ندادند، برگردید و اصرار و لجاجت بخرج ندهید که این بازگشت، هم برای دنیای شما زیبنده‌تر است و هم برای دین و شخصیّت و کرامت شما. یادآوری می‌گردد که در اجازه ندادن لازم نیست به صراحت انسان را بازگردانند و اجازه ندهند، بلکه با کنایه و اشاره نیز بسنده است و به مجرد دیدن نشانه و علامت ناخشنودی فرد از ورود به خانه‌اش، باید بازگشت. وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ. و خدا به کردار شما داناست و چیزی بر ذات پاک او پوشیده نمی‌ماند. (صفحه ۱۷۳)

۲۴۴. آیه

اشاره

لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَهٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد و خدا آن چه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید، می‌داند. (۲۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود، در این آیه می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد». و در پایان

اضافه می‌نماید: «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ». شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوءاستفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیر مسکونی می‌شوند تا کشف اسراری کنند و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است، وارد شوند اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می‌شناسد.

منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

منظور ساختمان‌هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروان‌سراها، میهمان‌خانه‌ها و همچنین حمام‌ها و مانند آن، این مضمون در حدیثی از امام صادق صریحا آمده است.(۱) این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده و هنگام گذاردن، رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است. ضمنا از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه‌ای دارد، نمی‌تواند درِ خانه را بدون اجازه صاحب‌خانه بگشاید و وارد شود، هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد. *****

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱. (صفحه ۱۷۴)

مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که؛ اگر کسی عمدا به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد، آنان می‌توانند در مرتبه اول اورا نهی کنند، اگر خودداری نکرد، می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد، می‌توانند با آلات قتاله از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود، خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است، از طریق خشن‌تر وارد نشوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَتاع»: کالا. در مورد این سراها دیدگاهها متفاوت است: ۱ از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور از این سراها، سراهای عمومی نظیر: حمامها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست. ۲ امّا به باور پاره‌ای، منظور خرابه‌ها و ویرانه‌هایی است که فرد، گاهی برای ضرورت ناگزیر می‌شود به آنجا وارد گردد. ۳ از دیدگاه برخی، منظور مغازه‌های بزرگ، تجارتخانه‌ها و انبارهای عمومی است که کالاهای مردم در آنجا انبار شده است. «شعبی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که مغازه‌داران و صاحبان تجارتخانه‌ها و کمپانیها درهای آنها را گشودند و کالاهای خود را در برابر دید مردم قرار دادند، همین کار نشانگر این است که اجازه ورود داده‌اند. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر، منظور مسافرخانه‌ها و هتلهایی است که در راهها برای مردم ساخته‌اند. به باور ما، آیه شریفه دارای مفهومی گسترده است و بهتر آن است که همه این (صفحه ۱۷۵) موارد را شامل گردد. وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ. و خدا به آنچه آن را آشکار می‌سازید و پوشیده می‌دارید، آگاه است و همه را می‌داند.

حقّ امنیّت(۱)

از حقوق اساسی انسان حّق امنیّت است: حّق امنیّت جسم و جان؛ امنیّت حیثیت و کرامت بشری؛ امنیّت اندیشه و عقیده درست؛ امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی و امنیّت منزل و مسکن و قلمرو زندگی؛ و سرانجام، امنیّت در دیگر شؤون و جلوه‌های حیات در قلمرو حقّ و عدالت. طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین حق بشری نعمت ارزشمند امنیّت، ابتدایی‌ترین و

طبیعی‌ترین حقّ هر فرد، خانواده، جامعه و تمدّن بشری است و ضرورت آن بدون آموزگار و دانشگاه و کتاب و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای همه قابل درک و فهم است. بر این اساس است که هر فرد و جامعه‌ای همان‌گونه که امنیّت را محبوب و مطلوب خویش می‌نگرد، اگر از خوی انحصارطلبی و تجاوزکاری و ددمنشی بدور باشد و انسانی و اسلامی بیندیشد، به همان میزان باید آن را برای دیگران نیز به رسمیّت شناسد. به همین دلیل، به باور متفکّران، آن نظام و جامعه و تمدّنی در خور احترام است که امنیّت و حقوق بشری دیگران را محترم شمارد و ضمن تأمین و تضمین آن، عوامل ناامنی و نگرانی را از میان بردارد و مهار کند. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۱۷۶)

امنیّت خانه و محلّ زندگی(۱)

انسان همان‌گونه که دارای دو بُعد فردی و اجتماعی است، در واقع دارای دو گونه زندگی فردی و گروهی نیز هست که هر کدام برای خود آداب و مقرّرات ویژه خود را دارد. در زندگی گروهی، انسان ناگزیر است که از نظر خوراک و پوشاک، طرز نشست و برخاست و گفتار و عملکرد، آدابی دست و پاگیر و مشکل را به جان خرد که ادامه این شرایط در همه شبانه‌روز طاقت‌فرسا و شکننده است به همین جهت در پی آن است که در کنار خانواده و درون خانه‌اش در استراحت و آرامش و امنیّت کامل باشد و هیچ‌کس اجازه نیابد که سرزده و خودسرانه بر محیط زندگی او وارد شود چرا در غیر این‌صورت، خانه نیز به سان کوچه و بیابان خواهدشد و قداست و حرمت نخواهد داشت. بر این اساس است که قرآن در این آیاتی که گذشت این حقّ انسان را تضمین می‌کند و می‌فرماید: هان ای توحیدگرایان! اگر به راستی ایمان دارید در هر موقعیّت و اقتدار و شرایطی هستید بدون اجازه کسی وارد خانه‌اش نشوید و خودسرانه حرم امنیّت او را به بازیچه نگیرید و با خودسری و خودکامگی و بهانه‌های گوناگون و سلطه‌جویانه این حقّ بشری مردم را پایمال نسازید؛ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا (... ۲) و هشدار می‌دهد که: نیکوکاری و پروای خدا آن نیست که از پشت خانه‌ها و دیوار مردم وارد خانه‌ها شوید، بلکه تقوا و ایمان آن است که امنیّتِ خانه و مسکن و محیط زندگی مردم را احترام گذارید و با اجازه آنان از در خانه و مسکن آنان وارد شوید ...؛ ... وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها (... ۳) ***** ۱. مترجم. ۲. سوره نور، آیه ۲۷. ۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹. (صفحه ۱۷۷)

۲۴۵. آیه

اشاره

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (۳۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَغُضُّوا» از ماده «غَضّ» در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید: مؤمنان باید چشم‌هایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید: باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود، بخواهد چشم خود را به کلی

ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقه دید خود به کلی حذف نموده است. از آن چه گفتیم، این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا این که بعضی چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً ـ منطقه وسیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت، چشم را چنان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و این که «غَضّ» را به معنی کاهش گفته‌اند، منظور همین است. دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است. «فَرْج» در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده‌است، (صفحه ۱۷۸) پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر آیه‌ای در قرآن که سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است».(۱) و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر می‌باشد» (ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ). سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید: «خداوند از آن چه انجام می‌دهند، مسلما آگاه است» (اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غَضّ»: این واژه در اصل به مفهوم کم و کوتاه کردن صدا و نگاه آمده است. «فَرْج»: در اصل به مفهوم «شکاف» و فاصله میان دو چیز است؛ امّا در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که: این آیه شریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمد؛ چرا که او روزی در سر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سیما روبه‌رو گردید که از کوچه می‌گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسری خویش را پشت گوشهای خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشی از سینه آنان به طور طبیعی نمایان می‌گردید، این جوان با دیدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایستاد و پس از گذشتن آن زن از برابرش، با دیدگان خویش به بدرقه او پرداخت؛ درست در همان لحظاتِ چشم چرانی و بدرقه زن بود که صورتش به استخوانی که در دیواری قرار داده شده بود، خورد و خون *****۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۸۷ و ۵۸۸. (صفحه ۱۷۹) سرازیر شد؛ و او پس از رفتن زن، تازه متوجّه بلایی شد که به سرش آمده بود. با همان چهره شکافته و خون آلود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برخورد و گفت باید جریان را آن گونه که بوده است به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگویم. پس از بیان داستان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که: قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ (... ۱)

پدیده برهنگی و چشم‌چرانی

در آیات ۳۰ و ۳۱ قرآن شریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفّت عمومی پاس دارد؛ از این رو در بیان احکام نگاه کردن زن و مرد به یکدیگر می‌فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ هان ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو، دیدگان خویشتن را از نگاه‌های هوس آلود و از دیدن آنچه بر آنان روا نیست، فرو بندند. وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و هماره پاکدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفّتی نیندیشند. «ابن زید» می‌گوید: در قرآن شریف هر کجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشتن عورتها» سفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری گزیدن از بی‌عفّتی است؛ و تنها در این آیه شریفه است که منظور از این تعبیر، پوشیدن اعضا و اندامهای جنسی است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد آورده‌اند که فرمود: برای مرد روا نیست که به عورت برادر خویش بنگرد و زنان با ایمان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند. ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ این شیوه برای دین و دنیای آنان سودمندتر و بهتر و برای پاک ماندن از اتّهامات گوناگون مؤثّرتر و به پروا نزدیکتر است. إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ. و بی‌گمان خدا از آنچه آنان انجام می‌دهند آگاه است. ***** ۱. وَسائل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹ و تفاسیر ذیل آیه شریفه. (از نگارنده) (صفحه ۱۸۰)

۲۴۶. آیه

اشاره

وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ و به زنان باایمان بگو: چشم‌های خود (از نگاه هوس‌آلود)فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خودرا بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)و زینت خودرا آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود(و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید. (۳۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«چشم چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است. سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛ ۱ «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است» (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها). زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولاً ـ پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی را که (صفحه ۱۸۱) در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نیز این معنی دیده می‌شود که زینت باطن به «قِلادَة»

(گردن بند)، «دِمْلَج» (بازوبند) و «خَلْخال» (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند) تفسیر شده است.(۱) و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است. ۲ دومین حکمی که در آیه بیان شده، این است که؛ «آن‌ها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند» (وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ). «خُمُر» جمع «خِمار» در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری). «جُیُوب» جمع «جَیْب» به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خودرا بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستور گردد. ۳ در سومین حکم مواردی راکه زنان می‌توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهد که «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ)، «مگر» (اِلّا) در دوازده مورد ذکر شده در آیه. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» (و صدای خلخالی که بر پا دارند، به گوش رسد) (وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ). آنها در ***** ۱- «تفسیر علیّ بن ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۸۲) رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.

بحثی پیرامون استثناء وجه و کفّین در حجاب

در این که آیا حکم حجاب، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفّین) از حکم حجاب، مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده یا حداقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند، نیز آن را مقیّد به صورتی می‌کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، وگرنه واجب است. در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تأیید قول اول وجود دارد، از جمله؛ الف: استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت، دلیل روشنی است بر این که پوشاندن صورت و کفّین لازم نیست. ب: دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست، قرینه دیگری بر این مدعا است. توضیح این‌که؛ برطبق شأن نزول، عرب‌ها درآن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند، به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت‌سر جلو بیاورند وبه روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانیده می‌شد. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در (صفحه ۱۸۳) مباحث نکاح در فقه آمده است). ولی باز تأکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءاستفاده و انحراف نگردد. ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفّین از حکم حجاب، مفهومش این نیست که جایز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

منظور از «نِسائِهِنَّ» چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم، نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند، زنان هستند، منتهی باتوجه به تعبیر «نِسائِهِنَّ» (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زن‌های مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده، این‌است که ممکن است آن‌ها بروند و آن چه را دیده‌اند، برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمان صحیح نیست. در روایتی که در کتاب «مَنْ لاـ یَحْضُر» آمده است، از امام صادق چنین می‌خوانیم: «لا یَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ اَنْ تَنْکِشَفَ بَیْنَ یَدَیِ الْیَهُودِیَّةِ وَ النَّصْرانِیَّةِ، فَاِنَّهُنَّ یَصِفْنَ ذلِکَ لِاَزْواجِهِنَّ: سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آن چه را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند».(۱)

تفسیر «اوُلِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»

واژه «اِرْبَـةْ» در اصل از ماده «اَرَب» طبق گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند، گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می‌شود. و منظور از «اوُلِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ» در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر، بنابراین «غَیْرِ اوُلِی الْاِرْبَةِ» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست و در چند حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده، این است که: «منظور از این تعبیر، مردان ابلهی ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۹۳. (صفحه ۱۸۴) است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاًـ از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند»، تعبیر به «اَلتّابِعینَ» نیز همین معنی را تقویت می‌کند.

چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟

از مطالب سؤال انگیز این که در آیه فوق ضمن بیان محارم، به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با این که به طور مسلم محرم هستند و حجاب در برابر آنها لازم نمی‌باشد. ممکن است نکته‌اش این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان می‌دهد که «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرم هستند، روشن می‌شود که «عمو» و «دایی» یک زن نیز بر او محرم می‌باشند و به تعبیر روشن‌تر محرمیت دو جانبه است؛ هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم باشند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم می‌باشند.

هر گونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث این که در آخر آیه فوق آمده است که؛ نباید زنان به هنگام راه رفتن، پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال‌هایشان به گوش رسد. این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سخت‌گیر و موشکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی‌دهد و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند، مانند نشر عکس‌های تحریک‌آمیز و فیلم‌های اغواکننده و رمان‌ها و داستان‌های جنسی را نخواهد داد و بدون شک محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند، پاک و مبرا باشد. (صفحه ۱۸۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ و به زنان با ایمان بگو تا به سان مردان و بهتر از آنان دیدگان خویش را از هر بیگانه و هر نگاه هوس آلود فرو بندند. وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و دامان‌های خویش از نگاه دیگران حفظ کنند. وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها و نیز بر زنان لازم است که سر و گردن و سینه و دست و دیگر جایگاه‌های زینت و زیور خویش را جز آنچه به طور طبیعی آشکار است برای مردان بیگانه هویدا نسازند. با این بیان، آیه شریفه به پوشیده داشتن سر و گردن و سینه و دست یا جایگاه‌هایی که زر و زیورها در آنجا قرار می‌گیرد سفارش می‌کند، نه به خود زر و زیور چرا که به خود زر و زیور، اگر در سر و گردن و دیگر جایگاه‌های خود نباشد می‌شود نگاه کرد. برخی بر آنند که زینت و زیور، بر دو بخش قابل تقسیم است: زینتهای آشکار و زینتهای نهان، زینتهایی که به طور طبیعی هویداست، پوشاندن آنها لازم نیست و بدون نیّت هوس‌آلود می‌توان به آنها نگریست امّا زینتهای نهانی را باید پوشاند.

زینتهای آشکار و نهان

در این مورد که زینتهای آشکار و نهان، در آیه شریفه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی، منظور از زینتهای آشکار، لباسهای رویین و چادر و پوشش ظاهری زنان و منظور از زینتهای نهان، چیزهایی به سان گوشواره و دستبند و خلخال است. ۲ امّا به باور گروهی دیگر، منظور از زیورها و زینتهای آشکار، انگشتر و خضاب کف دستهاست. ۳ و از دیدگاه پاره‌ای، چهره و کف دستهاست. در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که منظور، کف دستها و انگشتان می‌باشد. وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ و زنان باید روسریهای خویش را بر گردن و سینه خویش بیندازند تا سر و گردن و سینه آنان از دید بیگانه محفوظ باشد. برخی برآنند که در آن روزگاران، زنان روسریها را به پشت سر می‌افکندند و به (صفحه ۱۸۶) همین جهت گردن و سینه آنان هویدا می‌شد و واژه «جُيُوب» در آیه، اشاره به گردن و سینه‌هاست که باید پوشیده شود. و به باور برخی دیگر، آیه شریفه بدان دلیل دستور فرو انداختن روسریها را بر گردنها و سینه‌ها می‌دهد که بدین وسیله، گوشواره‌ها و گردنها و سینه‌ها را بپوشانند. و «ابن عبّاس» می‌گوید: این دستور برای این است که سینه و گلو و موها و گردن زنان از دید بیگانه محفوظ بماند. وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و زنان با ایمان نباید زینت‌ها و زیورها و زیباییهای خود را آشکار سازند، جز برای این گروهها: ۱ برای شوهرانشان، إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ آری، آنان نزد شوهرانشان لازم نیست زیورهای باطنی خود را بپوشانند و روسری داشته باشند، بلکه مناسب است زیورها و زیباییهای خود را در محیط خانه و خانواده و در برابر شوهرانشان آشکار سازند ... پیامبر گرامی فرمود: لُعِنَ السَّلْتاءُ مِنَ النِّساءِ وَ الْمَرْهاءُ(۱) آن زنی که در محیط خانه و برای همسر خویش خود را آراسته نسازد و خضاب نکند و سرمه نکشد و در اندیشه پایمال ساختن حقوق او باشد از رحمت خدا بدور است. و نیز فرمود: و لُعِنَ الْمُسَوِّفَةُ وَ الْمُضِلَّةُ(۲) و نیز آن زنی که در برابر تقاضای قانونی و مشروع همسرش بهانه‌جویی و تعلّل ورزد و یا عذر دروغین آورد از رحمت خدا بدور است. ۲ یا پدرانشان؛ أَوْ آبائِهِنَّ ۳ یا در برابر پدر شوهرانشان؛ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ ۴ یا در برابر پسرانشان؛ أَوْ أَبْنائِهِنَّ ۵ یا در برابر پسران همسرانشان؛ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ ***** ۱. جامع الاحادیث، قُمّی، ص ۸۱. ۲. فِردوس الاخبار، دیلمی، ج ۳، ص ۵۱۷؛ تفسیر ماوَردی، ج ۴، ص ۹۲. (صفحه ۱۸۷) ۶ یا در برابر برادرانشان؛ أَوْ إِخْوانِهِنَّ ۷ یا پسران برادرانشان؛ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ ۸ یا پسران خواهرانشان؛ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ آری، در برابر این گروهها بر زنان مسلمان لازم نیست روسری بر سر و گردن فرو اندازند و زینت و زیور خود را پوشیده دارند؛ چرا که این گروهها به زن محرم می‌باشند و نمی‌توانند با او پیمان زندگی مشترک امضا کنند. ۹ و ۱۰ و جدّ شوهر و نوه شوهر نیز از اینها به شمار می‌روند و پوشش در برابر آنها نیز لازم نیست. امّا همه این ده گروهی که تا کنون بیان شد به شرطی پوشش در برابر آنها لازم نیست و نگاه

آنان به شرطی روا و حلال است که هوس‌آلود نباشد و لغزش و فسادی در اندیشه و نیّتها راه نیابد. أَوْ نِسائِهِنَّ ۱۱ و زنان، در برابر زنان با ایمان لازم نیست خود را بپوشانند، امّا در برابر زنان شرک گرا لازم است. أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ ۱۲ و نیز در برابر کنیزانشان فرو افکندن روسری و گرفتن پوشش لازم نیست. به باور پاره‌ای، غلام نباید به موی زن مسلمانی که مالک و صاحب اوست بنگرد؛ امّا به باور پاره‌ای، میان غلام و کنیز تفاوتی نیست و حکم هر دو یکسان است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد روایتی رسیده است. «جُبّائی» می گوید: غلام تا هنگامی که به بلوغ نرسیده است می‌تواند به زن با ایمانی که صاحب و مالک اوست بنگرد؛ امّا از دیدگاه کارشناسان فقه، غلام نمی‌تواند به زن با ایمانی که صاحب اوست نگاه کند و فقها او را نامحرم شناخته‌اند. أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَهِٔ مِنَ الرِّجالِ ۱۳ و نیز برای زنان با ایمان، پوشش زیور و زینتهای خود در برابر خدمتکاران مردنما و کم خردی که فاقد تمایلات جنسی هستند لازم نیست. به باور برخی، منظور، مردنمای بی‌خردی است که هزینه زندگی او را همان زن باایمان می‌دهد و هیچ میل و رغبتی هم به زنان ندارد و فاقد نیروی جنسی است. (صفحه ۱۸۸) از ششمین امام نور نیز این جمله همین‌گونه تفسیر شده است. امّا به باور برخی دیگر، منظور، مرد عقیمی می‌باشد که هیچ میل و توان جنسی در وجودش نیست. پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که نیروی جنسی‌اش را از میان برده‌اند و برای همیشه فاقد آن است؛ امّا پاره‌ای می گویند: منظور، مرد کهنسال می‌باشد. و از دیدگاه برخی، منظور، غلامی است که به مرحله بلوغ نرسیده است. به هرحال چکیده سخن این است که بر زنان با ایمان پوشش و روسری در برابر مردی که به هر دلیلی نیروی جنسی نداشته و تمایل به جنس مخالف ندارد، لازم نیست. أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ ۱۴ و نیز در برابر کودکانی که از امور جنسی آگاهی ندارند ... به باور پاره‌ای، منظور، کودکانی است که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده و توان آمیزش ندارند. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ و نباید زنان با ایمان به هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بزنند تا زیور و زینت پنهانی آنان، دیده شده و یا صدایش شنیده شود. این دستور بدان دلیل است که در آن روزگاران زنان پاهای خود را به زمین می کوبیدند تا صدای خلخال خود را به گوشها برسانند. وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. و هان ای مردم با ایمان! همگی شما روی توبه به بارگاه خدا بیاورید باشد که رستگار گردید. و آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَیُّهَا النّاسُ تُوبُوا اِلی رَبِّکُمْ فَاِنّی اَتُوبُ اِلَی اللّهِ فی کُلِّ یَوْمٍ مِائَهَٔ مَرَّهٍٔ(۱) هان ای مردم! روی ایمان و اخلاص و روی توبه به بارگاه خدا آورید تا رستگار گردید؛ من هر روز یکصد مرتبه رو به بارگاه او می‌آورم. ***** ۱. صحیح مُسلِم، ج ۴، ص ۲۰۷۵، ح ۲۷۰۲. (صفحه ۱۸۹)

۲۴۷. آیه (ترغیب به ازدواج آسان)

اشاره

وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است.(۳۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَنْکِحُوا» (آنها را همسر دهید) با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره

یا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. «اَیامی» جمع «اَیِّم» در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فینِکاحٍ حَتّی یَجْمَعَ اللّهُ بَیْنَهُما: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسد».(۱) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم: «ثَلاثَةٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ، یَوْمَ لا ظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّا: سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۰) فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».(۱) و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند» (کانَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها اَوْ بِکُلِّ کَلِمَةٍ تَکَلَّمَ بِها فی ذلِکَ عَمَلُ سَنَةٍ قِیامُ لَیْلِها وَ صِیامُ نَهارِها).(۲)

منظور از جمله «وَالصّالِحینَ مِنْ‌عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ» چیست؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید، به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد، آن را مقیّد به «صالح بودن» می‌کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی‌قدر «تفسیر المیزان» و همچنین «تفسیر صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته‌اند که: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این‌که؛ در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند، به طوری که هیچ گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است؛ در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد. ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج

در این آیات آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظّف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ أَنْکِحُوا الْاَءَیَامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید. این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک

دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است امّا یک دستور واجب و بایسته نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتی فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِنْ سُنَّتِی النِّكاحُ(۱) هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنّت و روش من می‌گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است. و نیز فرمود: یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْباهَ فَلْیَتَزَوَّجْ فَاِنَّهُ اَغْضی لِلْبَصَرِ وَ اَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْمِ(۲) هان ای جوانان! هر کدام از شما از شرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشکیل خانواده دهد؛ چرا که ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را ندارد و در فشار غریزه جنسی است برای چیره شدن بر آن، ***** ۱. سُنَن کُبری، بیهقی، ج ۷، ص ۷۸؛ الوسیط، واحدی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. صحیح بُخاری، ج ۷، ص ۲؛ صحیح مُسلِم، ج ۲، ص ۱۰۱۸؛ سُنَن تِرْمِذی، ج ۳، ۳۹۲، ۱۰۸۱. (صفحه ۱۹۲) روزه بدارد؛ چرا که روزه، شکننده نیروی جنسی و آرام‌بخش آن است. از «سعید بن جُبَیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عبّاس» برخورد نمودم و ضمن گفتگو از من پرسید ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت: برو ازدواج کن. سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت: «سعید»! برو ازدواج کن چرا که بهترین و والا-ترین انسانهای عصرها و نسلها پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که ازدواج کرد ... و در ادامه آیه شریفه می‌افزاید: وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ و نیز به بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش همسر دهید. به باور پاره‌ای، منظور، غلامان و کنیزان با ایمان است که باید وسیله ازدواج آنان را فراهم آورند. آنگاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرماید: إِنْ یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ اگر این جوانانی که تشکیل خانواده می‌دهند مردمی تنگدست و بینوا باشند، خدای بخشاینده از فزونبخشی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت. وَ اللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ. و خدا گشایشگر و داناست. هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بندگانش آگاه بوده و بر اساس حکمت و مصلحت با آنان رفتار می‌کند. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: کسی که از بیم تنگدستی و نیازمندی تشکیل خانواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظنّ است؛ چرا که قرآن می‌فرماید: به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنان را از فزون‌بخشی خود بی‌نیاز خواهد ساخت (... صفحه ۱۹۳)

۲۴۸. آیه (آداب ورود کودکان نابالغ به اتاق خصوصی پدر و مادر)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خودرا بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد ازاین سه وقت، گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گِرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است. (۵۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ظَهیرَة» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می‌گویند: به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این

موقع معمولاً لباس‌های رویی خود را در می‌آورنـد و گاه مرد و زن باهم خلوت می‌کنند. «عَوْرَة» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و از آنجا که آشکار شـدن آلت جنسـی مـایه عیب و عـار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاـق شـده است، اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه‌گانه مـذکور، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّـد به پوشانیـدن خویش ماننـد سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند. بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کننـد، چرا که آنهـا هنوز به حـد بلوغ نرسـیده‌اند تا مشـمول تکالیف الهی باشـند و به همین جهت مخاطب در این‌جا، اولیاء هسـتند. ضمنـا اطلاـق آیه هم شامـل کودکان پسـر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمه «اَلَّذینَ» که برای جمع مـذکر است، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «اَلَّذینَ» شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن (صفحه ۱۹۴) می‌گوید که به حد تمییز رسیده‌اند و مسائل جنسـی و عورت و غیر آن را تشـخیص می‌دهند، زیرا دسـتور اذن گرفتن، خود دلیل بر این است که این انـدازه می‌فهمنـد که اذن گرفتن یعنی چه. در پایـان آیه می‌فرمایـد: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیم». واژه «طَوّافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صـیغه مبالغه آمـده، به معنی کثرت در این امر می‌باشـد و با توجه به این که بعـد از آن «بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ» آمـده، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شـما مجاز هستیـد بر گِرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشـته باشیـد و به هم خـدمت کنید. و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سـایر اوقـات است، چرا که اگر بخواهنـد مرتبـا رفت و آمـد داشـته باشـند و در هر بـار اذن دخول بخواهنـد، کـار مشـکل می‌شود.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مقرّرات ورود به قلمرو خصوصی دیگران

در آیـات پیش، مقرّرات مربوط به روابط زنان و مردان و رعایت عفّت و پاکـدامنی و پاک چشـمی، بیان گردیـد؛ اینک برای ایجاد محیط مساعد و مناسب و بدور از هر گونه تحریک به بی‌عفّتی و لغزش، روشـنگری می‌کند که غلامان و کنیزان و کودکان شـما نیز بایـد به هنگـام ورود به خوابگـاه و جایگـاه استراحت مردان و زنان یا پـدران و مادرانشان، با رعایت آداب و مقرّرات و کسب اجازه وارد شوند و سـرزده به جایگاه خصوصـی آنان در نیایند. در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمـانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ هـان ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد! غلامان و کنیزان و کودکان نابالغ خود را فرمان دهیـد که وقتی می‌خواهنـد به اتاق خواب شـما درآینـد، پیش از ورود، اجازه بگیرند و هرگز سـرزده به خوابگاه شـما وارد نشونـد. ***** ۱- «کنز العرفان»، جلـد ۲، صفحه ۲۲۵. (صفحه ۱۹۵) به بـاور پـاره‌ای، تنهـا بر غلامان لازم است که به هنگام ورود به خوابگاه خصوصـی زنان و مردان اجازه بگیرند و بر کنیزان لازم نیست که به هنگام ورود به خوابگاه صاحب خویش، اجازه بخواهنـد. از دو امـام نور، حضـرت بـاقر و صادق علیهماالسـلام نیز چنین روایت شـده است. منظور از کودکان در آیه شـریفه، آنانی هسـتند که قدرت تمیز و شناخت دارند. «جُبّائی» می‌گوید: کسب اجازه برای ورود به خوابگاه و خانه دیگران هماره بر همگان لازم است؛ مگر برای کودکان و بردگان که تنها این سه وقت باید اجازه بگیرند: مِنْ قَبْلِ صَلوةِ الْفَجْرِ یکی پیش از نماز بامدادی و سپیده صبح؛ چرا که در این هنگام ممکن است زن و مرد نیمه برهنه یا در حالی به استراحت پرداخته باشند که نخواهند کسی آنان را بدان گونه بنگرد. وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ دیگر به هنگامه نیمروز که برای آسایش و استراحت لباس رسـمی را در آورده‌اید. وَ

مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ و دیگر به هنگامه شامگاه و پس از نماز عشا که زن و مرد به خوابگاه خویش می‌روند؛ آری، مقرّرات الهی نشانگر آن است که در این سه هنگام که هنگامه خلوت و استراحت است بردگان و کودکان باید برای ورود به خوابگاه پدر و مادر و سرور خویش اجازه بگیرند و سرزده و بدون اجازه نباید وارد شوند که خلاف آداب اسلامی و انسانی است. در ادامه آیه شریفه به بیان روشن‌تر موضوع پرداخته و می‌فرماید: ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ این سه هنگام، برای شما هنگامی است که لباس عادی و رسمی خویش را وا می‌گذارید و ممکن است برخی از اندام شما پوشیده نباشد. به باور پاره‌ای، از آنجایی که برخی از مردم با ایمان دوست می‌داشتند در این هنگام با همسران خویش در آمیزند و با غسل برای نماز حضور یابند، از این رو خدا به بردگان و کودکان دستور داد در این سه وقت بدون اجازه وارد حریم خصوصی و (صفحه ۱۹۶) خوابگاه سرور و یا پدر و مادر خویش نگردند و برای ورود در انتظار اجازه باشند. لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ جز این سه هنگام، بر شما مردم با ایمان و بر بردگان و کودکان شما گناهی نیست که بدون اجازه وارد شوید. طَوّافُونَ عَلَيْكُمْ چرا که اینان خدمتکاران شما هستند و چاره‌ای جز این ندارند که در دیگر اوقات برای خدمت به شما بدون اجازه وارد گردند و اجازه گرفتن پیاپی و هر لحظه برای آنان و خود شما دشوار است. واژه «طَوّافُونَ» از ریشه «طَواف» به مفهوم گردش دور چیزی است؛ و در آیه، منظور، رفت و آمد بسیار برای خدمت و پذیرایی است. در آیه دیگری نیز این واژه در همین مفهوم به کار رفته است آنجا که می‌فرماید: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ.(۱) بر گرد بهشتیان، پسرانی جاودانه، برای پذیرایی و خدمت، به فرمان خدا می‌چرخند. بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ این بردگان و کودکان با نهایت صفا و مهر بر گرد شما می‌چرخند و به شما خدمت می‌کنند؛ به بیان دیگر، جز این سه هنگامه که گفته شد، شما می‌توانید بر گرد یکدیگر با صفا و مهر بچرخید و رفت و آمد کنید و به یکدیگر خدمت نمایید و پذیرایی کنید. كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ این گونه خدا آیات و مقرّرات خود را برای شما به روشنی بیان می‌کند. وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. ***** ۱. سوره واقعه، آیه ۱۷. (صفحه ۱۹۷)

۲۴۹. آیه (ضرورت اجازه گرفتن کودکان بالغ برای ورود به اتاق والدین)

اشاره

وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَما اسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است. (۵۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «حُلُم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته‌اند: «حُلُم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند. این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، وگرنه وارد

شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصا هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد. ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران (صفحه ۱۹۸) بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند، هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند. برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان، کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می‌دهد. این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه‌کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند. این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند امروز کمتر رعایت می‌شود و با این که قرآن آن را صریحا در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است؟ گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است، حتی اگر فرضا آن را مستحب بدانیم، باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد. برخلاف آن چه برخی ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد (صفحه ۱۹۹) کودکان به مناظری که نمی‌بایست آن را ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است. و نیز در همین‌جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود، عادت دهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، ازجمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه‌های ممیّز می‌خوابند تا آنجا که امکان دارد، پرهیز کنند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است. جالب این که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «اِیّاکُمْ وَ اَنْ یُجامِعَ الرَّجُلُ اِمْرَأَتَهُ وَ الصَّبِیُّ فِی الْمَهْدِ یَنْظُرُ اِلَیْهِما: مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُلُم»: به مفهوم خرد و کنایه از رشد و بلوغ آمده است. در آیه مورد بحث، در اشاره به مقرّرات ورود و خروج کودکانی که به مرحله بلوغ و رشد رسیده‌اند می‌فرماید: وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و هنگامی که کودکان شما به مرحله بلوغ رسیدند، باید به سان دیگران در همه اوقات از شما اجازه بگیرند آنگاه وارد حریم خصوصی شما گردند؛ درست همان‌گونه که دیگر بزرگسالان آزاد، اجازه می‌گرفتند و سرزده وارد نمی‌شدند. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ خدا همان‌گونه که در این آیه، مقرّرات خود را برایتان به روشنی بیان فرمود، دیگر دستورات خود را نیز بیان خواهد کرد. وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. «سعید بن مُسَیِّب» می گوید: انسان باید از مادر خود نیز برای ورود به اطاق خصوصی او اجازه بگیرد. ***** ۱- «بحار

الانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۹۵. (صفحه ۲۰۰)

۲۵۰. آیه

اشاره

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَهٍٔ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آن‌ها نیست که لباس‌های (رویین) خودرا بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خودآرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند، برای آنها بهتر است و خداوند شنوا و دانا است. (۶۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد، در واقع برای این استثناء، دو شرط وجود دارد؛ نخست این که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند. دیگر این که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند. روشن است که با این دو قید، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنگی و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن به چادر و روسری تعبیر کرده (اَلْجِلْبابُ وَ الْخِمارُ). در حدیثی از امام صادق در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود: «اَلْخِمارُ وَ الْجِلْبابُ، قُلْتُ بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ؟ قالَ: بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ غَیْرَ مُتَبَرِّجَهٍٔ بِزینَهٍٔ: منظور روسری و چادر است، راوی می‌گوید: از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خودآرایی و زینت نکند».(۱) در پایان آیه اضافه می‌کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ). چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، صفحه ۱۴۷، باب ۱۱۰. (صفحه ۲۰۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ و زنان سالخورده و باز نشسته‌ای که امیدی به زناشویی ندارند و بدان شور و شوقی ندارند، می‌توانند روسری خود را بردارند. به باور پاره‌ای، منظور این است که: آن زنانی که دیگر حائض نمی‌گردند و به مرحله‌ای رسیده‌اند که امیدی به ازدواج ندارند و به دلیل سالخوردگیِ آنان، مردها برای ازدواج با آنان بی رغبت هستند، می‌توانند پوشش خود را واگذارند. امّا به باور پاره‌ای دیگر، چنین زنانی می‌توانند روسری و عبای خود را بردارند. و برخی گفته‌اند که منظور این است که این زنان تنها می‌توانند آنچه را بر روی سر می‌اندازند، بردارند و بدون پوشش دست و صورت ظاهر گردند. غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَهٍٔ و این برداشتن روسری بدان شرط است، که در اندیشه جلوه‌گری و دلربایی نباشند و زیورهای خود را به نمایش نگذارند، بلکه هدف آنها این باشد که خود را از قید و بندهای سخت آزاد سازند؛ چرا که دلربایی و جلوه‌گری هم بر زنان جوان حرام است و هم بر زنان سالخورده؛ و زنان جوان دستور یافته‌اند که از روسریها و پوشش‌های ضخیم استفاده کنند تا به هیچ عنوان بدن آنان نمایان نشود. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مرد به بدن زن خویش می‌تواند نگاه کند؛ و برادر و فرزند به زیرپوش زن می‌توانند بنگرند؛ امّا زن در برابر نامحرم، چهار

لباس بپوشد که عبارتند از: زیرپوش، روسری، پیراهن و لباس سرتاسری یا چادر. وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ پاکدامنی و عفّت ورزیدنِ زنان سالخورده و از کار افتاده نیز به وسیله پوشیدن چادر، برایشان بهتر از کنار گذاشتن آن است، اگرچه کنار گذاشتن روسری نیز بر آنان گناهی ندارد. وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ. و خدا سخن شما را می‌شنود و به آنچه در دل دارید داناست. (صفحه ۲۰۲)

۲۵۱. آیه (خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آنها مجاز است)

اشاره

لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازه خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه کنید. (۶۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می‌کردند و با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند. و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می‌دادند نه به این علت که از هم‌غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند. به هر دلیل که بود، با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه (صفحه ۲۰۳) می‌دانستند. این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم‌غذا شوند. سپس قرآن مجید اضافه می‌کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ خانه‌های خودتان» (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ). «یا خانه‌های پدرانتان» (أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ). «یا خانه‌های مادرانتان» (أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ). «یا خانه‌های برادرانتان» (أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ). «یا خانه‌های خواهرانتان» (أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ). «یا خانه‌های عموهایتان» (أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ). «یا خانه‌های عمه‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ). «یا خانه‌های دایی‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ). «یا خانه‌های خاله‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ). «یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است» (أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ). «یا خانه‌های دوستانتان» (أَوْ صَدیقِکُمْ). البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد بعد از پایان تفسیر آیه

خواهد آمد. سپس ادامه می‌دهد: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند، مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی، هر دو مجاز است.(۱) بعضی نیز گفته‌اند که: گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند وخود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقیّد گردد) آیه این قیدها را برداشت و تعلیم داد که این یک ***** ۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۴) سنت ستوده نیست.(۱) بعضی دیگر گفته‌اند که: جمعی مقیّد بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی برسر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.(۲) مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد. سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می کند که: «هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه» (فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً). ... در این که منظور از این «بُیُوت» (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه‌های یازده‌گانه فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند. ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل می‌شود، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن ها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست. و اما این که منظور از «سلام کردن بر خویشتن» چیست، باز در اینجا چند تفسیر دیده می‌شود. ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن، چرا که همه این‌ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد. لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْلیمُ الرَّجُلِ عَلی اَهْلِ الْبَیْتِ حینَ یَدْخُلُ ثُمَّ یَرُدُّونَ عَلَیْهِ فَهُوَ سَلامُکُمْ عَلی اَنْفُسِکُمْ: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعا به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او بازمی گردانند و این است سلام شما بر خودتان».(۳) و باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود: «اذا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْکُم بَیْتَهُ فَاِنْ کانَ فیهِ اَحَدٌ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ وَ اِنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ اَحَدٌ فَلْیَقُلْ اَلسَّلامُ عَلَیْنا مِنْ عِنْدِ ***** ۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۳- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۵) رَبِّنا یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً: هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود، اگر در آنجا کسی باشد، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد، بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان‌گونه که خداوند در قرآن فرموده: «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً»».(۱)

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها که مجموعا یازده مورد می‌شود، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود و مسلما مشروط به اجازه نیست، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیّتی ندارد. ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است، شرط می‌باشد؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالبا رضایت حاصل است) کافی می‌شمرد. ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً ـ اطلاق‌ها شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود. بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است، تخصیص می‌زند، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آن چه

در بالا ذکر شد، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده است. در روایت معتبری از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از این آیه جمله «أَوْ صَدِیقِکُمْ» از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «هُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ یَدْخُلَ بَیْتَ صَدیقِهِ فَیَأْکُلُ بِغَیْرِ اِذْنِه: به خدا قسم منظور این‌است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۶) اجازه غذا می‌خورد».(۱) روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست. در مورد «عدم اِفْساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(۲) بعضی از فقهاء طعام‌های نفیس و عالی که صاحب‌خانه احیانا برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است، استثناء کرده‌اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی‌رسد. برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶، کتاب «جواهر الکلام» مراجعه فرمایید.

منظور از «صَدیق» کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان‌گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم، در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد، کافی است. لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته‌اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند. ضمنا از این تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند، در واقع دوست نیستند. در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن راکه در حدیثی از امام صادق نقل شده، بشنویم، ایشان فرمودند: «لا تَکُونُ الصَّداقَةُ اِلّا بِحُدُودِها، فَمَنْ کانَتْ فیهِ هذِهِ الْحُدُودِ اَوْ شَیْءٌ مِنْها فَانْسِبْهُ اِلَی الصَّداقَةِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ شَیْءٌ مِنْها فَلا تَنْسِبْهُ اِلی شَیْءٍ مِنَ الصَّداقِةِ؛ فَاَوَّلُها اَنْ تَکُونَ سَریرَتُهُ وَ عَلانِیَتُهُ لَکَ واحِدَةً، وَ الثّانی اَنْ یَری زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَهُ، وَ ۱ و ۲ - «وسائل‌الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۱ و ۴. (صفحه ۲۰۷) الثّالِثَةُ اَنْ لا تُغَیِّرُهُ عَلَیْکَ وَ لایَةٌ وَ لامالٌ، وَ الرّابِعَةُ اَنْ لا تَمْنَعْکَ شَیْئا تَنالُهُ مَقْدُرَتُهُ، وَ الْخامِسَةُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هذِهِ الْخِصالَ اَنْ لا یُسَلِّمُکَ عِنْدَ النَّکِباتِ: دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد، او را دوست بدان و کسی که هیچیک از این شرایط در او نیست، چیزی از دوستی در او نیست؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند، سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد، چهارم این که آن چه را در قدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند».(۱)

تفسیر «ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ»

در برخی از شأن نزول‌ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان‌ها به جهاد می‌رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند، داده و حتی به آنها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آنها احیانا از ترس این که مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می‌ورزیدند. طبق این روایت منظور از «ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ» (خانه‌هایی که مالک کلیدهای آن شده‌اید) همین است.(۲) ولی باتوجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه.

سلام و تحیت

«تَحِیَّت» در اصل از ماده «حَیات» است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت «سَلامٌ عَلَیْکُم» یا «اَلسَّلامُ عَلَیْنا» و یا مثلاً «حَیّاکَ اللّهُ» بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، «تحیّت» می گویند. منظور از «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً *****‌ ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۷. ۲- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۸) طَیِّبَةً» این است که تحیّت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از «سَلامٌ عَلَیْکُم» این باشد که «سلام خدا بر تو باد» یا «سلامتی تو را از خدا می‌خواهم»، چرا که از نظر یک فرد موحد هر گونه دعایی بالاخره به خدا بازمی گردد و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبارَکَ) و هم پاکیزه (طَیِّبَهْ) است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این خانه‌ها می‌توان غذا خورد

در آیات پیش، از کسب اجازه برای وارد شدن به خانه‌ها و حریم خصوصی مردم سخن رفت و مقرّرات آن بیان گردید؛ اینک در باره خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها روا شمرده شده است می‌فرماید: لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ بر نابینا و کسی که یک یا هر دو پای او لنگ است و کسی که دستخوش بیماری است گناهی نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای، از جمله «ابن عبّاس»، منظور این است که بر شما گناهی نیست که با نابینا و لنگ و بیمار در کنار هم غذا بخورید و بر سر یک سفره بنشینید. این بیان بدان جهت آمده است که در آن روزگاران، مردم از هم‌غذا شدن با گروه‌های سه گانه‌ای که نامشان آمد خودداری می کردند ... ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر، هنگامی که مردم مسلمان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند، اجازه می‌دادند که از خوردنیهایی که در خانه‌های آنهاست بخورند؛ امّا آنان از بهره‌وری از آن غذاها خودداری می‌ورزیدند و می گفتند: چون صاحبان خانه‌ها حضور ندارند، ما نه به آنها وارد می گردیم و نه از خوردنیهای آنها بهره می‌بریم؛ از این رو این آیه فرود آمد و فرمود: هان ای مردم! اگر چیزی از این خانه‌ها یا خانه‌های خویشاوندان خود بخورید، در این مورد بر شما گناهی نیست. ۳ از دیدگاه برخی، از جمله «جُبّائی» منظور این است که: بر نابینا و لنگ و (صفحه ۲۰۹) بیمار گناهی نیست که به سوی میدان جهاد نروند؛ با این بیان، فراز نخست آیه بیانگر واجب نبودن جهاد بر این سه گروه است و ادامه آیه شریفه سخن جداگانه‌ای است که نکته دیگری را آغاز می کند. ۴ امّا از دیدگاه «سعید بن جُبَیر» منظور، هم‌غذا و هم‌سفره شدن با افراد نابینا و لنگ و بیمار است؛ چرا که در آن روزگاران این گروههای سه گانه از هم‌غذا شدن با انسانهای سالم خودداری می کردند و این بدان دلیل بود که مردم از هم‌غذا شدن با آنان اظهار بی‌میلی و نفرت می کردند؛ به همین جهت در مدینه رسم بر این بود که برای آنان سفره جداگانه‌ای می گشودند و بدین‌سان آیه شریفه از این بیگانگی و تحقیر آنان هشدار داد و روشنگری فرمود که مردم با آنان هم غذا شوند. ۵ «مُجاهِد» می گوید: منظور این است که این گروه‌های سه‌گانه می‌توانند از خانه‌هایی که در آیه شریفه آمده است، غذا بخورند؛ و این آیه بدان جهت فرود آمد که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دستخوش تهیدستی و کمبود موادّ غذایی می‌شدند، افراد نابینا و بیمار و لنگ را به خانه‌های پدران و مادران و نزدیکان خودشان می‌بردند تا خود را سیر کنند؛ امّا آنان از خوردن غذاهای آن خانه‌ها خودداری می‌نمودند و می گفتند: خوردن مال مردم نارواست؛ از این رو آیه شریفه به آنان روشنگری کرد که می‌توانند از این خانه‌ها غذا بخورند.ٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ و نیز بر شما زنان و کودکان گناهی نیست که از خانه همسران و پدرانتان که خانه خودتان می‌باشد، بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ و نیز از خانه‌های پدرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ یا خانه‌های مادرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ (صفحه ۲۱۰) یا از خانه‌های

برادرانتـان؛ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكَمْ يـا از خانه‌هـای خواهرانتـان؛ أَوْ بُيُوتِ أَعْمـامِكَمْ يـا از خانه‌هـای عموهایتـان؛ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكَمْ يـا از خانه‌های عمّه‌هایتان؛ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ يا از خانه‌های داییهایتان؛ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ يا از خانه‌های خاله‌هایتان؛ یادآوری می‌گردد که منظور از خانه‌هـای خودتـان؛ «مِنْ بُيُوتِكُمْ» به بـاور پـاره‌ای، خانه همسـر انسان می‌باشـد؛ چرا که خانه زن نیز به سان خانه خود انسان می‌باشد؛ امّا به باور پاره‌ای، منظور، خانه فرزندان می‌باشد. و بدان جهت خانه فرزندان را، خانه پدر شمرده است که خود آنان نیز به سان دارایی و ثمره تلاش و زحمت پـدر می‌باشـند. پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله فرمود: اَنْتَ وَ مالُكَ لِأَبيكَ.(۱) تو و دارایی و ثروتت از آن پـدرت می‌باشـی. و نیز آورده‌اند که فرمود: اِنَّ اَطْيَبَ ما يَأْكُلُ الْمُؤْمِنُ كَسْبَهُ وَ اِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ.(۲) ***** ۱. مُسْنَد احمد، ج ۲، ص ۴۱۵. ۲. سُنَن‌تِرْمِذی، ج ۳، ص ۶۳۹/۱۳۵۸؛سُنَن نِسائی، ج ۷، ص ۲۴۱؛سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۷۲۳ / ۲۱۳۷. (صفحه ۲۱۱) پـاکیزه‌ترین چیزی که انسـان بـا ایمـان از آن بهره‌ور می‌گردد ره‌آورد کسب و کـار اوست و فرزنـد هم به نوعی جزو ثروت و رهاورد زنـدگی پـدر و مادر است. و بر این اساس است که خدا به هنگام نام بردن از خانه پدر و نزدیکان، از خانه فرزندان نـام نبرد. با این بیان، از آیه شـریفه چنین دریافت می‌گردد که به انسان اجازه داده شـده است که از خانه خویشاونـدان نزدیک خود که بـدانها اشاره رفت بـدون اجازه از آنها غـذا بخورد؛ این درست نظیر جریان کسـی است که اگر وارد بوسـتان و یا باغی گردید و گرسـنه بود و یا از چادر و گلّه‌ای گذشت و تشـنه بود، اجازه دارد تا از میوه باغ و یا از شـیر آن گوسفند بهره برد؛ چرا که این اجازه را خـدا بـدان دلیل داده است که مردم در تنگنا قرار نگیرنـد و از تنگ نظری و پستی و فرومایگی در اخلاق برکنار بماننـد. «جُبّائی» می‌گوید: آیه مورد بحث، با این آیه شـریفه نسخ شده است که می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلي طَعـامٍ غَيْرَ ناظِرِينَ إِناهُ (... ۱). هان ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! به اتاقهای خانه پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد نشویـد؛ مگر آن که برای خوردن غذایی به شـما اذن و اجازه داده شود؛ آن هم بی‌آنکه در انتظار آماده شدن آن غذا زودتر بروید و آنجا بنشینید ...و نیز به وسـیله این بیـان پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله که فرمود: لا يَحِلُّ مالُ امْرِيءٍ مُسْلِمٍ اِلّا بِطيبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ.(۲) خوردن و بردن دارایی مسلمان جایز نیست جز این که با خشنودی خاطر و رضایت قلبی او باشد. به هرحال روایات رسیده از امامان راستین در این مورد بیـانگر آن است که انسـان از خانه‌هـا و دارایی کسانی که به آنها اشاره رفت می‌توانـد بـدون اسـرافکاری غـذا ***** ۱. سوره احزاب، آیه ۵۳. ۲. سُنَن بیهقی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج ۵، ص ۱۱۰، ۷۶۳۵. (صفحه ۲۱۲) بخورد و در این مورد نیـاز به اجـازه گرفتن از آنهـا نیست. در ادامه آیه شـریفه می‌افزایـد: أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَه و نیز می‌توانیـد از خانه بردگان خویش غـذا بخورید؛ چرا که خود برده و خانه و دارایی او از آنِ سرور و صاحب اوست. به باور گروهی، منظور از «مفاتح»، نه «کلیدها»، بلکه به مفهوم گنجینه‌ها و گنجهاست؛ درست همان‌گونه که در آیه دیگری می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ (... ۱) و گنجینه‌های غیب تنها نزد خداست «... ابن عبّاس» در تفسیر این جمله می‌گوید: منظور، نه برده و صاحب آن، بلکه کسی است که وکیل و یا سرپرست از سوی مالـک ثروت و یـا گلّه گوسـفندان است که در آن صورت می‌توانـد از میوه بـاغ و یـا شـیر گوسـفندان او بهره برد. امّا به باور پاره‌ای دیگر، هرگاه کلیـد خانه فردی به دیگری سپرده می‌شود، وی همان گنجینه‌دار است و می‌تواند به اندازه کمی از خوردنیهای آنجا بخورد. و از دیدگاه برخی، نیز، منظور کسـی است که سرپرستی و تهیّه و نگاهداری غذاهایی به او سپرده شده است که در آن صورت می‌تواند از آن غذاها بهره‌ور گردد. أَوْ صَديقِكُمْ و نیز می‌توان از خانه دوست و آشنای با صفا و راستین، بدون اجازه او غذا خورد؛ و دوست بـا صـفا کسـی است که در آشـکار و نهان با انسان یکرنگ باشـد؛ و واژه «صـدیق» فرد یا گروه را شامل می‌گردد. حضـرت صادق علیه‌السـلام در این مورد فرمود: ***** ۱. سوره انعـام، آیه ۵۹. (صفحه ۲۱۳) لَهُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ يَأْتي بَيْتَ صَديقِهِ فَيَأْكُلُ طَعامَهُ بِغَيْرِ اِذْنِهِ.(۱) به خـدا منظور از آن دوست، کسـی است که به خـانه دوست خـویش وارد می‌شود و از غـذای او بـدون اجازه‌اش می‌خورد. لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً و نیز بر شما گناهی نیست که به طور گروهی و با هم غذا بخورید و یـا به صورت پراکنـده و جـدا جـدا. در تأویل این فراز از آیه، سه نظر آمـده است: ۱ گروهی از جمله «قَتـادَه» آورده‌انـد که: یکی از

تیره‌های «کِنانَه» رسمشان این گونه بود که تنها غذا نمی‌خوردند و گاه اتّفاق می‌افتاد که شتر خود را مدّتی نمی‌دوشیدند تا میهمانی بیاید و با او غذا بخورند؛ از این رو خدا فرمود: می‌توانید به صورت گروهی و همراه با دیگری، یا به تنهایی غذا بخورید. ۲ امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که ثروتمندان می‌توانند به صورت تنهایی غذا بخورند و می‌توانند تهیدستان را بر سر سفره و خانه خویش دعوت کنند و با هم غذا بخورند ... ۳ و برخی می‌گویند در آن روزگاران رسم بود که غذا به همراه میهمان خورده شود؛ از این رو خدا فرمود می‌توانید به همراه میهمان غذا بخورید یا به صورت تنها بر سر سفره قرار گیرید. یادآوری می‌گردد که این مفاهیم سه‌گانه چندان تفاوتی با هم ندارند. فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ پس هنگامی که به خانه‌ای وارد می‌گردید بر یکدیگر سلام کنید. آیه مورد بحث نظیر این آیه است که می‌فرماید: ***** ۱. سُنَن بیهقی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج ۵، ص ۱۱۰. (صفحه ۲۱۴ ...) أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ (... ۱) و به کیفر کارتان یکدیگر را بکشید ... امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که: هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خانواده خویش یا دیگران سلام بگویید. و از دیدگاه برخی، منظور این است که: وقتی وارد مسجدی شدید، سلام کنید. به باور ما آیه شریفه در بردارنده همه این مفاهیم و معانی می‌باشد و انسان باید به هر خانه و یا مسجدی وارد شد سلام کند. برخی آورده‌اند که: وقتی به خانه‌ای درآمدید که در آنجا کسی نیست، بگویید: السّلام علی عباد اللّه الصّالحین. و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، سلام و درود گفتنِ کسی است که وارد خانه‌ای می‌شود، که باید بر ساکنان آن سلام کند و آنان نیز جواب او را بدهند؛ با این بیان، مفهوم آیه این است که: پس هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خودتان سلام کنید. تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً در این مورد دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی، منظور این است که برنامه سلام، یک برنامه خوب، خدایی و احترام‌آمیز است که اگر رواج یابد روح مهر و دوستی را در جامعه می‌دمد و باعث خیر و پاداش می‌گردد. ۲ امّا به باور برخی، منظور این است که: این نوع درود و سلام گفتن را خدا به شما آموخته است؛ چرا که عرب، پیش از این آیه می‌گفتند: «عِمْ صَباحاً». از دیدگاه برخی، بدان دلیل در آیه شریفه سلام به «مُبارَک» وصف شده است که، سلام در حقیقت نوعی دعاست که در حقّ طرف می‌شود تا از آفت و گرفتاری مصون بماند؛ و بدان جهت از آن به پاک و پاکیزه یاد شده است که با برخورد مهرآمیز و ***** ۱. سوره نساء، آیه ۶۶. (صفحه ۲۱۵) توأم با احترام با یکدیگر و نثار سلام و درودی گرم، زندگی انسانها خوش و دوست‌داشتنی و انسانی می‌گردد. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. همان‌گونه که خدا این آداب زندگی انسانی و مقرّرات آن را به شما آموخت، درست همان‌گونه، آیات و نشانه‌های قدرت وصف‌ناپذیر و یکتایی خویش و دلیلهای روشن و روشنگرش را برای شما بیان می‌کند تا راه خداشناسی و خداپرستی و دینداری واقعی را بیاموزید؛ باشد که در باره دین و مقرّرات انسانساز آن خرد خویشتن را درست به کار گیرید.

پرتوی از آیه

از آیه‌ای که ترجمه و تفسیر آن گذشت می‌توان این نکات ارزشمند و زندگی‌ساز را دریافت و در پرتو آنها زندگی را گرم و پررونق ساخت: ۱ از روح آیه چنین دریافت می‌شود که جدا انداختن سفره نابینا، لنگ و بیماری که خطر واگیر ندارد، کاری نادرست است؛ چرا که باعث تحقیر و اهانت و رنج آنان می‌گردد و قرآن این شیوه جاهلیّت را برافکند و نفی فرمود. ۲ و نیز چنین دریافت می‌گردد که این گروههای سه‌گانه که هر کدام به نوعی آسیب دیده و گرفتارند، می‌توانند از خانه و زندگی پدر و مادر و نزدیکان خویش بهره‌ور گردند و بدون کسب اجازه از آنان غذا بخورند تا در تنگنا قرار نگیرند. ۳ و نیز آیه شریفه نشانگر این نکته است که انسان می‌تواند از این خانه‌های یازده‌گانه‌ای که گذشت، با صفا و صمیمیّت و یکرنگی، بدون نیاز به اجازه غذا بخورد و این اجازه آیه شریفه به خاطر دمیدن روح صفا و محبّت و مهر و دوستی در دلهای خانواده‌های نزدیک و خویشاوندان و گرم کردن پیوندهای خویشاوندی است، در این موارد انسان نیاز به اجازه ندارد؛ چرا که اگر گفته شود نیاز به اجازه است، بیان این موارد

یازده‌گانه بیهوده جلوه می‌کند؛ چرا که از هر خانه و از مال هر انسانی با اجازه او می‌توان بهره گرفت و این موارد خصوصیّتی ندارد. (صفحه ۲۱۶)

۲۵۲. آیه (نقش دوستان خانوادگی در سرنوشت انسان)

اشاره

وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً ـ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. (۲۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَعَضُّ» از ماده «عَضّ» به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می‌رود، چنان که در فارسی نیز ضرب‌المثل است که فلان کس «انگشت حسرت به دندان می‌گزید» (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می‌شود). به راستی آن روز را باید «یَوْم الْحَسَرهِْ» گفت، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می‌بینند، در حالی که می‌توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت‌بخش مبدّل سازند. حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث دو روایت آورده‌اند که بدین صورت است: ۱ «اِبْن عَبّاس» آورده است که این روایت در مورد «عُقْبهٔ بن أبی مُعَیْط» و «اُبَیّ بن خَلَف»، دو تن از سرکردگان شرک و استبداد فرود آمد، چرا که آن دو که با یکدیگر دوستی دیرین داشتند هماره در تصمیم بر کاری بزرگ، با هم به و تبادل نظر می‌پرداختند و خشنودی و رضایت خاطر یکدیگر را بر حق و عدالت ترجیح می‌دادند که یکبار جریانی این گونه اتفاق افتاد: (صفحه ۲۱۷) «عُقْبَهٔ» هرگاه از سفری طولانی باز می‌گشت، سرکردگان قوم را به میهمانی فرا می‌خواند، از این رو در بازگشت از یک سفر طولانی آنان را فرا خواند و آن بار پیشوای گرانقدر توحید پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را نیز دعوت کرد. آن حضرت با این اندیشه که فرصت خوبی برای دعوت و پیام‌رسانی خواهد داشت، به آن میهمانی رفت و زمانی که غذا آماده شد، فرمود: «عُقْبهٔ»! او پاسخ داد: بفرمایید ای محمد صلی الله علیه و آله! حضرت فرمود: تا هنگامی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و آسمانی بودن پیام او گواهی ندهی، من از غذای تو نخواهم خورد. او که با وجود شرک‌گرایی و بیدادگری‌اش گاه و بیگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و به همین دلیل هم آن حضرت را دعوت کرده بود، گفت: گواهی خواهم داد. فرمود: پس گواهی بده! و او بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد. این خبر داغ به سرعت به گوش دوست و هم‌پیمان وی، «اُبَیّ بن خَلَف» که آن روز حضور نداشت رسید و او پس از رساندن خویش به دوست خود، گفت: آیا به راستی تو هم شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و رسم توحیدی و آسمانی او شده‌ای؟ «عُقْبَه» پاسخ داد: نه، پرسید: پس چرا چنین کردی؟ گفت: او به خانه من آمده بود و می‌خواست غذا نخورد و من شرم کردم کسی را که دعوت کرده‌ام، بدون پذیرایی از خانه‌ام برود، به همین جهت هم ایمان آوردم تا غذا بخورد، امّا اینک گواهی

خویش را پس می‌گیرم شما نیز آن را نادیده بگیر. امّا «اُبَیّ» گفت: من، هرگز از کار تو خشنود نخواهم گردید جز با یک شرط. گفت کدامین شرط؟ پاسخ داد، بروی و با افکندن آب دهان به سوی محمد صلی الله علیه و آله نشان دهی که از دل به او ایمان نیاورده‌ای! (صفحه ۲۱۸) آن عنصر بیداد پیشه پذیرفت و افزون بر چنین جنایت بزرگی، شکمبه حیوانی را نیز بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله که گویی در حال نماز بود و یا از کوچه عبور می‌کرد افکند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به او هشدار داد که به کیفر ارتداد و این شرارت‌های گستاخانه، تو را در خارج از «مَکّه» و حرم خدا نخواهم دید، جز اینکه سرت را با شمشیر بر خواهم گرفت و همانگونه هم شد، چرا که در جنگ «بَدْر» دست و پایش را بستند و سرش را بریدند و دوست شرارت پیشه‌اش «اُبَیّ» نیز در جنگ «اُحُد» به دست توانای پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. «ضَحّاک» از مفسران پیشین می‌گوید: هنگامی که آن عنصر پلید آب دهان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله افکند، آب دهانش بر چهره پلید خودش بازگشت و گونه‌هایش را سوزانید و این اثر سوزش شدید تا هنگام مرگ بر چهره‌اش بود. با این بیان آیه مورد اشاره در مورد این عنصر پلید و کار ظالمانه‌اش فرود آمد و فرمود: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ (... ۱) ۲ امّا برخی آورده‌اند که این آیه درباره هر کفرگرا و بیدادگری که فرمانبرداری از خدا را رها کرده و از پی کفرگرایان و ظالمان برود و خشنودی خاطر آنان را بر بندگی خدا و خشنودی او برگزینند، فرود آمده است. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: لَیسَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ اِلّا وَ قَدْ نَزَلَتْ فیهِ آیَةٌ اَو آیَتانِ تَقُودُهُ إلی جَنَّةٍ اَو تَسُوقُهُ اِلی نارٍ (... ۲) هیچ فردی از شرک‌گرایان قریش نیست، جز اینکه یک و یا دو آیه در مورد آنان فرود آمده است که او را به بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد و این در مورد آیندگان نیز جریان دارد. ***** ۱. سوره فُرْقان، آیه ۲۷. ۲. بَصائِر الدَّرَجات، ج ۱، ص ۱۵۹، باب ۱۱. (صفحه ۲۱۹)

ای کاش او را به دوستی بر نگرفته بودم

یکی از ویژگی‌های روز رستاخیز پدیدار شدن دریغ‌ها و حسرت‌هاست؛ به همین جهت در هفتمین آیه مورد بحث به یکی از صحنه‌های عجیب آن پرداخته و می‌فرمایند: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ و روز رستاخیز، روزی است که ستمکار و بیداد پیشه، به سان «عُقْبَه» از فرط ندامت و حسرت انگشت خود را می‌گزد و بر خود می‌پیچد. آری، این سرنوشت شوم کسانی است که برای خود دوستانی غیر از خدا بگیرند. «عَطاء» می‌گوید: آن روز بیدادگران به گونه‌ای دست‌های خود را گاز می‌گیرند که گوشت آنها تا مرفق ریخته می‌شود. یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً. در آن روز انسان بیداد پیشه می‌گوید: ای کاش به راه سعادت‌آفرین پیامبر صلی الله علیه و آله گام سپرده و از هدایت و راهنمایی او بهره گرفته بودم. (صفحه ۲۲۰)

۲۵۳. آیه

اشاره

یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. (۲۸/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلیل» به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می‌شود که انسان او را مشاور خود قرار می‌دهد. روشن است که منظور از «فُلان» همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فُلان: کنایه از «مرد» و «فُلانَهْ» نیز کنایه از «زن» می‌باشـد و هنگامی که در مورد حیوان به کار می‌رود، الف و لام بر سـرش می‌آیـد. ای وای بر من! کـاش پیـامبر را به دوستی و همنشـینی برگرفته و او را فرمـانبرداری نموده بودم و ای کاش شـیطان و یا «عقبه» و یا هر دوست گمراه و بدانـدیش خود را به همنشـینی نگرفته بودم. و اگر منظور از واژه ظالم هر بیدادگری باشد در آن صورت تفسـیر آیه این است که: ای کـاش هر دوست و همنشـینی که مرا از راه حق و عـدالت به بیراهه می‌کشـید، چنین کسـی را به دوسـتی بر نگرفته بودم. و بـدان دلیـل واژه «فُلاـن» را به جـای ظالمـان آورده است، که اگر می‌خواست نـام همه آنـان، به سـان فرعون، هامان، قارون، ابلیس و ... را یکی پس از دیگری بیاورد گفتار بسیار طولانی می‌شد، به همین جهت این واژه را آورد تا همه را شامل گردد.

نقش سرنوشت‌ساز دوست و همنشین(۱)

عوامل و قالب‌های سازنده شخصـیت انسان بسـیار است، که از آن جمله عامل دوست و همنشین و همراه می‌باشد؛ چرا که دوست به ویژه اگر از نظر علمی و فکری و مادّی قویتر باشـد، انسان را به راه دلخواه سوق می‌دهـد و به تدریج در طرز تفکّر، در نگرش انسان به موضوعات گوناگون، در عواطف و احساسات و در صـفات و منش او سخت نفوذ می‌کند. *****۱. مترجم. (صفحه ۲۲۱) این اثر گـذاری و اثر پـذیری تـا آنجـایی است که امیر مؤمنـان علیه‌السـلام فرمـود: وَ مَنِ اشْـتَبَهَ عَلَیْکُمْ اَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دینَهُ فَانْظُرُوا اِلی خُلَطائِهِ.(۱) هرگاه در شـناخت کسـی دچار مشکل شدید و دین و آیین و رفتار و کردار او را نشناختید به دوستان او بنگرید ... و نیز از حضرت سلیمان آورده‌اند که فرمود: لا تَحْکُموا عَلی رَجُلٍ بِشَیْءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْکالِهِ و اَقْرانِهِ وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ.(۲) درباره شخصـیت کسی پیش از نگرش به دوستانش داوری نکنید، چرا که انسان به وسیله دوستان و نزدیکان خویش شـناخته می‌شود و به آنان و رفتار و کردار آنان نسبت داده خواهد شد. نهمین امام نور حضـرت جواد علیه‌السلام در ایـن مـورد هشـدار داد که: اِیّاکَ و مُصاحَبَهِْ الشِّرّیرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یَقْبَحُ اَثَرُه.(۳) هشـدار از دوسـتی و معاشـرت با بـدان و شـرارت پیشـگان، چرا که آنان به سان شمشیر برهنه‌انـد که ظاهرش می‌درخشد و برق می‌زند، امّا اثرش مرگبار است. و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: أَرْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ: اَلذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ؛ وَ کَثْرَهُْ مُناقَشَهِْ النِّساءِ؛ وَ مُماراهُْ الأَحْمَقِ تَقُولُ وَ یَقُولُ ... وَ مُجالَسَهُْ الْمَوْتی، *****۱. سَفینَهُْ الْبِحار، ج ۲، ص ۲۷ واژه «صِدْق». ۲. بِحار، ج ۷۴، ص ۱۹۷. ۳. بِحار، ج ۷۴، کتاب الْعِشْرَهْ، ص ۱۹۸. (صفحه ۲۲۲) وَ قِیلَ لَهُ: یـا رَسُولَ اللّهِ وَ مَـا الْمَوْتی؟ قـالَ: کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٍ.(۱) چهـار چیز است که قلب انسـان را می‌میرانـد: این چهار عامل کشـنده قلب عبارتند از: گناه بر روی گناه، نشـست و برخاست و گفتگوی بیهوده و بسـیار با زنان بیگانه، کشـمکش بـا عناصـر سـبک مغز ... و دیگر نشـست و برخـاست بـا مردگان. پرسـیدند: مردگان کیاننـد؟ فرمود: ثروتمنـدان مست و مغروری که به خوشـگذرانی غرق شـده و خـدا و ارزش‌های انسانی را فراموش می‌کنند. *****۱. بِحار، ج ۷۱، ص ۱۹۴. (صفحه ۲۲۳)

۲۵۴. آیه

اشاره

لَقَدْ أَضَلَّنی عَنِ الـذِّکْرِ بَعْـدَ إِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آن که آگاهی به سـراغ من آمده بود و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است.(۲۹ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ذِکْر» در جمله بالاـ معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می‌شود، بلکه هرچیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است. «خَذُول» صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخذول کننده است. بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او، امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست معاشر است، چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می‌گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حدّ است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است: «لا تَحْکُمُوا عَلی رَجُلٍ بِشَیْ‌ءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاَشْکالِهِ وَ اَقْرانِهِ وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این دوست گمراه و بیداد پیشه مرا از توجّه به قرآن که به وسیله پیامبر خدا به من رسیده بود، بازداشت و به گمراهی کشاند. در ادامه آیه شریفه، قرآن سخن آن ظالم را رها کرده و در هشداری سخت می‌فرماید: وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً. و شیطان هماره فرو گذارنده و خوار کننده انسان است. و این بیان به خاطر آن است که شیطان در دنیا انسان را به وسوسه و به گمراهی می‌کشد و در روز رستاخیز از او بیزاری می‌جوید و وی را به کیفر می‌سپارد. ***** ۱- «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷ (ماده صدق). (صفحه ۲۲۴)

۲۵۵. آیه (صفات دوازده‌گانه خانواده‌های برجسته مذهبی)

اشاره

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند). (۶۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«هَوْنَ» مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می‌باشد. آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می‌کند که بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه‌ای است از والاترین ارزش‌های انسانی. نخستین توصیفی که از «عِبادُ الرَّحْمنِ» شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی‌برد. در حدیث جالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که روزی از کوچه‌ای عبور می‌کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه‌ای است که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش مردم را متوجه خود ساخته آن‌ها را به سوی خود فراخواند و فرمود: می‌خواهید دیوانه

واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می‌دادند. فرمود: «اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْیه، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَیْهِ، اَلْمُحِرِّکُ جَنْبَیْهِ بِمِنْکَبَیْهِ الَّذی لا یُرْجی خَیْرُهُ وَ لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ، فَذلِکَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًى: کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می‌کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می‌دهد (غیر از خود نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود) (صفحه ۲۲۵) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است». دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً». سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«هَوْن»: وقار و فروتنی و در برابر تکبر است. در آیه شریفه از این انسان‌های شریف و فروتن به بندگان خدا تعبیر می‌کند و این بیان به منظور گرامیداشت آنان است؛ بدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می‌کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری ندارد و باید چنین باشند. این تعبیر تشویق آمیز به سان بیان پدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسته کردارش می‌گوید: فرزند من، آن کسی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری در پیش گیرد که من از او خشنود گردم و رفتاری درست و خدا پسندانه داشته باشد. او بدین صورت فرزند درست کردار و خردمند خویش را تشویق می‌کند و به فرزندان وظیفه ناشناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هُوَ الرَّجُلُ یَمْشی بِسَجِیَّتِهِ الَّتی جُبِلَ عَلَیْها لایَتَکَلَّفُ وَ لایَتَبَخْتَرُ.(۱) ***** ۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ و ج ۶۹، ص ۲۶۰. (صفحه ۲۲۶) منظور از این انسان شایسته کردار آن کسی است که بر اساس فطرت انسانی و وجدان اخلاق خویش زندگی کند و از خود بزرگی بینی و تکبر و خود کامگی بپرهیزد. پاره‌ای می‌گویند: منظور آیه شریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردباری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره‌سری و گستاخی دیگران وقار و شکوه معنوی خویشتن را از دست نمی‌دهند. وَ اذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. و هنگامی که عناصر و جریان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنان سخن‌ناپسندی نثار کنند، پاسخ آنان را به زشتی نمی‌دهند و دهان به سخنان ناروا نمی‌آلایند و به گناه نمی‌افتند، بلکه خدا پسندانه و انسانی به روشنگری و پاسخگویی می‌پردازند. به باور پاره‌ای منظور این است که در برابر نادانی و گستاخی نادانان، به آنان سلام می‌گویند. قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.(۱) و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند از آن روی بر می‌تابند و می‌گویند: عملکرد ما از آن ما و عملکرد شما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معاشرت و درگیری با نادانان نیستیم. «قُتادَة» در این مورد آورده است که: شیوه اخلاقی مردم توحیدگرا این بود که با عناصر نادان کشمکش نمی‌کردند. و «اِبْن عَبّاس» می‌گوید: آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی‌کردند و به سان آنان رفتار نمی‌نمودند. ***** ۱. سوره قَصَص، آیه ۵۵. (صفحه ۲۲۷)

۲۵۶. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند. (۶۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سُجَّد» جمع «ساجِد» و «قِیام» جمع «قائِم» است. در این آیه به سومین ویژگی آنها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می‌کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند. (صفحه ۲۲۸)

۲۵۷. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. (۶۵ / فرقان) إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غَرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی‌گیر و پر دوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این که آنها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می‌کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَرام»: به سخت‌ترین عذابی گفته می‌شود که از انسان گناهکار جدایی‌ناپذیر است. و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا بر داشته و همواره می‌گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی ناپذیر است. و می‌فرماید: إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است. (صفحه ۲۲۹)

۲۵۸. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (۶۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «قَوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد. در تفسیر «اِسْراف» و «اِقْتار» که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی‌گردد و آن این که «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد. در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حد اعتدال شده است و آن این که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان «اقتار» و سخت‌گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قَوام» است.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای «اِسْراف» به مفهوم هزینه کردن مال و ثروت در راه گناه و نافرمانی خداست و واژه «اِقْتار» به معنای خودداری از هزینه درست و شایسته در راه حق و عدالت است. با این بیان تفسیر آیه این است که: بندگان خاصّ خدا کسانی هستند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیداد مصرف می‌کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عدالت خودداری می‌ورزند، بلکه آن را در راه حق هزینه می‌نمایند. و پاره‌ای بر آنند که، واژه «اِسْراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اِقْتار» به معنای ***** ۱- «تفسیر نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۹. (صفحه ۲۳۰) خودداری از ادای حق خداست که در این صورت تفسیر آیه این است که: و بندگان خاص خدا، کسانی هستند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه به طور درست و بجا هزینه می‌نمایند و از آن بهره می‌برند. «مُعاذ» در این مورد آورده است که: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ عَنْ ذلِکَ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه پرسیدم، که فرمود: مَنْ اَعْطی فی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ اَسْرَفَ، وَ مَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ.(۱) هر کس دارایی خود را در راه ستم و نافرمانی خدا هزینه کند، راه اسراف را پیموده است و هر کس از هزینه آن در راه حق و عدالت خود داری ورزد، راه «بخل» و تنگ نظری در پیش گرفته است. و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: لَیْسَ فِی الْمَأْکُولِ وَ الْمَشْرُوبِ سَرَفٌ و انْ کَثُر.(۲) هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، گرچه زیاد هم باشد اسراف به شمار نمی‌رود. وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً. و شیوه هزینه مال و ثروت، شیوه‌ای میانه این دو روش ناپسند می‌باشد. با این بیان شیوه پسندیده، نه اسراف‌کاری و ولخرجی است و نه سخت‌گیری و تنگ چشمی، بلکه روش اعتدال و میانه و پسندیده است. و منظور از واژه «قوام» در آیه شریفه آن شیوه‌ای است که انسان را در زندگی از دیگران بی‌نیاز ساخته و به طور خودکفا استوار و سر پا دارد. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قَوام» به معنای روشن میانه است. ***** ۱. تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۱۵۶. ۲. تفسیر تِبْیان، ج ۷، ص ۵۰۶. (صفحه ۲۳۱) اَلقَوامُ هُوَ الْوَسَطُ.(۱) از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: اَرْبَعَةٌ لایُسْتَجابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ فاتِحٌ فاهُ، جالِسٌ فی بَیْتِهِ فَیَقُولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ لَهُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالطَّلَبِ؟ وَ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ یَدْعُوا عَلَیْهَا، یقولُ: یَا رَبِّ اَرِحْنی مِنْهَا، فَیَقُولُ: أ لَمْ أَجْعَلْ اَمْرَها بِیَدِکَ؟ وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَیَقُولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالْاِقْتِصادِ؟ وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَیْرِ بَیِّنَةٍ فَیَقُولُ: أَلَمْ آمُرُکَ بِالشَّهَادَةِ؟ (۲)

دعای چهار نیایشگر و دعاکننده پذیرفته نمی‌شود: ۱ نخست آن مردی که در خانه بنشیند و دهان بگشاید و بگوید: پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگارش می‌فرماید: آیا به تو دستور تلاش و کوشش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟ ۲ و مردی که درباره زن ناسازگار و ستمکار خویش نفرین کند و بگوید: پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسخ داده می‌شود که: آیا کار او را به دست تو نسپردم و امکان گسستن پیوند با او را به تو ندادم؟ ۳ و نیز دعای مردی پذیرفته نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن گاه دست به دعا بر دارد که پروردگارا، روزیم را بده! چرا که خدا به او می‌فرماید: آیا به تو ثروت نداده و فرمان اعتدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟ ۴ و دیگر مردی که مال خود را بدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهد و آن گاه که وام گیرنده نداد، دست به سوی آسمان بردارد که خدایا یاریم کن! خدا به او می‌فرماید: آیا به تو دستور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟ ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ج ۳۱۵. ۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، کتاب الدعا؛ دَعَوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵. (صفحه ۲۳۲)

۲۵۹. آیه

اشاره

وَالَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاًاخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.(۶۸ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِثْم» و «اَثام» در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی «عِبادُ الرَّحْمنِ» که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است: «وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَق». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت‌الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید: وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند. وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛ چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن (صفحه ۲۳۳) اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و نا روا کشته و یا مرتکب زنای محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبهکاری برخاسته است، هیچ کسِ دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد. به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و

درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید: وَلایَزْنُونَ بندگان خاصّ خدا دامان خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند. از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است. «ابن مسعود» در این مورد آورده است که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟ قالَ: أنْ تَجْعَلَ لِلّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ، قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟ قالَ: تَقْتُلُ وَلَدکَ مَخافَةَ أنْ یَطْعَمَ مَعَکَ، قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟ قالَ: أنْ تَزْنِیَ حَلیلَةَ جارِکَ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَصْدیقَها وَ الَّذینَ لایَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ (... ۱) آن حضرت فرمود: این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بپنداری و در حالی ***** ۱. صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۳۷؛ صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱. (صفحه ۲۳۴) که او تو را آفریده است بر او شرک‌ورزی. گفتم: پس از شرک گرایی کدامین گناه؟ فرمود: این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشی و حق حیات او را پایمال سازی. پرسیدم: پس از این، کدامین گناه؟ فرمود: این که به همسر همسایه یا هر آشنا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنی و دامان آلوده سازی. درست در این هنگام بود که خدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فروفرستادن این آیه شریفه گواهی کرد که: وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ ... در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً. و کسی که دست به این کارهای زشت و ظالمانه یازد با کیفری سخت رو به رو خواهد شد. واژه «اَثام» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، امّا پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیار بدی در دوزخ می‌باشد. (صفحه ۲۳۵)

۲۶۰. آیه

اشاره

یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.(۶۹/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دراینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می‌گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌اند: منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه‌گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است.از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می‌شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می‌گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است. و اما در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی‌ایمان از دنیا رفتن می‌شود، همان‌گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته‌ایم.(۱) درمورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه روشنگری می کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفر نمی‌دهد. وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً. و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد. این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه آیه شریفه بیان می کند متفاوت است. ***** ۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۴، صفحه ۶۸. (صفحه ۲۳۶)

۲۶۱. آیه (تبدیل سیئات به حسنات)

اشاره

اِلاّ مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۷۰ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند و به جای آن حسنات می‌نشاند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است. در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی‌بینم». ابوذر می گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید: إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ مگر کسانی که از زشتکاری خویش توبه نموده و به خدا ایمان آورده و به انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۳. (صفحه ۲۳۷) پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا پس از توبه اینان گناهانشان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد. دلیل این دیدگاه روایتی است از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: یُؤْتی بِالرَّجُلِ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ فَیُقالُ: اِعْرِضُوا عَلَیْهِ صِغارَ ذُنُوبِهِ وَ نَحُّوا عَنْهُ کِبارَها، فَیُقالُ: عَمِلْتَ یَوْمَ کَذا ... وَ هُوَ مُقِرٌّ لا یُنْکِرُ وَ هُوَ مُشْفِقٌ مِنَ الْکَبائِرِ فَیُقالُ: اَعْطُوهُ مَکانَ کُلِّ سَیِّئَهٍٔ عَمَلَها حَسَنَهًٔ فَیَقُولُ: اِنَّ لی ذُنُوباً ما اَرَاهَا هَاهُنَا (... ۱) در روز رستاخیز فردی را می‌آورند و می گویند: گناهان کوچک او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید. آن‌گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی، ... او می‌پذیرد در حالی که دلش

از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است. سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می گردد می گوید: خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم. این روایت را از «اَبوذَر» آورده و افزوده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که گفتارش به این جا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندانهایش هویدا گردید. وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً. و خدا هماره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد. ***** ۱. صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳۱۴. (صفحه ۲۳۸)

۲۶۲. آیه

اشاره

وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد). (۷۱ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَتاب» مصدر میمی به معنی توبه است و چون در اینجا مفعول مطلق است تأکید را بیان می کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علیّ بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد. بنابراین منظور آیه این است که: هر کس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست. یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش ر ا به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت پر می کشد. (صفحه ۲۳۹)

۲۶۳. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند. (۷۲ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند: بعضی همان‌گونه که در بالا گفتیم، شهادت «زُور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زُور» در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زُور» گفته می‌شود. تفسیر دیگر این که: منظور از «شهود» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی‌کنند. و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس «غناء» تفسیر شده، همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می‌گیرد. بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زُور» را محدود به «غنا» کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی‌گیرد. به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می‌دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند، چرا که حضور دراین مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید: «إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً». در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این که «لَغْو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه‌ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب می‌کنند و از بیهوده‌گرایان و بیهوده‌کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار (صفحه ۲۴۰) گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که بی‌اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط‌های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند وگرنه بدون شک آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت به دروغ که انحراف از راه راست و گفتار درست است «زُور» گفته می‌شود. «لَغْو»: به هر کاری که از دیدگاه خرد، هدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود. در آیه مورد بحث، در ترسیم نهمین ویژگی بندگان خاصّ خدا می‌فرماید: وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ و بندگان خاصّ خدا آن کسانی هستند که در مجالس باطل و بیهوده حضور نمی‌یابند. مجالس باطل، شامل مجالس غنا و بیهوده‌گویی و فحش نیز می‌گردد. به باور پاره‌ای واژه «زُور» به مفهوم شرک است. امّا به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و می‌دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجود ندارد. و برخی بر آنند که «زُور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: بندگان خاص خدا کسانی هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند. در این مورد آورده‌اند که: «عُمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند. یادآوری می‌گردد که «زُور» به مفهوم تزویر و جلوه دادن باطل و بیداد به صورت حق و عدالت است. (صفحه ۲۴۱) وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرند، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشنی نشان می‌دهند که از این کارها خشنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌دانند که در این کارها وارد شوند و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند. روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهد که مقررات و شئون دینی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و ناکس نشست و برخاست کنند. به باور پاره‌ای منظور از برخورد بزرگوارانه و بزرگ منشانه این است که وقتی به کسانی می‌رسند

که به آنـان زشت و ناروا می گوینـد، چشم پوشـی می کننـد و هنگامی که به کسانی می‌رسـند که از آنان یاری می‌خواهنـد، آنان را یـاری می‌نماینـد. از حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که، منظور آیه شـریفه این است که: آنان نام اعضا و انـدام‌های جنسـی را به اشاره و کنایه یاد می کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی گویند. به باور ما «لَغْو» در اصل به کارهای بیهوده و بی‌فایده گفته می‌شود خواه باطـل و ناپسـند باشـند یا نه، به همین جهت به کار آدم غافل و فراموشـکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شود در حالی که کار چنین انسانی نه پسـندیده است و نه ناپسند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسندیده است و یا ناپسند؟ (صفحه ۲۴۲)

۲۶۴. آیه (راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود)

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند.(۷۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دهمین توصـیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشـتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را بـا چشم و گوش بسـته نمی‌توان پیمود، قبل از هرچیز گوش شـنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشـمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوشـی حساس و نکته‌شـناس. و اگر درست بیندیشـیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشـمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسـیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: «مُسْتَبْصِرینَ لَیْسُوا بِشَکّاکٍ: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بندگان خاص خدا آن کسانی هستند که چون به آیات و دلیل‌های یکتایی پروردگار خویش پند و اندرز داده شوند، کر و کور بر روی آنها نمی‌افتنـد، بلکه با چشم بینا و گوش شـنوا و دل حق‌پذیر به سوی آنها روی می‌آورند و بهره معنوی می‌برند و راه می‌یابند. «حسن» در این مورد می گویـد: چه بسـیار کسانی که قرآن را می‌خواننـد، اما در آن نمی‌اندیشـند و کور و کر می‌ماننـد. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۳. (صفحه ۲۴۳)

۲۶۵. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً آن‌ها هسـتند که می گویند پروردگارا از همسـران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. (۷۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرَّةَ عَيْنٍ» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه «قُرّ» گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قرهٔ عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند. بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش. و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این که آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً». (صفحه ۲۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرَّهٔ عَيْنٍ»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّة» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، امّا در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند. و می‌افزاید: وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ یازدهمین وصف ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرطراوت و زیبا در آیند. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَاماً. و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند. (صفحه ۲۴۵)

۲۶۶. آیه (پاداش عِبادُ الرَّحْمان (خانواده‌های شاخص مذهبی)

اشاره

أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند. (۷۵ / فرقان) خالِدينَ فيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی. (۷۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غُرْفَه» از ماده «غَرْف» به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَهٔ به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در اینجا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آنجا که «عِبادُ الرَّحْمنِ» با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این که می‌گوید: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک

شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند: «وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آنها واز همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می‌گوید، چنان که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم: «سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیم: برای آنها سلامی (صفحه ۲۴۶) است از سوی پروردگار رحیم» و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم: «وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما». در این که آیا «تحیّت» و «سلام» در این جا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به این که «تحیّت» در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و «سلام» از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید: أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود. اصل واژه «غُرْفَة» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می‌گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های پرطراوت و زیباست، درست همان‌گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می‌گویند. وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً. و در بهشت و غرفه‌های پرشکوه آن، فرشتگان آنان را با درود و سلام و سخنان شادی‌بخش و نوید و مژده به پاداش وصف ناپذیر خدا دیدار می‌کنند. (صفحه ۲۴۷)

۲۶۷. آیه (مال و فرزندان ناصالح در روز قیامت خاصیتی برای والدین ندارند)

اشاره

وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند، شرمنده و رسوا مکن. (۸۷ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لا ـ تُخْزِنی» از ماده «خِزْی» به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی «شکست روحی» (شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه‌گر می‌شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می‌کند. این تعبیر از ناحیه ابراهیم، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران، نشانه احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان ابراهیم نیز برخاسته از اوج بندگی و فروتنی و عشق به آفریدگار توانای هستی و وا نهادن همه کارهای خود به اوست و

گرنه همان‌گونه که گذشت پیامبران از مقام والای عصمت برخوردارند و گناه و لغزشی ندارند تا از بارگاه او این گونه تقاضا کنند. (صفحه ۲۴۸)

۲۶۸. آیه

اشاره

یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد. (۸۸ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه‌های این جهان که در رتبه‌های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید. بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه‌های مادی مسأله است، منظور این است که سرمایه‌های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی‌کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغهٔ اللّه به خود می‌گیرند و «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ» محسوب می‌شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز رستاخیز، همان روز سرنوشت سازی است که نه دارایی‌های بسیار برای انسان سودی می‌بخشد و نه فرزندان بی‌شمار؛ چرا که آنها نمی‌توانند برای کسی کاری انجام دهند و کسی به وسیله آنها نمی‌تواند از کیفر کارش نجات یابد. مگر کسانی که با قلبی پاک و پاکیزه از شرک و کفر به پیشگاه خدا بار یابند. (صفحه ۲۴۹)

۲۶۹. آیه

اشاره

إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. (۸۹ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات‌بخش در قیامت، قلب سلیم است (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاکی، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان‌گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: مگر کسی که با دلی پاک و پاکیزه از گناه و تباهی وارد صحرای محشر گردد، چرا که هر

گناهی با نیت قلبی انجام می‌پذیرد، و روشن است که اگر دل و قلب انسان پاك و پاکیزه باشد دیگر اعضا و اندام‌های آن به گناه آلوده نمی‌گردند. از ششمین امام نور آورده‌اند که: هُوَ الْقَلْبُ الّذی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا.(۱) منظور از قلب پاك و سالم از گناه، آن دل و قلبی است که از دنیا دوستی و دنیا طلبی به دور باشد. و نیز بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این دیدگاه را تأیید می‌کند که فرمود: حُبُّ الدّنیا رأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ.(۲) دوستی دنیا، سرچشمه هر گناه و لغزشی است. ***** ۱. بِحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۲. ۲. اِحیاءُ علوم الدین، غزالی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ شُعَبُ الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۳۸. (صفحه ۲۵۰)

۲۷۰. آیه (متلاشی کردن پیوندهای خانوادگی برنامه همیشگی مستکبرین جهان است)

اشاره

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ فرعون برتری‌جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت، او مسلما از مفسدان بود. (۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیش رفت که ادعای خدایی نمود. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد؛ نخست «کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد» (وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً). همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یك اقلیت ناچیز بر یك اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست. فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود؛ «قِبْطِیّان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود. و «سِبْطِیّان» یعنی مهاجران بنی‌اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت‌ترین کارها بر دوش آنها بود، بی آن که بهره‌ای داشته باشند. دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی‌اسرائیل متولد می‌شوند، اگر پسر باشند، آنها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند. راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟ معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت‌المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت، خانه‌های قِبْطِیّان را سوزاند، ولی خانه‌های بنی‌اسرائیل سالم ماند. او از آگاهان و معبّران خواب، توضیح خواست، گفتند: از این سرزمین بیت‌المقدس مردی خروج می‌کند که هلاکت مصر و حکومت (صفحه ۲۵۱) فراعنه به دست او است.(۱) و نیز نقل کرده‌اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد.(۲) و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی‌اسرائیل بگیرد. ولی قرارگرفتن جمله «یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ» بعد از «یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ»، مطالب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی‌اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، برای خدمتکاری زنده بگذارند. در مورد این برنامه جنایت‌بار فرعونیان داستان‌ها گفته‌اند، بعضی می‌گویند: فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی‌اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله‌های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شِیَع»: گروه‌ها، فرقه‌ها و دسته‌ها. واژه «عُلُوّ» به مفهوم برتری‌جویی و بیدادگری است، چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید: تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً (... ۳) این است سرای آخرت، که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه برتری‌جویی و بیداد را در روی زمین بخواهند و نه تبهکاری را. در ادامه آیه مورد بحث می‌افزاید: «قَتادَه» می‌گوید: فرعون عنصری نژاد پرست و بیداد پیشه بود و میان فرعونیان و بنی اسرائیل بسیار تبعیض روا می‌داشت؛ گروه دوّم را به کارهای سخت وامی‌داشت و ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۲- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۳. سوره قَصَص، آیه ۸۳. (صفحه ۲۵۲) به ذلّت و حقارت می‌کشید و ضمن شهروند درجه دوم انگاشتن آنان، امکان رشد و میدان بالندگی را از آنان سلب کرده بود، امّا گروه نخست را که چاکران و طرفداران بی‌ریشه و بیداد خواهِ خودش بودند، گرامی می‌داشت و آنان را خودی و انسان‌های درجه اوّل می‌شمرد و به آنان میدان می‌داد. به باور پاره‌ای منظور این است که، فرعون برای به ذلت کشیدن بنی اسرائیل و تحقیر بیشتر آنان، و برای اینکه به آسانی بیداد خود را بر آنان تحمیل کند، خود آنان را گروه گروه ساخته بود. گروهی از همان توده‌های در بند را سخت به ناتوانی کشیده بود، یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ به گونه‌ای که پسران آنان را سر می‌برید، وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ و دخترانشان را زنده می‌گذاشت. و این سیاست شوم و نسل کشی ظالمانه بدان خاطر بود که پیشگویان و کاهنان به او گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری دیده به جهان خواهد گشود که نظام استبدادی او را واژگون و فرمانروایی مطلقه‌اش را به نابودی خواهد کشید. امّا «سُدی» می‌گوید: فرعون در خواب دید که شعله‌های سوزان آتش از بیت المقدس زبانه کشید و آمد تا آسمان مصر را پوشاند و آن گاه فرعون و فرعونیانِ خودکامه و بیدادپیشه را سوزانید و به خانه‌های بنی اسرائیل نزدیک نشد و به آنها آسیب نرسانید. هنگامی که از خواب بر خواست سراسیمه و ترسان دانشمندان را فراخواند و تعبیر خواب خویش را از آنان خواست. آنان گفتند: از این سرزمین مردی بر خواهد خاست که نابودی نظام حاکم بر کشور ما به دست او خواهد بود، و آن گاه بود که فرعون سیاست نسل کشی را در پیش گرفت. إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ. راستی که فرعون عنصری زورگو و تبهکار بود، چرا که نافرمانی خدا پیشه ساخته و خون مردم را بر زمین می‌ریخت و حقوق و آزادی و امنیّت مردم را پایمال می‌ساخت. (صفحه ۲۵۳)

۲۷۱. آیه

اشاره

وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. (۵ / فرقان) وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها آن چه را بیم داشتند ازاین گروه، نشان دهیم. (۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

چه‌قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است، چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی‌اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می‌گوید: ما می‌خواهیم چنین کنیم، ... یعنی فرعون

می‌خواست بنی‌اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می‌خواستیم آنها قوی و پیروز شوند.او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد. تعبیر به «مِنَّت» به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی می‌باشد، فرق بسیار دارد. دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی‌اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها، می‌گوید: «ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم».این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. این بشارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور. (صفحه ۲۵۴) نمونه‌ای از تحقق این مشیات الهی، حکومت بنی‌اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کامل‌ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پابرهنه‌ها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند. سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. و نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی «ارواحنا له الفداء» است. این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد، لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم که؛ ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده‌اند.

«مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟

می‌دانیم واژه «مُسْتَضْعَف» از ماده «ضَعْف» است، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده‌اند و در بند و زنجیر کرده‌اند. به تعبیر دیگر «مُسْتَضْعَف» کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوّه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این‌حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده‌اند، ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می‌کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند. خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی‌دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند. بنی‌اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان (صفحه ۲۵۵) ابراهیم به ارث برده بودند، با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند. البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد؛ مستضعف «فکری»، «فرهنگی»، «اقتصادی»، «اخلاقی» و «سیاسی» و آن چه قرآن بیشتر روی آن تکیه کرده است، مستضعفین «سیاسی» و «اخلاقی» می‌باشد. بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جابرانه خود قبل از هرچیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند، سپس به استضعاف اقتصادی، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند. نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی‌اسرائیل مردان آنها را می‌کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می‌داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختند. آن جا که نمی‌توانستند مردان را بکشند، مردانگی را می‌کشتند و با پخش وسایل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی‌بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی‌های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می‌کردند، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند. اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آنها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند. شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است، لذا نیازی به ذکر آن نمی‌بینیم. (صفحه ۲۵۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم اقتدار آن فرمانروای حاکم بر جامعه و تاریخ می‌فرماید: وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ فرعون و نظام استبدادی او بر آن بودند که بنی‌اسرائیل را بر اندازند و نابود سازند، امّا ما می‌خواستیم بر آن کسانی که در سرزمین مصر به ناتوانی کشیده شده بودند نعمتی گران ارزانی داریم! وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً و آنان را پیشوایان راه هدایت و عدالت و راهنمایان حقیقت قرار دهیم. «قَتاده» می‌گوید: منظور این است که: ما می‌خواستیم به آنان فرمانروایی ارزانی داریم. به باور ما هر دو دیدگاه یکی است، چرا که اگر خدا به فرد و یا گروهی اقتدار و فرمانروایی داد، در حقیقت آن فرد و آن گروه را پیشوای مردم نیز قرار داده است، و آنانکه در هنگامه اقتدار و داشتن امکانات، بر بندگان خدا ستم می‌کنند و زورمداری و استبداد پیشه می‌سازند، نه حکومت و قدرتشان از سوی خداست و نه خودشان پیشوای مردم هستند، بلکه فریبه کارانی بیش نیستند که خود را نیک جلوه می‌دهند. به هر حال، اگر دیدگاه «قَتاده» را بپذیریم، آیه مورد بحث نظیر این آیه است که در مورد خانواده ابراهیم می‌فرماید: فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً.(۱) به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ و پر شکوهی به آنان ارزانی داشتیم. با این بیان نظام‌ها و نظام دهندگان و فرمانروایان، دو گروهند: ***** ۱. سوره نِساء، آیه ۵۴. (صفحه ۲۵۷) ۱ گروه نخست نظام‌های استبدادی و فردی، که اگر ژرف بنگریم، تنها اراده گزاف یک و یا چند عنصر خودکامه است که در این نوع نظام‌ها بر همه مردم در فرم‌های گوناگون تحمیل می‌گردد. ۲ دیگر حکومت‌ها و فرمانروایان دادگر و آزادمنش و شایسته کرداری که بر اساس حق و عدالت و رعایت حقوق و آزادی و گزینش و رضایت و خواست قلبی و مشارکت و نظارت و امنیّت مردم، و طبق مقررات خداپسندانه و منصفانه به اداره جامعه می‌پردازند و گردانندگان آنها خود را به سان فردی از آن مردم و فرمانبردار قانون می‌دانند. حکومت‌های عادلانه پیامبران از نوع دوم هستند و تنها چنین نظام‌ها و چنین فرمانروایانی هستند که باید اطاعت شوند، نه هر فرمانروا و حکومتی. بر این اساس می‌توان گفت که امامان راستین و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمانروایان حقیقی هستند که در قلمرو امور دینی و دنیوی جامعه، پیشوا و پیشتازند و بر مردم است که از آنان پیروی نموده و آنان را الگو و سرمشق و راهنمای خویش بدانند. وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ. و همان مردم ناتوان و ستمدیده را میراث بر همان خودکامگان قرار دادیم و شهر و دیار و خانه و کاشانه و بوستان‌ها و دارایی‌های فرعون و فرعونیان را به آنان سپردیم. از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: أَما وَ الَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها، وَ تَلا عَقیبَ ذلِکَ: وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ (... ۱) به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از آنکه در برابر ما خاندان رسالت چموشی و سرکشی کرد، سرانجام به سان شتر خشن و بداخلاقی که به فرزند خویش محبت ورزد، به سوی ما روی خواهد آورد، و در برابر ما رام خواهد شد، و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که: وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا ***** ۱. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۲۰۹. (صفحه ۲۵۸) فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ.(۱) در روایت دیگری در این مورد از پنجمین امام نور آورده‌اند که روزی به فرزند گرانمایه‌اش حضرت صادق علیه‌السلام نگاهی عمیق و پر راز افکند و فرمود: هذا وَ اللّهِ مِنَ الَّذینَ قالَ اللّهُ تَعالی: وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً (... ۲) به خدای سوگند این فرزندم از همان کسانی است که خدا در مورد آنان فرموده است: و ما می‌خواهیم بر آن کسانی که در آن سرزمین به ناتوانی کشیده شده‌اند نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان عدالت قرار دهیم ... چهارمین امام نور در تفسیر آیه فرمود: وَ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً، اِنَّ الاَبْرارَ مِنّا

اَهْلَ الْبَیْتِ وَ شیعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسی وَ شیعَتِهِ، وَ اِنَّ عَدُوَّنا وَ اَشْیاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ اَشْیاعِهِ.(۳) به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نوید دهی و هشدار به مردم برانگیخت، پیشوایان و نیکان ما خاندان وحی و رسالت و شیعیان آنان، به سان موسی و پیروان اویند و دشمنان ما و پیروان آنان به سان فرعون و فرعونیان، آری، پیروزی و سرفرازی سرانجام از آن ماست. «تَمْکین»: دادن ابزار و امکانات لازم برای انجام کار. منظور آیه مبارکه نابودی اقتدار پوشالی و ظالمانه فرعون به دست موسی علیه‌السلام است. «ضَحّاک» می گوید: فرعون حدود چهار صد سال زندگی کرد. او فردی کوتاه قامت و چاق بود و نخستین کسی است که موهای خود را رنگ کرد، و موسی علیه‌السلام که او را به امواج نیل سپرد، و استبداد دیرپا و خشونت‌بار او را واژگون ساخت یکصد و بیست سال زیست. ***** ۱. آیه ۵. ۲. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. ۳. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. (صفحه ۲۵۹)

۲۷۲. آیه

اشاره

وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا(یِ نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولانش قرار می‌دهیم. (۷ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعا خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده‌اش چنین است؛ دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی‌اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله‌های فرعونی مراقب زنان باردار بنی‌اسرائیل بودند. در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت: ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم. هنگامی که موسی تولد یافت، از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت. زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد. قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و (صفحه ۲۶۰) مادر دستپاچه شد، آن چنان که نمی‌دانست چه کند؟ در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟ گفت: او دوست من است، برای دیدار من آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت: نوزاد کجا است؟ او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد. اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای

یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می‌کرد، ولی با این‌حال از آن احساس آرامش نمود. این یک مأموریت الهی است که به هرحال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد. به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد. نجار گفت: با این اوصاف که می‌گویی، صندوق را برای چه می‌خواهی؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که؛ من از بنی‌اسرائیلم، نوزاد پسری دارم و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم. نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می‌کرد و می‌خواست با علایم، مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند. هنگامی که بیرون آمد، حال عادی خود را بازیافت، این ماجرا تکرار شد و (صفحه ۲۶۱) در نتیجه فهمید در اینجا یک سرّ الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد. شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود. هوا کمی روشن شده بود. مادر، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی موج نهاد. امواج خروشان نیل، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می‌نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می‌کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می‌کشید و همه چیز فاش می‌شد. این‌ها همه از یک سو. اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود؟ در اخبار آمده؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می‌برد، فرعون دست به دامن اطباء زد، نتیجه‌ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش‌بینی می‌کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می‌یابد. فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرایی بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد. دستور داد مأمورین فورا به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست. صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند درِ آن را بگشایند، آری می‌بایست درِ صندوق نجات موسی، به دست فرعون گشوده شود و گشوده شد. هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت. اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم. (صفحه ۲۶۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قدرت نمایی شگفت‌آور خدا

در دوّمین فراز از سرگذشت الهام بخش موسی، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که چگونه فرعون و فرعونیان را در پرتو قدرت و حکمت خویش نابود و موسی را به پیروزی و سرفرازی راه نمود. نخست می‌فرماید: وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعيهِ و ما به مادر ارجمند موسی الهام کردیم که کودک خویش را تا زمانی که برجانش نگران نیستی شیرده! در آیه شریفه در مورد این بانوی با ایمان به وحی تعبیر می‌گردد، امّا این وحی با آن وحی و پیامی که به پیامبران می‌رسد یکسان نیست، بلکه این نوعی الهام و به دل انداختن و به قلب افکندن چیزی است که مورد نظر است و باید انجام شود. به باور پاره‌ای این پیام را فرشته وحی بر مادر موسی فرود آورد. امّا به باور برخی دیگر او خواب دید و دانشمندان بنی اسرائیل خوابش را تعبیر کردند. فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِي الْيَمِّ امّا

هنگامی که بر جان کودک نگران شدی و ترسیدی که جاسوسان و مأموران اطلاعاتی استبداد حاکم او را بکشند، وی را به دریای نیل بیفکن! وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ. و از دژخیمان فرعون مترس و از دوری او و اندوه به دل راه مده، چرا که ما به زودی او را در اوج سلامت و نشاط به تو باز می‌گردانیم، و او را یکی از پیام‌آوران خویش خواهیم ساخت. در این آیه شریفه دو فرمان، و دو هشدار، و دو نوید جانبخش از آینده در مورد پیروزی و سرفرازی موسی است. (صفحه ۲۶۳) در مورد آیه شریفه و فصاحت و زیبایی واژه و قالب و محتوای آن آورده‌اند که: ادیب و دانشوری از بانویی عرب سروده‌هایی زیبا و بسیار رسا و آکنده از فصاحت و بلاغت شنید و او را تحسین کرد که چقدر فصیح و بلیغ است! او گفت: فصاحت و زیبایی قالب و محتوا، ویژه قرآن شریف است نه دیگر سخنان، و آن گاه به تلاوت همین آیه شگفت‌انگیز پرداخت.

ولادت شگفت‌انگیز کودک نیل

«وَهَب» در این مورد آورده است که: زمانی که مادر موسی باردار گردید، به خواست آفریدگار هستی و با الهام از سوی او، موضوع را پوشیده داشت و هیچ کس از آن آگاهی نیافت، چرا که تدبیر خدا بر این بود که به وسیله این کودک گرانقدر بر بنی‌اسرائیل منّت گذارد و آنان را از اسارت و بیداد استبداد حاکم نجات بخشد. در همان سالِ طلوع خورشید وجود موسی، فرعون پیش از آن رویداد بزرگ زنان و دختران جاسوس و کسانی را که در رشته بارداری زنان و مامایی تخصص داشتند، همه را فرا خواند و به آنان سخت دستور داد که زنان بنی‌اسرائیل را بازرسی بدنی کنند تا باردار بودن کسی از آنان بر دستگاه اطلاعاتی حاکم پوشیده نماند. درست در همان بحران مادر موسی به او باردار گردید، امّا به خواست خدا، نه آثاری در شکم او پدیدار گردید و نه تغییری در رنگ چهره و نه سینه‌هایش! از این‌رو قابله‌ها چیزی نفهمیدند. شب ولادت موسی رسید و مادرش به همراه خواهرش «مریم» بود و دیگر کسی در آنجا نبود. موسی به آسانی دیده به جهان گشود و خدا به مادرش الهام کرد که فرزند دلبندش را شیر دهد، و درمورد او دل قوی دارد و نگران نشود! مادر موسی سه ماه کودکش را شیر داد، و در این مدت سبک نگاهداری او و رفتار کودک به گونه‌ای بود که نه کسی به مادر شدن او پی برد و نه صدای گریه‌ای از کودک (صفحه ۲۶۴) نیل به گوش کسی رسید. و زمانی که بر جان او نگران شد، بی‌درنگ به الهامی از سوی خدا صندوقی ساخت و کودک خویش را در درون آن قرار داد و شبانه کنار نیل آمد و آن کودک را به امواج خروشان آبها سپرد.

شگفت از این تدبیر!

«ابن عبّاس» در مورد این رویداد شگفت‌آور آورده است که: هنگامی که ولادت موسی نزدیک شد، زن مامایی که بر او گماشته شده بود، پیش آمد و به سان خواهری مهربان بر مادر موسی کمک کرد تا کودک به دنیا آمد؛ آن گاه در پیشانی آن نوزاد پر معنویت فروغی دید که سراپایش به لرزه آمد و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر مهر و عشق آن نوزاد را در دل احساس کرد. رو به مادر نمود و گفت: بانوی عزیز! من جاسوس دستگاه دوزخی فرعون هستم، مأموریت من کشتن این کودک است، امّا اینک احساس می‌کنم که او محبوب‌ترین پدیده زندگی من است و نمی‌دانم چه رازی است که خدا عشق او را در گستره قلب من افکنده است، من کاری با او ندارم و تو او را از خطرات حفظ کن! پس از مأموریت آن زن، دیگر جاسوسان متوجّه ولادت موسی شدند و برای پی بردن به رازی که در آن خانه بود، ناگاه به آنجا یورش بردند، امّا خواهر موسی، مریم لحظاتی پیش از رسیدن آنان جریان را به مادر گزارش کرد و مادر نگران و وحشت زده کودک را به خواست خدا در پارچه‌ای قرارداد در تنور نهان کرد. جاسوسان به خانه هجوم آوردند و همه جا را گشتند، امّا اثری از کودک نیافتند و تنور را نیز روشن و آکنده از آتش دیدند. مادر موسی را مورد معاینه قرار دادند، امّا نه در سینه‌هایش اثری از شیر بود و نه در رنگ چهره‌اش نشانی از ولادت کودک در خانه او. سرافکنده و

رسوا خانه را ترک کردنـد و مادرِ نگران بر سـر تنور دویـد امّا خـدای را که آفریدگارش آتش سوزان را بر موسـی سـرد و سـلامت ساخته بود! (صفحه ۲۶۵) راستی که شگفت از این تدبیر!

دو رویداد عجیب دیگر

مادر از آنجایی که روند کار دستگاه بیداد را می‌دید و قربانیان بی‌گناه و معصوم آن را که نوزادان بنی‌اسرائیل بودند نظاره می‌کرد و می‌گریست، سخت بر جان موسی نگران گردید، از این رو به الهام از سوی خدا بر آن شد تا کشتی کوچکی برای او فراهم آورد و او را به آب نیـل بسپارد! نزد نجّار رفت، و خواسته خود را طرح کرد. نجّار از او پرسید که صندوقی با این مشخّصات برای چه کاری می‌خواهـد؟ و آن بانو که راستی و راستگویی را دوست می‌داشت، و از دروغ نفرت داشت حقیقت را با او در میان گذاشت. نجّارِ خیره‌سر، آن صندوق را ساخت و به آن بانو فروخت، امّا پس از دریافت پول آن بی‌درنگ به سوی جاسوسان فرعون رفت تا جریـان را گزارش کنـد، ولی از شگفتی‌های روزگـار این بود که پس از رفتن به سوی مأموران هرچه تلاش کرد جز بر حماقت و کودنی خویش نیفزود و نتوانست چیزی به آنـان بفهمانـد. او بازگشت و در مغازه و کارگاهش به کار خود پرداخت و دگرباره دید زبـانش گویـا شـد! بـار دیگر به سـوی مأموران فرعون رفت، امّـا بـازهم زبـان، توان حرکت را از دست داد! تـا سه بـار این رویـداد شگفت‌آور تکرار گردیـد و او دریـافت که این موضوع، یـک رویـداد عـادی نیست، بلکه جریانی شـگفت‌انگیز و معجزه آساست و دست توانایی در تدبیر آن است، از این رو از کار خویش پشیمان گردید و موضوع را گزارش نکرد! (صفحه ۲۶۶)

۲۷۳. آیه (موسی در آغوش فرعون)

اشاره

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمـان خـدا به دریـا افکنـد)خانـدان فرعون او را از آب گرفتنـد تا سـرانجام دشـمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«الْتَقَطَ» از ماده «اِلْتِقاط» در اصل به معنی بی‌تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می‌باشد و این که به اشیاء گم‌شده‌ای که انسان پیدا می‌کنـد، «لُقَطَة» می‌گوینـد، نیز به همین جهت است. بـدیهی است فرعونیـان قنـداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتنـد که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند. اما سرانجـام و عـاقبت کـار چنین شـد و به اصـطلاح علمـای ادب، «لام» در اینجـا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خـدا می‌خواهـد قـدرت خـود را نشـان دهـد که چگـونه این گروه را که تمـام نیروهـای خود را برای کشـتن پسـران بنی‌اسـرائیل بسیج کرده بودنـد، وادار می‌کند که همان کسـی را که این‌همه مقدمات برای نابودی او است، چون جان شـیرین در بر بگیرنـد و پرورش دهنـد. ضـمنا تعبیر به «آلُ فِرْعَوْنَ» نشان می‌دهد که نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صـندوق از آب، شـرکت کردنـد و این شاهـد بر آن است که چنین انتظاری را داشـتند. و در پایـان آیه اضـافه می‌کنـد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ». چه خطایی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سـر بریدنـد تا کلیم اللّه را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید. (صفحه ۲۶۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم فراز دیگری از این داستان می‌فرماید: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ سر انجام آن کودک آسمانی به دریا افکنده شد، و خاندان فرعون او را بر امواج آبها یافتند و با گرفتن کشتی کوچک وی، آن را به کاخ فرعون بردند، و پس از گشوده شدن صندوق، کودکی تماشایی در آن دیدند! لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً تا برای آنان دشمنی سرسخت و مایه اندوهی سنگین باشد. و همان‌گونه که خدا خواسته بود آن کودک باعث نگرانی و اندوه آنان گردید و سرانجام به دشمنی با استبداد و خودکامگی و اصلاح جامعه از سرکوب و بیداد و بت‌سازی و زورمداری برخاست. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ. چرا که فرعون و هامان و سپاهیان‌شان مردمی گناهکار و خطاکار بودند. (صفحه ۲۶۸)

۲۷۴. آیه

اشاره

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نورچشم من و شما است، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پرورانند). (۹ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به نظر می‌رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل، دریافته بود که این نوزاد از بنی‌اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی‌اسرائیلی و زوال ملك او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش درباره نوزادان بنی‌اسرائیل در این مورد شد. اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود. اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی، غالبا پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد. و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن‌تر خواهد شد. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می‌گوید: «وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ». آن‌ها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ‌کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست. (صفحه ۲۶۹)

برنامه عجیب الهی

قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید. قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند. و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست

خود آنها صورت گرفت؛ قابله موسی از قبطیان بود. سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود. گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند. باز کننده درِ صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود. و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون‌شکن، همان کاخ فرعون بود. و این است قدرت‌نمایی پروردگار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شاهکاری دیگر

سرانجام آن صندوق به نیل سپرده شد و رود نیل که از سوی آفریدگارش فرمان داشت، آن کشتی کوچک را به کاخ فرعون راه نمود و آنجا آن را از آب بر گرفتند. به دستور فرعون در صندوق را گشودند و با شگفتی بسیار با کودکی به سان پاره ماه روبرو شدند و همسر فرعون با دیدن آن کودک، به گونه‌ای، خدا مهر و محبت آن نوزاد را در گستره دلش افکند که به سان مادری پرمهر و پرشور به او دل بست. مفسّران و مورّخان آورده‌اند که: بانوی کاخ ریشه و تبارش به بنی اسرائیل می‌رسید و زنی زیبا چهره و درست‌اندیش و از تبار پیامبران بود. او در زندگی به مردم با ایمان مهر می‌ورزید و به محرومان انفاق می‌کرد و از نظر اندیشه و عقیده و عملکرد با فرعون ناهماهنگ بود. (صفحه ۲۷۰) درست به همین دلیل است که وقتی چشم فرعون به آن کودک افتاد، خشمگین گردید و فریاد بر آورد که چگونه این کودک از چشم دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی ما به دور مانده و نجات یافته است؟ و آن گاه بی‌درنگ فرمان اعدام او را صادر کرد، امّا «آسیه» گفت: فرعون! تو فرمان داده‌ای که کودکان و نوزادانی که امسال ولادت یافته‌اند بکشند، مگر نمی‌بینی که این کودک فراتر از یک سال دارد؟ نه، نباید او کشته شود! او را واگذار تا مایه روشنی چشم ما باشد! در این مورد سوّمین آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لى وَ لَكَ لاـ تَقْتُلُوهُ و زن فرعون گفت: هان ای فرعون! این کودک محبوب را واگذار که به باور من او نور چشمی برای من و برای تو خواهد بود! عَسى أَنْ يَنْفَعَنا امید که برای ما سود بخش افتد. أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً یا او را به فرزندی خویش بر گیریم. بدان دلیل بانوی کاخ چنین گفت که فرعون فرزند نداشت و آن زن هوشمند و خیرخواه بر آن شد تا از آن راه ظریف و دقیق طمع آن دیکتاتور خونخوار را برانگیزد و موسی را نجات دهد! «ابن عبّاس» می‌گوید: دستگاه اطلاعاتی و دژخیمان آن پس از آگاهی از موضوع، برای کشتن آن کودک آمدند، امّا بانوی کاخ آنان را راند و از کشتن آن کودک بازداشت و از فرعون خواست تا اجازه دهد آن کودک محبوب را رها کنند و بروند و بگذارند تا او مایه روشنی چشم او و فرعون گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: وَ الَّذى يُحْلَفُ بِهِ لَوْ اَقَرَّ فِرْعَوْنُ بِاَنْ يَكُونَ لَهُ قُرَّةُ عَيْنٍ كَما اَقَرَّتِ امْرَأَتُهُ لَهَداهُ اللّهُ بِهِ كَما هَداها وَ لكِنَّهُ اَبى لِلشَّقاءِ الَّذى كَتَبَهُ اللّهُ عَلَيْهِ.(۱) ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ۳۱۴، ۴۲۱. (صفحه ۲۷۱) سوگند به آن قدرتی که به او سوگند یاد می‌شود، اگر فرعون نیز همانند آن بانو، «موسی» را مایه روشنی چشم خود می‌شناخت، خدا به برکت او، وی را هدایت می‌کرد و به سان همسرش به راه حق گام می‌نهاد، امّا او به خاطر بداندیشی و شقاوتی که داشت از پذیرش آن موضوع سرباز زد و تنها برای خشنودی خاطر زن خود از کشتن موسی گذشت. وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ. و فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که سرانجام به دست همین کودک به کیفر خشونت و بیداد خود خواهند رسید! به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان نمی‌دانستند که از پی آن کسی که هستند و برای کشتن او هزاران کودک بی‌گناه را به خاک و خون کشیده‌اند، همین کودک است! (صفحه ۲۷۲)

۲۷۵. آیه (ضرورت کنترل احساسات خانوادگی در مصالح اجتماعی)

اشاره

وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أَمِّ مُوسی فارِغاً إِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ قلب مادر موسی بی‌تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب اورا به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. (۱۰ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «فـارِغ» به معنی بی‌تـاب و صـاحب اضـطراب و درهـم ریختگی و بیچـارگی است. «رَبَطْنا» از ماده «رَبْط» در اصل به معنی بسـتن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رِباط» می‌گویند و سپس به معنی وسیع‌تری که همـان حفـظ و تقویت و اسـتحکام بخشیـدن است، آمـده و منظور از «رَبْطِ قَلْب» در این‌جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کنـد. مادر موسـی فرزنـدش را به ترتیبی که قبلًا گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعـد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود. نزدیک بود فریاد کشـد و اسـرار درون دل خود را برون افکند. نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد. این کاملاً طبیعی است مـادری که نوزاد خود را بـا این صورت از خود جـدا کنـد، همه چیز را جز نوزادش فراموش نمایـد و آن چنان هوش از سرش برود که بـدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزنـدش را تهدیـد می‌کند، فریاد کشد و اسـرار درون دل را فاش سازد. اما خداوندی که این مأموریت سـنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می‌بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی‌گردد و پیامبر می‌شود. (صفحه ۲۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزایـد: وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسـی فارِغاً و دل مادر موسـی پس از الهام ما، جز از یاد و حال موسـی، از همه چیز آسوده بود. به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: و دل مـادر موسـی از نگرانی و انـدوه آسوده بود، چرا که اطمینان داشت که وعـده پروردگارش حق است و فرزنـدش نجات خواهـد یافت. امّا به باور پاره‌ای دیگر از شـدّت نگرانی و هراس وعـده خـدا را از یاد برده بود! إِنْ کـادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا ـ أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها اگر ما قلب او را به نیروی یقین و شـکیبایی، اسـتواری و آرامش نبخشـیده بودیم، نزدیک بود که از فشار انـدوه و نگرانی در مورد سـرنوشت فرزنـدش ناله و فریاد سـر دهـد. به باور پاره‌ای منظور این است که: او از تماشـای منظره صـندوق بر امواج خروشـان آب نزدیـک بود فریـاد و نـاله سـر دهـد، امّا ما دل طوفان زده‌اش را آرامش و شـکیبایی بخشـیدیم. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: اگر ما قلب مادر موسـی را شکیبایی و استواری نبخشیده بودیم چیزی نمانده بود که وقتی از سوی فرعونیان برای شـیردادن کودک احضار شـد، از شـدت شادمانی فریاد بر آورد که: من مادر او هسـتم! و برخی نیز بر آننـد که: نزدیک بود الهام خـدا و پیام او به خودش را آشـکار سازد. لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ. این تـدبیر ما، در مورد مادر موسـی بدان دلیل بود که می‌خواستیم او از ایمان آوردگان راستین باشد و با تصدیق وعده و نوید ما، به وحی و پیام ما اعتماد کند. (صـفحه ۲۷۴)

۲۷۶. آیه

اشاره

وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ مادر به خواهر او گفت: وضع حال او را پی گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، در حالی که آنها بی‌خبر بودند. (۱۱ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُصِّیهِ» از مـاده «قَصّ» به معنی جسـتجو از آثار چیزی است و این که به داسـتان، «قِصَّهٔ» می گوینـد، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون درآن پی گیری می‌شود. بعد از باز گشت مادر موسـی به خانه خویش، خواهر از فاصـله دور در کنار نیل، ماجرا را زیر نظر داشت و بـا چشم خود دیـد که چگونه فرعونیـان او را از آب گرفتنـد و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدیـد می کرد، رهـایی یافت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَصّ»: به پی‌جویی نمودن، و دنبـال کردن کـار یـا کسـی گفته می‌شود. «بَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ»: او را از راه دور از حـال آن کودک پرشکوه آگاه ساختیم. و ما او را به مادرش بازگرداندیم. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ مادر موسی به دختر خود که خواهر او بود، گفت: از پی آن صـندوق و سرنشـین آن کشتی کوچک برو و از حال و سرنوشت او جستجو کن و ببین کارش به کجا می‌انجامد. فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ و آن خواهر هوشمند از پی موسی رفت و دید که فرعونیان صندوق را از امواج نیل بر گرفته و موسـی را از درون آن بیرون آورده و شگفت زده در مورد او گفتگو می کنند، و این دختر هوشمند و زیرک از دور آنان را زیر نظر گرفت و به تماشای آنان پرداخت. وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ. امّا فرعونیان راز خانواده موسی را در نمی‌یافتند و نمی‌دانستند که آن دخترک، خـواهر ایـن کـودک اسـت. بـه بـاور پـاره‌ای منظـور این است که: و آنـان نمی‌دانسـتند که آن دخـترک هوشـمند در پی آگـاهی از سرنوشت همـان کودک اسـرارآمیز است. این جمله در آیه دهم نیز آمـده است و به نظر می‌رسـد این تکرار پر معنا نشانگر این نکته است که اگر فرعون همان‌گونه که به دروغ ادعا می کرد، خـدایگان مردم بود، بایـد از این رازها آگاه و این امور را می‌دانست و در می‌یافت که چه می کند؟! (صفحه ۲۷۵)

۲۷۷. آیه

اشاره

وَ حَرَّمْنـا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْـلُ فَقـالَتْ هَـلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْـلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ مـا همه زنان شـیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خواهرش (که بی‌تابی مأموران برای پیدا کردن دایه را مشاهده کرد) گفت: آیا شـما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند؟ (۱۲ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَراضـع» جمع «مُرْضِع» به معنی زن شـیرده است. طـبیعی است نوزاد شـیرخوار چنـد سـاعت که می گـذرد، گرسـنه می‌شود، گریه و بی‌تـابی می کنـد، بایـد دایه‌ای برای او جسـتجو کرد، خصوصا این که ملکه مصر سـخت به آن دل بسـته و او را چون جان شـیرینش دوست می‌دارد. مأموران حرکت کرده و در به در دنبال دایه می گردنـد، اما عجیب این که پسـتان هیـچ دایه‌ای را نمی گیرد. شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند و یا طعم شـیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گویی می‌خواهد خود را از دامـان دایه‌هـا پرتـاب کنـد، این همـان تحریم تکـوینی الهی بـود که همه دایه‌هـا را بر او حرام کرده بـود. کـودک لحظه به لحظه گرسـنه‌تر و بی‌تـاب‌تر می‌شـود، پی‌درپی گریـه می کنـد و سـر و صـدای او در درون قصـر فرعـون می‌پیچـد و قلـب ملکـه را به لرزه درمی‌آورد. مأمورین بر تلاش خود می‌افزاینـد، ناگهان در فاصـله نه چنـدان دوری به دختری برمی‌خورنـد که می گویـد: من زنی از

بنی‌اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پر محبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد. مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیره جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصا مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند. در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان (صفحه ۲۷۶) وزیر فرعون گفت: من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این‌همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت: ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران‌قیمتی به او دادند.(۱) در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَراضِع»: این واژه جمع «مُرْضِعَه» به مفهوم دایه و زن شیرده می‌باشد و جمع آن نیز به مفهوم زنان شیرده و پرستار کودک آمده است. «نُصْح»: کاری که از روی راستی و اخلاص و خیرخواهی انجام شود. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ و هر بانوی شیردهی را آوردند، آن کودک شگفت‌انگیز پستان به دهان نگرفت و شیر نخورد؛ چرا که خدا از پیش او را از خوردن شیر این زنان بازداشته و دشمنی آنان را بر دل او افکنده بود. یادآوری می‌گردد که تحریم در آیه شریفه به مفهوم هشدار و نهی از انجام نیست، بلکه به مفهوم بازداشتن عملی است. فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ خواهر موسی به آرامی خودش را به آنان نزدیک ساخت و گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راه نمایم که پرستاری و تربیت این کودک را برای شما بر عهده گیرد؟ ***** ۱. «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۳۱. (صفحه ۲۷۷) این آیه نشانگر آن است که در این مرحله دیگر آفریدگار هستی بذر محبت موسی را در گستره دل فرعون افکنده بود و او به خاطر این مهر و محبت بود که زنان شیرده را برای پرستاری و تغذیه او گردآوری می‌کرد و در تلاش بود که آن کودک محبوب گرسنه نماند و او نیز به تدبیر گرداننده هستی پستان هیچ زنی را نمی‌گرفت. آری، در آن شرایط بود که خواهر هوشمند موسی با دیدن بی‌تابی و دلسوزی و مهر عجیب خاندان فرعون به آن کودک، جرئت یافت تا به آنان نزدیک شود و با ظرافت به آنان بگوید: آیا می‌خواهند خانواده‌ای با تدبیر و دلسوز را نشان دهد تا آن کودک را برای آنان نگهداری و پرستاری کند؟! وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ. در مورد این جمله دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و فرعون و خاندانش خیرخواه موسی شده بودند و برای نجات او و فراهم آمدن غذا و آرامش او سخت خیرخواهی و کوشش می‌کردند. ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است و آن خانواده‌ای که پرستاری کودک را به عهده می‌گیرند، خیرخواه او باشند، که در این صورت ادامه گفتار آن دختر هوشمند است. پاره‌ای آورده‌اند که: وقتی خواهر موسی چنین پیشنهادی را مطرح ساخت، هامان گفت: این دختر، این کودک و خاندانش را می‌شناسد، بنابراین باید این راز را برای ما باز گوید، امّا او گفت: منظور من این است که خانواده‌ای که می‌تواند این کودک را برای دستگاه فرعون پرستاری کند، از دوستداران و هواخواهان فرعون است. (صفحه ۲۷۸)

۲۷۸. آیه (بازگشت موسی به آغوش مادر)

اشاره

فَرَدَدْناهُ إِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده‌الهی حق است، ولی اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این‌که؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می‌آمد و به او شیر می‌داد؟ دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول، منطقی‌تر به نظر می‌آید. و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می‌داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته‌اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در اینجا داستان‌های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده‌اند که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «أَ لَمْ نُرَبِّکَ فینا وَلیداً وَ لَبِثْتَ فینا مِنْ عُمُرِکَ سِنینَ: آیا تو را در کودکی در دامان پرمهر خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نبودی»؟ (۱۸ / شعراء) نشان می‌دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال‌هایی در آنجا درنگ نموده است. از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می‌شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که (صفحه ۲۷۹) یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَرَدَدْناهُ إِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ سرانجام موسی را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش به دیدن او روشن شود و از دوری او اندوه زده و نگران نگردد. پس از پاسخ مساعد دادن خاندان فرعون به پیشنهاد خواهر موسی، او نزد مادر شتافت و او را به دربار برد. آن کودک اسرارآمیز، بوی آشنا به مشامش رسید و به لطف خدا دریافت که مادرش آمده است، از این‌رو پستان او را گرفت و به نوشیدن شیرش پرداخت و سر و صدای او به آرامش تبدیل گردید! فرعون شگفت زده گردید و رو به مادر موسی کرد و گفت: این چه رازی است که این کودک تنها شیر تو را می‌خورد و سینه دیگری را بر دهان نمی‌گیرد؟ آن بانوی خردمند گفت: شاید بدان دلیل باشد که من دارای شیری پاک و گوارا و بدنی خوشبو هستم و هر کودکی را بیاورند، شیر مرا می‌خورد. فرعون شادمان گردید و کودک به او سپرده شد! وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و این تدبیر بخاطر آن بود تا مادر موسی بداند که وعده خدا حق است. منظور از وعده پروردگار همان چیزی است که در آیه هفتم همین سوره آمده است. وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ. امّا بیشتر آنان نمی‌دانستند که خدا به وعده و نوید خویش جامه عمل پوشانده و آن را تحقّق بخشیده است. ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۷. (صفحه ۲۸۰)

۲۷۹. آیه

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او

دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.(۱۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَشُدّ» از ماده «شِدَّت» به معنی نیرومند شدن و «اِسْتَوی» از ماده «اِسْتِواء» به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است. در این که میان این دو چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند؛ بعضی گفته‌اند «بُلوغ اَشُدّ» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالبا در سن ۱۸ سالگی است و «اِسْتِواء» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می‌شود. بعضی دیگر «بلوغ اَشُد» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته‌اند. در حدیثی از امام صادق که در کتاب «معانی الاخبار» نقل شده، می‌خوانیم: ««اَشُد» ۱۸ سالگی است و «استواء» زمانی است که محاسن بیرون آید». در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن باتوجه به معنی لغوی این دو واژه، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می‌شود. فرق میان «حُکْم» و «عِلْم» ممکن است این باشد که «حُکْم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «عِلْم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد. تعبیر «کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ» به خوبی نشان می‌دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن‌بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی‌آید که موسی در همان کاخ فرعون (صفحه ۲۸۱) که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آنجا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می‌شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ترسیم فراز دیگری از این داستان انسان‌ساز می‌فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً و هنگامی که موسی رشد کرد و به اوج نیرومندی و کمال رسید، به او دانش و فرزانگی گسترده‌ای ارزانی داشتیم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و هنگامی که او به چهل سالگی رسید، به او فرزانگی و دانشی ژرف ارزانی داشتیم. با این بیان آن حضرت پیش از انگیزش به رسالت و پیامبری دارای دانش و حکمت بسیار بود. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از دانش و حکمت، همان مقام والای رسالت و پیامبری است که به او ارزانی گردید. وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ. و ما نیکو کرداران روزگار را این گونه پاداش می‌دهیم. (صفحه ۲۸۲)

۲۸۰. آیه (حیا و عفاف دختران موجب نزول برکات الهی برای آنهاست)

اشاره

وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکُما قالَتا لا نَسْقی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبیرٌ و هنگامی که به موسی (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خودرا سیراب می‌کنند و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند، موسی) به آنها گفت: کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند: ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد

مسنی است. (۲۳/قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَذودانِ» از ماده «ذَوْد» به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود. «خَطْب» به معنی کار و مقصود و منظور است. «یُصْدِرَ» از ماده «صَدَر» به معنی خارج شدن از آبگاه است و «رِعاء» جمع «راعی» به معنی چوپان است. در اینجا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدْیَن است ... این جوان پاکباز چندین روز در راه بود، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند، گفته‌اند: هشت روز در راه بود، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد. برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می‌نمود و در برابر این‌همه مشکلات و ناراحتی‌ها، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهایی یافته است. کم‌کم دورنمای «مَدْیَن» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید این‌ها شبان‌هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان، اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند. «و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند». (صفحه ۲۸۳) وضع این دختران با عفت که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت: کار شما چیست»؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند. دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی‌مانده آب استفاده کنیم. و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف، آنها را به دنبال این کار فرستاده، افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنّی است»، پیرمردی شکسته و سالخورده، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم، چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هجرت تاریخی موسی به سوی «مَدْیَن»

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ هنگامی که به مَدْیَن و بر سر چاه‌های آنجا رسید گروهی از چوپان‌ها را نگریست که گوسفندان خود را آب می‌دادند. وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ و پایین‌تر از آنان، دو بانوی با شخصیت و با وقار و خوش فکر را دید که گوسفندان‌شان را از نزدیک شدن به آب باز می‌داشتند. (صفحه ۲۸۴) به باور برخی منظور این است که: دیگران را از نزدیک شدن به گوسفندان‌شان باز می‌داشتند. و به باور برخی دیگر، گوسفندان خود را از مخلوط شدن به دیگر گلّه‌ها باز می‌داشتند. قالَ ما خَطْبُکُما موسی از آنان پرسید، شما چرا گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ پس کار شما چیست؟ قالَتا لا نَسْقی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ آن دو گفتند: ما گوسفندان‌مان را آب نخواهیم داد تا شبان‌ها همه بروند و دام‌های خود را از اینجا بیرون برند و خلوت شود، و آن گاه ما از بازمانده آب در حوضچه‌ها بهره می‌بریم و گوسفندانمان را بدان وسیله

سیراب می‌سازیم، چرا که ما توان کشیدن آب از چاه‌ها را نداریم. وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ. و پدرمان نیز پیری کهنسال و باز نشسته است و نمی‌تواند این کار سنگین را انجام دهد. آری، به همین جهت ما خود ناگزیر شده‌ایم که برای سیراب ساختن گوسفندان‌مان بیاییم. و بدین‌سان با درایت و هوشمندی از او خواستند به آنان کمک کند. به باور پاره‌ای آنان در اندیشه روشن ساختن این نکته بودند که چرا خود از پی گوسفندان آمده‌اند. (صفحه ۲۸۵)

۲۸۱. آیه

اشاره

فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم. (۲۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی‌کنند. جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می‌گویند: چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را باقدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد». می‌گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان، به کسی نمی‌اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند: «بسم اللّه»، اگر می‌توانی آب بکش، چرا که می‌دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید، آنها موسی را تنها گذاشتند، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد. «سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم». آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بی‌تابی نمی‌کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحا نمی‌گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می‌گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند و بقیه را به لطف پروردگار وا می‌گذارد. (صفحه ۲۸۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فَسَقی لَهُما پس موسی گوسفندان آنان را آب داد. منظور این است که او پیش رفت و با کنار زدن شبان‌ها گوسفندان آن دو دختر با شخصیت را سیراب کرد. پاره‌ای آورده‌اند که: آن حضرت به یکی از چاه‌ها نزدیک شد و تخته سنگ بزرگی را که ده نفر به سختی می‌توانستند جا به جا کنند، به تنهایی کنار نهاد و دلو بزرگی که دو نفر به وسیله آن با کمک یکدیگر آب می‌کشیدند، از آنان گرفت و به تنهایی به آب دادن گوسفندان آن دو زن پرداخت. ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ و پس از پایان کار، برای استراحت به سایه درختی پناه برد. فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ. و نیایشگرانه رو به بارگاه خدا آورد و گفت: پروردگارا، راستی که من به هر نعمتی که برایم فرو فرستی سخت نیازمندم. «ابن عبّاس» می‌گوید: این پیامبر بزرگ را بنگرید که از شرارت ظالمان آواره شده و از بارگاه خدا تقاضای تکّه نانی می‌کند! امیرمؤمنان بر آن است که: موسی از خدای خویش نان و غذایی برای خوردن می‌خواست، چرا که در آن مدّت چندان گیاه بیابان خورده بود که از شدّت لاغری، سبزی گیاهان از پوست شکمش هویدا بود. آن

دو دختر، آن روز زودتر از هر روزِ دیگر به خانه و نزد پدر بزرگوار خویش باز گشتند، و چون پدر از زود آمدن آنان تعجّب کرده بود، جریان را به او باز گفتند؛ و پدر فرزانه به یکی از آن دو دستور داد تا موسی را فراخواند، و دخترِ بزرگتر شُعَیْب برای رساندن پیام پدر و دعوت موسی نزد او رفت. (صفحه ۲۸۷)

۲۸۲. آیه (یک کار خیر درهای خوشبختی را به روی موسی گشود)

اشاره

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان برای ما را به تو بپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: نترس، از قوم ظالم نجات یافتی. (۲۵ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت‌نمایی می‌کند، چه برکات عجیبی دارد، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌ای کشیدن، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می‌گذارد. و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی، به تو بدهد». برق امیدی در دل او جهید، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شُرُف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق‌شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گرانبهایی. آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق‌شناسی و حق‌پرستی بود، امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می‌شود و هنگامی که از جریان کار (صفحه ۲۸۸) آگاه می‌گردد، تصمیم می‌گیرد دَیْن خود را به این جوان ناشناس، ادا کند. موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت: من از جلو می‌روم بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها، مرا راهنمایی کن.(۱) موسی وارد خانه شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار، با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوشامد گفت. از کجا می‌آیی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می‌کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟ و از این گونه سؤالات. موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد. قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت: نترس، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی». سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می‌شود. موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه‌های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می‌جوشد و می‌تواند او را به خوبی سیراب کند. شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدّی یافته که

می‌توانـد علوم و دانش‌هـا و تجربیـات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان انـدازه که شاگرد از پیـدا کردن یک اسـتاد بزرگ، لـذت می‌برد، استاد هم از یـافتن یـک شـاگرد لایق، خوشـحال بود. ***** ۱- «تفسـیر ابوالفتوح رازی»، ذیـل آیات مورد بحث. (صفحه ۲۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ یکی از آن دو به رسم زنان پاکدامن و با وقار، در اوج حیا و شرم نزد موسـی آمـد. برخی آوردەانـد که: او چهره‌اش را بـا آستین پوشانـده بود. و برخی گفته‌انـد: او به گونه‌ای آراسـته به حیا بود که دوست نداشت جلو چشم مردی بیگانه راه برود و بدون احساس ضـرورت با او سـخن گوید. قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا او هنگامی که رسـید، گفت: پدرم شـما را فرا می‌خواند تا پاداش کارتان را که گوسـفندان‌مان را آب دادی به شما بدهد. بیشتر مفسـران بر این عقیده‌اند که نام پدر آن دختر که موسی را به سوی پدرش فراخواند، شُعَیْب بود. «ابو حازم» می‌گوید: هنگامی که او به موسـی گفت، پدرش می‌خواهد مزد کارش را بدهد، آن حضرت خوشش نیامد و بر آن شد که نرود، امّا از آنجایی که در آن شـهر ناآشـنا بود به ناگزیر دعوت را پذیرفت و رفت تا شب را در آن بیابان و در خطر جانوران درنده نماند. به هر حال آن دختر به عنوان راهنمـا حرکت کرد و موسـی نیز از پی او روان گردیـد، امّا از آنجایی که باد می‌وزیـد و لباس آن بانو را جا بجا می‌کرد و ممکن بود شـدت وزش باد لباس را از سـر و چهره و یا بـدن او کنار زنـد و چشم موسـی بر بدن او بیفتد، از او خواست تا پشت سـر موسی حرکت کنـد و هر کجا لازم است او را راهنمایی کند. هنگامی که موسـی به خانه «شُـعَیْب» رسـید، غروب افتاب و وقت شام خوردن بود. صاحبخـانه او را به شـام دعوت کرد، امّا وی گفت: به خـدا پناه می‌برم! «شُـعَیْب» گفت: چرا؟ آیا گرسـنه نیستی؟ گفت چرا، امّا می‌ترسم که این شام مزد کارم به حساب آید و من از خاندانی هسـتم که در برابر کارِ آخرت مزد نمی‌گیرند. (صفحه ۲۹۰) «شُـعَیْب» گفت: جوان! به خدای سوگند شیوه من و پدران و نیاکانم، گرامی داشتن میهمان است و ما هماره غذای خود را با میهمان می‌خوریم. موسـی پـذیرفت و شام را در خانه او صـرف کرد. فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَـصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ. پس هنگامی که موسـی نزد شُـعَیْب آمد و سرگذشت خویش را برای او بازگفت و او را از هجرت و گرفتاری خویش آگاه ساخت، آن مرد خدا به موسـی امید بخشـید و گفت: هان ای موسـی نترس و نگرانی به دل راه مده که از شـرارت و گزند فرعون و فرعونیان برتری‌جو و انحصارگر رهیده‌ای، چرا که اینجا سرزمین ماست و سرزمین ما در قلمرو استبداد فرعون نیست. (صفحه ۲۹۱)

۲۸۳. آیه (موسی در جمع خانواده شعیب)

اشاره

قالَتْ إِحْـداهُما یا أَبَتِ اسْـتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْـتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ یکی از آن دو (دختر) گفت: پـدرم! او را اسـتخدام کن، چرا که بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، آن کس است که قوی و امین باشد. (۲۶ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این ششـمین صحنه از زندگی موسی دراین ماجرای بزرگ است. موسی به خانه شعیب آمد، خانه‌ای ساده و روستایی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آن که سـرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت

کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، این فرد است که قوی و امین می‌باشد»، او هم امتحان نیرومندی خودرا داده و هم پاکی و درستکاری را. دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند. این دختر از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با این که نخستین بار که او را دیده، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست. پاسخ این سؤال معلوم است؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان‌ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند. به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای شعیب نقل کرد، هم قدرت او و در مبارزه با قبطیان روشن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد. (صفحه ۲۹۲)

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود؛ قدرت و امانت. بدیهی است منظور از قدرت، تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤولیت است. یک پزشک قوی و امین، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد. یک مدیر قوی، کسی است که حوزه مدیریت خودرا به خوبی بشناسد، از «انگیزه‌ها» باخبر باشد، در «برنامه‌ریزی» مسلط و از «ابتکار» سهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم را داشته باشد، «هدف‌ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید. در عین حال «دلسوز»، «خیرخواه»، «امین» و «درستکار» باشد. آنها که در سپردن مسؤولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسؤولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می‌زنند که «درستکاران ناآگاه و بی‌اطلاع». اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم؛ مدیران خائن و پاکان غیر مدیر، و نتیجه هر دو یکی است. منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم که عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب این که در برنامه‌های اسلامی در همه‌جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط، شرایط دیگری نیز هست، اما اساس و پایه، این دو است؛ «علم و آگاهی» توأم با «عدالت و تقوا»). (صفحه ۲۹۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

موسی و تشکیل خانواده

در این آیات فرازِ دیگری از داستان درس آموز موسی که عبارت است از: ماندگار شدن او برای مدتی در مَدْیَن، تشکیل خانه و خانواده، تنظیم قرارداد کار برای این مدت، و سرانجام حرکت او به سوی مصر به تابلو می‌رود. در نخستین آیه مورد بحث در این مورد می‌فرماید: قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ پس از ورود موسی به خانه حضرت شُعَیْب و روشن شدن شرایط و موقعیت و رشد فکری و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او، یکی از دو دختر آن پیامبر بزرگ خدا، «شُعَیْب» که نامش «صَفُورَه» بود رو به پدر کرد و گفت:

پدر جان این انسان شایسته کردار را برای اداره کارهایت به کار دعوت کن! به باور برخی از مفسّران نام دختر کوچک «شُعَیْب»، «لیا» و به باور برخی دیگر «صَفیراء» بود. إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ. آری، پدر جان! او را به کار استخدام نما، چرا که بهترین کسی که به کار دعوت می‌کنی، فردی است که درستکار و توانا باشد و این جوان از این دو ویژگی برخوردار است. هنگامی که دختر «شُعَیْب» از کارایی و امانتداری «موسی» سخن گفت، پدرش پرسید: دخترم از کجا دریافتی که او این گونه است؟ او پاسخ داد: امّا توانمندی و کارایی او را از آنجا دریافتم که سنگ بزرگ دهانه چاه را، که ده نفر جابجا می‌کنند، خودش به تنهایی برداشت و کناری نهاد؛ و درستکاری و امانتداری او را نیز از آنجا دریافتم که وقتی از سوی شما برای دعوت او رفتم، به هنگام آمدن از آنجایی که باد می‌وزید و لباس انسان را جابجا می‌کرد، او خوش نداشت که باد لباس‌های مرا جا به جا کند و قامت مرا بنگرد، به همین جهت از من خواست از پی او حرکت کنم و هر کجا لازم است از پشت سر وی راه خانه را به او بنمایانم. و اینجا بود که این دو نکته مهمّ در مورد موسی علاقه «شُعَیْب» را نسبت به او افزود. (صفحه ۲۹۴)

۲۸۴. آیه (پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلامانع است)

اشاره

قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه تو است، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت. (۲۷/قصص) قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللّهُ عَلی مانَقُولُ وَکیلٌ (موسی) گفت: (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می‌گوییم، گواه است.(۲۸ / قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «حِجَج» جمع «حِجَّة» است و «حِجَّة» به معنی یک سال است، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جا می‌آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شعیب را «صفورة» (صفورا) و «لیا» نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد.(۱) از این داستان استفاده می‌شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می‌دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان‌گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹. (صفحه ۲۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ «شُعَیْب» رو به موسی کرد و فرمود: من می‌خواهم یکی از دو دخترم را به همسری تو درآورم، بر این اساس که هشت سال برای من کار کنی و امور اقتصادی و دامداری و کشاورزی مرا اداره کنی. فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ و اگر این هشت سال را به ده سال برسانی و ده سال تمام برایم کار کنی، این دیگر لطف و مهری است از سوی خودت، امّا آن دو سال واجب نیست. به باور پاره‌ای منظور این است که: در برابر کارت پاداش و مزدی که من به تو می‌دهم، این است که یکی از دو دخترم را به همسری تو بر می‌گزینم. و پس از این گفتگو، موسی را برای اداره امور خویش به خدمت گرفت و دخترش را نیز با شرایطی ساده و انسانی و مبلغی آسان و ناچیز که به عنوان

مهریه مقرر شد به همسری موسی در آورد و نه این که هشت سال خدمت مهریه دختر باشد. وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ و من نمی‌خواهم در این مدت خدمت بر تو سخت گیرم و جز همان کاری که مقرر شده است کار دیگری بر عهده‌ات گذارم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و من نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم که به جای هشت سال، ده سال خدمت کنی. سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحینَ. به خواست خدا از من صفا و دوستی و رعایت عهد و پیمان و شایسته کرداری خواهد دید. منظور او این بود که: اگر خدا به من عمری دهد و زنده‌ام بدارد، از من جز خوبی (صفحه ۲۹۶) نخواهی دید. و این سخن ظریف بدان جهت است که همه چیز به دست توانای اوست و ممکن است خدا عمر او را به پایان برد و به او فرصت و توفیق ندهد تا شایسته‌کرداری و صفای خویشتن را به او نشان دهد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: «شُعَیْب» به «موسی» گفت: نخستین نشان شایسته‌کرداری این باشد که از این پس هر بره‌ای از گوسفندان من به وجود آمد، اگر دارای نقش و نگار و رنگی جز نقش و رنگ مادرش بود، از آنِ تو باشد، و خدا در خواب به موسی علیه‌السلام الهام فرمود تا عصای ویژه‌اش را به سبکی خاصّی در آب افکند، و او چنین کرد و به خواست خدا همه برّه‌ها در آن سال به رنگ دلخواه موسی زاده شدند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که: او به موسی گفت که در سال اول خدمت، هر برّه‌ای با سر مشکی و پیکری سفید زاده شد، از آنِ تو و بقیه از آن من باشد، و عجیب بود که همه آنها به صورتی زاده شدند که از آن موسی گردند. از ششمین امام راستین پرسیدند: کدامین دختر «شُعَیْب» به دستور پدر برای دعوت موسی به سوی او رفت؟ آن حضرت فرمودند: همان دختری که سرانجام به همسری او برگزیده شد. قالَ: الَّتی تَزَوَّجَ بِها. و پرسیدند: موسی کدامیک از دو مدت خدمت را به انجام رسانید؟ حضرت فرمود: مدت ده سال که بیشتر و کامل‌تر بود. قالَ: اَوْفاهُما وَ أَبْعَدُهُما عَشْرُ سِنینَ. پرسیدند: آن حضرت پیش از پایان خدمت با همسرش عروسی کرد یا پس از آن؟ حضرت فرمود: پیش از پایان مدت خدمت. قالَ: قَبْلَ أَنْ یَنْقَضِیَ.(۱) ***** ۱. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۲. (صفحه ۲۹۷) پرسیدند: آیا مردی می‌تواند با دختری ازدواج کند و با پدرش عهد بندد که دو ماه بر او خدمت کند و کاری مشخّص را به انجام رساند؟ پاسخ فرمودند: از آنجایی که موسی می‌دانست که این شرط را به انجام می‌رساند درست بود. پرسیدند: از کجا می‌دانست؟ فرمود: او آگاهی داشت که به خواست خدا افزون بر آن هم زنده می‌ماند و شرط خود را جامه عمل می‌پوشاند. در آیه مورد بحث می‌فرماید: قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ «موسی» رو به «شُعَیْب» کرد و گفت: آنچه بر اساس این قرارداد و پیمان بر عهده من است، به خواست خدا به شایستگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد. آن‌گاه افزود: أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ البته من هر یک از دو مدت را به انجام رساندم و هشت یا ده سال خدمت کردم، انتخاب با من باشد و چنان نباشد که بر من ستمی روا گردد و مجبور شوم که بیش از آن خدمت کنم. وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ. و خدای یکتا بر آنچه می‌گوییم میان من و شما وکیل و گواه باشد. و بدین‌سان موسی به خانه و کاشانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیت رسید! (صفحه ۲۹۸)

۲۸۵. آیه (گناه و عصیان الهی عامل ویرانی خانه‌هاست)

اشاره

وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ بسیاری از شهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه‌های آنها است (که ویران شده) و بعد از آنها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم. (۵۸ / قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «بَطِرَت» از ماده «بَطَر» به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است. آری غرور نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید. شهرها و خانه‌های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و

اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ تعبیر به «کُنّا نَحْنُ الْوارِثینَ» اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان‌ها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَطِرَتْ»: از ریشه «بَطَر» به مفهوم سرکشی وغرور ورزیدن به هنگام فراوانی نعمت‌هاست.

آفت مستی غرور

در آیه مورد بحث در هشداری تکان دهنده می‌فرماید: وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها و چه بسیار شهر و دیاری را که مردم آنها مست و مغرور نعمت‌ها بودند و سپاس آنها را بجا نیاوردند و به خود بزرگ بینی و سرکشی برخاستند، نابود ساختیم. منظور این است که: ما نخست به مردم آنها رزق و روزی و انواع نعمت‌ها را ارزانی (صفحه ۲۹۹) داشتیم، امّا آنان به جای سپاس نعمت‌ها، ناسپاسی پیشه ساختند و ما به کیفر کردارشان آنان را نابود ساختیم. فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً و این سراها و کاخ‌های آنان است که در همین نزدیکی شما مردم مکّه از صاحبان آن تهی گردیده، و پس از نابودی عاد، ثمود، و قوط لوط جز اندک زمانی کسی در آنها سکونت نکرد و نزیست! به باور گروهی آیه اشاره به شهرهای ویران شده «عاد»، در میان «شام» و «یَمَن»، و سرزمین «ثَمُود» در «وادِی الْقُرى»، و شهر قوم لوط در «سَدُوم» دارد، چرا که مردم مکّه در سفرهای تجارتی خویش با عبور از این دشت‌ها و سرزمین‌ها ویرانه‌های عبرت‌آموز و عبرت‌انگیز آنها را به چشم خود می‌دیدند. وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ. و اینک ما وارث آنان و مالک سرزمین‌ها و خانه‌های آنان شده‌ایم و کسی در آنها نیست. (صفحه ۳۰۰)

۲۸۶. آیه (هم خانه دنیای خود را آباد کن و هم به فکر آبادی خانه آخرت باش)

اشاره

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ و در آن چه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش منما و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز در زمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می‌افتد و اگر به وسیله آن «اِبْتِغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد، چه چیزی از آن بدتر؟ و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است: «مَنْ اَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ اَبْصَرَ اِلَیْها اَعْمَتْهُ: کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند، نابینایش خواهد کرد».(۱) تفسیر دیگری برای این جمله در

روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می‌شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد، جایز است) و آن این که؛ در «معانی الاخبار» از امیرمؤمنان علی در تفسیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمده: «وَ لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُدْرَتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاخِرَةَ: تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب».(۲) طبق این تفسیر، جمله فوق هشداری است به همه انسان‌ها که فرصت‌ها و سرمایه‌ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است. ***** ۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۸۲. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۹. (صفحه ۳۰۱) سومین اندرز این که: «وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ». گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می‌دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آنها ندارد، عقل توانایی می‌دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می‌دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می‌تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می‌دهد که در خور برنامه‌های عظیم اجتماعی است. این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند. بالاخره چهارمین اندرز این‌که؛ «نکند این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری» (وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ در آنچه خدا به تو ارزانی داشته است، سرای جاودانه آخرت را جستجو کن و این ثروت و نعمت را در راه خدا پسندانه و ساختن آن جهان هزینه و انفاق نما؛ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا و بهره خویش از زندگی دنیا را نیز از یاد مبر! به باور بیشتر مفسران منظور این است که کار شایسته و خداپسندانه برای ساختن سرای واپسین را در زندگی این جهان از یاد مبر، چرا که بهره انسان از این سرا همین است که برای سرای آخرت بکوشد و پس‌اندازی بفرستد. لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُوَّتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ وَ غِناکَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاخِرَةَ.(۱) هان ای انسان! تندرستی، توانایی، فرصت‌های زندگی، جوانی، نشاط و جوشش و ثروت و بی‌نیازی خویشتن را از یاد مبر و با این نعمت‌های ششگانه در راه ***** ۱. مَعانِی الأخبار، ص ۳۲۵؛ اَمالی صَدُوق، ص ۲۹۹، ۳۳۶. (صفحه ۳۰۲) ساختن سرای ماندگار آخرت به جهاد و تلاشی خستگی‌ناپذیر بپرداز. برخی بر آنند که قارون با آن ثروت هنگفت و بی‌حساب خویش، فردی سخت و بخیل بود، از این رو به او دستور رسید که از آنچه خدا روزی تو ساخته است بهره‌ور گرد و بخور و بیاشام، چرا که بهره‌وری عادلانه و بدور از اسرافکاری را خدا روا ساخته است. امّا به باور پاره‌ای این فراز از آیه شریفه سخن خدا به موسی است، نه سخن مردم با ایمان به قارون. وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ و همان سان که خدا در مورد تو نیکی و احسان کرده است، تو نیز در مورد دیگران نیکی کن! به باور پاره‌ای منظور این است که: همان‌گونه که خدا در مورد تو نیکی کرده و به تو نعمت ارزانی داشته است، توهم به وسیله فرمانبرداری از خدا و انجام وظیفه و یاری رسانی به محرومان نیکی کن! و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که: و سپاس پروردگارت را به شایستگی بگذار و با بندگان خدا مواسات نما. وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ و هرگز در روی زمین در اندیشه تباهی و تبهکاری و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت مردم مباش! إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ. چرا که خدا تبهکاران را دوست نمی‌دارد. (صفحه ۳۰۳)

۲۸۷. آیه («توحید» اساس هماهنگی و همدلی خانوادگی است)

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بی ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند واگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌دادید، باخبر خواهم ساخت. (۸ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً». گرچه این یک حکم تشریعی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریعی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصا تعبیر به «اِنْسان» در اینجا جلب توجه می‌کند، چرا که این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق‌شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دَیْن خود را به آنها اداء کند. سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، با یک استثناء صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بی ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما). ... تعبیر به «جاهَداكَ» مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: (صفحه ۳۰۴) شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: «من به چه کسی نیکی کنم»؟ فرمود: «به مادرت»، دوباره سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ فرمود: «به مادرت»، بار سوم سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ باز فرمود: «به مادرت» و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.(۱) و تعبیر به «ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است، چون اگر واقعا شرک، صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

داستان ایمان سَعْد و مخالفت مادرش

از «سَعْد بن ابی‌وَقّاص» در این مورد آورده‌اند که می‌گفت: من پس از اسلام و شنیدن آیات قرآن از پیامبر گرامی در مورد نیکی به پدر و مادر، راه و روشی خدا پسندانه در خانه پیشی گرفتم و با مادرم رفتاری پسندیده و بسیار پر مهر برگزیدم. مادرم پس از دیدن تغییر اخلاق خانوادگی‌ام، به من گفت: هان ای سعد! این چه راه و رسم پسندیده و سبک و شایسته‌ای است که در پیش گرفته‌ای؟ گفتم: مادر! من به قرآن و پیامبر ایمان آورده‌ام و این شیوه اسلام و ایمان آورندگان به قرآن در برابر پدر و مادر است. مادرم از شدّت تعصّب به بت و بت‌پرستی فریاد بر آورد که باید از عقیده‌ات بازگردی و گرنه من اعتصاب غذا نموده و آنقدر گرسنگی می‌کشم تا خود را به هلاکت افکنم و مردم تو را قاتل مادر خواهند شناخت و باران نکوهش بر تو خواهند باراند! و آن گاه از پی تهدیدش دست به اعتصاب غذا پرداخت و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد؛ من به او گفتم: هان ای مادر! از این کار نادرست خویش دست بردار که من هرگز دست از دین و ایمان خویش بر نخواهم داشت، امّا او روز نخستِ اعتصاب ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۳۰۵) غذای خود تا غروب آفتاب چیزی نخورد؛ روز دوم آغاز شد و بازهم او

خویشتن‌داری کرد و به کار خود ادامه داد و من ناگزیر شدم که به او سخت هشدار دهم، از این رو گفتم: هان ای مادر! به خدای یکتا سوگند که اگر صد جان داشته باشی و با این روش ناپسند یک یک آنها از گلوگاهت بیرون بیاید، مطمئن باش که من از دین و آیین خویش باز نخواهم گشت، چرا که احترام و نیکی من بر تو به خاطر فرمان خداست و همو فرمان داده است که در شرک و کفر و ظلم و گمراهی اطاعت پدر و مادر نارواست، اینک این تو و این هم آزادی انتخاب راه، می‌خواهی غذا بخور و می‌خواهی آنقدر به گرسنگی ادامه بده تا بمیری. مادرم با دیدن قاطعیت عجیب من در راه دین و ایمان سخت بهت زده شده و به ناگزیر اعتصاب غذای خود را شکست و آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد که: وَ اِنْ جاهَداکَ... گفتنی است که مادر «سَعْد» نامش «حَمَنه» و دختر ابوسفیان بود.

نیکی به مادر در روایات

۱ «بُهَر بن ابی‌حکیم» از نیای خود آورده است که به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: یا رَسُولَ اللّهِ! مَنْ اَبَرُّ؟ ای پیامبر خدا، به چه کسی در زندگی نیکی کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت، قالَ: اُمُّکَ! آن مرد می‌گوید: گفتم دیگر چه کسی؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ بار دیگر فرمود به مادرت! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! بار سوم گفتم: در مرحله سوّم به چه کسی نیکی کنم؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟ باز هم فرمود: به مادرت نیکی کن! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! مرتبه چهارم پرسیدم: دیگر به چه کسی ای پیامبر خدا؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ آن‌گاه فرمود: به پدرت نیکی کن! و از پی آن به نزدیکان و خویشاوندانت به ترتیبی که به تو نزدیکترند. قالَ صلی الله علیه و آله: ثُمَّ اَبُوکَ ثُمَّ الاْقْرَبُ فَالاْقْرَبُ.(۱) ۲ و نیز «اَنَس بن مالک» آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدامِ الاُْمَّهاتِ.(۲) بهشت زیر پای مادران شایسته کردار است. ***** ۱. سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۰۹، ۱۸۹۷؛ مُسْنَد احمد، ج ۵، ص ۶۲۳، ۱۹۵۲۴. ۲. مُسْنَد الشهاب، قُضاعی، ج ۱، ۱۰۲، ۱۱۹. (صفحه ۳۰۶)

۲۸۸. آیه (نماز بازدارنده اعضای خانواده از زشتی‌ها و بدی‌ها)

اشاره

اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست. (۴۵ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تفاوت میان «فَحْشاء» و «مُنْکَر» آن است که «فَحْشاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْکَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْکَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ». طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است. این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می‌گردد؛ هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد، در یاد او غرق می‌شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، برنامه خود را قطع کرده، به درگاه او می‌شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود، با

او راز و نیاز می‌کند و دل را مرکز انوار او می‌سازد. از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود، خود را شستشو می‌دهد، پاک می‌کند، حرام و غصب را از خود دور می‌سازد و به بارگاه دوست می‌رود، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد. منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشاء و منکر می‌کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز (صفحه ۳۰۷) بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تأثیرش کم است، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند، از این هم آلوده‌تر بودند. روشن‌تر بگوییم: نهی از فحشاء و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. در دنباله آیه می‌افزاید: «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم‌تری برای نماز می‌باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم‌تر است، آن است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین «ذکر اللّه» می‌باشد، در واقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می‌شود. اصولاً ـ یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل‌ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی‌رسد؛ «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باشید یاد خدا، مایه اطمینان دل‌ها است» (۲۸ / رعد). اصولاً روح همه عبادات، چه نماز و چه غیر آن، ذکر خدا است، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هان ای پیامبر! آنچه از این قرآن پرشکوه به تو وحی شده است بر مردمی که موظّف به عمل به آن شده‌اند، تلاوت کن! و خودت نیز بر اساس مقررات آن رفتار نما! وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و نماز و فرهنگ انسان‌ساز نماز را به پا دار! إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ (صفحه ۳۰۸) چرا که نماز راستین انسان را از کارهای زشت و ناپسند در آشکار و نهان بازمی‌دارد.

سازندگی معنوی نماز

آیه شریفه نشانگر این نکته ظریف و انسان‌ساز است که فرمان نماز و انجام شایسته و بایسته آن لطف و مهر خدا به انسان است، چرا که نماز به انسان نیرو و توانی می‌بخشد که به گناه و زشتی که نه خرد سالم آن را می‌پسندد و نه دین و آیین آسمانی و درست نزدیک نشود و در زندگی به آنها دست نیازد. افزون بر این، انسانی که نماز را با خشوع و خضوع قلبی بخواند، اثر سازنده و برازنده آن به گونه‌ای کارا و پرتوان است که بخودی خود انسان را از آلودگی‌ها و فرومایگی‌ها باز می‌دارد و روشن است که وقتی انسان از گناه دوری جوید گام بلند و سرنوشت‌سازی به سوی نیکبختی و رستگاری برداشته است. به بیان برخی از بزرگان و فرزانگان نماز به سان نگهبانی خردمند و مراقب دلسوزی است که با گفتار شایسته و پندآموز خود از انحراف نمازگزار به سوی ظلم و گناه جلوگیری می‌کند و او را از زشتی و گناه باز می‌دارد، چرا که این برنامه آسمانی و این نیایش سازنده از بزرگداشت خدا، ستایش ذات پاک او، نیایش با وی، قرائتِ جملاتی درس‌آموز و ایستادن بنده در برابر سرچشمه قدرت‌ها تشکیل شده است و هر کدام از اینها کافی است که انسان را به کارهای شایسته دعوت نموده و از انجام کارهایی که او را از خدا دور می‌سازد باز دارد. آری، نماز از آغاز آن تا پایانش که نیّت و سلام باشد با زبان پند و اندرز و مژده و هشدار و امر و نهی انسان را به سوی حق و عدالت فرا

می‌خواند، و روشن است که هر چیزی انسان را به سوی خدا رهبری کند او را از شرک و بیداد و گناه و زشتی دور می‌سازد. به باور پاره‌ای از مفسّران تفسیر آیه شریفه این است که: نمازِ زیبنده و سزاوار آن (صفحه ۳۰۹) است که انسان را از زشتی و گناه باز دارد؛ و آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد «مکّه» می‌فرماید: و کسی که به مکّه در آید در امان خواهد بود و یا سزاوار است که در امان باشد. وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.(۱) «ابن عبّاس» در مورد سازندگی نماز می‌گوید: در نماز هشدار و انذاری است که انسان خداشناس و نمازگزار واقعی را از نافرمانی خدا دور ساخته و او را به تدریج به سوی پروردگار و خشنودی او نزدیک می‌سازد؛ بر این اساس اگر کسی نماز خواند، امّا نمازش او را از نافرمانی خدا دور نساخت، روشن است که او نمازش را با کسالت و بدون توجّه قلبی و با عدم رعایت شرایط لازم خوانده، و برای سازندگی فکری و اخلاقی و انسانی و معنوی خویش از آن بهره نگرفته است، و روشن است که با چنین نمازی انسان بیشتر از خدا دور می‌گردد. «حَسَن» و «قَتادَه» بر آنند که: هر نمازگزاری که نمازش او را از زشتکاری و گناه دور نساخته و او را از نافرمانی خدا باز ندارد، باید بداند که نمازش در حقیقت نماز نیست، بلکه باعث نگونساری و بدبختی است.

نماز در روایات

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ لَمْ یَزْدَدْ مِنَ اللّهِ اِلاّ بُعْداً.(۲) کسی که نمازش او را از زشتی و گناه باز ندارد، جز دوری از خدا هیچ بهره‌ای از آن نبرده است. ۲ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: لا صَلوةَ لِمَنْ لَمْ یُطِعِ الصَّلوةَ، وَ طاعَةُ الصَّلوةِ اَنْ یَنْتَهِیَ عَنِ الفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.(۳) کسی که فرمانبرداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و *****. ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۹۰. ۲. تفسیر طَبَری، ج ۲۰، ص ۹۹. ۳. تفسیر طَبَری، ج ۲۰، ص ۹۹؛ فردوس دِیْلَمی، ج ۵، ص ۱۹۲. (صفحه ۳۱۰) خداپسندانه‌ای نیست؛ و فرمانبرداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری جوید و هشدار نماز را بپذیرد. به بیان دیگر، پیام روایت این است که: نماز هنگامی که انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد که به آن دل دهد و پیام انسان‌ساز آن را بشنود و کارهایی انجام دهد که به خدا نزدیک گردد؛ امّا هنگامی که نمازگزار از گناه و زشتی دوری نجوید، نماز او دارای وصف و شرایط و اثر مورد نظر قرآن نیست، و تنها زمانی نماز او اثربخش و مفید و انسان‌ساز می‌گردد که از نافرمانی خدا توبه کند و خویشتن را از اسارت هواها و هوسها و وسوسه‌های شیطان نجات بخشد، و این کار ممکن است و گاه نماز سرانجام چنین اثری در نمازگزار می‌گذارد. ۳ «اَنَس بن مالک» آورده است که جوانی از «انصار» نمازهایش را با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جماعت می‌خواند، امّا در زندگی به گناه و زشتی نیز دست می‌یازید، برخی جریان او را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گزارش کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرانجام نماز او، وی را به راه درست راه نموده و از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ تَنْهاهُ یَوْماً.(۱) ۴ و نیز آورده‌اند که: به آن حضرت گزارش گردید که یکی از تازه مسلمانان روزها نماز می‌گزارد و در همان حال شبانگاهان دست به سرقت می‌زند؛ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: نماز او سرانجام وی را از گناهش باز خواهد داشت. قیلَ لِرَسُولِ اللّهِ: اَنَّ فُلاناً یُصَلّی بِالنَّهارِ وَ یَسْرِقُ بِاللَّیْلِ؛ فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ لَتَرْدَعُهُ.(۲) ۵ از ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ اَ قُبِلَتْ صَلوتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ مَنَعَتْهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ فَقَدْرُ ما مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ مِنْهُ.(۳) *****. ۱. کَشّاف، زَمَخْشَری، ج ۳، ص ۲۰۷. ۲. تفسیر کَشّاف، زَمَخْشَری، ج ۳، ص ۲۰۷. ۳. بِحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۰۵؛ ج ۸۲، ص ۱۹۸. (صفحه ۳۱۱) کسی که دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، باید بنگرد که آن نماز او را از زشتی و گناه باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه‌ای که نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته و به خدا نزدیک کرده است، همان اندازه پذیرفته بارگاه خداست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبَرُ و به یقین یاد خدا از آن هم برتر و پرشکوهتر است. در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور پاره‌ای منظور این

است که: و خدا با ارزانی داشتن رحمت خویش بر شما بیش از فرمانبرداری شما از او یادتان می کند. ۲ به باور گروهی از جمله «سَلْمان» منظور این است که: از پرشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین کارهای بندگان، یاد خدا و توجه واقعی قلبی به ذات پاک اوست. با این بیان پیام آیه شریفه گویی این است که: مهم‌ترین و مؤثرترین چیزی که انسان را از زشتی و گناه باز می‌دارد، یاد پروردگار و به یاد داشتن فرمان‌ها و هشدارهای او و پاداش و کیفرش می‌باشد و این بهترین و پرشکوه‌ترین رحمت و لطف است که انسان هماره بیاد خدا و مقررات و بهشت و دوزخ او باشد. ۳ به باور پاره‌ای چون «ابو مالک» منظور این است که: در حال نماز قلب و دل را آکنده از یاد و عظمت خدا ساختن و متوجّه او بودن، از سیما و ظاهر نماز بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر و مهم‌تر است؛ و باید چنین نماز خواند. ۴ و «فَرّاء» بر این باور است که: ستایش و بزرگداشت پروردگار و سپاس به بارگاه او و هماره بیاد او بودن، از هر کار و هر چیزی بزرگتر و سازنده‌تر است، و بهتر از هر عاملی انسان را از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ به بیان دیگر اگر انسان به راستی بیاد خدا باشد، تنها چنین کسی از گناه و زشتی دوری می‌جوید. «ثابت بَنانی» آورده است که: مردی چهار بنده در راه خدا آزاد کرد و مرد دیگری (صفحه ۳۱۲) چون داستان او را شنید و قدرت و امکانات مالی برای انجام چنین کار شایسته‌ای نداشت، با همه وجود به منظور تقرب به خدا گفت: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ. و آن گاه به سوی مسجد رفت و از گروهی پرسید: شما در این مورد چه داوری می کنید که فردی چهار بنده در راه خدا آزاد می کند و دیگری با قلبی آکنده از یاد خدا زمزمه می کند که: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ. به باور شما کار کدامین این دو بنده خدا برتر است؟ آنان پس از اندیشه و تدبّر گفتند: ما چیزی برتر و بهتر از یاد خدا نمی‌شناسیم؛ فَقالُوا: ما نَعْلَمُ شَیْئاً اَفْضَلَ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ. «مُعاذ بن جَبَل» در این مورد آورده است که: برترین و بهترین کاری که انسان را از گناه و زشتی و عذاب خدا دور می‌سازد، هماره به یاد خدا بودن است. مردی از او پرسید: یاد خدا بودن از جهاد در راه او نیز بهتر است؟ او پاسخ داد: آری، یاد خدا از جهاد نیز برتر است چرا که قرآن می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ. و می‌افزاید: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای پیامبر! خدا کدامین کارها در پیشگاه خدا محبوب‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّ الاْءَعْمالِ أَحَبُّ اِلَی اللّهِ؟ آن حضرت فرمود: محبوب‌ترین کارها این است که تا هنگامه مرگ دل و زبانت به یاد خدا باشد. أنْ تَمُوتَ وَ لِسانُکَ رَطْبٌ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. آن‌گاه افزود: یا مُعاذُ: اِنَّ السّابِقینَ الَّذینَ یَسْهَرُونَ بِذِکْرِ اللّهِ، وَ مَنْ اَحَبَّ أنْ یَرْتَعَ فی رِیاضِ الْجَنَّةِ فَلْیُکْثِرْ ذِکْرَ اللّهِ.(۱) ***** ۱. تفسیر کبیر، طَبَرانی، ج ۲۰، ص ۱۵۷. (صفحه ۳۱۳) هان ای مُعاذ! پیشی گیرندگان به سوی بهشت پرطراوت و زیبا آنانی هستند که شب‌ها را با یاد خدا به بامداد می‌رسانند، و هر کس دوست دارد که در بوستان‌های بهشت بهره‌ور گردد، باید هماره دل در گرو عشق خدا داشته و بیاد او باشد. «عَطاء»، از «عبد اللّه بن رَبیعَه» آورده است که «ابن عبّاس» از او پرسید: هان ای «رَبیعَه!» آیا آیه مبارکه را دیده‌ای که می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ ... و بی‌گمان یاد خدا بزرگ‌تر و پر شکوه‌تر است. او، پاسخ داد: آری دیده‌ام! آری، یاد خدا چه با تلاوت قرآن باشد و یا به نماز و ستایش او یا به نیایش و راز و نیاز با پروردگار و یا سپاس به بارگاه او، همه و همه شایسته و نیکوست، امّا برترین و پرشکوه‌ترین آن زمانی است که انسان به هنگام میدان و امکان یافتن به نافرمانی خدا و بیداد، او را یاد کند و یاد پاداش و کیفر پرشکوه و سهمگین او، وی را از گناه بازدارد. «ابن عبّاس» گفت: راستی زیبا سخن گفتی، امّا منظور آیه شریفه این است که یاد پروردگار مهربان نسبت به شما بندگان از یاد شما نسبت به ذات پاک او بیشتر است. وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ. و خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند و به کارهای شایسته و عادلانه و نیز به کارهای ناروا و ظالمانه شما پاداش و کیفر درخور خواهد داد.

نقش دگرگون ساز نماز در رشد معنوی و اخلاقی انسان‌ها(۱)

مقررات و برنامه‌های گوناگونی که اسلام برای تربیت و سازندگی فرد و جامعه آورده است، هر کدام دارای حکمت و نقش دگرگون ساز و ارزشمندی است که افزون بر دلالت آیات و روایات، هر روزی که می گذرد پیشرفت دانش بشری پرده از رموز و

اسرار آنها بر می‌دارد و هر چه از عمر اسلام و برنامه‌های آن می‌گذرد، بر عظمت و شکوه و معنویت آن افزون می‌گردد. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۳۱۴) گر چه در بحث‌های پیش در مورد نماز و فلسفه آن سخن رفت، امّا بجاست که در مورد این برنامه انسان‌ساز عبادی و معنوی با نگرش بیشتری به آیات و روایات و تعمّق در تعابیری که در فرهنگ انسان‌ساز اهل بیت در این مورد آمده است نکات دیگری ترسیم گردد: ۱ قرآن نماز را مایه یاد خدا و توجّه قلبی به بارگاه او که سرمایه نیکبختی و رستگاری است اعلام می‌دارد و می‌فرماید: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرى.(۱) و به یاد من نماز را بر پا دار! ۲ و آن را عامل نیرومندی برای بازداشتن فرد و جامعه از زشتی و گناه و فریب و بیداد می‌شمارد و می‌فرماید: به راستی که نماز انسان را از زشتی و گناه هشدار می‌دهد: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ.(۲) ۳ و آن را مهم‌ترین سفارش پیامبران و شایستگان به انسان‌ها عنوان می‌دارد و می‌فرماید: لقمان در سفارش‌های ارزنده‌اش به فرزند خود گفت: پسرکم نماز را به پا دار! یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلوةَ.(۳) ۴ و به همه ایمان آوردگان سفارش می‌کند که از شکیبایی و نماز یاری گیرند. وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ (... ۴) و از شکیبایی و نماز یاری جویید و راستی که این کار جز بر فروتنان گران است. ۵ و امیرمؤمنان آن را پاک سازنده از کبر و خودکامگی می‌نگرد. وَ الصّلوةَ تَنْزیهاً عَنِ الْكِبْرِ.(۵) ۶ و پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را مایه روشنی چشم خویش می‌داند. قُرَّةُ عَيْنى فِى الصَّلوةِ.(۶) ۷ و پیمان خداوند اعلان می‌کند: ***** ۱. سوره طه، آیه ۱۴. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. ۳. سوره لقمان، آیه ۱۷. ۴. سوره بَقَره، آیه ۴۵. ۵. نَهْجُ الْبَلاغَه، حکمت ۲۵۲. ۶. بِحار، ج ۷۷، ص ۷۷. (صفحه ۳۱۵) اَلصَّلوةُ عَهْدُ اللّهِ.(۱) ۸ و آن را سیما و چهره دین و آیین می‌شمارد: اَلصَّلوةُ وَجْهُ دينِكُمْ.(۲) ۹ و ستون دین و ایمان می‌نگرد: وَ هِیَ عَمُودُ دينِكُمْ.(۳) ۱۰ و پرچم برافراشته اسلام عنوان می‌سازد: عَلَمُ الْإِسْلامِ الصَّلوةُ.(۴) ۱۱ و کلید بهشت می‌شمارد: اَلصَّلوةُ مِفْتاحُ الْجَنَّةِ.(۵) ۱۲ و وسیله تقرب به بارگاه خداست: اَلصَّلوةُ قُرْبانُ كُلِّ تَقِیٍّ.(۶) ۱۳ نماز واقعی داروی شفابخش دل و جانِ زخم خورده از لغزش و وسیله شستشوی معنوی انسان از گناهان و زشتی هاست، چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از یکی از یاران پرسید: لَوْ كانَ عَلى بابِ دارِ اَحَدِكُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فى كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرّاتٍ أَكانَ يَبْقى فى جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَیْءٌ؟ هان ای بنده خدا! اگر بر در سرای یکی از شما مردم، جویباری لبریز از آب زلال و پاکیزه روان باشد و شما در هر شبانه روز پنج مرتبه خویشتن را در آن بیفکنی و شستشو دهی، آیا چیزی از آلودگی در بدن او می‌ماند؟ شنونده و روایتگر سخن می‌گوید: به آن بزرگوار گفتم: نه ای پیامبر خدا: قُلْتُ: لا! آن حضرت فرمود: ***** ۱. كَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۷۹. ۲. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۷۰. ۳. مُسْتَدْرَک، ج ۱، ص ۱۷۲. ۴. كَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۷۹. ۵. نَهج الفَصاحة، فراز ۱۵۸۸. ۶. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۵. (صفحه ۳۱۶) فَاِنَّ مَثَلَ الصَّلوةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجارى، كُلَّما صَلّى كَفَّرَتْ ما بَيْنَهُما مِنَ الذُّنُوبِ.(۱) نماز، این برنامه انسان‌ساز و نقش سازنده و انسان پردازش درست همانند این نهر آکنده از آب روان است، و هرگاه انسان نمازی خالصانه و با شرایط گزارد گناهان و لغزشهایی که میان دو نماز انجام شده، اثر ویرانگرش از روح زدوده شده و زنگارهایی که بر دل نشسته و زخمی که بر قلب وارد آمده است، با این داروی شفابخش و معجزه‌آسا بهبود می‌پذیرد. ۱۴ نماز راستین و با شرایط اثر بیدارگر و هشدار دهنده دارد، و انسان را از غفلت و غرور به خود آورده و هدف آفرینش جهان و انسان را به او خاطر نشان می‌سازد. موقعیت و جایگاه او را برایش باز می‌گوید، و به او هشدار می‌دهد که غرق در هواها و هوسها و لذت‌های زودگذر نگردد، بلکه بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او را پیشه سازد که هدف از آفرینش او این بوده است: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ.(۲) ۱۵ در روایات اسلامی از نماز به روح و جان و ارزش دهنده به دیگر کارهای شایسته انسان تعبیر شده است و این بدان دلیل است که نماز روح را خالص و شفاف می‌کند. ارزش اخلاص به بارگاه خدا را در انسان زنده می‌سازد و به کارهای انسان و زندگی‌اش رنگ و بوی خدایی و خداپسندانه می‌دهد، چرا که انسان به وسیله آن چندین بار در شبانه روز به بارگاه خدا اظهار اخلاص می‌کند. امیرمؤمنان علیه‌السلام شاید در همین روند باشد که فرمود: اَوَّلُ ما يُحاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوةُ، فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ، وَ اِنْ رُدَّتْ رُدَّ عَلَيْهِ سائِرُ عَمَلِهِ.(۳) نخستین چیزی که در روز رستاخیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است اگر نماز پذیرفته شد، دیگر کارهای انسان

پذیرفته می‌شود و اگر نمازش مردود شناخته شد *****. ۱. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۸۰. ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۳. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۶. (صفحه ۳۱۷) دیگر عملکردش ارزشی نخواهد داشت و مردود اعلان می گردد. ۱۶ نماز انسان را به رعایت حرمت و احترام به حقوق دیگران فرامی‌خواند، چرا که برای انجام یک نماز صحیح و خداپسندانه، نمازگزار باید شرایطی را در مورد لباس خویش، مکان و مسکن خویش، فرش و زیراندازش، آب وضو و حتی جایی که در آنجا وضو یا غسل انجام می گردد، و نیز کسب و کار و درآمدش در نظر بگیرد؛ و مجموعه این شرایط او را ناگزیر می‌سازد که از دزدی‌های آشکار و نهان و بهره کشی‌های ناروا و درآمدهای حرام و حق کشی و تجاوز به حقوق دیگران چشم بپوشد و در امور اقتصادی و مادّی راه عادلانه و شرافتمندانه‌ای را برگزیند. بدین گونه است که نماز انسان را به رعایت حقوق دیگران دعوت می کند و از حرام خوارگی و تجاوز باز می‌دارد، چرا که: اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (... ۱) ۱۷ از رموز سازنده و اسرار انسان‌پرداز نماز پدید آوردن نظم و پرورش روح انضباط در زندگی انسان است، چرا که وقتی انسان موظّف باشد که در شبانه روز چندین مرتبه در ساعت‌های مقرر آماده وضو و اذان و نماز گردد و بارها مقرراتی را رعایت کند و با شرایط خاصّی برنامه‌ای را آغاز و با دقّت و توجّه به پایان برد، چنین فرد و جامعه و خانواده‌ای با نظم و انضباط رشد می کند. ۱۸ نماز، افزون بر شرایطی که برای پذیرفته شدن دارد، شرایطی نیز برای کمالش آمده است، که رعایت این شرایط، گام بلندی دیگری است در خودسازی و پرورش اخلاق انسانی در فرد و خانواده و جامعه؛ چرا که نمازگزار واقعی در می‌یابد که با زبان نیایشگر خویش زیبنده نیست غیبت دیگران نماید و به آنان تهمت بزند، و یا حقوق انسانی‌شان را پایمال سازد. با جان و روان و دست و پا و سیما و سیرتی که به بارگاه خدا می‌رود و زمزمه *****. ۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. (صفحه ۳۱۸) می کند که: اِیّاکَ نَعْبُدُ، ... نباید ستم کند و یا به ستمکار تکیه نماید؛ نباید به این اعضاء و اندامها غذای حرام سرازیر کند و یا آنها را با نوشابه‌های مست کننده مسموم سازد. انبوه روایات، بیانگر این نکته است که نمازِ پیشوای استبدادگر پذیرفته نمی‌شود، نماز حرام‌خوار مورد قبول نمی‌افتد، نمازی که با روح خودکامگی و خودپرستی و خودپسندی خوانده شود بالاـ نمی‌رود، نمازی که همراه با قطع پیوندها باشد روح و جان ندارد، و این نیز گام دیگری در سازندگی نماز است. بار خدایا، به آیات انسان‌ساز و معنویت آفرین‌ات سوگند که ما را از نمازگزاران راستین و از تدبّر کنندگان به شرایط و بایسته‌ها و نبایسته‌های نماز واقعی، و از بر پا دارندگان فرهنگ نماز و فرهنگبانان آگاهی‌بخش و راه و رسم آزادمنشانه و بشردوستانه و عادلانه آن قرار ده! (صفحه ۳۱۹)

۲۸۹. آیه (آرامش، عشق و محبت دستاورد «ازدواج سنجیده» است)

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.(۲۱ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه هدف از ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است و با تعبیر پرمعنی «لِتَسْکُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این معنی در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. به راستی وجود همسران با این ویژگی‌ها برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود. این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که این دو جنس مکمل

یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هریک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند، وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرّد نماید). به هرحال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسؤولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می‌زند. هنگامی که انسان (صفحه ۳۲۰) از مرحله تجرّد به مرحله زندگی خانوادگی گام می‌گذارد، شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج. و اما مسأله «مَوَدَّت» و «رَحْمَت» در حقیقت ملاط و چسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پر شکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده و آن اجزاء مختلف باهم ارتباط و پیوند پیدا نکنند، «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد. آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است. فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد؛ ۱ «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد. ۲ «مودت» در مورد بزرگ‌ترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند. ۳ «مودت» غالبا جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» غالبا یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن «مودت» است و گاه خدمات بلا عوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد. البته آیه «مودت» و «رحمت» را میان دو همسر بیان می‌کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بَیْنَکُمْ» اشاره به همه انسان‌ها باشد که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است. (صفحه ۳۲۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابو مُسلِم»، این یکی از نعمت‌های گران خداست که از نوع انسان برای او همسر آفرید، چرا که انسان به همنوع و هم شکل خود گرایش و دلبستگی بیشتری دارد. منظور از مهر و دوستی، مهر و محبت میان دو همسر است که به گونه‌ای دل در گرو عشق و مهر یکدیگر می‌گذارند که هر کدام دیگری را از هرچیز دیگر بیشتر دوست می‌دارد. إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ بی‌گمان در این آفرینش همسر برای انسان از نوع او و نیز افشاندن بذر مهر و عشق در میان آنان، برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی از قدرت وصف‌ناپذیر و حکمت خداست. (صفحه ۳۲۲)

۲۹۰. آیه (گردشگری با هدف بررسی راز سقوط خانواده‌های پرقدرت)

اشاره

قُلْ سیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلُ کانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکینَ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که

قبل از شما بودند، چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند. (۴۲ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قصرها و کاخ‌های ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید، جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمایید و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوان‌های پوسیده آن‌ها را بنگرید. ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه شد؟ ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری «اکثر آنها مشرک بودند» «کانَ اَکْثَرُهُمْ مُشْرِکینَ» و شرک، امّ الفساد و مایه تباهی آنها شد. مسأله گردش در زمین(سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره‌های آل‌عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت و روم آمده که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (۲۰ / عنکبوت) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است. قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصا به مسلمانان دستور می‌دهد که از محیط محدود زندگی خود درآیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند و از این رهگذر اندوخته پرارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند. قدرت‌های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین‌ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده‌اند. قرآن می‌گوید: به جای این (صفحه ۳۲۳) جباران، شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیم‌های شیطانی آن ها، درس‌های رحمانی بیاموزید. عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه‌های شخصی، پر ارزش‌تر و مهم‌تر است، زیرا در این تجربه‌ها باید انسان زیان‌هایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آن که متحمل سوخت و زیانی شود، توشه گرانبهایی می‌اندوزد. دستور قرآن در زمینه «سیر در ارض» منطبق بر کامل‌ترین شیوه‌هایی است که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده و آن این که پس از فراگرفتن مسائل در کتاب‌ها، دست شاگردان را می‌گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آن چه خوانده‌اند، می‌برند. البته امروز نوع دیگری سیر در ارض به نام «جهانگردی» از طرف تمدن‌های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رایج شده که غالبا اهداف انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگ‌های ناسالم، عیاشی، هوس‌رانی، بی‌بند و باری و سرگرمی‌های ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است. اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ‌های سالم، تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت و گرفتن درس‌های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است. ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده است، چنان که در حدیثی چنین آمده است: «لا سِیاحَةَ فِی الْاِسْلامِ: سیاحت در اسلام نیست» و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شوند و بی‌آن که فعالیتی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می‌پرداختند و همچون رهبان‌ها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند. به تعبیر دیگر کار آنها «رهبانیت سیار» بود، در مقابل رهبان‌های ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع «سیاحت» را نیز محکوم می‌کند. (صفحه ۳۲۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و به آن حضرت می‌فرماید: قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما در روی زمین به سیر و گردش بپردازید و درباره سرنوشت پیشینیان به تحقیق و مطالعه دست زنید. واژه

«سیرُوا» به خاطر بیان اهمّیت و عظمت کار است تا مردم در این مورد به گردش و مطالعه پردازند و نه اینکه به راستی در این مورد فرمان رسیده و برای مردم لازم شده است که در زمین بگردند. «ابن عَبّاس» آورده است که: اگر کسی قرآن را به شایستگی مطالعه کند و در آیات آن نیک بیندیشد و پیام آن را دریابد، چنان است که گویی کران تا کران کره زمین را در مورد آگاهی از سرنوشت جامعه‌های گذشته کاویده و به گردش پرداخته است، چرا که در قرآن گزارش زندگی آنان و عوامل ظهور و سقوط و انحطاط و شکوفایی جامعه‌ها و تمدن‌ها آمده است. فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ و بنگرید که فرجام کار کسانی که پیش از شما بودند چگونه شد؟ آری، به آنان بگو در کران تا کران زمین بگردند و بنگرند که سروش فرمانروایان بیدادگر و خودکامه و جامعه‌های تبهکار و گمراه و مردم گناهکار و نافرمان به کجا انجامید و چگونه گرفتار عذاب خدا شدند؟! بنگرند که چگونه کاخ‌های بیدادشان بر سرشان فرو ریخت و به گور آنان تبدیل شد! در پایان آیه در اشاره به دلیل این نابودی و هلاکت می‌فرماید: كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ دلیل این کیفر و راز این سقوط و انحطاط، شرک و ناسپاسی و بیدادگری آنان بود، چرا که بیشتر آنان شرک‌گرا بودند و به جای آفریدگار هستی هواهای دل و لاف و گزاف‌ها و بت‌های رنگارنگ خود را می‌پرستیدند. (صفحه ۳۲۵)

۲۹۱. آیه (توصیه پدری حکیم به فرزندش)

اشاره

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت در حالی که او را موعظه می‌کرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکمت لقمان ایجاب می‌کند که قبل از هرچیز به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود. همان‌گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت‌ها رادر آستان کبریایی او هم درهم شکستن. قابل توجه این که لقمان حکیم، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می‌کند که شرک ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.(۱) و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی‌ارزشی را همتای او قرار دهند و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت‌بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

می‌دانیم که ستم و بیداد از نیاز و نقص بر می‌خیزد و ذات پاک و بی‌نیاز خدا از این آفت‌ها پاک و منزّه است، از این رو نباید برای او همتا و شریک گرفت؛ کسی که برای خدای یگانه شریک و نظیر می‌تراشد، در حقیقت او را نشناخته و در شناخت ذات پاک او به خود ستم روا داشته است و خود انسان مشرک است که بیدادگر و ناقص است. ***** ۱- «انَّ» و «لام» و «جمله اسمیه بودن» هر کدام یکی از اسباب تأکید است (صفحه ۳۲۶)

۲۹۲. آیه (دستور الهی درباره احترام و محبت فرزندان به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فى عامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لى وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصيرُ و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است. (۱۴ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چرا که «شیر» شیره جان مادر است. به دنبال آن می‌افزاید: همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است «وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ: مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می‌دهند» (۲۳۳ / بقره). البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هرحال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی و هم از نظر جسمی و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد. جالب این که در آغاز توصیه درباره هر دو می‌کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او می‌سازد. سپس می‌گوید: «أَنِ اشْكُرْ لى وَ لِوالِدَيْكَ». شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده‌دار (صفحه ۳۲۷) انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید: «إِلَيَّ الْمَصيرُ». آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش و همچنین در مورد شکر وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آن‌ها برآیید. بعضی از مفسران در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی درعصر جاهلیت بوده است). این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می‌کنند و این دردناک‌ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه روشنگری می‌کند که اصل حق‌شناسی و سپاسگزاری، در برابر هر نعمت دهنده‌ای لازم و نیکوست و به همین دلیل هم به فرزندان انسان رهنمود می‌دهند که نسبت به پدر و مادر که در حقیقت دو مربّی و دو آموزگار زندگی او هستند ارج گذارد و به آن دو نیکی کند. این احترام به پدر و مادر و سفارش آن دو، پس از فرمان سپاسگزاری از خدا آمده ****** ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۳۲۸) است، تا روشنگری کند که او آفریننده انسانها و تدبیرگر امور و شئون اوست و پدر و مادر

وسیله‌ای برای آفرینش و نگهداری او. آن‌گاه در ترسیم اهمیت نقش بزرگ مادر و تلاش و پایداری و دلسوزی او می‌فرماید: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ مادرش به او باردار گردید، در حالی که با رشد جنین به تدریج سست و ناتوان‌تر می‌شود. این تفسیر و دریافت از آیه شریفه از «حَسَن» و «ضَحّاک» است، امّا به باور «ابومسلم» منظور این است که: نطفه پدر و مادر است که هر دو سست و ناتوان هستند و خدا این انسان را از آن نطفه بی‌مقدار و ناچیز می‌آفریند. گروهی برآنند که: نطفه انسان، در آغازین روزهای آفرینشش، پدیده‌ای ناتوان و بی‌مقدار است، امّا براساس نظام و تدبیر آن نظام‌بخش دانا و توانا به تدریج نیرومند شده و پس از نُه ماه به صورت انسانی کامل جلوه‌گر می‌شود. و برخی نیز، همچون «ابن عَبّاس» و «قَتاده»، واژه «وَهْناً» ... را به مفهوم شدت و سختی و تلاشِ پس از تلاش و کوشش، تا مرحله ولادت کودک، تفسیر کرده‌اند. در ادامه آیه، قرآن در اشاره به کار بزرگ دیگر مادر در حق فرزندش می‌فرماید: وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ و پایان دوران شیرخوارگی کودک و باز گرفتن او از شیر مادر، پایان دو سالگی است، چرا که نوزاد پس از ولادت باید به مدت دوسال شیر بخورد و از نعمت غذای آماده و مناسبی که دستگاه آفرینش برایش فراهم آورده است بهره‌ور گردد. قرآن در این مورد در آیه دیگری می‌فرماید: وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ.(۱) مادران، فرزندانشان را دو سال کامل شیر می‌دهند. ***** ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۲۳۳. (صفحه ۳۲۹) و بدین‌سان قرآن روشنگری می‌کند که دوران شیرخوارگی انسان نیز به سان دوران بارداری مادر و رشد جنینِ این مادر است که نقش بزرگی در نگاهداری و پرستاری و سلامت کودک ایفا می‌کند. آن گاه می‌افزاید: أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَالِدَیْکَ ما به انسان سفارش کردیم که هم سپاس مرا که آفریدگار تو هستم بجا آور و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش که آن دو را وسیله‌ای برای آفرینش تو به عنوان مربّی و آموزگارت برگزیدم. با این بیان، جمله مورد بحث در حقیقت تفسیر و بیان روشن آغاز آیه است که می‌فرماید: وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ و لازم به یادآوری است که منظور از سپاسگزاری از خدا، فرمانبرداری از اوست و سپاس از پدر و مادر نیز نیکی و خوش رفتاری با آنان و رعایت حرمت و حقوق آنان است. إِلَیَّ الْمَصِیرُ و این هم هشداری جالب است که هان ای انسانها! به هوش باشید که بازگشت همه شما و فرجام کارتان تنها به سوی من است، بنابراین مراقب گفتار و عملکردتان باشید! (صفحه ۳۳۰)

۲۹۳. آیه («رابطه با پدر و مادر» نباید باعث تضعیف «رابطه با خدا» شود)

اشاره

وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم. (۱۵ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هرگز نباید رابطه خویشاوندی انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. تعبیر به «جاهَداکَ» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان این که سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند. وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ‌چیز معاوضه نکنند. ضمنا جمله «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی که به آن علم و آگاهی نداری» اشاره به این است که اگر فرضا دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست

و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند. باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» «وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً». از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار (صفحه ۳۳۱) و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مرز فرمانبرداری از پدر و مادر

در آیه مورد بحث در اشاره به مرز فرمانبرداری از پدر و مادر می‌فرماید: وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بی ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما و اگر پدر و مادر به ناروا کوشیدند و بر سر این موضوع با توجه به ستیزه و کشمکش بر خاستند تا چیزی را که به درستی و حقانیت آن دلیل و دانشی نداری، آن را شریک و همتای من سازی و در زندگی شرک ورزی، دیگر در اینجا از آنان فرمان مبر. این تعبیر در آیه که: آنچه را بدان دانش و آگاهی نداری، آن را به خدایی نگیر و با پرستش آن به خدای یکتا شرک مورز، بیانگر این نکته است که جز خدای یگانه، هرگز خدایی نیست؛ چرا که اگر بود نشانه‌های وجود و قدرت و دعوت او را می‌دیدیم و چون دلیل و نشانی از آن نیست پس وجود ندارد و آفریدگار و گرداننده جهان همان خدای یکتاست؛ بنابراین اگر پدر و مادرت بر آن شدند که تو را به شرک و بیداد بکشانند دیگر از آنان فرمان مبر. وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً آری، در شرک و بیداد آنان، همراه و همگام و فرمانبردار آنان مباش، امّا با آن دو در زندگی دنیا به طور شایسته و پسندیده‌ای رفتار کن و یاریشان رسان. وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ و از راه کسی که توبه کنان به سوی بارگاه من باز می گردد و قلب و فکر و دل خویشتن در گرو عشق ما نهاده است، پیروی نما؛ چرا که این پیام آوران و شایسته کرداران هستند که فرمانبردار من می‌باشند. ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ (صفحه ۳۳۲) پس بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود. فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن گاه است که شما را از حقیقت آنچه در زندگی این جهان انجام می‌دادید، آگاه خواهم ساخت.

پاره‌ای از اندرزهای لقمان

۱ در تفسیر آمده است که: لقمان در دوران جوانی خویش برای مردی ثروتمند و صاحب امکانات شبانی می کرد. روزی آن مرد ثروتمند نزد او آمد و گفت: هان ای لقمان! گوسفندی از گوسفندان مرا سر ببر و دو عضو از بهترین اعضا و اندام‌های آن را برایم بیاور. لقمان گوسفندی را سر برید و دل و زبان آن حیوان را برای او آورد وَ اَتاهُ بِالْقَلْبِ وَ اللِّسانِ. آن مرد نکته‌سنج پرسید: دلیل این گزینش چه بود؟ فَسَأَلَهُ عَنْ ذلِكَ؟ پاسخ داد: سرورم! این دو عضو از بهترین و نیکوترین اعضای بدن هستند، آن گاه که پاک و پاکیزه باشند و مسؤلانه رفتار کنند؛ و بدترین و پلیدترین‌ها خواهند بود، آن گاه که پلیدی پذیرند و تباه گردند، فَقالَ: اِنَّهُما لاَ طْيَبُ شَيْءٍ اذا طابا وَ اَخْبَثُ شَيْءٍ اذا خَبُثا(۱) ۲ روزی دوست و کارفرمای او به دستشویی رفت و توقّف وی در آنجا به طول انجامید. لقمان او را مخاطب ساخت و گفت: دوست عزیز! نشستن بسیار در دستشویی «کبد» را دردمند و بیماری بواسیر می‌آورد؛ حرارت بدن را به بخش‌های فوقانی بدن رسانده و باعث سردرد و بیماری مغز و اعصاب می گردد، بنابراین در دستشویی سبک بنشین و سبک برخیز! ۳ از نشانه‌های حکمت و خردمندی و خردورزی او این بود که پند و اندرزهای ****** ۱. تفسیر قُرْطُبی، ج ۱۴، ص

۶۲. (صفحه ۳۳۳) خود را در تابلو زیبایی نوشت و به دروازه باغ ملّی و پارک شهر آویخته تا مردم آنها را بخوانند و بهره‌ور گردند و بدین‌سان با خیرخواهی و مهر و زبان روشنگری و آگاهی دهی مردم را به ارزش‌ها فرا می‌خواند و از گناه و بیداد، طبیبانه هشدار می‌داد. ۴ روزی از لقمان پرسیدند: به باور شما بدترین انسان‌ها کیست؟ او پاسخ داد: کسی که در برابر دیدگان مردم، بی‌باک و بدون حیا و آزرم دست به گناه و بیداد یازد و از افکار عمومی و داوری ملّی پروا نکند. اَیُّ النّاسِ شَرٌّ؟ قالَ: الَّذی لایُبالی اَن یَراهُ النّاسُ مُسیئاً. ۵ از او پرسیدند: چرا پوست تو رنگین و سیما و چهره‌ات زیبا و پر جاذبه نیست؟ پاسخ داد: از نقش و سیما و چهره من عیب می‌جویی یا از نقش آفرین و پدیدآورنده آن، کدامیک؟ ۶ روزی به حضور حضرت داود علیه‌السلام شرفیاب گردید و دید آن بزرگوار چیزی می‌بافد، امّا چون تا آن روز «زره» ندیده بود ندانست که او «زره» می‌بافد. خواست از آن حضرت بپرسد که چه می‌کنی؟ امّا حکمت و فرزانگی‌اش او را به شکیبایی فرمان داد ساعتی گذشت و کار بافتن «زره» به پایان رسید و آن گاه «داود» آن را به تن کرد و فرمود: چه لباس خوبی برای رزم و پیکار است! «لقمان» آن گاه دریافت که آنچه را «داود» می‌بافت «زره» بود و از آن در میدان‌های پیکار برای حفاظت از بدن در برابر تیرها و نیزه‌های دشمن بهره می‌برند. او با دریافت این حقیقت گفت: سکوت متفکرانه حکمتی است ارزشمند، امّا دریغ که آراستگان به این ویژگی اخلاقی و انسانی در میان جامعه، در شمار اندکند! فَقالَ: اَلصَّمْتُ حِکْمَةٌ وَ قَلیلٌ فاعِلُهُ. حضرت داود که سخن سنجیده او را می‌شنید، اندکی در مورد آن اندیشید و فرمود راستی که تو انسانی فرزانه‌ای و واژه ارزشمند «حکیم» زیبنده توست. ۷ و نیز آورده‌اند که آن مرد فرزانه و پدر نمونه روزی دست فرزندش را گرفت و (صفحه ۳۳۴) در حالی که او را اندرز می‌داد گفت: یا بُنَیَّ! اِنَّ الدُّنْیا بَحْرٌ عَمیقٌ وَ قَدْ هَلَکَ فیها عالَمٌ کَثیرٌ، فَاجْعَلْ سَفینَتَکَ فیهِ الْایمانَ بِاللّهِ وَ اجْعَلْ شِراعَهَا التَّوَکُّلَ عَلَی اللّهِ وَ اجْعَلْ زادَکَ تَقْوَی اللّهِ فَاِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللّهِ وَ اِنْ هَلَکْتَ فَبِذُنُوبِکَ(۱) هان ای پسرکم! دنیا دریای ژرف و بی‌کران است که دانشوران و دانشمندان بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ بر این باور برای نجات خویش ایمان آگاهانه و عاشقانه و خالصانه به خدا را در این جهان کشتی نجات خود ساز و بادبان آن را توکل و اعتماد به پروردگار قرار ده و زاد و توشه و وسایل سفرت را پروای خدا برگزین، آن گاه اگر در این دریای ژرف از غرق شدن نجات یافتی بدان که نجات و رهایی‌ات به مهر و بخشایش خداست و اگر نابود شدی آگاه باش که به کیفر گناه و بیداد خودت به هلاکت افتاده‌ای! ۸ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در باره لقمان فرمود: او در پند و اندرز حکیمانه‌اش به فرزند خویش گفت: فرزندم! در سفرهای خود هماره چیزهایی، نظیر شمشیر، کفش، عمامه، لباس‌های موردنیاز، ظرف آب، سوزن و نخ خیاطی، داروهای ضروری و دیگر اقلامی که به کار خود همراهانت خواهد آمد به همراه داشته باش و با همسفرانت در هر کار شایسته و سازنده‌ای، جز گناه و نافرمانی خدا همگام و همکار باش! وَ کُنْ لِاَصْحابِکَ مُوافِقاً اِلّا فی مَعْصِیَةِ اللّهِ.(۲) و نیز افزود: هان ای فرزند عزیز! هنگامی که با گروهی به سفر می‌روی، در کارهای مربوط به خود و آنان اهل تبادل نظر و بهره‌وری از اندیشه‌های همه را از یاد نبر و با آنان مشورت نما. هماره چهره‌ای شاد و گشاده داشته باش و آنچه به همراه آورده‌ای سخاوتمندانه به آنان ببخش و آنان را نیز بهره‌ور ساز! هنگامی که تو را دعوت کردند، ****** ۱. مَنْ لا یَحْضُرُهُ الْفَقیهُ، ج ۲، ص ۲۸، ح ۲۴۵۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳، (کِتابُ الْعَقْل و الْجَهل). ۲. مَحاسِن بَرْقی، ص ۳۷۵. (صفحه ۳۳۵) دعوتشان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند، آنان را یاری کن! از سکوت تفکّرانگیز بهره‌گیر و نماز و نیایش با خدا، بسیار داشته باش! در زندگی سخاوتمند باش و در آب و نان و مرکب و امکانات دیگران را بهره‌ور ساز. به هنگام نیاز به گواهی و شهادت، به حق و عدالت گواهی ده و اگر با تو مشورت شد، دیدگاه شایسته و بایسته خود را از آنان دریغ مدار! پسرم! در هیچ کاری نیندیشیده وارد مشو و در هیچ مشورتی نسنجیده پاسخ مده، بلکه بسیار بیندیش و آن گاه دیدگاه دقیق و نظر درست و کارسازت را اعلام نما. هماره در حال ایستاده یا نشسته، غذا خوردن یا نماز و نیایش، فکر خود را به کار انداز و خردمندی و خردورزی را از یاد مبر. تا مشورتی که با تو شده است نظری نیکو و سازنده بیان داری و پاسخی راهگشا بدهی، چرا که وقتی کسی خیرخواهی‌اش را درباره مشورت کننده خالص و صاف نسازد خدا اندیشه و

بینش را از او می گیرد. اگر دوستانت حرکت کردند تو نیز حرکت کنی؛ و اگر آنان به کار درستی دست زدند تو نیز همکارشان باش. به سخن کسی که از تو بزرگتر است گوش جان سپار و هماره به هنگام پاسخگویی به دوستانت و خواسته عادلانه آنان پاسخ مثبت ده، چرا که پاسخ منفی در تقاضاها و خواسته‌های عادلانه ناپسند است و از ناتوانی انسان خبر می‌دهد. پسرکم! اگر در راه سفر جادّه را گم کردید، درکنارش فرود آیید و تدبیری بیندیشید تا راه درست را بیابید و اگر در تصمیم خود دستخوش تردید شدید، بیندیشید و شکیبایی ورزید تا درست تصمیم بگیرید؛ اگر در راه، یک نفر را تنها دیدید، هرگز از او راهنمایی نخواهید و راه گم کرده را از او مپرسید و مجویید، چرا که ممکن است او دزد و خطرناک باشد و یا به سان شیطان شما را به بیراهه کشد. اگر دو تن را دیدید، از آن دو نیز برحذر باشید مگر آنکه به درستی آنان اطمینان یابید، چرا که انسان به وسیله دو چشم خود می‌تواند حق را بنگرد و بشناسد. هان ای فرزند عزیزم! هنگامی که زمان انجام نماز رسید هرگز برای کاری دیگر آن (صفحه ۳۳۶) را به وقت دیگر مینداز، بلکه در اوّل وقت نماز گزار و آن گاه از پی کارهای دیگر برو، چرا که نماز به سان وامی معنوی است که باید در هنگامه مقرر ادا گردد. اگر نماز به صورت جماعت بر پا می‌شود، تو نیز نمازت را با آنان بخوان، اگر چه در شرایط سخت و یا میدان کارزار باشی! پسرم! هرگز برروی مرکب نخواب، چرا که ممکن است جان خویش به خطر افکنی و از پا درآیی و این از فرزانگی به دور است بلکه در جایی به استراحت پرداز که بتوانی با اندیشه‌ای آرام و خاطری آسوده بخوابی و خطری تو را تهدید نکند. هنگامی که از سفر بازگشتی، پس از رسیدن به منزل نخست به کار و علوفه مرکب خویش برسی و آن گاه به کار خود. منزلگاه خویشتن را در سرزمینی خوش آب و هوا و پرگل و لاله و سرسبز و پرطراوت برگزین و هنگامی که در جایی فرود آمدی نخست دو رکعت نماز بگذار و به هنگام حرکت نیز چنین کن و بر ساکنان آن درود نثار نما، چرا که در هر سرزمینی فرشتگانی هستند. پسرکم! اگر توانستی پیش از خوردن غذا نخست مقداری از آن را در راه تقرب به خدا انفاق نما و آن گاه خود بخور. هنگامی که بر مرکب سواری کتاب خدا را به شایستگی تلاوت کن و در انجام هر کاری به ویژه کارهای خطیر خدای یکتا را ستایش کن و از او یاری بخواه و با او نیایش نما. هرگز همه شب را به سفر مباش و هرگز در راه سفر به آواز خوانی مپرداز.(۱) ۱۰ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: به خدای سوگند نه به خاطر نژاد و تبار، به «لقمان» نعمت‌گران حکمت و بینش ارزانی گردید و نه به خاطر دارایی و ثروت بسیار و نه قدرت اندام و زیبایی چهره؛ بلکه بدان دلیل این نعمت به او ارزانی گردید که در انجام فرمان خدا و دوری جستن از نافرمانی و گناه پرتلاش و پر اخلاص بود. او هماره چهره‌ای آرام داشت و فکر ژرف و عمیق و هوشی تیز! او روزها هرگز ***** ۱. اُصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۵؛ تفسیر بَیْضاوی، ثَعْلَبی ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۳۷) نمی‌خوابید و در حضور دیگران هرگز تکیه نمی‌داد و پایش را دراز نمی‌کرد. در برابر دیدگان مردم آب دهان نمی‌ریخت و عمر خود را بیهوده صرف کاری نمی‌کرد. از فرط خویشتن‌داری کسی او را در حال شستشوی بدن و یا غسل ندید و در راه دین باوری و دینداری و حفظ دینِ خود از ترس گناه نخندید و خشم نگرفت و با کسی شوخی نکرد. او برای ارزش‌های مادّی و زرق و برق دنیا، آن گاه که بر او روی آورد شادمانی نکرد و زمانی که دنیا به او پشت کرد نیز اندوهگین نگردید. شمار فرزندانش بسیار بود و از شگفتی‌های روزگار، بیشتر آنان پیش از خودِ لقمان مردند، امّا او برای هیچ یک از آنان نگریست. هرگز از کنار دو انسانی که در کشمکش بودند نگذشت، جز اینکه آنان را آشتی داد و هرگز سخنی را نپذیرفت جز اینکه نخست مفهوم و گوینده آن را دریافت و شناخت. او هماره در نشست دین شناسان و دانشوران شرکت می‌جست و نزد داوران و قاضیان و فرمانروایان می‌رفت و ضمن اندرز دادن آنان بر گرفتاریشان تأسف می‌خورد. او بر فرمانروایان عادلی که با خدا و عدالت آشنا بودند و همه قدرت‌ها و ثروت‌ها را از آن خدا می‌دانستند مهر می‌ورزید و دعا می‌کرد و از زورمداران و خودکامگان دوری می‌جست. او هرآنچه را برای پیکار با هوای نفس لازم بود و انسان را قدرت و نیرومندی می‌بخشید، همه را فرا می‌گرفت و کدروتهای روح و جان را با خردورزی و اندیشه و ژرف‌نگری و عبرت‌آموزی مداوا می‌کرد. آنچه در راه هدفِ مقدس و آرمانش مفید بود دل می‌بست و از

آنچه برای هـدف مقدسـش مفیـد نبود چشم می‌پوشـید؛ آری، به پاداش این راه و رسم و این اندیشه و عملکرد لقمان بود که نعمت حکمت به او ارزانی گردید. (صفحه ۳۳۸)

۲۹۴. آیه (هشت سفارش کلیدی لقمان به پسرش)

اشاره

یـا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَٔ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ پسـرم! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌رسـد با اسـتقامت و شـکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسـی است. (۱۷ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ (امر به نمـاز): نماز مهمترین پیونـد تو با خالق است، نماز قلب تو را بیـدار و روح تو را با مصـفّی و زنـدگی تو را روشن می‌سازد. آثـار گناه را از جانت می‌شویـد، نور ایمان را در سـرای قلبت پرتو افکن می‌دارد و تو را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد. ۲ و ۳ (امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها): بعد از برنامه نماز به مهم‌ترین دسـتور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته می‌گوید: «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ». ۴ (صبر و پشـتکار): بعد از این سه دسـتور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچـون سـر نسـبت بـه تن است، پرداخته می‌گویـد: «و وَ اصْبِرْ عَلی مـا أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور» مسـلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه‌جو، گنه‌کاران آلـوده و خودخـواه، بـه آسـانی تسـلیم نمی‌شونـد و حتی در مقـام اذیـت و آزار و متهـم سـاختن آمران به معروف و ناهیـان از منکر برمی‌آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی‌توان براین مشکلات پیروز شد. «عَزْم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عَزْمُ الاُمُور» در اینجـا یا به معنی کارهایی است که دسـتور مؤکـد از سوی پروردگار به آن داده شـده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آن است. (صفحه ۳۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پسـر جـانم! نمـاز را که راز پیونـد انسـان بـا آفریـدگار خویش است به پا دار و همه نمازهای مقررّ را در دقت شایسـته و بایسـته و با شرایط درست آنها بخوان. گفتنی است که واژه «بُنَیّ» به صورت «تصـغیر» نشان از مهر و محبت پـدر نمونه و فرزانه به فرزند خویش اسـت کـه در آغـاز پـاره‌ای از آیـات آمـده است. وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و مردم را به کارهـای خداپسـندانه و فرمـانبرداری از ذات پـاک آفریدگار هستی فراخوان. وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ و از کارهای ناپسـند هشدار ده و بازدار. واژه «مُنْکَر» به مفهوم کار ناپسـند و ناروایی است که نافرمـان خـدا به شـمار آمـده و خرد سـالم و دین و آیین آسـمان آن را گنـاه می‌شـمارد و از انجـامش باز می‌دارد و در برابر آن «معروف» می‌باشد که منظور کار پسـندیده و عادلانه‌ای است که خرد درست و دین آسمان مردم را به انجام آن بر می‌انگیزد. وَاصْبِرْ عَلی مَا أَصَابَکَ و در برابر رنج و گرفتاری‌هایی که در این راه بر تو می‌رسد شـکیبایی قهرمانانه پیشه‌ساز. این تفسـیر و روشنگری در مورد آیه شریفه از امیر مؤمنان علیه‌السلام است. إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بی‌گمان این از اراده استوار و تصمیم آهنین انسان در انجام کارهـای شایسـته و دوری گزیـدن از بـدیها و نارواهـا است. گفتنی است که واژه «عزم» به مفهوم اراده اسـتوار و تزلزل‌ناپـذیر انسان می‌باشد که پیش از هر اقدام و انجام هر کاری نخست تصمیم می‌گیرد و آن گاه به انجام آن روی می‌آورد و این اراده و تصمیم در

برابر دو دلی و تردید قرار دارد. امّا به باور پاره‌ای واژه «حَزْم» به مفهوم مهیّا شدن برای انجام کاری آمده و واژه «عَزْم» تصمیم آهنین و استوارتر آغاز و انجام آن است؛ درست همان‌گونه که گفته می‌شود: در راه انجام شایسته کار، نخست پیرامون آن درست بیندیش و آن گاه پس از روشن شدن چگونگی آن اقدام نما. (صفحه ۳۴۰)

۲۹۵. آیه

اشاره

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ «پسرم!» با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۸ / لقمان) وَ اقْصِدْ فی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است.(۱۹ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۵ و ۶ (پرهیز از تکبر و غرور): «تُصَعِّر» از ماده «صَعَر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «مَرَح» به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است. «مُخْتالٍ» از ماده «خیال» و «خُیَلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. «فَخُورٍ» از ماده «فَخْر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می‌کند (تفاوت «مُخْتال» و «فَخُور» در این است که اولی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی است). و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنایی و دیگر خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتربینی فرو می‌برند و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند. مخصوصا با توجه به ریشه لغوی «صَعَرَ» روشن می‌شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است وگرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیّلات نمی‌شود. ناگفته پیدا است که منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هرچیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان (صفحه ۳۴۱) می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است. آیه اوّل «حَمیر» جمع «حِمار» به معنی خر است. «نهی» از «خود برتر بینی» و «خودپسندی» که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و دیگری سبب می‌شود که انسان خود را در حد کمال پندارد و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد. ۷ و ۸ (اعتدال در رفتار و گفتار): آیه دومّ «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن» است، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است. و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز است. قابل توجه این که ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده‌تر از صدای خران هست (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می‌کند، گوشت اندامش فرو می‌ریزد). ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت‌کننده بودن با زشت‌تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می‌شنود از همه زشت‌تر است همان صدای الاغ می‌باشد، که نعره‌ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است. نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی‌دلیل بودن، چرا

که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی‌جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی‌هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می‌دهد. و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده است که هرگاه صدای الاغ بلند می‌شود شیطانی را دیده است. بعضی گفته‌اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ. به هر حال از همه این سخن‌ها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد. (صفحه ۳۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تُصَعِّرُ: از ریشه «صَعَر» برگرفته شده و به مفهوم نوعی بیماری دامی است که شتر گرفتار شده و گردنش کج می‌شود. مَرَح: آفتِ مستی و غروری است که از بسیاری نعمت و امکانات، گریبانگیر ظالمان و خود کامگان می‌گردد. مُخْتال: از ریشه «خِیال» و به مفهوم کسی است که خود بزرگ بین است و خود را برتر از دیگران می‌پندارد. فَخُور: این واژه از ریشه «فَخْر» برگرفته شده و به مفهوم کسی است که فخرفروشی می‌کند. چهره‌ات را با خودکامگی و به خود نازیدن، از مردم بر متاب! و اگر کسی با تو سخنی می‌گوید، با روی آوردن به دیگری و رویگردانی از او وی را کوچک مشمار. یادآوری می‌گردد که از «ابن عَبّاس» نیز این دیدگاه را آورده‌اند؛ و نیز از ششمین امام نور حضرت صادق روایتی رسیده است که این تفسیر را تایید می‌کند. در ادبیات و فرهنگ عرب هنگامی که شتری بیمار گردیده و گردنش برای همیشه کج شده است، می‌گویند: «اَصابَ البَعیرَ صَعَرٌ» به این شتر مرضی رسیده است که به گردنش آسیب وارد آورده و آن را کج کرده است. با این بیان گویی «لقمان» در اندرز خود به فرزندش می‌گوید: پسرم! چهره‌ات را با تکبر و ناز از مردم بر متاب، چرا که هیچ بیماری اخلاقی برای انسان زیانبارتر از خود بزرگ بینی و غرور نیست. «مُجاهِد» در این مورد آورده است که: اگر میان انسان با دیگری کشمکشی پدید آید و آن گاه آزردگی و رنجش آن درگیری باعث شود که انسان به هنگام دیدار فرد مورد نظر از او روی برتابد، این روی برتافتن را «صعر» می‌گویند. و «عِکْرِمَه» می‌گوید: منظور این است که فردی به دیگری سلام کند، امّا او از روی کبر و غرور چهره برتابد و گردنکشی کند. (صفحه ۳۴۳) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً و در روی زمین خرامان و مغرور گام بر مدار! إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ چرا که خدا هیچ عنصر متکبّر و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد. حَمیر: جمع واژه «حِمار» به مفهوم «خر» آمده است. وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ پسرم! در راه رفتن خویش میانه‌رو و معتدل باشی و به آرامی و وقار گام سپار. آیه مورد بحث، به سان این آیه شریفه است که در وصف بندگان شایسته خدای مهربان می‌فرماید: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً (۱) و بندگان خدای رحمان آن کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و وقار راه می‌روند. «قَتاده» در این مورد بر آن است که منظور فروتنی در راه رفتن است و لقمان به فرزندش اندرز می‌دهد که در راه رفتن خویش فروتنی پیشه سازد. و «سعید بن جُبَیر» می‌گوید: منظور این است که: به هنگام راه رفتن با کبر و غرور گام برمدار. وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ و صدای خویش را فرود آور و فریاد مزن، بلکه به آرامی و فروتنی با پروردگارت سخن بگو. به باور پاره‌ای منظور این است که: به هنگام سخن، صدای خویشتن را بلند نکن و فریاد مزن، بلکه به آرامی و وقار سخن بگو! ***** ۱. سوره فُرْقان، آیه ۶۳. (صفحه ۳۴۴) إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ چرا که ناخوش آیندترین و زشت‌ترین صداها صدای خران است. «قَتاده» می‌گوید: آری، زشت‌ترین صداها صدای خران است، چرا که آغاز صدای آنها «زَفیر» و پایانش «شَهیق» است. با این بیان پدر نمونه در اندرز انسان‌ساز خویش به فرزندش، او را به میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن فرمان می‌دهد. از «زید بن علی» آورده‌اند که: منظور صدای نخراشیده انسان‌های مغرور و تربیت نیافته است که به سان صدای حیوان مورد اشاره است؛ و بدین‌سان عناصر فرومایه و بی‌ادب را قرآن شریف به چهارپایان تشبیه می‌کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور عطسه زدن بسیار بلند و ناسنجیده و یا فریاد برآوردن و بانگ زدن کسی است که بدون هیچ نیاز به پرخاش و فریاد، صدای خود را به گونه‌ای بلند می‌کند که از وقار و شکوه و زیبایی می‌افتد؛ روشن است

که اگر در این کار هدفی درست داشته باشد و یا برای انجام کار شایسته و بایسته‌ای، به سان تلاوت قرآن و ... صدای خود را بلند کند، هرگز شامل این هشدار نمی گردد. (صفحه ۳۴۵)

۲۹۶. آیه (در روز قیامت «ارتباطات خانوادگی» کارساز نیست)

اشاره

یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ای مردم! از خدا بپرهیزید و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را، مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان شما را مغرور سازد. (۳۳ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدء است و دستور دوم توجه به معاد و پاداش و کیفر، بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند و می‌داند و ثبت و ضبط می کند و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود. جمله «لا یَجْزی» از ماده «جزا» است و «جزا» از نظر لغت به دو معنی آمده؛ یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: «جَزاهُ اللّهُ خَیْرا: خداوند او را پاداش خیر داد»). و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است «لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: هیچ پدری، مسؤولیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی‌نشیند و از او کفایت نمی کند». ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود و به مقدار آن است. به هرحال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی‌پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیک‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند هیچ‌کدام به فکر دیگری نیستند. در پایان آیه انسان‌ها را از دو چیز برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ». در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده (صفحه ۳۴۶) می‌شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که زرق و برق دنیا، واقعیت‌ها را در نظر او دگرگون سازد و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که وسوسه‌های شیطانی او را فریب دهد و مغرور سازد و از مبدء و معاد دور کند. اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی کند و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یَجْزی: بی‌نیاز می کند، بسنده می‌نماید. در آیه مورد بحث قرآن روی سخن را به مردم نموده و در هشداری سخت می‌فرماید: یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ هان ای مردم! پروای پروردگارتان را پیشه سازید و از او بترسید و مقررات او را محترم شمارید! وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ و از روزی بترسید که نه پدری به کار فرزندش خواهد آمد و گناه او را به دوش خواهد کشید؛ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً و نه فرزندی به کار پدرش خواهد آمد و عذابی را از او دور خواهد ساخت. به بیان دیگر، منظور این است که: نه پدری فرزند خویش را بسنده و بی‌نیاز می‌سازد و نه فرزندی پدرش را؛ چرا که هر کدام در اندیشه نجات خویشند و به دیگری

نمی‌توانند یاری برسانند. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا (صفحه ۳۴۷) به یقین وعده خدا در مورد فرارسیدن روز رستاخیز و پاداش و کیفر کارها حق است و در آن تخلّف نخواهد شد؛ پس مباد که زندگی زودگذر این جهان و زرق و برق فناپذیر آن شما را بفریبد؛ و این حقیقت، که چند روزی به شما فرصت و مهلت داده شد و در کنار نعمت‌های رنگارنگ خدا روزگار می‌گذرانید، فرجام زندگی و مرگ و جهان پس از مرگ و پاداش کیفر عملکردها را از یاد ببرید! وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ و مباد که شیطان فریبه کار شما را فریب دهد. به باور گروهی از جمله «مُجاهِد»، منظور از فریبنده در آیه شریفه، شیطان است. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، هر آنچه انسان را مغرور سازد و او را به گناه و ستم سوق داده و از فرمانبرداری خدا غافل سازد، فریبنده و فریبه کار است، خواه شیطان باشد یا امید کاذب، یا هر آفت دیگرا! در روایت است که: اَلْکَیِّسُ مَنْ هانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لَها بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْفاجِرُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَ تَمَنّی عَلَی اللّهِ.(۱) انسان هوشمند و زیرک آن کسی است که آینده‌نگر باشد و برای پس از مرگ کار کند و سرمایه‌گذاری نماید؛ و گناه پیشه آن کسی است که از هوس‌های خود پیروی نموده و در همان حال از بارگاه خدا آرزوی عافیت و نجات داشته باشد. ***** ۱. مُسْنَد احمد، ج ۵، ص ۱۰۵ / ۱۶۶۷۴؛ مُسْنَد تِرْمِذی، ج ۴، ۶۳۸ / ۲۴۵۹. (صفحه ۳۴۸)

۲۹۷. آیه (تقدّم اراده و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر اراده و خواست مؤمنین)

اشاره

النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یک دیگر از مؤمنان و مهاجران در آن چه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است. (۶ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آیه به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال نظام «مُؤاخات» می‌پردازد. توضیح این‌که: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید. پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، مسأله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت. به این ترتیب که میان «مهاجران» و «انصار» (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق‌العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجا برقرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود. آیه فوق نازل شد و «نظام مواخات» را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد. بنابراین نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود، (برخلاف نظام پسر خواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می‌بایست پس از بر طرف شدن حالت فوق‌العاده ابطال گردد و چنین شد. منتهی در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین» و «بودن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله مادر» به عنوان مقدمه ذکر شده‌است، می‌فرماید: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است». «و همسران (صفحه ۳۴۹) او مادران مؤمنین محسوب می‌شوند». با این که پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله پدر و همسران او به منزله مادران مؤمنین هستند،

هیچ‌گاه از آنها ارث نمی‌برند، چگونه می‌توان انتظار داشت که پسر خوانده‌ها وارث گردند. سپس می‌افزاید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آن چه خدا مقرر داشته است اولی هستند: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ». ولی با این‌حال برای این که راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند، هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد، در پایان آیه اضافه می‌کند: «مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید این مانعی ندارد: إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلى أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً». و در آخرین مرحله برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر می‌فرماید: «این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است: کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً». قرآن در این آیه اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به مسلمانان به طور مطلق ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» صلی الله علیه و آله از خود او نیز اولی است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم در مسایل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسایل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسب به خودش اولی است و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد. از این مسأله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است. این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است. اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود (صفحه ۳۵۰) را تحت‌الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود: «لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی یَکُونَ هَواهُ تَبَعا لِما جِئْتُ بِهِ: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آن چه من از سوی خدا آورده‌ام باشد». (۱) و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است: «وَالَّذی نَفْسی بِیَدِه لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ نَفْسِه وَ مالِه وَ وَلَدِه وَ النّاسِ اَجْمَعینَ: قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که من نزد او محبوب‌تر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم» (۲). قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می‌گوید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند». باز تأکید می‌کنیم این سخن، مفهومش این نیست که خداوند متعال بندگانش را دربست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای مقام عصمت است و به مصداق «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی» (۳ و ۴ / نجم) هر چه می‌گوید سخن خدا است و از ناحیه او است و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربان‌تر است. این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی و هم در مسایل شخصی و فردی است. به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسؤولیت‌های سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَنَا اَوْلی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِه وَ مَنْ تَرَکَ مالاً فَلِلْوارِثِ وَ مَنْ تَرَکَ دَیْنا اَوْ ضِیاعا فَاِلَیَّ وَ عَلَیَّ: من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است». (۳) ***** ۱- «تفسیر فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر فی ظلال» ذیل آیه مورد بحث. ۳- در وسایل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۵۵۱، این سخن از امام صادق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. (صفحه ۳۵۱) (باید توجه داشت که «ضیاع» در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند و تعبیر «دَیْن» قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

اولویت خویشاوندان نسبت به دیگران در ارث

سومین حکم، مسأله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس «هجرت» و «مؤاخات» تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر و یا انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می‌بردند، این امر یک حکم موقّتی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آن ها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده است). لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولو الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد. البته قراینی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استحبابی، زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می کند. در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان ارث نسبت به یکدیگر است و به تعبیر دیگر در اینجا «مُفَضَّلٌ عَلَيْهِم» مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُهاجِرينَ). بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: «خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند و اما این که خویشاوندان چگونه ارث می‌برند؟ و بر چه معیار و ضابطه‌ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است. چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مسأله بهره‌مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می گذارد این حکم با جمله «اِلّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلى اَوْلِيائِكُمْ مُعْرُوفا» (مگر این که بخواهید به دوستانتان (صفحه ۳۵۲) نیکی کنید) بیان شده است و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می‌تواند در یک سوم از اموالش درباره هر کس مایل باشد انجام دهد. به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان، به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی‌شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است ولی در هر حال مشروط به این می‌باشد که زاید بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف‌نظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد. روایات زیادی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه فوق در مورد «اُولُو الاْرْحام» نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مسأله «ارث اموال» تفسیر شده، همان‌گونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مسأله «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام تفسیر گردیده است. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند، امام فرمود: «این درباره فرزندان حسین نازل شده» و هنگامی که راوی سؤال کرد: «آیا این درباره ارث اموال نیست»؟ امام فرمود: «نه، درباره حکومت و ولایت است». بدیهی است منظور از این احادیث نفی مسأله ارث اموال نیست، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث خلافت و ولایت را. این توارث هیچ گونه شباهتی به مسأله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است به خاطر شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می‌شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آن چه ابراهیم برای فرزندان خود از خدا می‌خواهد و خداوند به او می گوید: امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته‌اند نمی‌رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است. و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل امام حسین می گوییم: سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم و وارث موسی و عیسی و محمدی ... که این ارثی است در (صفحه ۳۵۳) جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

پاره‌ای از مفسّران آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به فرمان خدا دست به هجرت زد و از «مکّه» به «مدینه» رفت، در آنجا به فرمان خدا به طور موقت قانون «مُؤاخات» را برقرار ساخت و براساس آن مقرّر گردید که هریک از مهاجران مسلمان با یکی از مسلمان «انصار» دست برادری به هم بسپارند و به سان دو برادر واقعی از یکدیگر ارث برند. این اصل و پیامدهای آن در جامعه نوبنیاد اسلامی برقرار گردید، به همین جهت هنگامی که مسلمانی جهان را بدرود می گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله میراث او را به برادر عقیدتی‌اش می‌داد و به نزدیکان نسبی او که شرک گرا بودند چیزی نمی‌رسید؛ امّا روشن بود که این برنامه و احکام جنبه موقت داشت، به همین دلیل با فرود نخستین آیه مورد بحث حکم قانون «مُؤاخات» فسخ و حکم ارث براساس قانون خویشاوندی جایگزین آن گردید و پیامبر خدا به مردم رسانید و روشنگری فرمود که: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ ... و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان، در آنچه خدا در موضوع ارث مقرر داشته است سزاوارترند ... آنچه آمد، از «کَلْبی» روایت شده است و «قَتاده» نیز در این مورد می‌افزاید: براساس قانون «موأخات»، پیش از فرود این آیه شریفه مردم مسلمان براساس ایمان و هجرت ارث می‌بردند و کسانی که به خاطر ایمان هجرت نکرده بودند، از مسلمانان ***** ۱- این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» جلد ۳، صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ نقل کرده است. (صفحه ۳۵۴) مهاجر ارثی نمی‌بردند، امّا با فرود آیه مورد اشاره و دیگر آیات مربوط به ارث، دگرباره حکم ارث براساس خویشاوندی مقرر گردید و بدین وسیله قانونِ «مُؤاخات» در نظام ارث فسخ شد.

موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی

در آیه مورد بحث قرآن شریف به ترسیم چند اصل اساسی و مقررات مربوط به آنها پرداخته و پیش از همه می‌فرماید: اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم توحیدگرا و با ایمان از خود آنان سزاوارتر است. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، به باور «ابن عَبّاس» و «عَطاء» منظور این است که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از خود مردم با ایمان در دعوت به حق و عدالت و فرمان دادن به کاری زیبنده‌تر و سزاوارتر است و اگر آن حضرت به چیزی دعوت کرد و یا به کاری فرمان داد، گرچه انجام آن بر خلاف تمایل و خواست خودشان بود، پیروی از آن حضرت واجب است و باید گفتار و هشدار آن بزرگوار را بر نظر خویش مقدّم دارند. پاره‌ای در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام آماده شدن برای پیکار «تبوک» همه مردم با ایمان را به آماده باش و حرکت فرا خواند، امّا پاره‌ای گفتند: ما برای حرکت باید از پدر و مادر خویش اجازه بگیریم و رضایت و موافقت آنان را جلب نماییم؛ درست در آن هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب پاک او فرود آمد که: پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم توحیدگرا و با ایمان از خود آنان یا پدر و مادرشان برای تصمیم‌گیری سزاوارتر است(۱) اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ***** ۱. در مورد اختیارات پیامبر (ص)، به دلیل وحی و رسالت و مقام والای عصمت از خود آن حضرت آورده‌اند که فرمود: «ما مِنْ مُؤْمِنٍ اِلّا وَ اَنَا اَوْلَی النّاسِ بِهِ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ» هیچ انسان توحیدگرایی نیست، جز اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اَولی هستم. صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۴۵؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۵۱. (صفحه ۳۵۵) «مُجاهِد» آورده است که: هر پیامبری پدر جامعه و مردم خویش بود و براین اساس است که مردم توحیدگرا و با ایمان نیز با هم برادرند، چرا که از دیدگاه ادیان الهی به ویژه اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله پدر مردم است. قرآن در مورد ابراهیم می‌فرماید: مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ (... ۱) آیین پدرتان ابراهیم نیز این گونه بود و بدین وسیله او را پدر یکتا پرستان جهان می‌خواند. و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز فرمود: اَنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هذِهِ الْاُمَّةِ(۲) من و علی علیه‌السلام پدران این امت هستیم. واژه «اَنْفُس» در آیه مورد بحث، جمع واژه «نَفْس» به مفهوم نفیس‌ترین و ارجمندترین اعضاء وجود انسان، یا دستگاه خرد و

دریافت اوست. پاره‌ای بر آنند که ممکن است این واژه از «تنفس» به مفهوم نفس کشیدن باشد و برخی نیز بر این باورند که ممکن است از «نِفاسَه» برگرفته شده باشد که در آن صورت به معنای ارزشمندترین و گرامی‌ترین اعضاء سازمان وجود انسان به شمار می‌رود. در ادامه آیه شریفه قرآن در اشاره به حکم دیگری می‌فرماید: وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به سان مادران مردم با ایمانند. منظور این است که آنان در حرمت ازدواج به سان مادر آنان به شمار می‌روند و نیز رعایت احترام و گرامیداشت آنان بر همگان لازم است، امّا مادران حقیقی مردم نیستند و چرا که در این صورت می‌بایست دخترانشان نیز خواهران مردم به شمار روند و ازدواج با آنان ناروا اعلام گردد، در حالی که می‌دانیم چنین نیست. با این بیان منظور همان دو چیزی بود که به آنها اشاره رفت: یکی ناروا بودن ازدواج با آنان و دیگر رعایت احترام و گرامیداشت شان، به همین جهت است که نگاه کردن بر آنان ناروا شناخته شده است؛ و نیز مردم با ایمان از آنان ارث نمی‌برند و آنان نیز از ***** ۱. سوره حَج، آیه ۷۸. ۲. عُیُونُ أَخبارِ الرِّضا، ج ۲، ص ۸۰ / ۲۹. (صفحه ۳۵۶) مردم ارث نمی‌برند؛ براین باور است که «شافعی» می‌گوید: این فراز از آیه شریفه تنها حرمت ابدی ازدواج با آنان را می‌رساند و به مردم با ایمان اعلام می‌کند که آنان را به سان مادران خود گرامی بدارند، امّا این به مفهوم آن نیست که می‌توان با آنان به صورت مادر و خواهر سفر کرد و یا در جایی خلوت به گفت و شنود پرداخت. آری، این مفهوم مادری همان است که از «عایشه» آورده‌اند که: زنی به او مادر خطاب کرد، امّا وی گفت: من مادر شما نیستم، بلکه مادر مردان شما مردم با ایمان هستم. و به همین جهت است که به خواهران و برادران همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌توان «خالُ الْمُؤْمِنین» و «خالَةُ الْمُؤْمِنِین» گفت.(۱) «شافعی» در این مورد می‌گوید: تاریخ گواه است که «زُبَیْر» با «اَسْماء» دختر «ابوبکر» ازدواج کرد و نگفت که او «خالَةُ الْمُؤْمِنین» خاله مردم با ایمان است. وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ و نزدیکان و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان در آنچه خدا در موضوع ارث بری مقرّر داشته است سزاوارترند. گفتنی است که این جمله از آیه مورد بحث به وسیله آخرین آیه سوره اَنْفال تفسیر شده است که می‌فرماید: وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبِعْضٍ فی کِتابِ اللّه.(۲) و خویشاوندی نسبت به یکدیگر، از دیگر انسانها در کتاب خدا سزاوارترند. با این بیان آفریدگار انسان پس از اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در این آیه شریفه مادران مردم با ایمان عنوان داد، از پی آن موضوع ارث گذاری و ارث بری را طرح کرد تا روشن سازد که این عنوان مادری همسرانِ پیامبر صلی الله علیه و آله به این معنا نیست که ***** ۱. با این بیان کسانی که روی هدف‌های سیاسی، «معاویه» را «خالُ الْمُؤْمِنین» عنوان دادند، به زشت‌گویی دست یازیده و آن عنصر خودکامه و فریبه کار را در راه به ذلّت کشیدن دنیای اسلام یاری کرده‌اند. ۲. سوره اَنْفال، آیه ۷۵. (صفحه ۳۵۷) آنان از مردم با ایمان و یا مردم از آنان ارث می‌برند، بلکه سیستم ارث بری تنها براساس خویشاوندی نسبی و سببی است. و خویشاوندان و نزدیکان مردم با ایمان هم برخی از برخی دیگر در ارث‌بری سزاوارترند. به باور پاره‌ای نظیر آیه مورد بحث این است که: و خویشاوندان و نزدیکان برخی در ارث بردن از برخی از مردم با ایمان که انصار و مهاجران باشند سزاوارترند؛ امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از ایمان آوردگان، کسانی هستند که با هم پیمان برادری دارند و یا از مکّه به مدینه هجرت نمودند و از این دو راه از یکدیگر ارث می‌برند. با این بیان آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که ارث بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ می‌گردد و پس از فرود این آیه سیستم ارث‌بری براساس خویشاوندی است. این نزدیکان و خویشاوندانند که به تناسب پیوند و نزدیکی خویش ارث می‌برند و کسانی که به سان فرزند، از برادر و خواهر یا عمو و عمه و دایی و خاله به کسی نزدیکترند، به ارث‌بری سزاوارترند. إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان کاری پسندیده انجام دهید و از راه وصیت نیک به یک سوم از دارایی خویش چیزی به آنان به ارث گذارید. به باور مفسّران، این استثناء، منقطع می‌باشد و منظور این است که: امّا اگر شما به دوستان با ایمان و یا هم پیمانهای خود از راه وصیت نیک بر یک سوم از اموالتان بهره‌ای بگذارید این کار پسندیده است. «سُدی» در این مورد می‌گوید: منظور از این بیان، وصیت نمودن انسان با ایمان در ثلث دارایی‌اش به سود دوستان

خویش است. امّا پاره‌ای برآنند که وقتی موضوع ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ گردید، قرآن شریف در این آیه شریفه راه وصیت نیک در حق دوستان و آشنایان در یک سوم از ثروت را طرح کرد. (صفحه ۳۵۸) گروهی از جمله «محمد بن حَنَفیّه» برآنند که منظور وصیت پسندیده درحق نزدیکان شرک‌گراست؛ امّا برخی این وصیت را درست ندانسته‌اند، چرا که قرآن می‌فرماید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیاءَ (... ۱) هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید ... بسیاری از حقوق‌دانان اهل سنت این وصیت را درست اعلام کرده و برآنند که وصیت به سود نزدیکان کافر رواست، امّا از دیدگاه فقهای ما اگر نزدیکان شرک‌گرایی انسان پدر و مادر یا فرزند او باشند، می‌تواند از راه وصیت بر یک سوم دارایی‌اش برای آنان بهره‌ای در نظر گیرد و ارثی بگذارد، امّا اگر جز اینها باشند درست نیست. کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا این فسخ ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» و سیستم ارث‌بری از راه خویشاوندی در کتاب خدا به ثبت رسیده است. به باور پاره‌ای منظور از کتاب در آیه شریفه، لوح محفوظ و به باور پاره‌ای دیگر منظور «تورات» است. ***** ۱. سوره مُمْتَحِنِه، آیه ۱. (صفحه ۳۵۹)

۲۹۸. آیه (نحوه زندگی و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه خانواده‌ها الگو و سرمشق است)

اشاره

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْاخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیرا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (۲۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اُسْوَةٌ» در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابراین معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ‌اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومش این است که برای شما در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید. بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جنگ که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات با همسر و اعضای خانواده و رفتار ایشان، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی لحظه‌ای (صفحه ۳۶۰) غافل نمی‌ماند و در عین حال از راه‌های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدان‌ها است. جالب این‌که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی که دارای سه ویژگی هستند، امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است

و ذکر خداونـد تـداوم بخش آن، زیرا بـدون شـک کسـی که از چنین ایمـانی قلبش سـرشار نباشـد، قـادر به قـدم گذاشـتن در جای قدم‌های پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تأسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی با آن شـهامت و شـجاعتش در همه میدان‌های جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سـخنی که در نهج‌البلاغه آمده می‌فرماید: «کُنّا اِذا احْمَرَّ الْبأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ اللّهِ صـلی الله علیه و آله فَلَمْ یَکُنْ اَحَـدٌ مِنّا اَقْرَبَ اِلَیِّ الْعَـدُوِّ مِنْهُ: هرگـاه آتش جنگ، سـخت شـعله‌ور می‌شـد ما به رسول‌اللّه پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مترقی‌ترین الگو برای همه عصرها و نسل‌ها

واژه «اُسْوَه»، از «اِتِّساء» می‌باشد، درست همان گونه که واژه «قُدْوَه» از «اِقْتِداء» آمده است. این واژه اسم است که در جای مصدر قرار گرفته و در اصـل به مفهوم حـالتی است که انسـان به هنگـام الگوگیری و پیروی از دیگری به خود می‌گیریـد؛ با این بیان منظور این است که: برای شما بندگان خدا در الگو گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله، اگر به او اقتدا می‌کردید و او را در یاری حق و عدالت و شکیبایی در راه خدا سرمشق قرار می‌دادید پیروی شایسته و نیکویی است. شما به او بنگرید که چگونه دامان همت بر کمر زده و آستین شـجاعت و شهامت ***** ۱- «نهـج البلاغه»، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله ۹. (صفحه ۳۶۱) بالا کشـیده و در جهاد و تلاش شـکیبایی و پایـداری پیشـه سـاخته است! به او بنگریـد که چگـونه بر شکسـتن دنـدانهایش در پیکـار «اُحُـد» و شـکافته شـدن پیشانی‌اش شـکیبایی ورزیـد و پشت به دشـمن خیره‌سر و اصـلاح‌ستیز نکرد؛ به او بنگریـد که چگونه بر شـهادت عموی ارجمنـدش «حمزه» پایـداری ورزید و با شـکیبایی بر همه رنجها و فشارها و مصـیبت‌ها دوشادوش شـما و پیشتر از همه شـما با جان و تن با شـما مواسات نمود. آیا به راستی شـما ایمان آوردگان به سان او فـداکاری و مواسات پیشه ساختید و دگر دوستی و مردم خواهی را راه و رسـم خـود قرار دادیـد؟! لِمَنْ کانَ یَرْجُو اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیرًا ایـن جمله در حقیقت بـدل از «لکم» می‌باشـد و این الگوگیری و سـرمشق نیکو و سرفراز را ویژه کسانی می‌سازد که به این سه ویژگی آراسته‌اند: ۱ برای آن کسی که به راستی به خدا امید می‌بندد و به او ایمان دارد، ۲ و برای آن کسـی که به روز بازپسین امید می‌دارد و در فرارسیدن آن تردید ندارد، ۳ و آن کسی که خـدای یکتـا و بی‌همتـا را بسـیار یـاد می‌کنـد. به باور «ابن عَبّاس» منظور این است که این الگوگیری برای آن کسـی است که به پاداش و نعمتی که نزد خداست امید می‌دارد و به روز باز پسین ایمان دارد. وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیرًا و خدا را فراوان یاد می‌کند. این ویژگی بدان دلیل است که هر کسـی به یاد خدا باشد، فرمان‌های او را پیروی نموده و از هشدارهایش هشدار می‌پذیرد، امّا آنکه به یاد خدا نباشد این گونه نیست. (صفحه ۳۶۲)

۲۹۹. آیه (گناه یا ثواب خانواده‌های شاخص مضاعف است)

اشاره

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍٔ مُبَیِّنَهٍٔ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرا ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. (۳۰ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از «فاحِشَهٍٔ مُبَیِّنَهٍٔ» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصیت سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد. شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسایل اسلامی باتوجه به تماس دایم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آن ها، بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس‌تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه. از همه این‌ها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می‌زند و این خود گناه دیگری محسوب می‌شود و مستوجب عذاب دیگری است. اما این که می‌فرماید: «این کار بر خدا آسان است» اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می‌گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد. گرچه آیه فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد و خانواده‌های دیگر که موقعیتی در جامعه (صفحه ۳۶۳) دارند نیز صادق است. این گونه افراد تنها متعلق به خویش نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد و بعدی تعلق به جامعه و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند، لذا اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است. لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «یُغْفَرُ لِلْجاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبا قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعالِمِ ذَنْبٌ واحِدٌ: هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود» (۱). از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان‌گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم: «اِنَّ الثَّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ: پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است». (۲) و در حدیث دیگری از امام باقر آمده است: «اِنَّما یُداقُّ اللّهُ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیا: خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سخت‌گیری می‌کند».(۳) حتی در روایتی از امام صادق آمده است که «توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد»، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود: «اِنَّمَا التَّوْبَهُٔ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍٔ: توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام دهند» (۱۷/نساء) (۴). از این جا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد به خصوص این که «راغب» در «مفردات» در معنی «ضِعْف» می‌گوید: «ضاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ اِلَیْهِ مِثْلَهُ فَصاعِدا: آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم» (دقت کنید). روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه ***** ۱- «اصول کافی» جلد اول، صفحه ۳۷. ۲- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۳- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۴- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۳۸. (صفحه ۳۶۴) دیگری بر این مدعا است. اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هان ای زنان پیامبر! هر کدام از شما دست به گناه زشت و آشکاری دست یازید، در سرای آخرت عذاب او دو چندان خواهد بود؛ چرا که هر کدام از شما به خاطر افتخار همسری پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت، از نعمت‌های

ویژه‌ای بهره‌ور است و باید سپاسگزاری آن نعمت‌های ارزشمند و گران باشد؛ و چنین کسی در صورتی که به این نعمت‌های ارجدار ناسپاسی ورزد و دست به گناه و زشتی زند، کیفر او نیز بیشتر خواهد بود. (صفحه ۳۶۵)

۳۰۰. آیه

اشاره

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِه وَ تَعْمَلْ صالِحا نُؤْتِها اَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقا کَریما و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل‌صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرارزشی برای او فراهم ساخته‌ایم. (۳۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَقْنُتْ» از ماده «قُنُوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند. در اینجا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلْ صالِحا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد. «رِزْق کَریم» معنی گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می‌گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای دیگر: و هر کس از شما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرمانبرداری از خدا و نیایش و دعا و قنوت در نماز مداومت ورزد و میان خود و پروردگارش کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد. ابوحمزه شمالی، از حضرت سجّاد علیه السلام آورده است که فرمود: اِنّی لأَرْجُو لِلْمُحْسِنینَ مِنّا اَجْرَیْنِ وَ اَخافُ عَلَی الْمُسیءِ مِنّا اَنْ یُضاعَفَ لَهُ الْعَذابَ ضِعْفَیْنِ کَما وُعِدَ اَزْواجُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله (۱) من بر این امید هستم که برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و از این هراسانم که بر گناهکاران ما نیز کیفر و عذابی دو برابر در نظر گرفته شود؛ چرا که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه هشدار داده شده است. ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ص ۳۳۹، ۴۶۴. (صفحه ۳۶۶) و نیز آورده‌اند که مردی به آن حضرت گفت: سرورم! شما خاندان پر افتخاری هستید که هماره مورد مهر و بخشایش خدایید: اِنَّکُمْ اَهْلُ بَیْتٍ مَغْفُورٌ لَکُمْ. نَحْنُ اَحْری اَنْ یَجْرِیَ فینا ما اَجْرَی اللّهُ فی اَزْواجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنْ اَنْ نَکُونَ کَما تَقُولُ (... ۱) ما سزاوارترین کسانی هستیم که آنچه خدا در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد و مقرّر فرمود در مورد ما مقرر دارد، نه آن گونه که تو می‌گویی؛ ما برای نیکوکارانمان، دو پاداش می‌شناسیم، همان‌گونه که برای گناهکارانمان دو کیفر را انتظار می‌بریم؛ و آن گاه به تلاوت دو آیه مورد بحث پرداخت. اِنّا نَری لِمُحْسِنِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الاْجْرِ وَ لِمُسیئِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ، ثُمَّ قَرَأَ الاْیَتَیْنِ ... در آخرین جمله از آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَریماً و برایش رزق و روزی ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. به باور پاره‌ای منظور از روزی ارزشمند، آن پاداش و رزقی است که از هر آفت و بلا سالم و مصون باشد. ***** ۱. بِحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۵. (صفحه ۳۶۷)

۳۰۱. آیه

اشاره

یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِن اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا ای همسران پیامبر! شما هم‌چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابراین به گونه‌ای هوس انگیز نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید. (۳۲ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت. و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصا به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسایل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ». بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویید، نه هم‌چون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگویید. تعبیر به «الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ: کسی که در دل او بیماری است» تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند. در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا». در حقیقت جمله «لا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا» اشاره به (صفحه ۳۶۸) محتوای سخن. البته «قَوْلَ مَعْرُوف: گفتار نیک و شایسته» معنی وسیعی دارد که علاوه بر آن چه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند. ضمنا جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن عبّاس» تفسیر آیه این است که: هان ای زنان پیامبر! شما در بارگاه خدا به سان زنان شایسته کردار نیستید، اگر پروا پیشه سازید، بلکه مقام شما در بارگاه آفریدگارتان با آراسته شدن به تقوا، از آنان بسیار بالاتر و برتر است؛ او شما را به خاطر پیوندتان با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دارد و به شما پرمهرتر است و پاداش‌تان را پرشکوه می‌سازد. در آیه شریفه روشنگری می‌گردد که این مقام ارجمند و موقعیت والا و پاداش پرشکوه آنان تنها به خاطر پیوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت نیست، بلکه به خاطر ایمان و اخلاص و پیشه ساختن پروای خداست که چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد. فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ بنابراین در گفتار خویش و شیوه ادای واژه‌ها و جملات با دیگران، نرمش نشان ندهید و به گونه‌ای که برخی از زنان بی‌شخصیت با ناز و کرشمه و گمراهگرانه سخن می‌گویند، سخن نگویید. پاره‌ای برآنند که برای زن زیبنده است که به هنگام سخن گفتن با بیگانه، با صدای خشن و جدّی سخن گوید، چرا که این شیوه گفتار هر گونه بداندیشی را از دل‌های ناپاک دور می‌سازد. وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و هماره به صورت شایسته و خداپسندانه‌ای سخن بگویید؛ به گونه‌ای که هم از هر

گونه برچسب خوردن و مورد اتهام قرار گرفتن از سوی بیماردلان در امان باشید و هم درست‌اندیشان در مورد شما تردیدی روا ندارند و گفتار و شیوه گفتارتان هماهنگ با اسلام باشد. (صفحه ۳۶۹)

۳۰۲. آیه

اشاره

وَ قَرْنَ فی بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِالْأُولی وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَاتينَ الزَّكوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرا و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (۳۳ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«قَرْنَ» از ماده «وَقار» به معنی سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت. «تَبَرُّج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «بَرَج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. واژه «رِجْس» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه این‌ها.(۱) «تَطْهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اِذْهاب رِجْس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود. اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهرا همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره‌های آنها نمایان بود. و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را ازاین گونه اعمال بازمی‌دارد. بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو، ***** ۱- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رِجْس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است. (صفحه ۳۷۰) مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکّدتر و جدّی‌تری از این کار پرهیز کند. به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش‌گویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش‌بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند. ولی نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه ۱۴۳ و سوره مائده آیه ۵۰ و سوره فتح آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه» جاهلیتی است که بعدا پیدا خواهد شد (همچون عصر ما). بالاخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می‌فرماید: «وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَ اتينَ الزَّكوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ و رَسُولَهُ». اگر در میان عبادات روی نماز و زکات، تکیه می‌کند به خاطر آن است که نماز مهم‌ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با

خلق خدا محسوب می‌شود. و اما جمله «وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرا می‌گیرد. این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد. در پایان آیه می‌افزاید: «اِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا». تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً ـ برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله «یُرِیدَ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است وگرنه اراده تشریعی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود اراده تکوینی (صفحه ۳۷۱) موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته‌ایم پاسخ این سخن روشن می‌شود و در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان‌گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد. تعبیر «اهل بیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در این‌جا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از «اهل‌بیت پیامبر» صلی الله علیه و آله در آیه فوق منحصرا پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین. تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» چنین می‌گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن با آیاتی بر خورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند، قرآن پر است از این گونه بحث‌ها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است». مفسر بزرگ نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «اِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ...» همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع‌آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن (صفحه ۳۷۲) در کنار این آیات قرار داده شده است. پاسخ سومی این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم هستند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

آیه تطهیر نشان روشن «عصمت اهل بیت» است

بعضی از مفسران، «رِجْس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» همچون «زنا» دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرِّجْس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجس هستند و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (۳۰ / حج، ۹۰ / مائده، ۱۲۵ / توبه، ۱۴۵ / انعام). و با توجه به این

که اراده الهی تخلف‌ناپـذیر است و جمله «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصا با توجه به کلمه «اِنَّما» که برای حصـر و تأکیـد است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است. این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دسـتورها شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت نـدارد بنابراین با مفهوم کلمه اِنَّمـا سازگـار نمی‌باشـد. پس این اراده مستمر اشـاره به یک نوع امـداد الهی است که اهل‌بیت را بر عصـمت و ادامه آن یاری می‌دهـد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار نـدارد (چنان که قبلاً شـرح دادیم). در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمـده است: «عَصَـمَکُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ امَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَرَّکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْکُمُ (صـفحه ۳۷۳) الرِّجْسَ وَ طَهَرَّکُمْ تَطْهیرا: خداونـد شـما را از لغزش‌هـا حفـظ کرد و از فتنه انحرافـات در امـان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملا تطهیر نمود». با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مـؤنث» به «جمـع مـذکر» دلیـل بر این است که این آیه محتـوایی جـدای از آن آیـات دارد). به همین دلیـل حتـی کسـانی که آیه را مخصوص به پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم‌السـلام ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قایل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامـل می‌شود و هم همسـران پیـامبر صـلی الله علیه و آله را. ولی روایـات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهـد آیه مخصـوص این بزرگواران است و همسـران دراین معنی داخـل نیسـتند هر چنـد از احـترام متنـاسب برخوردارنـد. اینک بخشـی از آن روایـات را ذیلاًـ از نظر می‌گـذرانیم: ۱ روایـاتی که از خود همسـران پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده می‌گویـد: «هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشـمول این آیه نیستید». از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسـیر خود از «ام‌سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیهاالسلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسـین را صـدا کن، آنها را آورد، سـپس غـذا خوردنـد بعـد پیامبر صـلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: «اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ عِتْرَتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا: خداونـدا! این‌هـا خانـدان مننـد، پلیـدی را از آنهـا دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا آیه «اِنَّما یُریدُ اللّهُ» نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شـما هسـتم ای رسول خدا، فرمود: «اِنَّکَ اِلی خَیْرٍ: تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه (صفحه ۳۷۴) نیستی)(۱). و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردنـد (با تأسف) گفت: این یک تقـدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی از او سؤال کردند چنین گفت: «آیا از من درباره کسـی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسـی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسـین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوندا! این‌ها خاندان مننـد و حامیـان من، رجس را از آنهـا ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم «ای رسول خـدا آیا من هم از آنها هسـتم؟» فرمود: «دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی). (۲) ۲ روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها اسـتفاده می‌شود، پیامبر صـلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسـین را فراخواند و یا آنها به خدمت آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: خداوندا! این‌ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «اِنَّما یُریـدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» نازل گردیـد. دانشـمند معروف حاکم حسـکانی نیشابوری در «شواهد

التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.(۳) در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده است *****۱- «طبرسی» در «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث، این حدیث به طرق دیگر نیز از «ام سلمه» به همین مضمون نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد ۲، صفحه ۵۶، به بعد مراجعه شود). ۲- «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۳۱ به بعد. (صفحه ۳۷۵) که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل‌بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ خاصَّتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا». (۱) ۳ در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیهاالسلام می‌گذشت صدا می‌زد: «اَلصَّلوةَ یا اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَّهِرَکُمْ تَطْهیرا: هنگام نماز است ای اهل‌بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است. (۲) در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «پیامبر این برنامه را تا هشت ماه ادامه داد». (۳) حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۴) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا نه ماه به طور مداوم درکنار خانه فاطمه علیهاالسلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ‌کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا می‌شنیدند (دقت کنید). با این‌حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این *****۱- درالمنثور، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۱۱. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۸ و ۲۹. ۴- «درالمنثور» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۷۶) پنج تن می‌دانند. قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه‌کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعا در لابلای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است. ۴ روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد «این آیه تنها در مورد پنج تن نازل شده است: نَزَلَتْ فی خَمْسَةٍ: فی رَسُولِ اللّهِ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ».. (۱) این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند. از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد. (۲) نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل‌سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است. (۳) از همه این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد. بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت. عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین

زنان اسلام ***** ۱- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۵. ۲- به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود. ۳- به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود. (صفحه ۳۷۷) است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ و در سراها و خانه‌های خودتان قرار و آرام گیرید! واژه «قَرْن» اگر از ماده و ریشه «قَرار» باشد، به آنان دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانند و بیرون نروند، امّا اگر از ریشه «وَقار» باشد، به آنان سفارش می کند که در رفتار و کردار خویش وزین و باوقار باشند و به سبک‌سری و رفتار و کرداری که زیبنده آنان نیست، نزدیک نشوند و رفت و آمد بی‌جا ننمایند. وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَی و به سان روش زنان دوران جاهلیتِ نخستین به خودنمایی نپردازید و آنگونه در برابر مردم پدیدار نشوید و یا زینت و زیور خود را به نمایش نگذارید. به باور «قَتادَه» و «مُجاهِد»، واژه «تَبَرُّج» به مفهوم خرامان خرامان راه رفتن و خودنمایی کردن است. امّا به باور پاره‌ای منظور این است که روسری خود را بر اندازد، امّا بی‌آنکه آن را گره زند و گلوبند و گوشواره‌هایش را نهان سازد، در کوچه و خیابان به راه افتد. این شیوه در جاهلیت میان زنان سبکسر رواج داشت و آیه از این روش ناپسند و زشت هشدار می‌دهد. «قَتادَه» می گوید: منظور از جاهلیتِ نخستین، روزگار تیره و تار پیش از اسلام است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ و شما زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را آن گونه که شایسته‌است، با همه شرایط آن به پا دارید. ***** ۱- «استیعاب» و «صحیح بخاری» و «مسلم» (طبق نقل المراجعات)، صفحه ۲۲۹، نامه ۷۲. (صفحه ۳۷۸) وَ آتِینَ الزَّکَاةَ و زکات را بپردازید. وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و خدا و پیامبرش را فرمان برید و دستور و هشدار آنها را بپذیرید. و در آخرین فراز از آیه شریفه روی سخن را به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌سازد و می‌فرماید: إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا هان ای خاندان پیامبر! خدا تنها می‌خواهد از شما پلیدی و ناپاکی را دور سازد و آن گونه که شایسته و بایسته است شما را پاک و پاکیزه گرداند. به باور «ابن عبّاس»، واژه «رِجْس» به مفهوم کار شیطانی و زشتی است که خشنودی خدا را به همراه ندارد؛ واژه «اَلْبَیْت» با الف و لام برای عَهْد و تعریف آمده و منظور از آن، خانه رسالت و کانون وحی است و در فرهنگ عرب به آنچه بدان پناه می‌برند، «بَیْت» گفته می‌شود و از این دیدگاه است که برای تبار و نسب، «بَیْت» و بُیُوت به کار رفته است. از دیدگاه برخی منظور از «بَیْت»، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه است و اصل آن، همانان هستند که آن حضرت آنها را در آن سکونت داد و در خانه آنان را به سوی آن مسجد باز نهاد، امّا همه درب‌های خانه‌های دیگران را بست؛ و همه مردم مسلمان در این مورد اتفاق نظر دارند که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نظر آیه است. امّا در این مورد که، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند دو نظر است: ۱ «عِکْرِمَه» بر آن است که منظور همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که در آغاز آیه شریفه روی سخن با آنان است. ۲ امّا انبوهی از دانشوران و دانشمندان، از جمله «ابوسعید خِدری»، «اَنَس»، «واثِلَه»، «عایشه» و «اُمّ‌سَلَمه»، دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برآنند که منظور آیه شریفه وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و حسن و حسین و دخت گرانقدر او فاطمه است که درود خدا بر آنان باد و آیه شریفه ویژه این پنج نور مقدس است. اِنَّ الْآیَةَ مُخْتَصَّةٌ بِرَسُولِ اللّهِ وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام (۱) ***** ۱. تفسیر طَبَری، ج ۲۲، ص ۵؛ تفسیر کَشّاف، ج ۸، ص ۳۳۹؛ شَواهِدُ التَّنْزیل، حاکم حَسَکانی، ج ۲، ص ۱۰. (صفحه ۳۷۹)

روشنگری روایات در خصوص «اهل بیت» در آیه تطهیر

روایات بسیاری که از محدّثان و دانشمندان شیعه و سنی در این مورد رسیده است، همه گواه بر این حقیقت است که منظور از «اَهْلَ الْبَیْت» در آیه مورد بحث، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه هیچ کس دیگر؛ و نیز روشنگری می کند که: اعضا این خاندان پرشکوه همان پنج وجود گرانمایه‌اند و بس. برای نمونه: «ابوحمزه ثُمالی» در تفسیرش در این مورد، از همسر ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله «اُمّ سَلَمَه» آورده است که: روزی دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه نزد آن حضرت آمد و سوپی خاصّ برای پدرش آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: فاطمه جان! همسر ارجمند و دو فرزند دلبندت حسن و حسین را نزدم دعوت کن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آنان رابه خانه پدر فراخواند و همگی از آن غذا خوردند؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسای خیبری را بر سر آنان برافراشته داشت و رو به بارگاه خدا برد و نیایشگرانه گفت: اَللّهُمَّ هؤُلاء اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً(۱) بار خدایا! اینان خاندان گرانمایه من هستند، پس پلیدی و آلودگی را هماره از آنان دور داشته و آنان را آن گونه که باید پاک و پاکیزه دار. «اُمّ سَلَمه» می گوید: من با دیدن این منظره دل‌انگیز و آن نیایش شورآفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن شدم که خود را در شمار آنان درآورده و مشمول دعای آن حضرت گردم، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اُمّ سَلَمه! تو به خیر و سلامتِ در عقیده خواهی ماند، امّا از اینان نیستی. و نیز از دوّمین امام نور حضرت حسن علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: لَمّا نَزَلَتْ آیَةُ التَّطْهیرِ جَمَعَنا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ اِیّاهُ فی کَساءٍ لِاُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قالَ: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی.(۲) هنگامی که آیه تطهیر فرود آمد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ما را به همراه خویش در زیر کساء نشاند و آن گاه دست‌ها را به سوی آسمان گشود و نیایشگرانه گفت: پروردگارا! اینان خاندان و نزدیکان من هستند، پس پلیدی را هماره از اینان دور بدار. ***** ۱. تفسیر طَبَری، ج ۲۲، ص ۶. ۲. شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۲، ص ۵۶، ص ۹۲ ۱۰. (صفحه ۳۸۰)

دیدگاه پیروان مذهب اهل بیت در آیه تطهیر

به باور پیروان مذهب اهل بیت آیه مبارکه تطهیر ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیه‌السلام است، چرا که واژه «اِنَّما» برای اثبات مطلبِ پس از خود و برای انحصار است، از این رو هنگامی که گفته می‌شود: اِنَّما لَکَ عِنْدی دِرْهَمٌ و یا زمانی گفته می‌شود: اِنَّما فِی الدّارِ زَیْدٌ، مفهوم آن این است تنها برای تو نزد من درهم و دینار است، نه برای دیگری و یا فقط «زید» در خانه است و بس؛ با این بیان این اراده و خواست خدا در آیه شریفه، یا خواست و اراده تنهاست و یا اراده و خواستن ویژه است که از پی خویش پاک داشتن و دور ساختن آنان از هر گونه لغزش و گناه و مصونیتِ آن پنج نور مقدس را به ارمغان می‌آورد؛ روشن است که این اراده نمی‌تواند خواست تشریعی خدا باشد، چرا که چنین خواست و اراده‌ای شامل همه انسان‌ها می‌شود و خدا برای همه، درست‌اندیشی و شایسته‌کرداری را خواسته است و نه برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اختصاصی و انحصاری؛ و از آنجایی که این بیان در راه ستایش و مدح آنان فرود آمده است، هیچ تردیدی نمی‌ماند که خواست و اراده خدا در آیه شریفه همان خواست تکوینی برای مصون داشتن آنان از هر پلیدی و گناه و لغزشِ موردنظر آفریدگار هستی است و این موهبت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست. و نیز از آنجایی که برای ما روشن است که جز این پنج وجود گرانمایه هیچ کس دیگر از خاندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله، عصمت و مصون بود نشان از گناه و لغزش ثابت نیست، پس آیه شریفه ویژه همان پنج وجود مقدس است و آنانند که خدا وجود ارزشمندشان را پاک و پاکیزه خواسته و آنان را الگو و سرمشق بندگانش قرار داده است. (صفحه ۳۸۱)

۳۰۳. آیه

اشاره

وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ مِنْ ایاتِ اللّهِ وَ الْحِکْمَهِْ اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفا خَبیرا و آن چه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است. (۳۴ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله طنین افکن است، به طور شایسته‌ای از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای. در این که میان «آیات اللّه» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز را بیان می‌کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید. سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفا خَبیرا». اشاره به این که او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسایل با خبر و آگاه است و نیات شما را به خوبی می‌داند و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است. این درصورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است. این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم باهم منافات ندارند و قابل جمع هستند. (صفحه ۳۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه از قرآن و سنّت در خانه‌هایتان تلاوت می‌گردد، حفظ کنید تا همواره آنها را به خاطر داشته باشید و بر اساس آنها رفتار نمایید. با این بیان در این آیه آنان تشویق می‌گردند که آیات قرآن را به خاطر بسپارند و به سخنان سرشار از حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او دل دهند و با حفظ آنها در گفتار و تبادل نظر خویش براساس آنها سخن گویند. این فرمان گرچه در مرحله نخست به آنان داده می‌شود، امّا در حقیقت دستوری است به همه زنان و دختران جامعه و همه پیروان قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله که در تبادل آراء و اندیشه‌ها معصوم عمل کنند و از بافته‌ها و یافته‌های زورمدارانه و بر اساس هوا و هوس و یا آلوده به شرک و خرافات دوری جویند. إِنَّ اللَّهَ کَانَ لَطِیفا خَبِیرًا چرا که خدا همواره دقیق و آگاه است. به باور برخی، به یقین خدا در تدبیر امور جهان و رساندن خیر و برکت به آفریدگانش دانا و توانا و از مصالح و مفاسد کارهایی که به دست مردم انجام می‌شود آگاه است؛ از این رو آنان را به کارهای شایسته و سودبخش فرمان داده و از رفتار و کردار زیانبار باز می‌دارد. (صفحه ۳۸۳)

۳۰۴. آیه (وضعیت اقتصادی برتر معیار ارزش معنوی گذاری انسان‌ها نیست)

اشاره

وَ ما اَرْسَلْنا فی قَرْیَهٍْ مِنْ نَذیرٍ اِلاّ قالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُمْ بِه کافِرُونَ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آنها (همان‌ها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آن چه شما فرستاده شده‌اید، کافر هستیم. (۳۴ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها و گناه و فساد بیم می‌دادند. «مُترَفُوها» جمع «مُتْرَف» از مادّه «تَرَفْ» به معنی تنعم است و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است.(۱) آری معمولاً کسانی که در صفّ اول مخالفین انبیاء بودند، این گروه مُترَف طغیان‌گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می‌دیدند، لذا فورا به مبارزه برمی‌خاستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه شریفه به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یادآوری می کند که مردم شهر و دیار او نیز به همان راه جامعه‌ها و نسل‌های پیشین رفته‌اند، چرا که رهروان راه توحیدی و پیامبران پیشین نیز همین مردم محروم و یا متوسط جامعه بوده‌اند، نه زرداران و انحصارگران امکانات مردم. ***** ۱- «لسان‌العرب»، جلد ۹، صفحه ۱۷. (صفحه ۳۸۴)

۳۰۵. آیه

اشاره

وَ قالُوا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالاً وَ اَوْلادا وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. (۳۵ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده و هم نیروی انسانی بسیار و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیّت ما، در نزد او است «وما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ). مگر خداوند عزیز کرده‌های خود را هم مجازات می کند؟ اگر ما مطرود درگاه او بودیم، این‌همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کثرت اموال و اولاد دلیل برتری انسان نیست

بدین سان قرآن روشنگری می کند که آنان به ثروتها و فرزندان‌شان می‌نازیدند و بر آنها مباهات می کردند و آنها را رمز برتری خویش عنوان می‌ساختند و به محرومان جامعه می گفتند: این بسیاری ثروت و فرزندان ما، دلیل بزرگواری و کرامت ماست و نشانگر آن است که ما از شما برتر و بالاتریم؛ و نمی‌فهمیدند که این نعمت‌ها بخشش‌هایی است از جانب خدا به بندگان که، نه برخورداری از آنها دلیل عظمت و بزرگواری کسی است و نه محرومیت از آنها نشان فروتری کسی؛ بلکه باید سپاس ارزانی دارنده

آنها را به جا آورد و از آنها آن گونه که ارزانی دارنده‌اش فرمان داده است بهره‌ور گردید و حق امانت را رعایت نمود. (صفحه ۳۸۵)

۳۰۶. آیه

اشاره

قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقدِرُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می کند(این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۳۶ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد. بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش پندار نادرست کفرگرایان و ظالمان ترسیم گردید که برخورداری خویشتن از ثروتها و فرزندان را دلیل برتری خود از دیگران در این سرا و رمز مصون بودن از عذاب روز رستاخیز و سرای آخرت عنوان می‌ساختند؛ اینک در نفی پندار پوچ آنان روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ هان ای پیامبر! بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد و شایسته بداند گسترده می‌سازد و برای هر کس که بخواهد و مصلحت بداند تنگ می گرداند. با این بیان فراخ و گشاده ساختن رزق و روزی، عبارت از فزون ساختن آن از اندازه نیاز انسان و تنگ گردانیدن آن به مفهوم کمتر ساختن آن از اندازه نیاز اوست. وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ اما بیشتر مردم به خاطر نشناختن دانش و حکمت وصف‌ناپذیر خدا، راز آفرینش و تدبیر حکیمانه آن را نمی‌دانند و چنین می‌پندارند که فزونی دارایی و ثروت، راز بزرگی و کرامت انسان در پیشگاه خداست. (صفحه ۳۸۶)

۳۰۷. آیه (مال و فرزند (بدون ایمان و عمل صالح) دلیل قرب به خدا نیست)

اشاره

وَ ما اَمْوالُکُمْ وَ لا اَوْلادُکُمْ بِالَّتیتُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.(۳۷ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُلْفی» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را «زُلَفُ اللَّیْل» گویند. «غُرُفات» جمع «غُرفَة» به معنی حجره‌هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل

این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است. این لغت در اصل از مادّه «غَرْف» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است. این اشتباه بزرگی است که دامن‌گیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند، آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند. چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است. مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی‌گوید: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَاللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیم: اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است». این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود. سپس به معیار اصلی ارزش‌های انسان‌ها و آن چه مایه تقرّب به درگاه خدا می‌شود پرداخته، می‌گوید: «اِلّا مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاوُلِئکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ». بنابراین تمام معیارها به این دو امر (صفحه ۳۸۷) باز می‌گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان‌ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «مُجاهِد» واژه «زُلفی» به مفهوم نزدیک آمده است. «اَخْفَش» می‌گوید: این واژه اسم مصدر می‌باشد و منظور این است که بِالَّتی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا تَقْریباً و دارایی‌های شما چیزی نیست که شما را آن گونه که باید به بارگاه خدا نزدیک سازد. واژه «ضِعْف» اسم جنس است و بر اندک و بسیار دلالت دارد؛ و در تفسیر آیه ممکن است گفته شود که دارایی‌ها و فرزندان وسیله نزدیک شدن انسان به بارگاه خدا هستند، به این صورت که فرد و جامعه توحیدگرا و با ایمان با این اندیشه به ثروت و تولید ثروت بنگرد که به وسیله آن بر انجام وظایف دینی و انسانی بپا خیزد؛ و به دنیا آوردن فرزند و تربیت و رشد او را نیز در همین راه و همین هدف بنگرد؛ در آن صورت است که دارایی‌ها و فرزندان انسان او را آن گونه که شایسته و خداپسندانه است، به بارگاه آفریدگارش نزدیک می‌سازند؛ با این بیان واژه «اِلاّ» به مفهوم «لکِنَّ» آمده و استثنا در آیه متصل است. وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ و آنان در غرفه‌های بهشت و قصرهای بلند و سر به آسمان کشیده آن در امنیت کامل بوده و از عوامل ترس و دلهره، نظیر بیماریها، گرفتاری‌ها، اندوه‌ها و دگرگونی‌های نامطلوب زندگی، ترسی به دل راه نخواهند داد. (صفحه ۳۸۸)

۳۰۸. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَسْعَوْنَ فی ایاتِنا مُعاجِزینَ اُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند و می‌پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند. (۳۸ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا، در دل آتش

سوزان دوزخ احضار می‌شوند. جمله «اوُلئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ» چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که بامال و اولاد برای خود ساخته‌اند؟ تعبیر به «مُعاجِزینَ» به طوری که بعضی از ارباب لغت از جمله «مفردات راغب» گفته‌اند، به معنی این است که آنها چنین می‌پندارند که می‌توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی‌اساس است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن کسانی که در راه بی‌اثر ساختن آیات روشن و روشنگر ما می‌کوشند تا نه خود ایمان آورند و نه به دیگران اجازه دهند تا حق را بشناسند و ایمان آورند و در همان حال می‌پندارند که می‌توانند پیام‌آوران ما را به ستوه آورده و بندگان شایسته کردار ما را از راه حق و عدالت و انجام کارهای شایسته و خوب و ثمربخش بازدارند، چنین کسانی در عذاب روز رستاخیز احضار خواهند شد. (صفحه ۳۸۹)

۳۰۹. آیه

اشاره

قُلْ ان رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است. (۳۹ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد: نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عِباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می‌کند (آنجا که صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می‌سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می‌کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است. به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است. جمله «فَهُوَ یُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می‌کند) تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می‌دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می‌گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی‌کند، بلکه چند برابر و گاه صد چندان می‌کند. البتّه این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق‌ها را به نحو احسن پر می‌کند. برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است (صفحه ۳۹۰) حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِه وَ اَهْلِه کُتِبَ لَهُ صَدَقَهٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَهٍ فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها، اِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَهٍ فی بُنْیانٍ اَوْ مَعْصِیَهٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب

می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند، صدقه نوشته می‌شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می‌کند، صدقه محسوب می‌گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می‌کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد».(۱) استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فراز اول از آیه شریفه به ظاهر تکرار چند آیه پیش است، امّا هدف و پیام آن یکسان نیست، چرا که در آن آیه، هدف نکوهش کفرگرایان و گمراهانی بود که ارزش‌های مادی و نعمت‌های زندگی را ملاک برتری خویش می‌پنداشتند، امّا در این آیه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و هدف، اندرزگویی به مردم با ایمان و هشدار آنان است؛ گویی روشنگری می‌کند که برخورداری کفرگرایان از نعمت‌های خدا، دلیل کرامت و نیکبختی آنان نیست، بلکه ارزانی شدن ثروت و فرزند و قدرت و امکانات به آنان برای عذاب و کیفر بیشتر آنان در سرای آخرت است، امّا برخورداری و بهره‌وری مردم با ایمان از نعمت‌ها و امکانات زندگی به منظور انفاق در راه خدا و رسیدن به نیکبختی و سعادت بیشتر است. وَ مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ و آنچه از دارایی‌هایتان را در راه خدا و کارهای شایسته انفاق کنید، او در این *****۱- «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۵۳۸۹، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۹۱) جهان با افزون ساختن نعمت‌هایش بر شما و در آن جهان با ارزانی داشتن بهشت پرطراوت و پر نعمت عوض آن را به شما می‌دهد. وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و او بهترین روزی دهندگان است، چرا که او این رزق و روزی و نعمت‌های گوناگون را تنها در جهت سودرسانی به بندگان خویش به آنان ارزانی می‌دارد، نه برای جلب سود برای خود و یا دور ساختن زیان از خویشتن؛ که این هر دو در باره آفریدگار هستی پنداری بیهوده و ناممکن است. به باور «کَلْبی» منظور این است که هر آنچه در راه خدا هزینه نمایید، او دیر یا زود، در این سرا و یا در سرای آخرت عوض آن را به شما می‌دهد و پاداشش را برایتان ذخیره می‌نماید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که: خدای فرزانه فرمود: برای خشنودی من انفاق کنید تا برایتان انفاق نمایم. قالَ رَسُولُ اللّهِ(ص) قالَ اللّهُ: لی اَنْفِقْ، اُنْفِقْ عَلَيْکَ(۱) و نیز آورده‌اند که فرمود: يُنادی مُنادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ! و يُنادی مُنادٍ ابْنُوا لِلْخَرابِ! و يُنادی مُنادٍ اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاً! و يُنادی مُنادٍ اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِكِ تَلَفاً و يُنادی مُنادٍ لَيْتَ النّاسَ لَمْ يُخْلَقُوا و يُنادی مُنادٍ لَيْتَهُمْ اِذْ خُلِقُوا فَكَّرُوا فيما لَهُ خُلِقُوا(۲) در هر شب نداگر آسمانی ندا می‌دهد که: هان ای انسانها! برای مردن به دنیا *****۱. صحیح بُخاری، ج ۶، ص ۹۲؛ مُسْنَد احمد، ج ۳، ص ۲۲۷/ ۹۶۶۱. ۲. تفسیر کبیر طَبَرانی، ج ۱۱، ص ۷۳/۱۱۰۸۵؛صحیح بُخاری، ج ۲، ص ۱۴۳؛ صحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۰. (صفحه ۳۹۲) بیاورید و برای ویران شدن بسازید! و نداگری ندا می‌دهد که: بار خدایا، به هر کسی که در راه شایسته‌ای انفاق می‌کند عوض آن را بده! و نداگری ندا می‌دهد که: بارخدایا به هر کسی که بخل می‌ورزد و انفاق نمی‌کند زیان تلف را متوجه ساز! و نداکننده‌ای ندا می‌دهد که: ای کاش مردم آفریده نشده بودند. و نداگری ندا می‌دهد که: ای کاش هنگامی که آفریده شدند، در این مورد می‌اندیشیدند که هدف از آفرینش آنان چیست؟ و برای چه آفریده شده‌اند؟ و نیز جابر از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ ما وَقى بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ ما اَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللّهِ خَلَفُها ضامِناً اِلاّ ما كانَ مِنْ نَفَقَةٍ فى بُنْيانٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ(۱) هر کار شایسته و خداپسندانه‌ای به سان صدقه حساب می‌شود؛ و هر آنچه که مرد به وسیله آن آبرو و حیثیت خود را حفظ می‌کند صدقه است؛ و آنچه انسان با ایمان از هزینه زندگی خود انفاق می‌کند، بر خداست که عوض آن را جایگزین سازد و تضمین نماید، مگر آنچه را در ساختمان بی‌مورد و یا در گناه و نافرمانی خدا مصرف کند. *****۱. سُنَن بِيْهَقى، ج ۱۰، ۲۴۲؛ تفسیر قُرطُبى، ج ۶، ص ۵۳۸۹. (صفحه ۳۹۳)

۳۱۰. آیه (فرزندان همه هدایای خدا هستند)

اشاره

لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ یَخْلُقُ ما یَشاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، هر چه را بخواهد، می‌آفریند و به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر. (۴۹ / شوری) اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرانا وَ اِناثا وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عَقیما اِنَّهُ عَلیمٌ قَدیرٌ یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد، زیرا که او دانا و قادر است. (۵۰ / شوری)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که: «به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر» (یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ). و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: آن هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آنها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد. و عجب این که هیچ‌کس نه در زمان‌های گذشته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد، ولی باید دانست که این‌ها همه احتمال را افزایش می‌دهد و نتیجه هیچیک قطعی نیست. و این یک نمونه بارز از عدم توانایی انسان از یک سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است. جالب این‌که: در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از (صفحه ۳۹۴) یک سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند، بگوید او برخلاف خواسته شما آن چه را که به آن تمایل ندارید، می‌دهد و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست. تعبیر به «یَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که «عقیم» از ماده «عُقْم» در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم، به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای «عقیم» را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز «عقیم» به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این که از روز قیامت به عنوان «یوم عقیم» یاد شده، به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروایی آسمانها و زمین و هر آنچه در میان آنهاست، همه و همه تنها از آنِ اوست و ذات پاک و بی‌همتای اوست که امور آنها را تدبیر می‌کند و براساس حکمت و مصلحت در آنها تصرف می‌نماید. یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ هر آنچه از انواع پدیده‌ها را که خود بخواهد می‌آفریند. یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ إِنَاثًا به هرکه از بندگانش که بخواهد دخترانی می‌بخشد، وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ الذُّکُورَ و به هر کس که بخواهد پسرانی ارزانی می‌دارد، أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَ إِنَاثًا یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو

جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد. وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا و هر کس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانی نمی‌دارد؛ إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تواناست. (صفحه ۳۹۵)

۳۱۱. آیه (مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان و خانواده‌های قبلی جاهل خود ندارند)

اشاره

بَلْ قالُوا اِنّا وَجَدْنا اباءَنا عَلی اُمَّةٍ وَ اِنّا عَلی اثارِهِمْ مُهْتَدوُنَ بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم.(۲۲ / زخرف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «اُمَّة» به جماعتی می گویند که یک نوع ارتباط با یکدیگر دارند، یا از نظر دین یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی «مذهب» به کار رفته، مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). در واقع آنها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند و عجیب این که خود را با این تقلید هدایت یافته می‌پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری، هیچ انسان فهمیده و آزاده‌ای نمی‌تواند متکی بر تقلید باشد، آن هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل» چرا که می‌دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود. تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است، آن هم تقلید از عالِم یعنی رجوع جاهل به عالِم، همان‌گونه که در مراجعه بیمار به طبیب و افراد غیرمتخصص به صاحبان تخصص دیده می‌شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نه هرگز این گونه نیست، چرا که ما به آنان کتاب آسمانی فرو نفرستاده‌ایم و آنان از کتابی الهام نمی گیرند، بلکه می گویند: ما پدران خود را بر راه و رسمی درست یافته‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم که از آنان پیروی کنیم و بی گمان ما راه یافته و هدایت شده‌ایم! (صفحه ۳۹۶)

۳۱۲. آیه (احترام و نیکی به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَيْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْها وَ وَضَعَتْهُ كُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّى اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعينَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنى اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتى اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ اَن اَعْمَلَ صالِحا تَرْضيهُ وَ اَصْلِحْ لى فى ذُرِّيَّتى اِنّى تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اِنّى مِنَ الْمُسْلِمينَ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمینم. (۱۵ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«وَصِیَّهً» و «توصیهٔ» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده‌اند. «اَوْزِعْنی» از ماده «ایزاع» است که به چند معنی آمده؛ توفیق، الهام کردن، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» در طول این سی ماه، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که به حالت «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هر قدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به (صفحه ۳۹۷) عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند، تمام این ناملایمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر، جانش را برسر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است. این که قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر، سخنی نگفته، به خاطر عدم اهمیت آن نیست، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَنْ اَبَرُّ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اَباکَ: ای رسول خدا به چه‌کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت».(۱) در حدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: «هَلْ اَدَّیْتُ ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۶. (صفحه ۳۹۸) حَقَّها: آیا حق مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام»؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «لا وَ لا بِزَفْرَهٍ واحِدَهٍ: نه حتی یک نفس او را جبران نکردی».(۱)

شیر مادر بهترین غذای طبیعی برای کودک

دراینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره، دوران شیرخوارگی، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَهَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آنها که

بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند». در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری حداقل دوران حمل، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع، ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است. ضمنا از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود، به گونه‌ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام را شامل گردد. از «ابن عباس» نیز نقل شده که: «هرگاه دوران بارداری زن، ۹ ماه باشد، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل، ۶ ماه باشد، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد. سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتّی اذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً). بعضی از مفسران، «بُلُوغ اَشُدّ» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بُلُوغ اَشُدّ»، اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به «اَرْبَعینَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به *****ا- «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۳۹۹) «بلوغ فکری و عقلانی» است، چرا که معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که: غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت، مبعوث شدند. ضمنا در این که سن بلوغ قدرت جسمانی، چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است: «اِنَّ الشَّیْطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجْهِ مَنْ زادَ عَلَی الاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان، نور رستگاری نیست).(۱) به هر حال قرآن در ادامه این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند؛ نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم» (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ). این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من *****ا- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۷. (صفحه ۴۰۰) تداوم بخش» (وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی). تعبیر به «لی» (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به «فی ذُرِّیَّتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است. جالب این که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می‌کند. در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نا زیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان

با آب توبه نشویم. و دیگر این که می گوید: «من از مسلمین هستم» (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ). در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومش این است که: «چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوْزِعْنی»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری با نرمش و لطف و مداراست. وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا و بار برداشتن مادر و به دنیا آوردن کودک و از شیر گرفتن او سی ماه به طول می‌انجامد، چرا که کمترین مدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی ماه است. «ابن عباس» بر آن است که: هرگاه دوران بارداری زن نُه ماه به طول انجامد، در آن صورت دوران شیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ امّا اگر مادری شش (صفحه ۴۰۱) ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهد خورد. حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ تا آن گاه که آن فرزند به اوج توانمندی و رشد کامل خویش نایل آمد. به باور پاره‌ای منظور چهل سالگی است و این همان اوج کمال و مرحله‌ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خدا مفتخر شدند. وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و به مرز چهل سالگی رسید.(۱) با این بیان چنین دریافت می گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل سالگی است و انسان دراین مرحله به نعمت خرد و خردمندی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می‌رسد. قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ در این مرحله است که می گوید: پروردگارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم؛ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهم که تو از آن کار خشنود گردی. وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار. از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می‌باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتا پرست باشند. به باور ما نیز این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد، ***** ۱. در روایات رسیده نیز به صورت‌های مختلف به چهل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شیطان بر چهره کسی که به چهل سالگی رسیده، امّا تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می کشد و می گوید: بَأَبِی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ. پدر و مادرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نخواهد شد.روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷. (صفحه ۴۰۲) چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی کرده‌اند. و واژه «ذُرِّيَّة» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می کند، چرا که این واژه در مورد فرزندانی که پس از انسان به دنیا می‌آیند، به کار می‌رود. «سهل بن عبدالله» در تفسیر این جمله می گوید: منظور این است که: پروردگارا! فرزندان مرا برای من نسلی شایسته و پرافتخار و برای خودت بندگانی درستکار و شایسته کردار قرار ده. إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ من از گناهان و لغزش‌هایم به سوی تو باز می گردم. وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و از اسلامگرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه(۱)

در آیه مورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسته کردار تا فرجام زندگی او و نیز آرزوها و آرمان‌ها و خواسته‌ها و هدفها و سرانجام او را به تابلو می‌برد که راهگشا و راهنما و الهام‌بخش است که این گونه ترسیم می گردد: ۱ در مرحله نخست باید به سلامت جسم و رشد جسمی انسان اندیشید. ۲ در گام دوّم، سخن از رشد فکری و عقلی و عاطفی و روحی و وجدانی انسان است، که در تربیت باید مورد نظر مربیان قرار گیرد. ۳ آن گاه است که

انسان به مرحله سپاس آفریدگار خویش می‌رسد و راه بندگی و پروا و عدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کار قرار می‌دهد. ۱ مترجم. (صفحه ۴۰۳) ۴ و نیز به سپاس گزاری از پدر و مادر و مربّیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سازندگی او کوشیده‌اند. ۵ این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی گردد و توبه می کند. ۶ و نیز با همه وجود به انجام کار شایسته پای می‌فشارد. ۷ و نیز به تربیت نسل شایسته و فرزندان نیکو کردار همت می گمارد. ۸ و سرانجام هم به جایی اوج می گیرد که سراسر تسلیم خدا می‌شود. آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(۱) ***** ۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶. (صفحه ۴۰۴)

۳۱۳. آیه

اشاره

اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحابِ الْجَنَّهِٔ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کانُوا یُوعَدُونَ آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می‌شدند. (۱۶ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این آیه، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم». با این که خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد، چرا می گوید: «بهترین اعمال آنها را پذیرا می‌شود»؟ در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.(۱) پاسخ دیگر این که خداوند، بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می‌مانَد که خریداری به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود، عجیب نیست. موهبت دوم، پاکسازی آنها است، می گوید: «ما از گناهانشان می گذریم». «در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزش‌هایی داشته‌اند، شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهد که از مقربان درگاه اویند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «المیزان» و غیره، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۴۰۵)

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دو آیه مورد بحث، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می کند؛ ۱ رشد جسمانی. ۲ کمال عقلی. ۳ شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار. ۴ شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر. ۵ به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبه کردن. ۶ به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن. ۷ و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی، صعود کردن و همین امر سبب می‌شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود. آری

باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از آنان همان کسانی هستند که در آیات گذشته از آنان سخن رفت و از ایمان و عمل شایسته، سپاس از نعمت‌های خدا و توبه و فرمانبرداری از ذات بی‌همتای او سخن می‌گفتند؛ و منظور از کارهای شایسته یا شایسته‌ترین کارها، عبادت‌های واجب و مستحب آنان است که برترین پاداش را دریافت می‌دارند. وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ و از گناهان آنان نیز می‌گذریم. فِی أَصْحابِ الْجَنَّةِ این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می‌باشد و منظور این است که: این در حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند. وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ این همان وعده راست و درستی است که همواره به آنان وعده داده می‌شد. منظور از این وعده راست وعده خدا می‌باشد که به ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته شایسته کرداران را پذیرفته و لغزش‌ها و گناهانشان را می‌بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد داشت. لازم به یادآوری است که این وعده، همواره از زبان پیام‌آوران خدا به مردم داده شده است. (صفحه ۴۰۶)

۳۱۴. آیه (ارتباط بی‌احترامی به پدر و مادر و عاقبت به شر شدن)

اشاره

وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنِی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْخَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللّهَ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلّا اَساطیرُ الاَوَّلینَ کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای برتو، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، اما او پیوسته می‌گوید: این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (۱۷ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیات قبل، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می‌یابند و مشمول الطاف خاص او می‌شوند. اما در آیات ۱۷ تا ۱۹، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی‌ایمان و حق نشناس و عاق پدر ومادر. اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود، چند وصف است؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا «اُفّ» در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود. دیگر این که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است. آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجات دهند، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد و سرانجام ناچار او را رها می‌کنند و عاقبت به شرّ می‌شود. (صفحه ۴۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک سخن از کسانی است که نه سپاس نعمت‌های خدا را می‌کنند و نه حقوق پدر و مادر را پاس می‌دارند. در این مورد در آیه

مورد بحث می‌فرماید: وَ الَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أَفٍّ لَکُمَا و آن کسی که هرگاه پدر و مادرش از سر مسئولیت و دلسوزی و خیرخواهی او را به ایمان و پروا و انجام کارهای شایسته و آراستگی به اخلاق و ارزش‌های انسانی دعوت می‌کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی‌آورد که: اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت شکنی و بی‌ادبی است و مفهوم آن این است که: «بُعْداً لَکُما» از رحمت خدا دور باشید؛ یا از برابر دیدگانم دور باشید تا شما را نبینم. به باور پاره‌ای منظور این است که گستاخانه به آنان می‌گوید: کثافت‌ها! زباله‌ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش برسد واکنش نشان می‌دهد و اظهار تنفر و انزجار می‌نماید. أَ تَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی آیا به من وعده می‌دهید که در آستانه رستاخیز و روز قیامت از گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه‌ها و امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز باز نیامده‌اند و به زندگی باز نگشته‌اند؟! وَ هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاك و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می‌گویند: وَیْلَکَ آمِنْ وای بر تو! وای ... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر (صفحه ۴۰۸) خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور! إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ چرا که بی‌گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛ فَیَقُولُ مَا هَذَا اِلّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ امّا آن فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می‌گوید: این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد! گروهی از جمله «حسن» و «زَجّاج» برآنند که: پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این حقیقت از ادامه آیات نیز دریافت می‌گردد. (صفحه ۴۰۹)

۳۱۵. آیه

اشاره

اوُلئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند، درباره آنها مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.(۱۸ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم. آنها مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند، در حالی که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما این‌ها حق نشناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان. آنها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند و این‌ها در «زمره اقوام بی‌ایمان» در دوزخند و هریك به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند. آنها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می‌گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۱۰)

۳۱۶. آیه

اشاره

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.(۱۹ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَرَجات» جمع «درجة» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «دَرَکات» جمع «دَرَک» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هر دو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است. چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقا در اینجا حاکم است. سپس می‌افزاید: «وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمالَهُمْ»، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هر کدام از ایمان آوردگان شایسته‌کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته‌کرداران در بهشت پر نعمت و زیبای خداست و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است. وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت. آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریغ نخواهد شد. (صفحه ۴۱۱)

۳۱۷. آیه (سیمای خانواده و جامعه اسلامی)

اشاره

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سيماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظيماً محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل

همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (۲۹ / فتح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که در خط او بودند، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرماید: «محمد فرستاده خدا است». سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را در طی پنج صفت چنین بیان می‌کند: ۱ «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ). ۲ در دومین وصف می‌گوید: «اما در میان خود رحیم و مهربانند» (رُحَماءُ بَیْنَهُمْ). (صفحه ۴۱۲) آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود. ۳ در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید می‌افزاید: «پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است. ۴ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا). نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به «فَضْل» نشان می‌دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما. ۵ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده، می‌گوید: «نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ). «سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری «قیافه» آنها به خوبی نشان می‌دهد که آنها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و (صفحه ۴۱۳) عدالتند، نه تنها در صورت آن ها، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: «این توصیف آنها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است» (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریهِٔ). این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است. سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می‌گوید: «توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد» (وَ مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ). «شَطْأَ» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «آزَرَ» از ماده «مُؤازَرَهٔ» به معنی معاونت است. «اِسْتَغْلَظَ» از ماده «غلظت» به معنی سفت و محکم شدن است. جمله «اِسْتَوی عَلی سُوقِهِ» مفهومش این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است). تعبیر «یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که

پیوسته با این مسائل سر و کار دارنـد در شـگفتی فرو می‌رونـد. جالب این‌که: در توصـیف دوم که در انجیل آمـده نیز پنج وصـف عمـده برای مؤمنان و یاران محمـد صـلی الله علیه و آله ذکر شـده است، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شـدن برپای خود ایسـتادن نمو چشـمگیر اعجاب‌انگیز). در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده، اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهـداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کنـد و اما اوصافی که در انجیل آمـده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است. آری آنها انسان‌هایی هسـتند با صـفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایسـتند، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و (صفحه ۴۱۴) بارور می‌شود. همواره اسـلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسـلامی می‌افزاینـد. سپس در دنباله آیه می‌افزایـد: این اوصاف عالی، این نمو و رشـد سـریع و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوسـتان را به شوق و نشاط می‌آورد، سبب خشم کفار می‌شود: «این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ). و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است» (وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَاَجْرا عَظيما). بـدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شـد ایمان و عمل صالـح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تـداوم آن است، یعنی خداونـد این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صـلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشـند و گرنه کسـانی که یک روز در زمره دوسـتان و یاران او بودنـد و روز دیگر از او جـدا شدنـد و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتنـد، هرگز مشـمول چنین وعده‌ای نیستند. جمله «وَالَّذينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هسـتند) مفهومش همنشـین بودن و مصاحبت جسـمانی با پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیست، چرا که منـافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودنـد، بلکه منظور از «مَعَهُ» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصـران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله اسـتفاده کنیم. ولی هرگاه خودرا از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد: جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنهـا مخصوص مهاجران وانصار نیست، زیرا در همان آیه در کنـار مهاجران و انصار «وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کننـد. همـان‌گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشـند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بـدی کردن) قرار گیرنـد، از زیر چتر رضـایت الهی خـارج می‌شونـد. عین این مطلب دربـاره «صـحابه» نیز می‌آیـد، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح (صـفحه ۴۱۵) مقیـد به ایمـان و عمـل صالـح کرده که اگر یـک روز این عنوان از آنهـا سـلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهنـد رفت. و به تعبیر دیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان»، بنابراین هر کـدام از این دو، «خط احسـان» را رهـا کننـد مشـمول رضایت خـدا نخواهنـد بود. در روایات اسـلامی که در تفسـیر آیه اخیر آمـده است، تأکید فراوانی بر روی اصل «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» دیـده می‌شود. از جمله در حـدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مسـلمان برادر مسـلمان است به او ستم نمی‌کنـد، تنهـایش نمی‌گـذارد، تهدیـدش نمی‌کنـد و سزاوار است مسـلمان در ارتبـاط و پیونـد و تعاون و محبت و مواسات با نیازمنـدان کوشـش کنـد و نسبت به یکدیگر مهربان باشـند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنیـد و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنیـد، آن گونه که انصار در عصـر رسول اللّه بودند». (۱) ولی عجیب است که مسـلمانان امروز از رهنمودهـای مؤثر این آیه و ویژگی‌هـایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول اللّه صـلی الله علیه و آله نقل می‌کنـد، فاصـله گرفته‌انـد، گـاه آن چنـان به جان هم می‌افتنـد و کینه‌توزی و خونریزی می‌کننـد که هرگز دشـمنان اسـلام آن چنان نکردند. گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه خبری از آن رکوع و سـجود است و نه آن نیـات پـاک و «اِبْتِغاءِ فَضْلِ اللّه» و نه آثار سـجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشـد و جوانه زدن و قوی شـدن و روی پای خود ایسـتادن. و عجب این که هر قـدر از این اصول قرآنی فاصلـه گرفته‌ایم به درد و رنـج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتـار شـده‌ایم،

ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیّت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱. (صفحه ۴۱۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کُفّار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل خاک می‌پوشاند و هر چیزی را انسان بپوشاند، به کار او کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود. در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیام‌آور خداست. درآغاز آیه قرآن نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله رابه صراحت می‌برد تا جایی برای تردید و تردید افکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نماند. آن گاه می‌افزاید: وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ و کسانی که به همراه پیامبرند، در برابر تجاوز و زورمداری کفرگرایان تجاوزکار سخت‌گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می‌باشند. «حسن» می‌گوید: سخت‌گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می‌جستند تا به لباس‌شان نچسبد. و نیز از دست و بدن آنان دوری می‌جستند تا به بدنشان نرسد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی‌شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی‌رسید، جز آن که با او دست مهر می‌داد و چهره‌اش را می‌بوسید و او را مورد لطف و تفقد قرار می‌داد و حقوق و حرمت آنان را پاس می‌داشت.(۱) کارشان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شریفه بود که می‌فرماید: ***** ۱. در رابطه با رعایت حقوق متقابل در جامعه اسلامی به تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹ بنگرید. (صفحه ۴۱۷) اَذِلَةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ(۱) مردم با ایمان نسبت به یکدیگر سراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت. در ادامه آیه در وصفِ جامعه مطلوب می‌افزاید: تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا آنان را هماره در حال رکوع و سجده و عبادت خدا می‌نگری، چرا که آنان بسیار نماز می‌خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می‌دارند. یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا و بدین وسیله فزون‌بخشی و مهر خدا را می‌جویند و از بارگاه او نعمت‌ها و خشنودی ذات بی‌همتایش را می‌خواهند. سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «ابن عباس» و برخی دیگر منظور این است که: علامت و نشانه آنان در روز رستاخیز این است که جایگاه سجده آنان در پیشانی‌شان بسیار سپید و درخشان است. ۲ امّا از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» منظور این است که: اثر سجده‌های طولانی را در پیشانی آنان می‌نگری و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سجده بر جای می‌ماند، چرا که آنان بر خاک سجده می‌کنند، نه پارچه و فرش. ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ این وصف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همان وصفی که برای آنان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است. ***** ۱. سوره مائده، آیه ۵۴. (صفحه ۴۱۸) در ادامه آیه به وصف آنان در انجیل پرداخته و می‌افزاید: وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ و وصف آنان در انجیل به سان کِشته و زراعتی است که جوانه‌های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسمان دارد. فَآزَرَهُ آن گاه آن را نیرومند و پرتوان ساخته و بدان استحکام بخشیده است. به باور پاره‌ای منظور این است که: این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسته و به سان آنها نیرومند و پرتوان شده است. فَاسْتَغْلَظَ تا ستبر شده و رشد نموده است. فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ و بر ساقه‌های خود ایستاده است. آری، این کِشته و زراعت به گونه‌ای رشد نموده و بر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌های پرتوان خود ایستاده، به گونه‌ای که گویی جوانه‌ها با اصله‌ها همانند شده‌اند. واژه «سُوق» جمع ساق و ساقَة است و منظور این است که: این زراعت و کِشته به رشد نهایی خود رسیده است. یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ آری، این کِشته و این زراعت به گونه‌ای رشد نموده و به محصول فراوان رسیده است که حتی کشاورزان را نیز که خود آن را کاشته‌اند شادمان و شگفت‌زده ساخته است. «واحدی» در این مورد می‌گوید: در آیه شریفه

خدای فرزانه در قالب این مثال به وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله است و جوانه‌ها یاران فداکار و پر اخلاص آن حضرت که بر گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسلام ناتوان و بی‌یار و یاور بودند، همان گونه که (صفحه ۴۱۹) هر نهال و زراعتی در آغاز ضعیف است و آن گاه به تدریج قوت و توان می‌یابد و رشد می‌کند، مردم توحیدگرا و با ایمان نیز دست یاری بر دست یکدیگر نهادند و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلّط یافتند. لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ این وصف شگفت‌انگیز و شادی‌بخش و این رشد و حرکت کمال‌جویانه و سریع، همان گونه که دوستداران حق و عدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح‌ستیزان را ناراحت کند. به باور گروهی منظور این است که: خدا توحیدگرایان و ایمان آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد. در آخرین فراز آیه می‌افزاید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است. آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده‌اند وعده فرموده است که گناهانشان را بپوشاند و بزداید و به آنان پاداشی شکوه‌بار و ماندگار ارزانی دارد. (صفحه ۴۲۰)

۳۱۸. آیه (خط قرمز رفتار خانوادگی و اجتماعی (مسخره کردن، سوء ظن، غیبت، تجّسس و القاب زشت)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب‌زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.(۱۱/حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این «خود برتر بینی» بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد. سپس در دومین مرحله می‌فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید» (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ). «لا تَلْمِزُوا» از ماده «لَمْز» به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «اَنْفُسَكُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند (صفحه ۴۲۱) یاد نکنید» (وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ).

بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَ لا ـ تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمْز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که: قُولُوا فِی الْفاسِقِ ما فیهِ کَیْ یَحْذَرُهُ النّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمْز» نیز به همین مفهوم آمده است. «لا ـ تَنابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبْز»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروه‌ها با لقب‌های ناروایی که بر آنان می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است.

هشدار از ترور شخصیت

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند. واژه «سُخْرِیَّهٔ» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است. به باور «مُجاهِد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی (صفحه ۴۲۲) که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند. «ابن زید» می‌گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون شکنی در غلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است. آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که: وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید. به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «اَنْفُسَکُمْ» تعبیر می‌کند، درست به سان این آیه که می‌فرماید: وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ(۱) «و یکدیگر را نکشید» و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان به سان یک نفر هستند و بر این اساس هر کدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند. در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید. واژه «اَلْقاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام مورد پسند و دلخواه انسان باشد. پاره‌ای برآنند که: «لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند ***** ۱. سوره نساء، آیه ۲۹. (صفحه ۴۲۳) خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل، علّامه و ... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند. به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و ... یاد نکنید. از

«حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد. از «ابن عباس» آورده‌اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لَقَب» زشت است. بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می‌خوانید! ۲ امّا به باور برخی منظور این است که: بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید. امّا به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِسْق» و «ایمان» در کنار هم نمی‌توانند باشند، چرا که تفسیر دوم به سان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحالُ (صفحه ۴۲۴) الْفُسُوقُ بَعْدَ الشّيبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده‌ای است؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشد و آن این است که می‌گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید. وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر کس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا باز نگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و در خور عذاب سخت و آتش دوزخ. (صفحه ۴۲۵)

۳۱۹. آیه

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحيمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (۱۲ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

منظور از «كَثيرا مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟ ۱ منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آن چه گناه است «ترتیب اثر دادن به گمان بد» می‌باشد. لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلاثٌ فِي

الْمُؤْمِنِ لا ـ یُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا ـ یُحَقِّقَهُ: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند».(۱) ۲ انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از *****۱- «محجة البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۹. (صفحه ۴۲۶) موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می‌توانی مَحْمِل نیکی برای آن بیابی، قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ: «ضِعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ، وَ لا ـ تَظُنَّنَ بِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(۱) به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم‌است که منظور از «ظن» در اینجا گمان‌های بی‌دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید: «و هرگز درکار دیگران تجسس نکنید» (وَ لا تَجَسَّسُوا). «تجسس» و «تحسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید و دومی غالبا در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ: ای فرزندان من، بروید و از «گمشده من» یوسف و برادرش جستجو کنید» (۸۷ / یوسف). در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آن‌ها فاش شود. و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند، بدیهی است اگر اجازه داده شود، هر کس به *****۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳. (صفحه ۴۲۷) جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود. البته این دستور منافاتی باوجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید: «هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند» (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا). و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید: «آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد» (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا). «و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَکَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند. و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد. آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق‌العاده غیبت و گناه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ، وَ اَنْ یُظَنَّ بِهِ السُّوءُ: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و همچنین گمان بد درباره او بردن».(۱) گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده *****۱- «المحجة البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸. (صفحه ۴۲۸) از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است: «مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ

مِنْ کُلِّ اَحَدٍ: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد».(۱)

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت، برای او گردآوری کنند. و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» ***** ۱- «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷. (صفحه ۴۲۹) بسیار دقیق و ظریف است و مسؤولین اداره امور اجتماع، باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند. نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم که اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از این‌ها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «یا مَعْشَرَ مَنْ امَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ، وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتَهُمْ، فَاِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ اَخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یُفْضِحْهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را (صفحه ۴۳۰) فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند».(۱) روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید:

«مَنْ رَوى عَلى مُؤْمِنٍ رِوايَةً يُريدُ بِها شَيْنَهُ، وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ، لِيَسْقُطَ مِنْ اَعْيُنِ النّاسِ، اَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وِلايَتِهِ اِلى وِلايَةِ الشَّيْطانِ، فَلا يَقْبَلُهُ الشَّيْطانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد».(۲) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

مفهوم غیبَت

«غیبَت» چنان‌که از اسمش پیدا است، این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبَت نخواهد بود، مگر این که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد، که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید، آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ، یا کوسه. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به ***** ۱- «المحجة البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۸، باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸. (صفحه ۴۳۱) هر قصد و نیتی که باشد، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «اَلْغيبَةُ اَنْ تَقُولَ فى اَخيكَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ، وَ اَمَّا الاَمْرُ الظّاهِرِ فيهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَ الْعَجَلَةِ فَلا وَ الْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَيْسَ فيهِ: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد».(۱) و از اینجا روشن می‌شود، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید: این غیبت نیست، بلکه صفت او است، در حالی که اگر صفتش نباشد، تهمت است نه غیبت. یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضایت و خشنودی می‌کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زنند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل» و «حسد» و «کینه‌توزی» و «عداوت» و «خود برتر بینی». باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغیبة و البهت حدیث ۷. (صفحه ۴۳۲) جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد. سپس در مقام توبه برآید و از آنجا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت

دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری از شما غیبت کرده‌ام، مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء و جواز غیبت

آخرین سخن درباره غیبت این که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند، ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود. (صفحه ۴۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لا یَغْتَبْ»: این واژه از ریشه «غیبَت» برگرفته شده و «غیبَت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب هایی را که دارند، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

سه آفت امنیت و آرامش

در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت‌های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می‌فرماید: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید. به باور «زَجّاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، امّا در مورد زشت کرداران و گناه‌پیشه‌ها همان‌گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود. درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است. به باور برخی از جمله «مُقاتِل» منظور از این گمان‌ها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته کردار بر زبان آورد. به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد توجیه نیک نماید و حمل بر صحّت کند. در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریب کاران در ترور شخصیت آزادی‌خواهان و ستم‌ناپذیران و

اصلاح طلبان می‌پردازد و می‌فرماید: وَ لاَ تَجَسَّسُوا و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجاهد» منظور این است که: و (صفحه ۴۳۴) در جستجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درست اندیش نباشید. در روایت آمده است که: اِیّاکُمْ وَ الظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَکْذِبُ الْحَدیثِ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَقاطَعُوا وَ لا تَحاسَدُوا وَ لا تَنابَزُوا وَ کُونُوا عِبادَ اللّهِ اِخْواناً(۱) هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که سخن براساس گمان و پندار دروغ‌ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی با فرهنگ باشید. در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت‌گویی دیگری می‌فرماید: وَلاَ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا و پشت سر یکدیگر سخن نگویید و غیبَت نکنید. واژه «غیبَت» در این جا به مفهوم یادآوری عیب‌های دیگران نه در برابر آنان که دفاع کنند، بلکه پشت سر آنان است. در روایت آمده است که: اذا ذَکَرْتَ الرَّجُلَ بِما فیهِ مِمّا یَکْرَهُهُ اللّهُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ اذا ذَکَرْتَهُ بِما لَیْسَ فیهِ فَقَدْ بَهَتّیهُ.(۲) هنگامی که در مورد کسی از عیبی سخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می‌دارد و بر بنده‌اش نمی‌پسندد، در آن صورت غیبت او را نموده‌ای؛ امّا اگر عیبی برای او ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده‌ای. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَیّاکُمْ وَ الْغیبَةَ، فَاِنَّ الْغیبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا. ثُمَّ قالَ: اِنَّ الرَّجُلَ یَزْنی ثُمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّ صاحِبَ الْغیبَةِ لا یَغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(۳) از غیبتِ دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی‌عفتی زشت‌تر و سخت‌تر است. آن گاه فرمود: چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می‌شود و دامان به گناه آلوده می‌سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می‌آورد و خدای ***** ۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۳۹۱. ۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۴. ۳. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۵. (صفحه ۴۳۵) مهربان او را می‌آمرزد؛ امّا غیبت کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت. در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می‌زند که عبرت‌انگیز است و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می‌کند و می‌فرماید: أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بدرد و بخورد؟ بی‌گمان شما از این کار نفرت دارید. «زَجّاج» در این مورد می‌گوید: این مثال بدان جهت آمده است که: همان گونه که اگر گوشت مرده‌ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی‌کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند. «مُجاهِد» می‌گوید: همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت‌انگیز می‌شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می‌توان این گونه باشد: «فَکَما کَرِهْتُمْ لَحْمَهُ مَیْتاً فَاکْرَهُوا غیبَتَهُ حَیّاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می‌شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید. در تفسیر آیه از «میمون بن شاهٔ» که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت آورده‌اند که: در عالم رؤیا به ناگاه جنازه‌ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که: هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور! پرسیدم: چرا؟ ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی. گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی. ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی. (صفحه ۴۳۶) و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی‌داد در حضور او زبان به غیبت باز شود. و نیز آورده‌اند که: مردی به «ابن سیرین» گفت: من غیبت شما را کرده‌ام مرا حلال کنید. او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم. إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و نسبت به خوبان و شایسته کرداران مهربان است.

تحریم پندارها و گمان‌های ناروا و ناسنجیده

در آیاتی که گذشت قرآن درراه ساختن جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرامی‌خواند و راه‌های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می‌سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه‌های تباهگر و آتش‌افروز و دشمن‌ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند در امنیت قرار گیرند و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله‌های مسخ شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان‌ها و تئوری‌های توطئه‌ساز و توطئه‌پرداز واقع نشوند. به باور ما در این راه است که قرآن با صراحت بسیار به ایمان آوردگان هشدار می‌دهد که از بسیاری از گمان‌ها و پندارها دوری جویند اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ(۱) و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ اَنْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءَ(۲) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا درمورد او را. و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به *****۱. آیه ۱۲. ۲. المحجهٔ البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۷. (صفحه ۴۳۷) امنیت راستین و وصف‌ناپذیری اوج گرفته است. در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشر دوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می‌کند و از بداندیشی و توطئه‌پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازند نجات پیدا می‌کند و هم می‌تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه‌ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شوند و نفس راحت می‌کشند. امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می‌فرماید: مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ(۱) کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهّم توطئه می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنْ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ.(۲) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آنها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السلام می‌فرماید: ضَعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ. وَ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی‌الْخَیْرِ مُحْتَمَلًا.(۳) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به گفتاری که از آنان رسیده است تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی گمان بد مبر. *****۱. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۸. ۲. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۹. ۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نهج‌البلاغه، قصار ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۱. (صفحه ۴۳۸)

۳۲۰. آیه (تقوا» ویژگی خانواده شاخص و برجسته)

اشاره

یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.(۱۳ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می‌کند و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب و دروغین مشخص می‌سازد. منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان‌ها به «آدم» و «حواء» است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوت‌ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم‌فرما نمی‌شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان «شعوب» (جمع «شَعْب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبایل» جمع «قبیله»، چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است، همانطور که «شَعْب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود. به هرحال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته، می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می‌دهد و (صفحه ۴۳۹) می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقیکُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی است.

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرارداده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید: «وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی» (۱۹۷/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ» (۲۶ / اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوی» ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوی» می‌شمرد و می‌گوید: «هُوَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (۵۶ / مدثر). قرآن «تقوی» را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند: «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ» (۲۸۲/بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین‌هم می‌شمرد: (وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی) (۲ / مائده). و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می‌کند: (اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (۸/مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این‌همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: «اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی: آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است» (۳ / حجرات). قرآن «تقوی» را نقطه (صفحه ۴۴۰) مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: «فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد». قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوی» می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می‌فرماید: «لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی». از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی

است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وِقایهٔ» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند: ۱ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح. ۲ پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت. ۳ خویشتن‌داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است.(۱) از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود. امام علی بن موسی الرضا می‌فرماید: «ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است و «تقوی» درجه‌ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوی» است و هیچ چیز در میان مردم ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶. (صفحه ۴۴۱) کمتر از «یقین» تقسیم نشده است».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شُعُوباً»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده امّا به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوباً» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبایِل» را که جمع «قَبیلَهٔ» است از عَرَب دانسته‌اند. «اَبُوعُبَیْدَهٔ» می‌گوید: واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شَعَّبْتُهُ» منظور «جَمَعْتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقْتُهُ» نیز آمده.

برابری انسان‌ها

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می‌باشند. و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می‌کند و به همگان در این مورد هشدار می‌دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در این مورد فرمود: اِنَّما اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ کَجِمامِ الصّاعِ لَیْسَ لِأَحَدٍ عَلی اَحَدٍ فَضْلٌ اِلّا بِالتَّقْوی(۲) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده شده‌اید مانند پیمانه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و ***** ۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۸، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرطُبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱» نیز بنگرید. (صفحه ۴۴۲) شایسته کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت. در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید: وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی در آورید. واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبایل» جمع «قَبیلَهٔ» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است. از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند. امّا از دیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب. از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبایل» به قوم‌های عرب و واژه «اَسْباط» نیز در مورد

بنی‌اسرائیل. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروهها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی ناممکن، داد و ستدها ناشدنی، نقل روایت و گزارش خبر محال و دنیا تباه می‌شد. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست. آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است. مردی از حضرت مسیح پرسید: اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ اَیُّ هاتَیْنِ اَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هر کدام پرواپیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است. اَلنّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرابٍ، فَاَكْرَمُهُمْ اَتْقاهُمْ. در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ به یقین خدا همواره دانا و آگاه است. آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است. (صفحه ۴۴۳)

۳۲۱. آیه (تداوم روابط سالم خانوادگی در بهشت موعود)

اشاره

وَالَّذينَ امَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِايمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِءٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم و از عمل آنها چیزی نمی‌کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است. (۲۱ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَلَتْناهُم» از ماده «اَلْت» به معنی کم کردن است. این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان باایمان و مورد علاقه‌اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آنها لذت برد، بی آن که از اعمال او چیزی کاسته شود. از تعبیرات آیه بر می‌آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی‌دارند، در ایمان از آنها پیروی می‌کنند و از نظر مکتبی به آنها ملحق می‌شوند. این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد و به درجه آنان می‌رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان. به هر حال، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی‌دارند و به فرزندان می‌دهند، به دنبال آن آمده است: «وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: ما چیزی از اعمال آنها نمی‌کاهیم». در پایان آیه می‌افزاید: «هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است» (كُلُّ امْرِءٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ). یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است، هر چند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می‌شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است. به این ترتیب جمله «كُلُّ امْرِءٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ» مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی‌شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل «متقین» در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندانشان در کنار آن ها (صفحه ۴۴۴) قرار می‌گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود. به هرحال این جمله تأکیدی بر این واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان و این نوید بدان جهت است که فرزندان آنان در صورتی که بزرگ شده‌اند و ایمان آورده‌اند، به پاداش کار خودشان و نیز به احترام پـدران و مادرانشـان در بهشت به آنـان ملحق می‌شونـد و اگر کوچک باشـند به اسـلام و ایمان آنان حکم می‌شود. به باور گروهی از مفسـران پیشـین از جمله «ابن عبـاس» منظور آیه شـریفه این است که: ما فرزنـدان بهشتیان را در بهشت و درجه بهشتی به منزلت پدرانشان اوج می‌بخشیم و این کار به خاطر ایمان و عمل شایسته پدران و مادرانشان انجام می‌شود تا فرزندانشان در کنارشان باشـند و دیدگانشان به وجود و حضور و تماشای آنان روشن گردد؛ همان گونه که در دنیا در کنارشان بودند. در بیان دیگر از «ابن عباس» آورده‌انـد که: فرزنـدان عاقل و بالغ آنان را گر چه عملکردشان ناقص باشـد، به خاطر گرامیـداشت پدر و مادرشان به مقام و مرتبه آنـان اوج می‌بخشـیم. ممکن است برای برخی این پرسـش پیش آیـد که: چگونه ممکن است فرزنـدان، در ثواب و پـاداش به آنـان ملحق شونـد؟ که در پاسخ بایـد گفت: آنـان در باغهـا و بوسـتان‌های بهشت و قرارگـاه زنـدگی به پـدران و مادرانشان ملحق می‌شونـد نه در پاداش و موقعیت معنوی. امیرمؤمنان از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که: اِنَّ الْمُؤْمِنینَ وَ اَوْلادَهُمْ فِی الْجَنَّةِ ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ (... ۱) مردم باایمان به همراه فرزندانشان در بهشت خواهند بود و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت. ۱ نـور الثقلیـن، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۷ ۶۶، چنـد روایـت در این مـورد. (صـفحه ۴۴۵) و از حضـرت صـادق علیه‌السـلام آورده‌اند که فرمود: اَطْفالُ الْمُؤْمِنینَ یُهْدُونَ اِلی آبائِهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(۱) در روز رستاخیز فرزندان مردم باایمان و پروا پیشه به سوی پـدرانشان هـدایت می‌گردنـد. وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام داده‌انـد و فرزنـدانشان به پیروی از آنـان راه ایمـان و اخلاق را برگزیده‌انـد، ما فرزنـدانشان را در بوسـتان‌های پر نعمت و زیبای بهشت به آنان ملحق می‌سازیم، آن هم بدون این که چیزی از پاداش کار آنان بکاهیم. به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: هنگامی که فرزنـدان را به پـدران و مـادران بهشتی خویش ملحق می‌سـازیم، چیزی از پـاداش آنان نمی‌کاهیم. کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ هر کس در گرو عملکرد و دسـتاورد خویش است. بنـابراین هر انسـان شـرک‌گرا و بیـداد پیشه‌ای که در آتش دوزخ گرفتـار است، در حقیقت در گرو عملکرد زشت و شـرک‌آلودی است که به آنها دست یازیـده است؛ امّا انسان توحیـدگرا و باایمان در گرو کارهای خویش نخواهد بود، چرا که قرآن می‌فرماید: کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ إِلاّ أَصْحابَ الْیَمِینِ (۲). هر انسانی در گرو عملکرد خویش است، به جز یاران دست راست. و بدین سان مردم باایمان را استثنا کرده است، چرا که آنان دست به ظلم و جنایت نمی‌زنند. به بیان برخی، منظور این است که: با هر انسانی آن گونه رفتار خواهد شد که در خور آن است. بنابراین اگر کارهای شایسـته‌ای انجام داده است و خـدای خود را بنـدگی نموده، به او پاداش ارزانی می‌گردد، امّا اگر گناه و سـتم مرتکب شـده است، کیفر می‌گردد و هرگز کسی را به خاطر گناه و بیداد دیگری کیفر نخواهند کرد. ۱ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۲۶. ۲ سوره مدثر، آیه‌های ۳۹ ۳۸. (صفحه ۴۴۶)

۳۲۲. آیه

اشاره

وَ اَمْدَدْناهُمْ بِفاکِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّا یَشْتَهُونَ همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشـته باشـند در اختیار آنها می‌گذاریم. (۲۲ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَمْدَدْناهُم» از مـاده «اِمْـداد» به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است، یعنی میوه‌ها و غـذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن

کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد، تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است تعبیر «مِمّا یَشْتَهُون» (از آن چه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها، کاملاً آزادند، هر آن چه بخواهند در اختیار دارند. البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست، ولی این‌ها دو غذای مهم‌اند. مقدم داشتن «فاکِهَهٔ» بر «لَحْم» اشاره‌ای است به برتری «میوه‌ها» بر «گوشت‌ها».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اِمْداد» به مفهوم ادامه نعمت و یاری و افزایش هماره آن است که از آن به نعمت‌بخشی هماره یا پیاپی و پشت سر هم تعبیر می‌گردد؛ و واژه «فاکِهَهٔ» عبارت است از انواع و اقسام میوه‌ها. با این بیان منظور این است که: و از هر نوع میوه و گوشتی که دلشان بخواهد، هماره به آنان ارزانی می‌داریم. (صفحه ۴۴۷)

۳۲۳. آیه

اشاره

یَتَنازَعُونَ فیها کَأْسا لا لَغْوٌ فیها وَ لا تَأْثیمٌ آن‌ها در بهشت جام‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند. (۲۳ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَتَنازَعُون» از ماده «تنازع» به معنی گرفتن از یکدیگر است. «کَأْس» جامی است که پر از شراب باشد و به ظرف خالی قَدَح می‌گویند. به هر حال از آن جا که تعبیر به «کَأْس» شراب‌های تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می‌کند، می‌افزاید: در آن شراب نه لغو و بیهوده‌گویی است و نه گناه، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی‌گیرد، بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مست‌ها سر می‌زند، هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب طهور است آنها را پاک‌تر و خالص‌تر و هوشیارتر می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این بیان شراب پاک و نوشیدنی‌های گوارا و لذت‌بخش بهشت، آفت نوشیدنی‌ها و شراب و مِی این جهان را ندارد تا خورنده آن به بیهوده‌گویی و یا گناه و زشتی آلوده گردد و خفت به بار آورد. به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان با نوشیدن شراب بهشت، نه به یکدیگر ناسزا نثار می‌کنند و نه به گناه و زشتی وسوسه می‌نمایند و مجبور می‌سازند. (صفحه ۴۴۸)

۳۲۴. آیه

اشاره

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ کَاَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ و پیوسته در گرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای در صدفند. (۲۴ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مروارید درون صدف» به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می‌کند، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست‌ها هر چه باشد از صفای آن می‌کاهد، خدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند. تعبیر به «یَطُوفُ عَلَیْهِم» (بر آنها طواف می‌کنند) اشاره به آمادگی دائمی آنها برای خدمت است. گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می‌گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است. در حدیثی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه‌اند؟ فرمود: «برتری مخدوم بر خدمتگزار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است».(۱) تعبیر به «لَهُم» نشان می‌دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزار مخصوص به خود دارند. و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتگزاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می‌برند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «کشاف» و «قرطبی». (صفحه ۴۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: این نوجوانان زیبا چهره و پر معنویت در پذیرایی و خدمت به بهشتیان نه تنها احساس خستگی و رنجی نمی‌کنند، که احساس لذت و شادمانی نیز می‌نمایند؛ چرا که آنجا جای رنج و درد نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدند: هنگامی که در بهشت پرطراوت و زیبا خدمتگزاران مردم باایمان و عدالت‌پیشه در اوج جمال و کمال هستند و در سپیدی و زیبایی و درخشنگی به سان مرواریدهایی نهفته در صدف می‌باشند، در آن صورت خود بهشتیان چگونه خواهند بود؟ قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ! اَلْخادِمُ کَاللُّؤْلُؤِ فَکَیْفَ الْمَخْدُومُ؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِه فَضْلُ الْمَخْدُوم عَلَی الخادِمِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلی سائِرِ الْکَواکِبِ.(۱) به خدایی که جان من در کف قدرت اوست سوگند که برتری بهشتیان بر خدمتگزارانشان به سان برتری ماه شب چهاردهم بر ستارگان آسمان‌هاست. ۱ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۹؛ تفسیر کشاف، روح البیان، ابوالفتح رازی، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۵۰)

۳۲۵. آیه (آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت)

اشاره

وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ دراین هنگام روبه یکدیگر کرده(از گذشته) سؤال می‌نمایند. (۲۵ / طور) قالُوا اِنّا کُنّا قَبْلُ فی اَهْلِنا مُشْفِقینَ می‌گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم. (۲۶ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است. با این که در میان خانواده خود زندگی می‌کردیم و باید احساس امنیت کنیم، باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را فرا گیرد. از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند. و ازاین بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در همان حال که آنان بر تخت‌های بهشتی تکیه زده و پرمهر و با صفا در کنار هم نشسته و از انواع نعمت‌های شکوهبار آن سرا بهره‌ورند، برخی از آنان به برخی دیگر روی می‌آورند و به گفت‌وگو و پرسش و پاسخ می‌پردازند. از «ابن عباس» آورده‌اند که: آنان از گرفتاری‌های زندگی دنیا از ترس و ناامنی و درد و رنج‌های بی‌شماری که گریبانگیرشان بود و زندگی را در کامشان تلخ می‌کرد، یاد می‌نمایند و خدای را سپاس می‌گویند که از آنها آسوده‌اند. آنان می‌گویند: راستی که ما پیش از این زندگی، هنگامی که در دنیا و در کنار خانواده خویش بودیم، از سرای آخرت و عذاب و کیفر آن در هراس بودیم. (صفحه ۴۵۱)

۳۲۶. آیه

اشاره

فَمَنَّ اللّهُ عَلَیْنا وَ وَقنا عَذابَ السَّمُومِ اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد. (۲۷ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَمُوم» به معنی حرارتی است که در «مَسامّ» بدن (سوراخ‌های بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می‌شود و انسان را آزار می‌دهد یا می‌کشد و باد سموم نیز چنین بادی را گویند و «عَذاب سَمُوم» نیز چنین عذابی است، اطلاق کلمه «سم» به مواد کشنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است. آری پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات بخشید و در کانون نعمت‌هایش، یعنی بهشت، جای داد. آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می‌آورند و جزئیات آن را متذکر می‌شوند و با وضعی که در آن قرار دارند، مقایسه می‌کنند، به ارزش نعمت‌های بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می‌برند و طبعا برای آنها لذت‌بخش‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزش‌ها بهتر روشن می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: برخی از بهشتیان از برخی دیگر می‌پرسند که شما در دنیا چه کارهایی انجام دادید که به برکت آنها در خور بهشت و این همه نعمت پرشکوه شدید؟ آنان پاسخ می‌دهند که: ما در زندگی دنیا دل‌هایی ظریف و رقیق و نازک داشتیم و از خدا می‌ترسیدیم. واژه «شَفَق» و «شَفَقَت» به مفهوم رِقَّت و ظرافت و نازکی است، درست ضد واژه «غِلْظَت» که به مفهوم سختدلی و سنگدلی آمده است. در فرهنگ و ادبیات عرب هنگامی که گفته می‌شود: «ثَوْبٌ شَفَقٌ»، منظور پیراهنی نازک است. سرخی هنگامه غروب خورشید را نیز بدان جهت «شَفَق» می‌گویند که سرخی ظریف و کمرنگی است. منظور از واژه «اَهْل» در آیه، نزدیکان و بستگان انسان می‌باشند، چرا که این واژه به مفهوم کسی است که به دیگری پیوند دارد. و واژه «سَمُوم» به مفهوم حرارتی است که از راه سوراخ‌های بسیار ریز بدن نفوذ می‌کند و انسان را آزار می‌دهد و اصل آن «سَمّ» است که به راه بیرون آمدن نفس گفته می‌شود و یا از «سُمّ‌ش» به مفهوم زهر کشنده گرفته شده است. «زجاج» می‌گوید: منظور از «عَذاب سَمُوم»، شعله و حرارت آتش دوزخ می‌باشد. (صفحه ۴۵۲)

۳۲۷. آیه

اشاره

اِنّا کُنّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحیمُ ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می‌خواندیم (و می‌شناختیم). (۲۸ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری صحنه قیامت و نعمت‌های بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است و مؤمنان با مشاهده این صحنه‌ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می‌شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می‌دهد.

نعمت‌های شانزده‌گانه خدا به بهشتیان(۱)

در آیات انسان‌ساز و جان‌بخشی که گذشت، قرآن شریف زنجیره‌ای از نعمت‌های خدا به مردم عدالت‌پیشه و شایسته‌کردار را که در زندگی مقررات عادلانه او را رعایت نمایند و حقوق و حرمت بندگانش را پاس دارند به تابلو می‌برد که سخت اندیشاننده و انگیزاننده است و به جاست که سعادت خواهان و کمال جویان برای رسیدن به آنها، خویشتن را بسازند و تربیت کنند و هر آنچه در توان دارند، در راه ایمان و تقوا و پاکی و صفا و خدمت به انسان‌ها از پیش بفرستند و فروگذار نکنند. این نعمت‌ها عبارتند از: ۱ باغ‌ها و بوستان‌های پرطراوت و پرشکوه بهشت، (۲) ۲ نعمت‌های گوناگون مادی و معنوی و وصف‌ناپذیر، (۳) ۳ انواع میوه‌ها، (۴) ۴ خشنودی و شادمانی و آرامش خاطر، (۵) ۵ نجات از عذاب مرگبار دوزخ، (۶) ۱ مترجم تفسیر مجمع‌البیان. ۲ آیه ۱۷. ۳ آیه ۱۸. ۴ آیه ۱۹. ۵ آیه ۱۸. ۶ آیه ۱۸. (صفحه ۴۵۳) ۶ نعمت‌های خوردنی، (۱) ۷ نعمت‌های وصف‌ناپذیر نوشیدنی، (۲) ۸ تخت‌های پرشکوه بهشت و صفای همنشینی با خوبان، (۳) ۹ رسیدن به افتخار همسری حوریان بهشتی، (۴) ۱۰ نجات و نیکبختی نسل و تبار آنان، (۵) ۱۱ نعمت‌بخشی هماره و مهر ماندگار و پایان‌ناپذیر، (۶) ۱۲ پذیرایی با انواع میوه‌ها و گوشت‌های دلخواه، (۷) ۱۳ پذیرایی با شراب پاک بهشتی، (۸) ۱۴ خدمتگزاران زیبارو و پر صفا و با معنویت، (۹) ۱۵ نعمت امنیت و آرامش خاطر، (۱۰) ۱۶ امنیت از عذاب مرگبار دوزخ.(۱۱) ۱ آیه ۱۹. ۲ آیه ۱۹. ۳ آیه ۲۰. ۴ آیه ۲۰. ۵ آیه ۲۱. ۶ آیه ۲۲. ۷ آیه ۲۲. ۸ آیه ۲۳. ۹ آیه ۲۴. ۱۰ آیه ۲۷. ۱۱ آیه ۲۷. (صفحه ۴۵۴)

۳۲۸. آیه (ضرورت توجه خانواده به دوران پنجگانه عمر انسان)

اشاره

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما وَ فِی الْاٰخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوةُ الدُّنْیا اِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست. (۲۰ / حدید)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دوران‌های پنجگانه عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می‌دهند: ۱ مرحله «کودکی»

است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود (لَعِبٌ). ۲ مرحله «نوجوانی» که در آن سرگرمی جای بازی را می‌گیرد و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهْوٌ). ۳ مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمل پرستی (زینَةٌ). ۴ مرحله «توجه به کسب مقام و فخر» (تَفاخُرٌ). ۵ مرحله «توجه به افزایش مال و نفرات و جمع‌آوری ثروت» (تَکاثُرٌ). مراحل نخستین، تقریبا بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد، کاملاً متفاوت می‌باشد و بعضی از آنها مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر (صفحه ۴۵۵) ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه، هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعا به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان، تثبیت می‌گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و فکر و ذکرشان تا دم مرگ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک. سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان‌ها مجسم ساخته، می‌فرماید: «کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما». «کُفّار» در اینجا به معنی افراد بی‌ایمان نیست، بلکه به معنی کشاورزان است، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز، بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند، از این‌رو به او «کافر» می‌گویند. «یَهیجُ» از ماده «هیجان» در لغت به دو معنی آمده است؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش. ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می‌شود. «حُطام» از ماده «حَطْم» به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده کاه، «حُطام» گفته می‌شود که همراه تندباد به هر سو می‌دود. آری مراحلی را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می‌کند، در چند ماه در گیاهان ظاهر می‌شود و انسان می‌تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد. سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می‌افزاید: «وَ فِی الاْخِرَةِ ... اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ». «مَتاع» به معنی هر گونه وسایل بهره‌گیری است، بنابراین جمله «دنیا، متاع غرور است»، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبه کاری، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار (صفحه ۴۵۶) می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله‌ای برای وصول به ارزش‌های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ است. اما اگر این مواهب مادی، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آنها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می‌بخشد: «اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ » (...۱۱۱/توبه). بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک «گذرگاه» یا یک «قرارگاه»، دو جهت‌گیری مختلف به انسان می‌دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است. «غُرُور» در اصل از ماده «غُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است، سپس به حالت غفلت، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی‌خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

یَهیجُ: از ماده «هَیَجان» به مفهوم خشکیدن گل و گیاه و خزان زدن مزرعه آمده است. حُطام: از ریشه «حَطَم» به مفهوم شکستن آمده

است.

حقیقت زندگی دنیا

در آیه بدان دلیل زندگی دنیا به بازی و سرگرمی تعبیر می گردد که فناپذیر و ناماندگار و بی حقیقت است، چرا که اگر دوام و پایندگی داشت به زودی نابود نمی‌شد. «مجاهد» می گوید: هر بازی به مفهوم سرگرمی است، امّا به باور پاره‌ای «لَعِب» چیزی است که انسان را سرگرم می‌سازد، امّا واژه «لَهُو» به مفهوم چیزی است که از سرای آخرت دچار غفلت می‌نماید. (صفحه ۴۵۷) واژه «زینَهٔ» به مفهوم چیزی است که وسیله آرایش و آراستگی می گردد، امّا به باور برخی منظور این است که: دنیا و زندگی آن در برابر دیدگاه دنیاخواهان زیبا جلوه می کند و پس از مدتی هم خزان‌زده و نابود می گردد. منظور از تفاخر و مباهات نمودن به یکدیگر، به رخ یکدیگر کشیدن ثروت و قدرت باد آورده در زندگی است. و منظور از «فزون‌خواهی در ثروت و فرزند» آن است که انسان از حلال و حرام و از راه‌های عادلانه و ظالمانه ثروت و قدرتی گرد آورد و آنها را وسیله سرکوب و سلطه و سرکشی سازد و حقوق بندگان خدا و دوستان او را پایمال کند و عمرش را نیز تباه سازد. در ادامه آیه در قالب مثالی زیبا می‌فرماید: کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ به سان بارانی است که از آسمان فرو می‌ریزد و به گونه‌ای زمین را زنده می‌سازد که گل‌ها و گیاهان آن کشاورزان و باغداران را در حیرت و بهت فرو می‌برد. به باور «زَجّاج» ممکن است منظور شگفت‌زدگی کفرگرایان و حق‌ناپذیران از نظام شگفت‌انگیز خلقت و تدبیر خدا باشد که از دیگران بیشتر دچار بهت و حیرت می گردند. ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرّا آن گاه آن گل‌ها و گیاهان خزان‌زده و خشک می‌شود، به گونه‌ای که همه را زرد و رنگ باخته می‌نگری. ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً سپس در هم شکسته و به خار و خس و کاه تبدیل می گردد. وَ فِی الاخِرَهِٔ عَذابٌ شَدِیدٌ امّا در سرای آخرت برای دنیاپرستان و ظالمان عذابی سخت خواهد بود. به باور «مُقاتل»، امّا در سرای آخرت و روز رستاخیز عذاب و شکنجه از آن دشمنان خدا خواهد بود. وَ مَغْفِرَهٌٔ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ و برای عدالت خواهان و خداپرستان و دوستان حق آمرزش و خشنودی خدا هدیه می گردد. و در پایان آیه می‌فرماید: وَ مَا الْحَیاهُٔ الدُّنْیا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ. (صفحه ۴۵۸) و زندگی این جهان برای دنیاپرستان و زورمداران که کار شایسته انجام ندهند و به یاد رستاخیز نباشند، تنها مایه فریب است. «سعید بن جُبَیْر» می گوید: دنیا و ارزش‌های آن برای کسی که در اندیشه سرای آخرت نباشد، مایه غرور و فریب است، چرا که برای کسب و حفظ آن ممکن است به هر شقاوت و بیدادی دست زند، امّا برای کسی که آن را وسیله عدالت و آزادگی سازد و در اندیشه سرای آخرت باشد، نه تنها مایه فریب نیست که وسیله رشد و رسیدن به ارزش‌های معنوی است...

ترسیم روشنی از مراحل گوناگون زندگی (۱)

در آخرین آیه مورد بحث قرآن شریف در قالب مثال زیبا و ترسیم روشن و گویایی زندگی دنیا و مراحل گوناگون آن و انگیزه‌های غالب و حاکم بر هر مرحله‌ای از آن مراحل را به تابلو می‌برد که این گونه است: ۱ مرحله بازی و بی‌خبری که دوران کودکی را بیانگر است. ۲ مرحله سرگرمی که دوران نوجوانی را نشان می‌دهد که انسان با رسیدن به مرحله جوانی از روزگار بازی و بی‌خبری به فضا و حال و هوای نوجوانی و شور و سرگرمی آن وارد می‌شود و هنوز از مسایل جدی به دور است. ۳ مرحله پرشور جوانی که دوران آراستگی و عشق به تجمل و تجمل‌پرستی است. ۴ مرحله میانسالی و کمال که روزگار تلاش برای به دست آوردن مقام و فخر فروختن نیز هست. ۵ و مرحله سالخوردگی که دوران حرص و آز برای انحصار قدرت و ثروت و امکانات و فرصت‌هاست. اگر انسان بخواهد از این مراحل به شایستگی بهره گیرد و همه نیروها و امکانات و فرصت‌ها را به سرمایه‌ای برای رشد ظاهری و باطنی و اوج به سوی والایی‌ها قرار دهد باید درست بیندیشد و هدفدار و حساب شده حرکت کند و از تجربه‌های

ارزشمند دیگران بهره گیرد. ۱ مترجم. (صفحه ۴۵۹)

۳۲۹. آیه (جمعه‌ها نیز روز کار و تلاش و عبادت خانوادگی است)

اشاره

یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا اذا نُودِیَ لِلصَّلوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَـةِ فَاسْعَوْا اِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَروُا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای کسـانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. (۹ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُودِیَ» از مـاده «نـداء» بـه معنی «بانـگ برآوردن» اسـت و در اینجـا به معنی «اذان» است، زیرا در اسـلام نـدایی برای نمـاز جُز اذان نداریم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود. اما این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده‌اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

جُمُعَـهٔ و جُمْعَـهٔ: دو واژه‌انـد که جمع آنها «جُمَعْ» و «جُمُعات» آمده است. روز جُمُعَهٔ بدان دلیل به این نام خوانده شده است که خدا در این روز، آفرینش را پدیـد آورد و کار خلقت پایان یافت؛ امّا پاره‌ای برآننـد که این روز بـدان دلیل «جُمُعَهٔ» نامیده شده است که در آن مردم برای عبادت و نیایش گرد می‌آینـد. برخی نیز به روز جمعه، روز «عُرُوبَهٔ» می‌گفتند، چرا که آنان بر این پندار بودند که یهود روز «شـنبه» گرد می‌آیند و به عبادت خدا می‌پردازند، نصارا روز «یکشـنبه» و امت عرب نیز پیش از اسـلام روزی را برای گرد آمـدن و عبادت برگزید و نام آن را «عُرُوبَهٔ» نامید که پس از ظهور اسـلام به روز جُمُعَهٔ تعبیر گردید. پاره‌ای بر آنند که گروه انصار نخستین کسانی بودنـد که این روز را جمعه نامیدند. و نیز آورده‌اند که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله به هنگام هجرت از مکه به مدینه، روز دوشـنبه، دوازدهم رَبیعُ الاَوَّل بود که بر دهکده «قُبا» وارد گردید و مورد استقبال قرار گرفت و در همان جا تا روز جمعه مسجدی ساخته شد و نخستین نماز جمعه در آنجا و یا (صفحه ۴۶۰) در نزدیکی آنجا خوانده شد.

نماز راستین جمعه یا دانشگاه و نیایشگاه بزرگ هفته

منظور از هنگام نـدا داده شـدن مردم، آن ساعتی است که وقت نماز فرا می‌رسـد و امام آماده آغاز خطبه‌های نماز می‌گردد؛ و نکته دیگر این است که منظور از «نِـداء» در آیه شـریفه «اَذان» است؛ چرا که در آن زمـان وسـیله پیام‌رسـانی و دعوت دیگری برای اعلام وقت نماز جز «اَذان» نبود. «ابن زید» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله اذان گویی پر اخلاص به نام بِلال داشت که با رسیدن وقت نمـاز و هنگـامه بر منبر نشسـتن آن حضـرت اذان را آغـاز می‌کرد، آن گاه پیامبر صـلی الله علیه و آله خطبه‌ها را می‌خوانـد و به نماز می‌ایسـتاد. ابوبکر و عمر نیز به همین صورت نمـاز جمعه را می‌خواندنـد، امّـا در خلافت عثمان به دلیل گسترش شـهر مـدینه و مردم مسلمان و دور شدن خانه‌ها از مرکز شهر و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، شمار «اذان‌ها» بالا رفت. نخست در بام منزل خلیفه اذان گفته می‌شـد و آن گاه در مسـجد و سـر انجام هم پیش از برپایی نماز؛ و کسـی این سـبک را بر خلیفه عیب نگرفت. به هر حال پیام

آیه این است که: هـان ای مردم باایمـان! هنگامی که برای نماز جمعه اذان گفته می‌شود، با شـتاب و بـدون از دست دادن فرصت به سوی ذکر خدا و یاد انسان‌پرور او حرکت کنید. از دیدگاه پاره‌ای منظور از «سَعْی» در آیه، نه شتاب و عجله نمودن برای نماز جمعه است، چرا که در روایات آمده است که با وقار و آرامش و شکوه به سوی نماز بروید، (۱) بلکه در این آیه منظور از «سَعْی» شتاب و تلاش دل‌ها به یاد خدا و پالایش جان‌ها و پاکی نیت‌هاست. و پاره‌ای «ذِکْرُ اللّهِ» را خطبه‌ای که سرشار از پند و اندرز و یاد خدا و روشـنگری و حقگرایی است معنا کرده‌انـد. ***** ۱. روحُ المَعـانی، ج ۲۸، ص ۹۰. (صفحه ۴۶۱) در ادامه آیه می‌افزایـد: وَ ذَرُوا الْبَیْعَ و داد و ستد را رها کنید و برای فرصت دیگری واگذارید. به باور «حَسَن» آیه از هر خرید و فروشی که به خاطر آن نماز واقعی و با شرایط جمعه به وسیله امام و پیامبر صلی الله علیه و آله فوت شود هشدار می‌دهد، چرا که چنین داد و ستدی حرام است و این از ظاهر آیه دریافت می‌گردد؛ چرا که نهی، نشانگر فساد و تباهی خریـد و فروش است. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این شـتافتن به سوی نماز و یاد خدا و وا نهادن خرید و فروش به هنگام نماز و شـنیدن تفسیر آیات و مفاهیم و مقررات قرآن اگر بدانید برای شـما سودبخش‌تر و ماندگارتر است و سرانجام شـما را به منافع واقعی دین و دنیا رسانده و از زیان‌های آنها باز می‌دارد. از آیه شـریفه به ظـاهر وجوب نمـاز جمعه دریـافت می‌گردد؛ و نیز حرمت تمـام کارها به هنگام طنین افکن شـدن نـدای اذان و برپایی نماز جمعه؛ و بدان دلیل آیه انگشت روی خرید و فروش می‌گذارد و از آن نهی می‌کند که این کار، جامع همه تلاش‌ها و کوشـش‌ها برای دنیا و تهیه وسایل معاش است. و نیز از آیه دریافت می‌شود که نماز جمعه بایـد در مکانی ویژه و مشـخص خوانـده شود تا مردم با شـنیدن اذان به سوی آن مکـان روی آورنـد. گفتنی است که نمـاز جمعه واقعی و بـا شـرایط بر همه مردم باایمـان واجب است، مگر این که مکلّف، عذر قابل قبولی، همانند: سفر یا بیماری داشته باشد و یا از نابینایی و لنگی رنج برده و یا برده و بنده و سالخورده و زن باشد و یـا منطقه و محـل زنـدگی‌اش تـا جایگاه نماز جمعه بیشتر از دو فرسـخ فاصـله داشـته باشـد. آری، بر همه این‌ها نماز جمعه واجب نیست، مگر این که نمـاز جمعه‌ای بـا حضور پیشوای دادگر و رعـایت کننـده حقوق بشـر و یـا نماینـده ویژه او برگزار گردد. گفتنی است که در مورد نماز جمعه تفاوت دیـدگاه میان فقها بسیار است و جای بحث هم کتاب‌های فقهی می‌باشـد و نه تفسیر. (صـفحه ۴۶۲)

۳۳۰. آیه

اشاره

فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ و هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. (۱۰ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه جمله «اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ» (فضل خـدا را طلب کنیـد) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجیـد شایـد غالبا به معنی «طلب روزی و کسب و تجـارت» آمـده است، ولی روشن است که مفهـوم این جمله گسـترده است و کسب و کـار یکی از مصـادیق آن است، لـذا بعضـی آن را به معنی «عیـادت مریض» و «زیـارت مؤمن» یـا «تحصـیل علم و دانش» تفسـیر کرده‌انـد، هر چنـد منحصـر به این‌هـا نیز نمی‌باشـد. جمله «وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا» مفهـوم گسـترده‌ای دارد که اشـاره به یـاد خـدا و فکر و تـوجه به خـدا در بازارهـا و به هنگـام معاملـات و عـدم انحراف از اصـول حق و عـدالت، مصـادیقی از آن اسـت. ایـن نیز مسـلّم است که روح «ذکر»، «فکر» است و ذکر بی‌فکر، لقلقه زبانی بیش نیست و آن چه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه

«ذکر» سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری که عامل اصلی هر گونه گناه است، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد. (صفحه ۴۶۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه روشنگری در این مورد می‌افزاید: فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس هنگامی که نماز به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و به سراغ کار خویش بروید. وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ و از فضل و فزون بخشی خدا برای خود بجویید و از راه خرید و فروش و داد و ستد و دیگر کارهای سودبخش و مفید نعمت‌های خدا را به دست آورید. و این نشانگر جواز خرید و فروش پس از پایان نماز جمعه است، نه واجب و یا مستحب بودن آن. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده است که منظور از پیام این فراز از آیه شریفه تلاش برای کسب ارزش‌های مادی و دنیوی نیست، بلکه به نوعی تشویق به عیادت از بیماران، دیدار دوستان و تکریم به مردگان و بازماندگان آنان به خاطر کسب خشنودی خداست. لَيْسَتْ بِطَلَبِ دُنْيا، وَ لكِنْ عِيادَةُ مَرِيضٍ، وَ حُضُورُ جَنازَةٍ، وَ زِيارَةُ أَخٍ فِي اللّهِ.(۱) از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، نماز در روز جمعه و تلاش برای کار در روز شنبه است. و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: اِنّي لأَرْكَبُ فِي الْحاجَةِ الَّتي كَفاهَا اللّهُ، ما اَرْكَبُ فيها اِلاَّ الْتِماسَ اَنْ يَرانِيَ اللّهُ اُضْحى في طَلَبِ الْحَلالِ، اَما تَسْمَعُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ اسْمُهُ: فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ (... ۲) من برای کار و تلاش و رفع نیازهای اقتصادی که خدا آن را در پرتو کار و کوشش و تدبیر شایسته کفایت فرموده است بر مرکب خویش سوار می‌شوم و از خانه حرکت می‌کنم؛ آری من این کار را بر این نیت انجام می‌دهم که خدای فرزانه مرا در انجام ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَيْن، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۰۹. ۲. تفسیر نورُ الثَّقَلَيْن، ج ۵، ص ۳۲۷. (صفحه ۴۶۴) تلاش و کوشش سازنده و عادلانه و تاریخ‌ساز در سراسر روز بنگرد؛ آیا پیام خدا را نمی‌شنوی که می‌فرماید: پس هنگامی که نماز جمعه به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل و فزون‌بخشی خدا رزق و روزی خود را بجویید. آن گاه افزود: آیا شما چنین می‌پندارید که اگر انسانی به جای کار و کوشش در خانه خویش بنشیند و درب آن را بر روی خود ببندد و آن گاه بگوید: رزق و روزی من فرود خواهد آمد، آیا چنین چیزی درست است؟ بی‌گمان چنین چیزی پسندیده نیست و این چنین فرد و جامعه‌ای از کسانی هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود. فردی پرسید، آن کسانی که دعایشان پذیرفته نمی‌شود چه کسانی هستند؟ قالَ: قُلْتُ: مَنْ هؤُلاءِ الثَّلاثَةُ فرمود: این سه گروه عبارتند از: ۱ مردی که همسر نالایقی دارد و به جای سازندگی و ایجاد تحول فرهنگی و فکری و اخلاقی در او و یا جدایی گزیدن از او در صورت اصلاح‌ناپذیری بر او نفرین می‌کند؛ آری، دعای چنین کسی پذیرفته نمی‌شود، چرا که راه جدایی باز است و می‌تواند از او جدا شود. ۲ کسی که به دیگری بدون گرفتن سند و مدرک معتبر وام دهد و آن گاه وام گیرنده و بدهکار به هنگامی که باید حق او را بدهد، آن را انکار کند و پایمال سازد و این وام دهنده دست نفرین را به سوی آسمان بالا برد و او را نفرین کند؛ آری، نفرین این آدم نیز پذیرفته نمی‌شود، چرا که وظیفه اقتصادی خویش را درست انجام نداده است. ۳ و دیگر کسی که اندک امکانات و مواد غذایی دارد و در خانه می‌نشیند و به جای تلاش و کوشش اقتصادی و اجتماعی و طلب حلال، دست به دعا برمی‌دارد تا خدا روزی او را بفرستد. قالَ (ع): تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ فَيَدْعُوا عَلَيْها فَلايُسْتَجابُ لَهُ، لِأَنَّ عِصْمَتَها في يَدِه لَوْ شاءَ اَنْ يُخَلِّيَ سَبيلَها لَخَلّى سَبيلَها، وَ الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْحَقُّ عَلَى الرَّجُلِ، فَلا يُشْهِدُ عَلَيْهِ فَيَجْحَدُ حَقَّهُ (صفحه ۴۶۵) فَيَدْعُوا عَلَيْهِ فَلا يُسْتَجابُ لَهُ، لِاَنَّهُ تَرَكَ ما اُمِرَ بِه (... ۱) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ اذْكُرُوا اللّهَ كَثِيراً و خدا را بسیار یاد کنید و اورا بر احسان و بخشش‌اش ستایش نمایید و سپاس نعمت‌های او را بگزارید و بر توفیق ادای وظیفه و انجام کارهای شایسته و رعایت مقررات او را سپاس گویید. در مورد حقیقت «ذِكْر» در آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ از دیدگاه پاره‌ای منظور از «ذکر خدا» در آیه شریفه تفکر و اندیشه است، چرا که یک ساعت تفکر و اندیشه از یک سال عبادت و بندگی خدا بهتر و بالاتر است. فِكْرَةُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ

عِبادَهِ سَنَهٍ.(۲) ۲ امّا از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «ذکر خدا» همان یاد واقعی او در دل و زبان و عملکرد است که انسان توحیدگرا باید در فراز و نشیب‌ها و کوچه و بازار و به هنگام کار و کوشش و تجارت و داد و ستد او را یاد نماید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: کسی که در بازار و به هنگام داد و ستد و تلاش و کوشش، خدا را با اخلاص و راستی یاد کند و به هنگام غفلت مردم در کارهایشان از یاد حق، به یاد او باشد و مقررات او را رعایت نماید، برای او هزار پاداش کار شایسته نوشته شده و در روز رستاخیز خدای فرزانه بر او آمرزش و بخشایشی می‌کند که به اندیشه هیچ انسانی نرسیده است. مَنْ ذَکَرَ اللّهَ فِی السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَهِ النّاسِ ... کُتِبَ لَهُ اَلْفُ حَسَنَهٍ وَ یَغْفِرُ اللّهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ مَغْفِرَهً لَمْ تَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ.(۳) و در فراز پایانی آیه می‌فرماید: لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. باشد که رستگار گردیده و به پاداش پرشکوه خدا نایل آیید. ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۷. ۲. اَلْحَیاهُ، ج ۱، ص ۴۸. ۳. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۸. (صفحه ۴۶۶) در آیه مورد بحث خدای فرزانه کامیابی و رستگاری را در گرو قیام به انجام وظیفه دینی و انسانی و عبادی، از آن جمله انجام شایسته نماز جمعه قرار می‌دهد؛ از این رو روایت رسیده از ابوذر درست به نظر می‌رسد که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: مَنِ اغْتَسَلَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَاَحْسَنَ غُسْلَهُ، وَ لَبِسَ ثِیابَهُ وَ مَسَّ مِنْ طیبِ بَیْتِه اَوْ دُهْنِه ثُمَّ لَمْ یُفَرِّقْ بَیْنَ اثْنَیْنِ غَفَرَ اللّهُ لَهُ ما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجُمُعَهِ الْاُخْری (... ۱) هر کس روز جمعه آن گونه که شایسته است غسل نماید و لباس نیکو و شایسته‌اش را بپوشد و از بوی خوش برای عطرآگین ساختن خویش بهره گیرد و آن گاه با اندیشه و گفتار و رفتارش بذر پراکندگی و تنش میان دیگران نیفشاند، خدا آنچه میان او و جمعه دیگر و روزهای آینده نزدیک است، همه را بر او می‌بخشاید. این روایت را «بُخاری» در «صحیح» خویش آورده است. و نیز «سلمان تمیمی» آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌گمان خدا در هر جمعه صدها هزار تن را که در خور آتش دوزخ هستند، آزاد می‌کند و می‌بخشاید. اِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ یَوْمِ جُمُعَهٍ سِتَّ مِائَهِ اَلْفِ عَتیقٍ مِنَ النّارِ، کُلُّهُمْ قَدِ اسْتُوجِبَ النّارَ.(۲) ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۹. (صفحه ۴۶۷)

۳۳۱. آیه

اشاره

وَ اِذا رَاَوْا تِجارَهً اَوْ لَهْوا انْفَضُّوا اِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِما قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللّهُ خَیْرُ الرّازِقینَ هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند، بگو آن چه نزد خدا است، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. (۱۱ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر به «لَهْو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا. تعبیر به «اِنْفَضُّوا» به معنی «پراکنده شدن» و «انصراف از نماز جماعت» و «روی آوردن به کاروان» است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد، با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند. تعبیر به «قائِما» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه را می‌خواند. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی

الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزیِ شما بریده شود، اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شکر اورا (صفحه ۴۶۸) به‌جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که درآن زمان «یَوْمُ الْعَرُوُبَهْ» نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ «اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، روز «جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود. «اسعد» دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز بسیارکم بود ... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود، حضرت صلی الله علیه و آله چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله «بنی سالم» رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه بود.(۱)

اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هرچیز آیات همین سوره است که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هر گونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی دراین زمینه وارد شده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، آمده است: «خداوند ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶. (صفحه ۴۶۹) نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان می کند و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند».(۱) روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: «یا رسول اللّه! من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیبم نشده»، فرمود: «عَلَیْکَ بِالْجُمْعَهِْ فَاِنَّها حَجُّ الْمَساکینِ: بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (۲) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان نماز جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید، ولی در زمان غیبت بنابراین که واجب مخیّر باشد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق‌العاده آن در این حال نیز

محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته جمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد، دربردارد، خصوصا این که مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است. و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، باب وجوب صلوة الجمعه، حدیث ۲۸. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۵، حدیث ۱۷. (صفحه ۴۷۰) کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم، آمده بود که جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد؛ اجتماعات «روزانه» که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع «هفتگی» که در مراسم نماز جمعه است. و اجتماع حج که در کنار خانه خدا «هر سال یک بار» انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، خصوصا این که یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود: الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی. ب: ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند. ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان. د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی. به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود، بیم داشته‌اند. و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، منتها حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام و حکومت‌های جور همانند بنی‌امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضدّ حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد، چنان که در داستان عاشوراء می‌خوانیم که گروهی از شیعیان درخانه «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین (صفحه ۴۷۱) از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود: ««نعمان بن بشیر» والی بنی‌امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد».(۱) توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریبا ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق هم همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او

باشـد و مسـلمانان در نماز جمعه شـرکت کننـد. سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جسـتجو نمود.(۲)

***** ۱- «بحارالانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۸۹ و ۹۰. (صفحه ۴۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مورد شأن نزول و داسـتان فرود آیه مورد بحث پاره‌ای آورده‌انـد که: پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در روز جمعه‌ای در حال خوانـدن خطبه بود که «دِحْیَه کَلْبی» به همراه شـمار دیگری از بازرگانـان بـا کالاـی تجارتی، یکی پس از دیگری از شام رسیدند و کالاهـای خویش را به فروش نهادنـد. مردمی که در حـال نمـاز و شـنیدن خطبه پیـامبر صـلی الله علیه و آله بودنـد، به سوی کـاروان شتافتنـد و کار به جایی رسـید که همه مردم مـدینه برای خریدن کالاهای مورد نیاز، نظیر گندم، آرد و دیگر کالاها شـتافتند. در این میـان «دِحْیَه کلبی» برای اعلاـم رسیدن کـاروان تجـارتی خـویش و فراخـوان مردم به سـوی کالاهـای خـود به نواختن طبـل ویژه‌ای پرداخت و مردم بسـیاری، از جمله نمـازگزاران، جز شـماری چنـد از آنها نماز و پیامبر صـلی الله علیه و آله را رها کردنـد و به سوی کالا شـتافتند. در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: اگر به خاطر این چنـد نفری که به نماز دل بستند و نرفتند نبود، بی‌گمان بر این مردم از آسمان سنگ می‌بارید. و آن گاه به تلاوت آیه شریفه پرداخت.

تفسیر

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: و آن گاه که تجارت و داد و ستد و یا سرگرمی با طبل و تنبور را بنگرند، به سوی آن می‌روند و پراکنـده می‌شونـد. از امـام صـادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: منظور آیه این است که: و آن گـاه که تجارت و یا سـرگرمی بنگرند به سوی آن توجه می‌یابند و می‌روند. وَ تَرَکُوکَ قائِماً و تو را ای پیامبر! در حالی که ایستاده و در حال خواندن خطبه هستی، رها می‌کنند. «سَمُرَهْ» آورده است که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هماره ایستاده خطبه‌های جمعه را (صفحه ۴۷۳) می‌خواند؛ از این رو اگر کسـی گفت که آن حضرت نشسته خطبه می‌خواند، او را دروغگو بدانید. و هنگامی که از «ابن مسعود» پرسیدند که آیا پیامبر صـلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند یا نشسته؟ گفت: آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: وَ تَرَکُوکَ قائِماً ... و تو را در حال ایسـتاده رها می‌کننـد و می‌روند ... امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آیه این است که: آنان تو را در حال نماز رها می‌کنند و می‌روند ... قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِْ هان ای پیامبر، بگو: ای مردم آنچه نزد خداست از سـرگرمی و داد و سـتد بهتر است. منظور این است که پاداش و ثواب پر شـکوهی که ذات پاک او برای نماز و شـنیدن خطبه‌های آن قرار داده و مقامی که برای همراهی و همنشـینی بـا پیـامبر است، از هر سود و فایـده‌ای مادّی و دنیوی مانـدگارتر و ارزشـمندتر است. وَاللّهُ خَیْرُ الرّازِقِینَ. و خـدا بهترین روزی دهنـدگان است. بنـابراین نمـاز جمعه و خطبه‌هـای آن را رها نکنیـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله را ایسـتاده و در حال خواندن خطبه وانگذارید تا دنبال داد و ستد و تجارت بروید. (صفحه ۴۷۴)

۳۳۲. آیه (اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند)

اشاره

یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا لا ـ تُلْهِکُمْ اَمْـوالُکُمْ وَ لا ـ اَوْلا ـ دُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ مَنْ یَفْعَـلْ ذلِـکَ فَأُولئِـکَ هُمُ الْخاسِـرُونَ ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر کس چنین کند، زیانکار است. (۹ / منافقین)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «خاسِرُونَ» (زیانکاران) به خاطر آن است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است. از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقین» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی بازمی‌دارد. درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگترین بلا محسوب می‌شوند، یکی از عوامل انحراف منافقین نیز همین حبّ دنیا بود. در حدیثی از امام باقر این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: «ما ذِئْبانِ ضارِیانِ فی غَنَمٍ لَیْسَ لَها راعٍ، هذا فی اَوَّلِها وَ هذا فی اخِرِها بِاَسْرَعَ فیها مِنْ حُبِّ الْمالِ وَ الشَّرَفِ فی دینِ الْمُؤْمِنِ: دو گرگ درنده در یک گله بی‌چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی‌زنند که مال‌پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند».(۱) ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب حبّ الدنیا، حدیث ۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَلْهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می‌شود «اَلْهاکَ» منظور این است که تو را سرگرم ساخت. پاره‌ای یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده‌اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت‌ها و گرفتاری‌ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت‌بخش بی‌همتا غافل گردد و همواره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز همواره است. وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده‌اند و چه زیانی از این دردناک‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۷۶)

۳۳۳. آیه (اموال و فرزندانتان، وسیله آزمایش شما هستند)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَروُهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِروُا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود: «منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در

این زمینه‌ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید، ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد ولی به آنها دستور داده شد که هروقت خانواده‌شان به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» ناظر به همین معنی است». بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به همین معنی اشاره می‌کند که تنها بعضی از آنها چنین هستند، مراقب آنها باشید. البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این است که وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی (صفحه ۴۷۷) به سوی زن و فرزند و این دو احیانا از هم جدا شده‌اند، نباید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد». بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند. در این که فرق میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی «صرف نظر کردن از مجازات» است و «صفح» مرتبه بالاتری است یعنی «ترک هر گونه سرزنش» و «غفران» به معنی «پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن» است. به این ترتیب افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آنها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، برخی از مفسران و محدثان آورده‌اند که: این آیه درباره مردمی فرود آمد که خود پس از اندیشه در آیات قرآن و پیام خدا، بر آن بودند تا از قلمرو استبداد و انحصار به سوی مدینه دست به هجرت زنند، امّا همسران و فرزندان آنان به دلایل رنگارنگی آنان را از هجرت هشدار داده و به ماندن در مکه و تحمل ستم و استبداد حاکم بر آن ترغیب می‌نمودند؛ آری، آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر مهر و عدالت فرود آمد.(۱) ***** ۱. نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۲، ص ۳۴۲؛ تفسیر قُمّی، ج ۲، با تفاوت در واژه‌ها. (صفحه ۴۷۸)

تفسیر

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسران و فرزندان این گونه‌اند، نه همه آنان و به همین دلیل هم «مِنْ» تبعیض به کار رفته است. امّا این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای بدان دلیل که برخی از همسران و فرزندان انسان، آرزوی مرگ او را می‌کنند تا ثروت او را به ارث برند؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مرگ او را برد تا ثروتش را بخورد. ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسران و فرزندان به منظور سودجویی شخصی، پدر را وسوسه می‌کنند تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است

که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد. در ادامه آیه می‌افزاید: وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا و اگر شما مردم باایمان گذشت کنید و از کیفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیرید و ببخشایید، خدا نیز از لغزش‌های شما می‌گذرد ... هنگامی که پاره‌ای از این توحیدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسر و فرزندانشان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن گاه می‌دیدند که سبقت‌گرفتگان به ایمان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراستگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌اند، تصمیم می‌گرفتند که وقتی به زن و فرزندان خود رسیدند، آنان را به خاطر مانع‌تراشی در راه هجرت که باعث عقب ماندگی پدرشان شده است کیفر کنند و یا دیگر به آنان روی خوش نشان ندهند که این آیه به آنان هشدار داد که: نه، هرگز، بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ «جُبّائیّ» بر این باور است که: پیام آیه شریفه همگانی و جهان شمول است و روشنگری می‌کند که: اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه (صفحه ۴۷۹) گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

۳۳۴. آیه

اشاره

إِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است. (۱۵ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشانند ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، دائما او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چرا که جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به همین دلیل است که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی و دینی و انسانی بازمانده و به گناه و ستم در غلتیده و در آزمون زندگی مردود می‌شوند. واژه «فِتْنَهٔ» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است که: هیچ کس نگوید که بارخدایا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید: بارخدایا، (صفحه ۴۸۰) از آزمون‌های گمراهگرانه به تو پناه می‌برم. پاره‌ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که: آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد

که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، در حالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود: راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ»؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وا نهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم (... ۱) وَ اللّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ و خداست که پاداشی پرشکوه نزد اوست. آری، پاداش پرشکوه که بهشت پر طراوت و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جای بهشت پر نعمت و خشنودی خدا بر نگزینید. ***** ۱. در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ بابُ فَضائِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، ح ۵۸ بنگرید. (صفحه ۴۸۱)

۳۳۵. آیه (خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می‌نمایند. (۶ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت، تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه این که تعبیر به «قُوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آن‌ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُود» به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش‌زنه» مانند «کبریت»، چرا که اعراب آن را «زِناد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را (صفحه ۴۸۲) بی‌کم و کاست اجرا می‌کنند.

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آنها آسان‌تر است، اصلاح گردد، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند. در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم»؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِما اَمَرَ اللّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمّا نَهاهُمُ اللّهُ، اِنْ اَطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ وَ اِنْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ: آنها را امربه‌معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای».(۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۷۲. (صفحه ۴۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

قُوا: از ریشه «ق» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. وَقُود: به مفهوم «آتشگیره»، که به آن «سوخت» ویا «هیزم» گفته می‌شود، آمده است.

مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و با ایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیتِ بزرگ خودسازی و خود شکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد.(۱) در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید: عَلَیْها مَلائِکَهٌ غِلاظٌ شِدادٌ آن آتش شعله‌وری که شما را از در غلتیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت‌گیر و سخت‌دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهر و رحمتی نخواهند داشت. گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند. لا یَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است، ***** ۱. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷. (صفحه ۴۸۴) نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه گریزی نمی‌گزارند. از این فراز چنین دریافت می گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا

جدّی هستند و معصوم و پاکند. «جُبّائیّ» می گوید: منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و نافرمانی او نمی کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است. نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرطراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند. پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان دهنده کفرگرایان و اصلاح ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های سهمگین آتش به تابلو می‌برد و می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ (صفحه ۴۸۵)

۳۳۶. آیه (ضرورت خوب شنیدن و خوب فکر کردن)

اشاره

وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فی أَصْحابِ السَّعِیرِ و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می کردیم، جزء دوزخیان نبودیم. (۱۰/ملک) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ این جا است که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا. (۱۱/ملک)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می گوید: از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین است. ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی‌شنود، چشم دارد و نمی‌بیند و عقل دارد و نمی‌اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد. در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از مسلمانانی کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ عقل او چگونه است»؟ سپس در ادامه فرمود: «مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می‌شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می‌برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می گردند».(۱) «سُحْق» (بر وزن قفل) به معنی «ساییدن و نرم کردن» است و به لباس کهنه نیز گفته می‌شود ولی در اینجا به معنی «دوری از رحمت خدا» است، بنابراین «فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیر» مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است، ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۴. (صفحه ۴۸۶) این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند. این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق‌العاده عقل و خرد اشاره می کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را، از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می‌داند که در مناسبت‌های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی‌رغم دروغ پردازی‌های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می‌شمرند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه‌جا با «اولوا الالباب» و «اولوا الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است. در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است. در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آنها اکتفا می‌نماییم: در حدیثی از علی آمده است: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: «من مأمورم که تو را میان یکی از این

سه موهبت مخیّر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی». آدم گفت: «آن‌ها چیست»؟ جبرئیل در پاسخ گفت: ««عقل»، «حیا» و «دین»». آدم گفت: «من «عقل» را برگزیدم»، جبرئیل به «حیا» و «دین» گفت: «او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید». گفتند: «ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم». جبرئیل گفت: «حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید»، سپس به آسمان صعود کرد.(۱) این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود. چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می‌رود، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی‌ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. این نشان می‌دهد که آدم، سهم قابل ملاحظه‌ای از عقل داشت که به هنگام مخیّر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالاتر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲. (صفحه ۴۸۷) تصاحب کرد و هم حیا را. در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «مَنْ کانَ عاقِلًا کانَ لَهُ دینٌ، وَ مَنْ کانَ لَهُ دینٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ: کسی که عاقل باشد، دین دارد و کسی که دین داشته باشد، داخل بهشت می‌شود» (بنابراین بهشت جای عاقلان است).(۱) البتّه عقل در اینجا به معنی «معرفت راستین» است، نه شیطنت‌های شیاطین که در سیاستمداران جبّار و ظالم جهان دیده می‌شود که به گفته امام صادق: «شَبیهَةٌ بِالْعَقْلِ، وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ: شبیه عقل است، ولی عقل نیست».(۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

راز سقوط در آتش دوزخ نادیده گرفتن مبانی عقلی است

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اِنَّ الرَّجُلَ لَیَکُونَ مِنْ اَهْلِ الْجِهادِ وَ مِنْ اَهْلِ الصَّلاةِ وَ الصِّیام وَ مِمَّنْ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ ما یُجْزی یَوْمَ الْقِیامَةِ اِلاّ عَلی قَدْرِ عَقْلِه.(۳) کسانی هستند که در زندگی دنیا به جهاد و دفاع برخاسته و نماز و روزه را ارج نهاده و به انجام رسانده‌اند و نیز به ارزش‌ها و والایی‌ها و قانون‌گرایی و عدالت فراخوانده و از قانون گریزی و گناه هشدار داده‌اند، امّا در روز رستاخیز بر همه این کارهایشان به اندازه خردمندی و خردورزیشان در زندگی، پاداش داده می‌شوند و نه به اندازه انجام کارهایشان. و نیز «انس بن مالک» آورده است که: گروهی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی به خوبی یاد کردند و او را به شایسته کرداری وصف نمودند، امّا آن حضرت به جای پرسش از کارهای شایسته او، فرمود: خرد آن بنده خدا چگونه است؟ کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ آنان گفتند: ای پیامبر خدا! ما از عبادت و تلاش او در انجام کارهای شایسته سخن می‌گوییم، امّا شما از عقل و خرد او می‌پرسید! چرا؟ قالُوا: یا رَسُولَ اللّهِ! نُخْبِرُکَ عَنْ اِجْتِهادِه فِی الْعِبادَةِ وَ اَصْنافِ الْخَیْرِ وَ تَسْأَلُنا عَنْ عَقْلِه؟ ۱ و ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲. ***** ۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۱. (صفحه ۴۸۸) آن حضرت فرمود: اِنَّ الاَحْمَقَ یُصیبُ بِحُمْقِه اَعْظَمَ مِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ. رنج و مصیبتی که به دلیل سبک مغزی و کم‌خردی حکومت‌ها و تاریک‌اندیشی جامعه‌ها دامانگیر آنان می‌گردد، بسیار بدتر و سهمگین‌تر از فسق و فجور بدکاران و گناهکاران است و آنان را به رنج و انحطاط می‌کشد! آن گاه افزود: وَ اِنَّما یَرْتَفِعُ الْعِبادُ غَدا فِی الدَّرَجاتِ وَ یَنالُونَ الزُّلْفی مِنْ رَبِّهِمْ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.(۱) و بر این اساس است که خدای فرزانه در روز رستاخیز مقام بندگان خود را بر اساس چگونگی خردمندی و خردورزی آنان اوج می‌بخشد و آنان با این ملاک و معیار به مقام قرب نایل می‌آیند، نه بر اساس انجام نماز و یا گرفتن روزه یا انفاق و دیگر کارها: سُحْق: به مفهوم دور شدن آمده و در آیه شریفه تقدیری دارد که این گونه است: «اَسْحَقَهُمُ اللّهُ اِسْحاقا وَ سُحْقا» خدا، آنان را از مهر و رحمت خویش سخت دور داشت. واژه «اِقْرار» از ریشه «قَرَّ»، «یَقِرُّ»، «قَرارا» آمده که به مفهوم «ثَبات» است. و واژه «اِعْتِراف» از «مَعْرِفَت» بر گرفته شده و واژه ذَنْب «مصدر» است، که نه به صورت تثنیه بسته می‌شود و نه جمع؛ و هنگامی که به صورت «ذُنُوب» آمد، نشانگر تفاوت و اختلاف در جنس گناهان است و نه شمار آن ها. این‌جاست که دوزخیان تیره‌بخت به گناه خویش اعتراف می‌کنند، امّا این اقرار و

اعتراف، دیگر سودی برایشان نخواهد داشت. فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ پس بر این دوزخیان و اهل آتش شعله‌ور، دوری از رحمت و مهر خدا باد. این فراز از آیه در حقیقت نفرینی است بر آنان و منظور این است که: اینک که چنین است خدا آنان را از مهر و رحمت خود دور سازد و به عذاب دوزخ گرفتارشان کند. ***** ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۸. (صفحه ۴۸۹)

مصاحبه با دوزخیان(۱)

از آیاتی که گذشت قرآن شریف، مصاحبه کوتاه، امّا تکان دهنده و درس‌آموزی را از دوزخیان به تابلو می‌برد و روشنگری می‌کند که آنان چگونه پس از ورود به آتش شعله‌ور دوزخ، از سوی فرشتگان و نگهبانان آتش مورد پرسش قرار می‌گیرند و در پاسخ آنان، به راز سقوط خویش در دوزخ انگشت می‌گذارند و به صراحت اعتراف و اقرار می‌کنند که مهم‌ترین راز نگونساری و سقوط آنان به آتش شعله‌ور دوزخ، آن بود که در زندگی دنیا خرد خویش را به کار نینداخته و خردمندانه و خردورزانه زندگی نکرده‌اند! و آن گاه با حسرت و افسوسی جانکاه آه می‌کشند که: اگر ما نیز در زندگی خویش گوش شنوا و چشم بینا و اندیشه پویا و خردِکوشا و دل حق‌پذیر داشتیم و می‌اندیشیدیم و خردمندانه زندگی می‌کردیم، اینک از دوزخیان تیره بخت نبودیم. وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ(۲) ***** ۱. مترجم: منظور از مترجم در زیرنویس‌های کل این کتاب دانشمند فرزانه جناب حجهٔ الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۰)

۳۳۷. آیه (اگر می‌خواهید خانواده سبز داشته باشید گناه نکنید)

اشاره

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّارا به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (۱۰ / نوح) یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْرارا تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد. (۱۱ / نوح) وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهارا و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. (۱۲ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت قوم لجوج و سرکش خود این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید. می‌گوید: «آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند، بلکه در همه جا مایه خرّمی و سرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرا می‌گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آنها وعده داده؛ نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری. آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و

کمتر بچه می‌آوردند، نوح به آنها گفت: اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها (صفحه ۴۹۱) از شما دفع خواهد شد، ولی آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد. از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ اَعراف می‌خوانیم: «وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الاْرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشاییم» و در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ: فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد». و در آیه ۳۰ سوره شوری آمده است: «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ: هر مصیبتی به شما می‌رسد، به خاطر اعمال شماست». این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی، منشأ عدم احساس مسؤولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می‌شود، از جمله: در حدیثی از علی آمده که فرمود: (صفحه ۴۹۲) «اَکْثِرِ الْاِسْتِغْفارَ تَجْلِبِ الرِّزْقَ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».(۱) در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد. این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این که در روایات اسلامی می‌خوانیم که «ربیع بن صبیح» می گوید: نزد حسن بصری بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد. حسن به او گفت: «استغفار کن»، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت: «استغفار کن»، سومی آمد و به او گفت: دعا کن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت: «استغفار کن». ربیع می گوید: (من تعجب کردم و) به او گفتم: «هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید». وی در جواب من گفت: «آن چه را گفتم، از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد، تلاوت کرد.(۲) آنها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم، که توجه به آنها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و ***** ۱. «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۴. ۲. «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۱. (صفحه ۴۹۳) پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند. با صراحت باید گفت: هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آنها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می کنند، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را. اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در

میان مردم باشد، بـدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهـد داشت، اما آن گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنـده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضـی از مراحل پیوند اسـتغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسـمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است. در انقلاب اسـلامی کشور ما ایران در این عصر و زمـان به خوبی مشاهـده کردیم که اعتقـادات اسـلامی و نیروی اخلاـق و معنویت چگونه توانست بر نیرومنـدترین اسـلحه زمـان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قـدرت‌های اسـتعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهـد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

مِـدْرار: به ریزش پیـاپی و بسـیار بـاران گفته می‌شود و از ریشه «دَرّ» آمـده است و در اصل به مفهوم ریزش شـیر از پسـتان می‌باشـد. اِمْداد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است. اَمْوال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، امّا در فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان

«شَـعْبِیّ» آورده است که در روزگـار «عُمَر» باران نیامـد و بلای خشـکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب بـاران کنـد، امّـا نتـوانست و به نـاگزیر به آمرزش خـواهی و اسـتغفار پرداخت و فرود آمـد. به او گفته شـد که مـا از تـو طلب بـاران نشـنیدیم؛ پاسخ داد من آمرزش خواسـتم تا آسـمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرسـتد؛ و آن گاه به تلاوت این آیات پرداخت که: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً (صفحه ۴۹۴) يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً به هر حال حضـرت نوح به بیان خود ادامه داد که: وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ از او آمرزش بخواهید تا بر ثروت و فرزندان شما بیفزاید و شما را از این راه یاری رساند. وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ و برایتان بوسـتان‌های سـرسبز و پرطراوت پدید آورد. وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً و جویبارهایی لبریز از آب زلال برایتان روان سازد. «قتاده» می‌گویـد: نوح از آز و حرص آنـان به دنیـا و ارزش‌هـای دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسـیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شـده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند. «ربیع» آورده است که: کسـی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشـکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند. مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آمرزش خواهی و دعا سفارش کرد. مرد سومی از راه رسید و از نازایی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد. ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسـخه می‌نگارد؟ او پاسـخ داد: دوسـتان! من از قرآن آموخته‌ام که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشـکلی که عنوان گردیـد، توبه راسـتین و آمرزش خواهی واقعی و بـازگشت خالصـانه به سوی خـدا و مقررات اوست و آن گـاه به تلاـوت آیـات مورد بحث پرداخت. و نیز آوردهانـد که: مردی به حضور «امـام جواد» شـرفیاب گردیـد و گفت: سـرورم! من ثروت بسـیاری دارم، امّا از نعمت فرزند محروم هسـتم، چه کنم؟ فَقالَ جُعِلْتُ فِداكَ اِنّی كَثيرُ الْمالِ وَ لَيْسَ يُولَدُ لی وَلَدٌ فَهَلْ مِنْ حيلَةٍ؟ آن حضـرت فرمـود: چـاره کـار این است که به مـدت یـک سـال، هر شب از خـدای خویش آمرزش بخواهی و خالصـانه دعـا کنی؛ و اگر شـبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسـته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

(...۱) ***** ۱. سوره نوح، آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۵)

۳۳۸. آیه (دعای حضرت نوح برای خانواده)

اشاره

رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظّالِمینَ اِلاّ تَبارا پروردگارا! مرا بیامرز و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را و ظالمان را جُز هلاکت میفزا. (۲۸ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و چنین است حال «اولیاء اللّه»، که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصّر می‌دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی‌شونـد، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می‌شوند که گویی از خداوند طلبه کارنـد. نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می‌کند: «اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سـرزده باشد. «دوم» برای پـدر و مـادرش، به عنوان قـدردانی و حق شناسـی از زحمـات آنان. «سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردنـد، هر چنـد کم بودند و سـپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود. «چهارم» برای مردان و زنان با ایمان در تمام جهـان و در تمـام طول تاریـخ و از این جـا رابطه خود را بـا مؤمنـان سراسـر عـالم برقرار می‌سازد. ولی در پایان باز تأکیـد بر نابودی ظالمان می‌کنـد، اشاره به این که آنها به خاطر ظلمشان مسـتحق چنین عذابی بودند. امام صادق نیز فرموده‌اند: «منظور از بیت در این جـا «ولایـت» است، هر کس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شـده است».(۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلـد ۵، صفحه ۴۲۹. (صفحه ۴۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث ادامه دعای نوح است که نیایشگرانه می‌گوید: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ پروردگارا! بر من و پدر و مادرم ببخشای و ما را بیامرز! نام پـدر نوح «لَمِک» بود و نام مادرش «سَـمْحاء» که هر دو توحیدگرا بودند. پاره‌ای نیز برآنند که منظور نوح، حضـرت «آدم» و «حوا» بود و آنان را دعا می‌کرد. وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً و نیز همه کسانی را که بر سـرای من درآینـد مورد آمرزش قرار ده! از دیدگاه برخی منظور این است که: و هر کسـی را که بر نیایشـگاه من و یا بر کشتی‌ام در آید، او را بیامرز. وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ «کلبی» می‌گویـد منظور او از مردان و زنان توحیدگرا، امت پیامبرند. وَ لا تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلاّ تَباراً و جز بر هلاکت و نابودی بیدادگران میفزای. برخی از اندیشمندان گفته‌اند که: حضرت نوح دو دعا کرد، که یکی برای کیفر ظالمان بود و دیگری برای آمرزش مؤمنان. می‌دانیم که نفرین او بر کفرگرایـان و ظالمـان بـاعث نـابودی آنان شـد، امیـد که دعای او در حق مردم توحیـدگرا و کمال‌جو نیز به هدف اجابت برسد و باعث رستگاری و نجات ما گردد. (صفحه ۴۹۷)

۳۳۹. آیه (سندی بزرگ بر فضیلت خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. (۵ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند: «ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی»، علی و فاطمه علیهاالسلام و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهماالسلام نیز گفتند: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیهاالسلام یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر درِ خانه ایشان آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند». آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جُز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر درِ خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمد، باز سهم غذای خود رابه او دادند، صبح که شد، علی، دست حسن و حسین علیه‌السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود: «این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار گران است»، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد. هنگامی که وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله (صفحه ۴۹۸) ناراحت شد. در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! این سوره را بگیر، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید». سپس سوره «انسان» (هَلْ اَتی) را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «اِنَّ الاَبْرار» تا آیه «کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُورا» که مجموعا هیجده آیه است، در اینجا نازل گشت). آن چه را در بالا آوردیم، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.(۱) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی و فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندانشان علیهم‌السلام آورده‌اند. حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شُعراء و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است. نکته‌ای را که در اینجا لازم به یادآوری می‌دانیم، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنّت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از «حور العین» که غالبا در قرآن مجید در شمار نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقا سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش علیهم‌السلام باشد که به احترام بانوی اسلام علیهاالسلام ذکری از «حور» به میان نیامده است.(۲) «اَبْرار» جمع «بَرٌّ» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بَرّ» می گویند و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آن ها *****۱- «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱. ۲- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸. (صفحه ۴۹۹) اطلاق می‌شود و «بِرّ» (با کسر باء) به معنی «نیکوکاری» است. بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر»، این است که «بَرّ» به معنی «نیکی توأم با توجه» است، در حالی که «خیر»، معنی اعمّی دارد. «کافُور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش «بوی خوش» است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد و برای

مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن، به کار می‌رود. به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامّه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَبْرار: این واژه جمع «بَرّ» و «بارّ» به سان «ناصِر» و «اَنْصار» و به معنی نیکوکار آمده است. کَأْس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود. واژه «اَبْرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار و شایسته کردار آمده، و در آیه منظور کسی است که خدا را اطاعت می‌کند و کارهای خوب انجام می‌دهد. از دیدگاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و رهروان راه آنان و بسیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایستگان مورد نظر آیه عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است. نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «اَبْرار»، این خاندان گرانمایه هستند، (۱) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است. ***** ۱. اختصاص مفید، ۹۶. (صفحه ۵۰۰)

۳۴۰. آیه

اشاره

عَیْنا یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیرا از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند. (۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یُفَجِّرُونَ» از ماده «تَفْجیر» در اصل از ریشه «فَجْر» گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آنجا که نور صبح گویی پرده شب‌را می‌شکافد، به آن «فَجْر» گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو «فاجِر» می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است، اما در آیه مورد بحث به معنی «شکافتن زمین» است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد اللّه است که هرجا اراده کنند، از همانجا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود: «این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود».(۱) آری همان‌گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است، نخستین نعمت «شرابِ طهورِ معطّرِ خاصی» ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند، با نوشیدن از این شراب، هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند. در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد اللّه» دارند، پرداخته و با ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۵. (صفحه ۵۰۱) ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این‌همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد. ۱ آنها به نذر خود وفا می‌کنند. ۲ از روزی که عذاب و شرّ آن گسترده است، می‌ترسند. ۳ اطعام می‌کنند. ۴ در اعمال خود اخلاص دارند. ۵ در هر حالی از خداوند خوف دارند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اختصاص دادن چشـمه و نوشیدن از آن به بندگان خدا به خاطر گرامیداشت آنان است. یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً از هر کجا که بخواهند آن را از برابر کاخ‌ها و سـراهای خویش روان می‌سازند. واژه «تَفْجیر» به معنی شـکافتن و روان ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جـاری سـاختن چشـمه و نهر به سان دنیا نیاز به حفاری و گود برداری نیست، بلکه انسان شایسـته کردار هنگامی که بخواهـد جویبـاری در برابر کـاخ و یـا به سوی بوسـتان خویش پدیـد آورد و روان سـازد، بـا کشـیدن یک خط آب جوشـیدن آغاز می کند و روان می گردد. (صفحه ۵۰۲)

۳۴۱. آیه

اشاره

یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْما کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرا آن‌ها به نـذر خود وفا می‌کننـد و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسـند.(۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُسْتَطیر» به معنی «گسترده و پراکنده» است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد. به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشـتن واجب کرده‌اند، وفا می کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شـمرده و در انجام آن می کوشند. ترس آنها از شـرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَذْر: تعهـد بر انجـام کـار شایسـته‌ای است که انسـان انجـام آن را بر خود لازم می‌سـازد. مُسْتَطِیر: گسترده و فراگیر و گـاه به معنی مانـدگار هم آمده است. به باور «عِکْرِمَهٔ» و «قَتادَهٔ» منظور این است که آنان به این وصف اخلاقی و انسانی آراسته بودند که به نذر و عهد خویش وفا می‌نمودند. وفای به نذر آن است که انسان وقتی برای عبادت و انجام کار شایسـته‌ای با خدا عهد بست و کاری را بر خود لازم شـمرد آن را آن گونه که شایسـته و بایسـته است به انجام رساند. در آیه شـریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرّ» تعبیر می کنـد؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند. (صفحه ۵۰۳)

۳۴۲. آیه

اشاره

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِینا وَ یَتِیما وَ أَسِیرا و غـذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسـکین و یتیم و اسـیر می‌دهند. (۸/انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است. ضمیر در «عَلی حُبِّهِ»، به «طعام» بازمی‌گردد، یعنی در عین این که علاقه به طعام دارند، آن را انفاق می‌کنند. معنی «مِسْکین» و «یَتیم» و «اَسیر» روشن است اما این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می‌آوردند. دراینجا این سؤال پیش می‌آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر درِ خانه علی آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقا زندانی وجود نداشت و حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده وبه دست مسلمانان می‌سپرد و می‌فرمود: «مراقب آنها باشید و به آنها نیکی کنید» و گاه که توانایی بر تأمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آنها کمک کنند، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند. البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت، زیاد شدند، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت. نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد اللّه می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و (صفحه ۵۰۴) نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم؛ ۱ در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «مَنْ اَطْعَمَ ثَلاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلاثِ جَنانٍ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ: کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد».(۱) ۲ و امام صادق فرموده‌اند: «مَنْ اَطْعَمَ مُؤْمِنا حَتّی یُشْبِعَهُ لَمْ یَدْرِ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ما لَهُ مِنَ الاَجْرِ فِی الْاخِرَةِ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلاَّ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ: کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرّب الهی و نه پیامبران مرسل، جُز خداوند که پروردگار عالمیان است».(۲) ۳ در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «لاَنْ اُطْعِمَ مُؤْمِنا مُحْتاجا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَزوُرَهُ وَ لاَنْ اَزوُرَهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ عَشَرَ رِقابٍ: اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم، نزد من محبوب‌تر است از این که تنها به دیدار او بروم و اگر به دیدار او بروم، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم».(۳) قابل توجه این که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحا آمده است که «اطعام مؤمنان، هر چند بی‌نیاز باشند»، همچون آزاد ۱ و ۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۳ و ۶. ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸. (صفحه ۵۰۵) کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آن چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند، هر کدام باید سهم خود را بپردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است. در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «مِنْ اَفْضَلِ الاَعْمالِ عِنْدَاللّهِ اِبْرادُ الْکِبادِ الْحارَّةِ وَ اِشْباعُ الْکِبادِ الْجائِعَةِ وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ لا یُؤْمِنُ بی عَبْدٌ یَبیتُ شَبْعانَ وَ اَخُوهُ اَوْ قالَ جارُهُ الْمُسْلِمُ جائِعٌ: یکی از برترین اعمال نزد خدا، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست

اوست، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر یا فرمود همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است».(۱) ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشر دوستی و مردم خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند. این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ(۲) و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و ***** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹. ۲. سوره حشر، آیه ۹. (صفحه ۵۰۶) ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند. «ابو سعید» از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: ما مِنْ مُسْلِمٍ اَطْعَمَ مُسْلِماً عَلی جُوعٍ اِلاّ اَطْعَمَهُ‌اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ وَ ما مِنْ مُسْلِمٍ کَسا اَخاهُ عَلی عُرىً اِلاّ کَساهُ اللّهُ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقی مُسْلِماً عَلی ظَمَأٍ سَقاهُ اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ.(۱) هر انسان توحیدگرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب سازد و از تشنگی نجات دهد، خدا او را از نوشابه‌های سربسته و وصف‌ناپذیر بهشت سیراب خواهد ساخت. در مورد ضمیر «حُبِّه» در آیه شریفه دو نظر است: به باور «ابن عباس» ضمیر، به واژه «طَعام» برمی‌گردد و منظور این است که: آنان با وجود عشق و علاقه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به همنوعان و همدینان خویش می‌خورانند. امّا به باور پاره‌ای ضمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که: و به پاس عشق به خدا و دوستی او یتیم و بینوا و اسیر را غذا می‌دهند. مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً واژه «یَتیم» به معنی کودکی است که پدر خود را به گونه‌ای از دست داده باشد. واژه «اَسیر» به باور «قَتادَة» آن کسی است که او را از سرزمین‌های شرك و کفر گرفته باشند؛ امّا به باور «مجاهد» منظور زندانی مسلمان است. ***** ۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ص ۶۹۱۲. (صفحه ۵۰۷)

۳۴۳. آیه

اشاره

اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُورا (و می گویند:) ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم. (۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاك خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام، ارزش عمل به خلوص نیّت است وگرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشند، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی، هیچ گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله (لا عَمَلَ اِلاّ بِالنِّیَّةِ وَ اِنَّمَا الاَعْمالُ بِالنِّیّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از

«وَجْهُ اللّه» همان ذات خدا است و گرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم: «وَ ما تُنْفِقُونَ اِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ: شما جُز برای خداوند انفاق نکنید».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مجاهد» و «سعید بن جبیر» برآنند که: آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شناس است که آنان را به خاطر اخلاص و بشر دوستی‌شان می‌ستاید و کارشان را پاس می‌دارد تا دیگران بر این روش ترغیب گردند و اصل بشر دوستی و محروم نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خودپسندی را بگیرد. (صفحه ۵۰۸)

۳۴۴. آیه

اشاره

اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْما عَبُوسا قَمْطَريرا ما از پروردگارمان خائفیم، در آن روز که عبوس و شدید است. (۱۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن ها. تعبیر از روز قیامت به روز «عَبُوس» و «قَمْطَرير» (سخت) با این که «عَبُوس» از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند، پس چرا می‌گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره «نیّت عبادت» در فقه مطرح است که می‌گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِسْقاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد، بلکه یکپارچه به عنوان «حُبّا لِلّه» انجام گیرد. نکته قابل توجه این که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و (صفحه ۵۰۹) در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمّی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَمْطَرير: به معنی بلای سخت و گرفتاری هراس انگیز و ویرانگر آمده است. وصف روز قیامت به «عَبُوس» به خاطر سختی آن روز است، در این مورد «ابن عباس» می‌گوید: انسان کفرگرا و تجاوزکار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌ای گرفته و عبوس

می گردد که از میان دو چشم او دانه‌های عرق، به سان مس گداخته و مذاب سرازیر می گردد. (صفحه ۵۱۰)

۳۴۵. آیه

اشاره

فَوَقِيهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقّيهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا از این رو خداوند آنها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آنها استقبال می کند، در حالی که شادمان و مسرورند. (۱۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارند، اشاره کرده و می‌فرماید: به خاطر همین‌ها خداوند آنها را از شرّ آن روز نگهداری می کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند، از آنها استقبال می کند. «نَضْرَهْ» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد، رنگ رخسار آنها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند. تعبیر به «لَقّيهُمْ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند بزرگ ازاین میهمانان گرانقدر با لطف خاصش استقبال می کند و آنها را که غرق شادی و سرورند، در سایه رحمتش جای می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وِقایَهْ: این واژه مصدر و به معنی نگاه داشتن و حفظ نمودن و جلوگیری از رسیدن اذیت و آزار به فرد و یا چیزی آمده است. نَضْرَهْ: به معنی رنگ‌های زیبا و گیاه خوشرنگ و تماشایی آمده است. واژه «نَضیر» و «نَضِر» نیز به معنی خوشرنگی و زیبایی است. سُرُور: باور و عقیده به رسیدن به منافع آمده و همین باور و یا رسیدن به سود است که آثار شادمانی در چهره را نمایان می‌سازد. (صفحه ۵۱۱)

۳۴۶. آیه

اشاره

وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرا خداوند در برابر شکیبایی آنان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آنها پاداش می‌دهد. (۱۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناک روز قیامت و رسیدن آنها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن، در آیات ۱۲ الی ۲۲ این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد: نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید. آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ‌های

مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آنها می‌پوشاند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا، به آنان بوستانی پرطراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می گردد. (صفحه ۵۱۲)

۳۴۷. آیه

اشاره

مُتَّکِئینَ فیها عَلَی الْارائِکِ لا یَرَوْنَ فیها شَمْسا وَ لا زَمْهَریرا این در حالی است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، نه سرما را. (۱۳ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَرائِک» جمع «اَریکَهٔ» در اصل به تخت‌هایی می گویند که در حجله عروس می‌نهند و اینجا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. «زَمْهَریر» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها)، اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است، چرا که انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه این که خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَرائِک: این واژه جمع «اَریکَهٔ»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می گذرانند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند. زَمْهَریر: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. امّا به باور «زجاج» منظور تکیه زدن و شادمان بودن است، چرا که «اَریکَهٔ» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائک» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است. (صفحه ۵۱۳)

۳۴۸. آیه

اشاره

وَ دانِیَهً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلیلًا و در حالی است که سایه‌های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است. (۱۴ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. «ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است، می گوید: آن چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده، مثل و مانندی ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با «زنجبیل» ممزوج شده است، این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای بر آنند که خورشید در بهشت به گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد. این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می گردند. به باور پاره‌ای دست نیکان و پاکان برای چیدن میوه‌های بهشتی، نه با خاری رو به رو می گردد و نه دوری و موانع دیگری. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۱۴)

۳۴۹. آیه

اشاره

وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِانِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَکْوابٍ کانَتْ قَواریرا و در گرداگرد آنها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی بلورین می گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها). (۱۵ / انسان) قَواریرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدیرا ظرف‌های بلورینی از نقره که آنها را به اندازه لازم آماده کرده‌اند. (۱۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آنِیَة» جمع «اِناء» به معنی هر گونه ظرف است و «اَکْواب» جمع «کوُب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قَدَح» می‌شود. «قَواریر» جمع «قارُوَرَة» به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است. در این ظرف‌ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می کنند. عجیب این که می‌فرماید: ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می کنند، می‌سازند. ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان رادر سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است، کاملاً نمایان است. قابل توجه این که در حدیثی از امام صادق آمده است که: «یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّةِ الْجَنَّةِ کَما یَنْفُذُ فِی الزُّجاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند، آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد».(۱) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس) ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰. (صفحه ۵۱۵) که از اجسام تیره نیز عبور

می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَکْواب» جمع «کَوْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ امّا به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: ظرف‌های نقره‌ای بهشت به سان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است. «ابوعلی» می‌گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟ پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می‌گردد. این بیان نظیر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود: سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. «اَلسَّلْمانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ.» این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد. «ابن عباس» می‌گوید: شیشه و بلور هر زمینی از خاک آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است. ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۱۶)

۳۵۰. آیه

اشاره

وَ یُسْقَوْنَ فیها کَأْسا کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلاً- و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است.(۱۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با «زنجبیل» می‌آمیخته و دومی را با «کافور» و از آنجا که حقایق عالَم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود، تفسیر کرده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زَنْجَبیل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش طعم می‌باشد و زبان را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطرآگین می‌ساخت. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل خود را عطرآگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است که

نیکان و پاکان را از نوشابه‌هایی که آمیخته به زنجبیل است، سیراب خواهد ساخت. (صفحه ۵۱۷)

۳۵۱. آیه

اشاره

عَیْنا فیها تُسَمّی سَلْسَبیلًا از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (۱۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَلْسَبیل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملًا گواراست، بسیاری عقیده دارند که از ماده «سَلاسَ» به معنی «روانی» گرفته شده است، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز «سَلیس» گفته می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَلْسَبیل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است. «ابن اعرابی» می‌گوید: این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است. به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که هماره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است. امّا به باور «قَتادَهٔ» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است. (صفحه ۵۱۸)

۳۵۲. آیه

اشاره

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدوُنَ اذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا و بر گِرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (۱۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان، زیرا تعبیر «مُخَلَّدوُن» از یک سو و تعبیر «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به «لُؤْلُؤا مَنْثُورا» (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذّابیت آنها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی هماره زیبا و جاودانه بر گردشان می‌گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند، که چون آنان را ببینی می‌پنداری که به سان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی به سان مرواریدهایی پراکنده‌اند. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی

است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد. (صفحه ۵۱۹)

۳۵۳. آیه

اشاره

وَ اِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیما وَ مُلْکا کَبیرا و هنگامی که آنجا را ببینی، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی. (۲۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «نَعیم» که در لغت به معنی «نعمت‌های فراوان» است و «مُلْک کَبیر» که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای ذیل الذکر مصادیقی از آن است.از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «معنی آیه این است که مُلکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد».(۱) یا بهشتیان هرچه اراده کنند، به آن دست می‌یابند. یا پایین‌ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند، فاصله هزار سال راه را می‌بیند. یا به معنی مُلک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از امام صادق آورده‌اند که فرمود: نعمت‌های گرانقدر و شکوه و عظمت فناناپذیری را می‌نگری لا یَزُولُ وَ لا یَفْنی. به باور برخی منظور این است که: و هنگامی که آنجا را بنگری نعمت‌های بی‌شمار و وصف ناپذیری را بنگری که تنها پاره‌ای را قرآن وصف می‌کند. از دیدگاه برخی منظور این است که نیکان بارگاه خدا قدرت و شوکتی در بهشت دارند که هر چه بخواهند بر انجام آن توانا می‌شوند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۲۰)

۳۵۴. آیه

اشاره

عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقیهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا بر اندام آنها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند. (۲۱/انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تا اینجا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل؛ «مساکن»، «تخت‌ها»، «سایه‌ها»، «میوه‌ها»، «نوشیدنی‌ها»، «ظرف‌ها» و «گروه پذیرایی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت «وسایل تزیینی» بهشتیان است. «سُنْدُس» به معنی پارچه ابریشمین نازک است، در حالی که «اِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است، بعضی آن را از کلمه فارسی «اِستبر» یا «ستبر» می‌دانند و بعضی احتمال داده‌اند که از ریشه عربی «برق» به معنی تلألؤ گرفته شده است. «اَساوِر» جمع «اَسْوِرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در

اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی «دستبند» گرفته شده و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به صورت «سوار» درآمده است. بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، نقره‌هایی شفاف که همچون بلور می‌درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است. انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط‌آفرین، همانند برگ‌های زیبای درختان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کدام لطف خاص خود را دارند. در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۳۱ سوره کهف چنین آمده است: «بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزیین می‌شوند» (يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این منافاتی با آن چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزیین کنند و گاه با آن. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟ ولی جواب آن روشن است، زیرا در بسیاری از محیط‌ها زینت طلا و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هر چند که اسلام زینت طلا را (صفحه ۵۲۱) برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده، می‌خوانیم: «فَلَوْ لا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ: پس چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است»؟ که نشان می‌دهد دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت‌های عظیم و توصیف ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند، بود ولی میان آنها و آن چه در این آیه آمده است، فرق بسیاری وجود دارد، زیرا از یک سو در آنجا، ساقی «وِلْدانٌ مُخَلَّدُون» بودند، اما در این‌جا، ساقی «خدا» است و چه تعبیر عجیبی. مخصوصا با تکیه بر کلمه «رَب» (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است)، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیّتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند. و از سوی دیگر «طَهُور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق نقل شده: «يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللّهِ: قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند».(۱) پرده‌های غفلت را می‌دَرَد، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جِوار قرب خدا می‌کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد، اما شراب *****‌ ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۲۲) طهوری که با دست ساقی اَلَسْت داده می‌شود، او را از «ما سِوَی اللّه» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می‌کند. خلاصه این که لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است، از همه برتر و بالا‌تر است. از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، استفاده می‌شود که چشمه شراب طهور بر دَرِ بهشت قرار دارد: «جرعه‌ای از این شراب طهور به آنها داده می‌شود و خداوند به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می‌سازد».(۱) جالب این که تعبیر به «طَهُور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه که درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک‌کننده و حیاتبخش است، آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سُنْدُس: لباس ابریشمی زیبا و گران‌قیمت. اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند. از امام صادق علیه‌السلام

آورده‌اند که: بر روی لباس آنان جامه‌هایی از حریر سبز نازک و از دیبای ستبر است. گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالا بودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد. وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ و آنان با دستبندهایی سیمین آراسته شده‌اند. آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید است و ارزشمندتر از طلای ناب. پاره‌ای برآنند که: آنان گاه با وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازند و گاه با طلاها تا به انواع زینت‌ها و زیورها آراسته باشند. در آیه دیگری از قرآن در مورد بهشتیان آمده است که: ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۸۵، ذیل حدیث ۶۰. (صفحه ۵۲۳) يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ (... ۱) آنان هستند که بهشت‌های جاودانه از آن آنهاست ... در آنجا با دستبندهایی از طلاـ آراسته می‌شوند. گفتنی است که گرچه نقره در این جهان از نظر ارزش از طلا فروتر است، اما نقره بهشت با وصفی که از آن آمد در اوج برتری است؛ افزون بر این نکته در سرای آخرت این وسایل آراستگی و تزیینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فروش تا قیمت مطرح باشد. وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند. منظور از شراب پاک، عبارت از شرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظاهری و اخلاقی پاک می‌کند. به باور پاره‌ای این شراب پاک به سان شراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرطراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسر خواهی یکصد مرد در این دنیاست و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شراب‌های پاک بهشت و همسران زیبایش را در خود احساس می‌کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خدا و یاد و نام اوست که انسان را از آلوده شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پاک و پاکیزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد. ***** ۱. سوره کهف، آیه ۳۱. (صفحه ۵۲۴)

۳۵۵. آیه

اشاره

اِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا این جزای شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است. (۲۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می‌گویند: این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می گردد.

پرتوی از آیات

اشاره

آیات دلنواز و الهام بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخن می گوید از ابعاد گوناگونی در خور نگرش و درس گرفتن است:

۱ برتری و شکوه وصف‌ناپذیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) به گونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌های ۲۲ ۵ بیان شد، این ۱۸ آیه در مورد شخصیت والای علی و فاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین که سلام خدا بر آنان باد و داستان اخلاص و ایمان و بشر دوستی و مردم خواهی آنان فرود آمد و در حقیقت سندی است بزرگ و پرافتخار بر فضیلت آنان. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۵۲۵) بر این حقیقت همه دانشمندان و قرآن پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هستند و این را نوشته و پاره‌ای این داستان را در قالب شعر ریخته‌اند، که صاحب «الغدیر» در کتاب ارزشمند خویش ۳۴ نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «اِحْقاقُ الحق» این داستان افتخارآفرین و حدیث آن را از ۳۴ نفر از علمای اهل سنت با بیان مدرك و مأخذ ترسیم می‌نماید.(۱) با این بیان نیکان و پاکان و شایستگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خدا خاندان پیامبرند و آنان هستند که سمبل ایمان و اخلاص و خدا دوستی و بشر دوستی و محروم نوازی می‌باشند و بر ماست که آنان را سرمشق و الگو سازیم و با رعایت مقررات خدا و راستی و درستی بکوشیم تا در دایره وسیع‌تر «اَبْرار» درآییم.

۲ پرتوی از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می‌گردد و در برابر چشم‌انداز کمال جویان قرار می‌گیرد: ۱ وفاداری در برابر خدا و بندگان او. ۲ خداترسی و احساس مسئولیت در برابر خدا و بازخواست و حسابرسی ذات پاك او. ۳ رسیدگی به محرومان و آسیب‌دیدگان جامعه با غذا و لباس و پناه دادن به آنان و مهر ورزیدن به آنها. ۴ ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی و دگر دوستی بی‌نظیر و مثال زدنی. ۵ ویژگی اخلاص و یاری رسانی و گره‌گشایی بدون منت و فخرفروشی و ریاکاری و خودنمایی. ۶ ترس از روز سهمگین رستاخیز.(۲) ***** ۱. الغَدیر، ج ۳، ص ۱۱۱۱۰۷؛ اِحْقاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۰ ۱۷۱۵۷. ۲. آیه‌های ۱۰ ۷. (صفحه ۵۲۶)

۳ پاداش شکوه‌بار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق‌شناس، افزون بر بلندآوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در هماره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد: ۱ نعمت امنیت و آرامش. ۲ نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا. ۳ نعمت لباس‌های فاخر و تماشایی بهشت. ۴ تخت‌ها و فرش‌های زیبا. ۵ سایه آرام‌بخش و

دل‌انگیز. ۶ هوای مطبوع و ملایـم. ۷ انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها. ۸ انواع نوشـیدنی‌ها و شـراب پاک و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنـج‌ها و پلیـدی‌های ظاهری و باطنی. ۹ ظروف زیبای پـذیرایی. ۱۰ وسایل زینتی. ۱۱ پـذیرایی کنندگان خوب و سـرشار از ادب و کمال و جمال. ۱۲ و از همه پرشـکوه‌تر قدردانی و حق‌شناسی خدا از شایستگان.(۱) گفتنی است که نعمت‌های شکوه‌بار بهشتی که خدا وعده آنها را به «اَبْرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند ندارد، اما قرآن بدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمت‌های مورد نظر مردم دنیا می‌شمارد و به تابلو می‌برد. ***** ۱. آیه‌های ۲۲ ۱۰. (صفحه ۵۲۷)

۳۵۶. آیه (ضرورت توجه ویژه به دختران و زنان)

اشاره

وَ اِذَا الْمَؤْوُدَةُ سُئِلَتْ و در آن هنگـام که از دختـران زنـده به گور شـده سؤال شود، (۸ / تکویر) بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ که به کـدامین گناه کشته شدند؟ (۹ / تکویر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَؤوُدَة» از مـاده «وَأد» (بر وزن وعـد) بـه معنی «دختـری اسـت کـه زنـده در زیر خـاک دفـن شـده اسـت». یکی از دردنـاک‌ترین و وحشـیانه‌ترین پدیـده‌های عصـر جـاهلیت عرب، پدیـده «وأد» است که در قرآن مجیـد مکرر به آن اشاره شـده است. گرچه بعضـی معتقدند که این جنایت در همه قبایل عرب عمومیت نداشـته و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضـی از قبایل دیگر) بوده است، ولی مسـلما مسـأله نادری نیز محسوب نمی‌شـده وگرنه قرآن با این تأکیـد و به طور مکرر، روی آن صـحبت نمی کرد. ولی به هرحال این کار به قـدری وحشـتناک است که حتی موارد نـادر آن، قابـل دقت و بررسـی است. مفسـران گفته‌انـد در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمـل زن فرا می‌رسـید، پـدر حفره‌ای در زمین حفر می کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می کرد و اگر پسـر بود، آن را نگه می‌داشت، لذا یکی از شـعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید: «نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولـد «تموت» (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنـده می‌ماند) گذاشـتم. و قبر، داماد من است که او را دربرگرفته و خاموش ساخته است».(۱) عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است ازجمله: عدم ارزش زن به عنوان یـک انسـان در جـامعه جـاهلی. مسأله فقر شدیـد که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصا با توجه به این که دختران همانند پسـران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری‌ها شـرکت نداشـتند. همچنین این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز، ***** ۱– «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴. (صفحه ۵۲۸) ممکن بود دختران به اسارت درآینـد و به اصـطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکّه ننگی بر دامنشان بنشـینند، در این کار بی‌اثر نبود. این عوامل چندگانه دست به دست هم داد و پدیده وحشتناک «وأد یا وئاد»، (زنده به گور کردن دختران) را به وجود آورده بود. با نهایت تأسف این مسأله به اَشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می کند، در شـکل آزادی سـقط جنین که به صورت قانونی در بسـیاری از کشورهای به اصـطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می کشت انسان‌های متمدن عصـر ما آن را در شکم مادر می کشند. قابل توجه این که قرآن مجیـد به قـدری این مسأله را زشت و منفور شـمرده و بـا آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسـیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشـر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شـمرد و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌هـا و مخصوصا انسان‌های بی گناه و همچنین ارزش جنس زن را از دیـدگاه اسـلام نشان می‌دهـد. نکته دیگری که توجه به آن

در اینجا لازم است این است که، قرآن نمی گوید از قاتلین سؤال می کنند، بلکه می گوید: از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی‌رحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین، به تنهایی کافی است. تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر وحتی شاید متمدّن‌ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالبا با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد ولی مسلما عرب جاهلی این تحقیر را در اَشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد، تا آنجا که اصلاً نَسَب را مربوط به مرد می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین محسوب می کرد. این‌را نیز می‌دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب ازدواج می کردند وبه آسانی آن‌ها را طلاق می‌دادند. ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصا تولد دختر را که ننگ می‌دانستند، در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد. (صفحه ۵۲۹) و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام احترام می گذاشت، که مردم تعجب می کردند. با تمامی مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می کرد، باز خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام بود. در حدیثی می‌خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فورا فرمود: «ما لَکُمْ؟ رَیْحانَهٌ اَشُمُّها، وَ رِزْقُها عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: و این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می‌بویم و اگر غم روزی او را می‌خورید، روزیش با خداست».(۱) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَناتُ، مُلْطِفاتٌ، مُجْهِزاتٌ، مُونِساتٌ، مُفْلِیاتٌ: چه فرزند خوبی است دختر، هم پُر محبت است، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده».(۲) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و سپس به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد».(۳) در واقع این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است. گرچه در این زمینه سخن بسیار است و ذیل آیات مناسب بحث شده است، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۰. ۳- «مکارم الاخلاق»، صفحه ۵۴. (صفحه ۵۳۰) وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این گونه عادات و رسوم باشد، ولی هرچه هست باید عموم مسلمین راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چون اسلام نمی‌پسندد که بعد از گذشت چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. حتی در جوامع غربی که تصور می کنند برای زن شخصیت والایی قائلند، عملاً می‌بینیم او را آن چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان درآورده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدیده شوم زنده به گور کردن دختران

در جاهلیت در پاره‌ای از تیره‌ها و قبیله‌ها هنگامی که روزهای کودک آوردن زن نزدیک می‌شد، مردان آنها گودالی آماده می‌ساختند تا اگر کودک نو رسیده، دختر بود، او را به آن گودال سپارند و اگر پسر بود برای خود نگاه دارند. از دیدگاه «فَرّاء» منظور این است که: از دختر زنده به گور خواهند پرسید که به چه گناهی زنده به گور شده است؟ و بدین وسیله عاملان این جنایت دهشتناک مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ چرا که دختران زنده به گور شده هر کدام فریاد مظلومیّت و ستمدیدگی‌شان همه جا را می‌گیرد که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند. و این بیان و این پرسش در آیه مورد بحث به سان پرسش در این آیه است که می‌فرماید: اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً(۱) و به پیمان خویش وفا کنید، چرا که از پیمان پرسش خواهد شد. با این بیان در این مورد از کشندگان می‌پرسند، چرا که آنان مسئول جنایت‌اند و نه کشته شدگان. و اگر از آن ستمدیدگان و کشته شدگان بپرسند برای سرزنش و رسوایی زنده به گور کنندگان است. ۱ سوره اسراء، آیه ۳۴. (صفحه ۵۳۱)

۳۵۷. آیه (افراد خانواده‌های با ایمان در بهشت به یکدیگر ملحق می‌شوند)

اشاره

وَ یَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسْرُورا و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمی‌گردد. (۹ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برای «اَهْل» در آیه فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان اوست که مؤمنان در بهشت به آنها می‌رسند و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد علاقه‌اش را در بهشت ببیند و در کنار آن‌ها باشد. بعضی دیگر «اَهْل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته‌اند که برای مؤمنان تعیین شده‌اند و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند، تفسیر کرده‌اند. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و پس از حسابرسی آسان و نایل آمدن به مهر و بخشایش خدا، شاد و شادمان به سوی همسر و خانواده و بستگان و همفکران خویش باز می‌گردد. (صفحه ۵۳۲)

۳۵۸. آیه

اشاره

وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده. (۱۰ / انشقاق) فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورا به زودی فریادش بلند می‌شود که؛ ای وای بر من که هلاک شدم.(۱۱ / انشقاق) وَ یَصْلی سَعیرا و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد. (۱۲ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می‌دهند و چگونه این آیه با آیاتی که می‌گوید نامه اعمالشان را به دست

چپشان می‌دهند، جمع می‌شود، باید گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباهات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند: «هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ: ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (۱۹ / حاقه)، اما وقتی مجرمان تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست. جمله «یَدْعُوا ثُبُورا» اشاره به تعبیری است که عرب هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد و فریاد می‌زند: «وا ثُبورا»، یعنی «ای وای که هلاک شدم» (توجه داشته باشید که «ثُبور» به معنی «هلاکت» است). ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی‌رسد و به دنبال آن «وَ یَصْلی سَعِیرا» است یعنی «وارد آتش سوزان جهنم می‌شود». (صفحه ۵۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از پشت سر در آیه، به بیان برخی از مفسران دست چپ می‌باشد؛ با این بیان پرونده گروهی از انسان‌ها به دست چپ آنان داده می‌شود، چرا که دست راست آنان به گردنشان بسته شده و دست چپ آنان پشت سرشان قراردارد. بااین بیان داده شدن پرونده انسان به دست راست او به فرشتگان و مردم شایسته کردار نشان می‌دهد که صاحب این نامه عمل، مورد مهر و لطف خدا و از بهشتیان است، و به مردم هم، نشانه پذیرفته شدن کارهای شایسته و سرفرازی و پیروزی آنان می‌باشد؛ اما داده شدن پرونده انسان به دست چپ او، به فرشتگان و مردم شایسته کردار علامت می‌دهد که صاحب این نامه عمل مورد خشم خدا و از دوزخیان است. آری، آن کسی که کارنامه او از پشت سرش به او داده شود، به زودی فریاد بر می‌آورد که ای وای بر من که نابود شدم! به باور پاره‌ای دیگر، و طعمه آتش برافروخته می‌گردد. واز دیدگاه برخی، و هماره در عذاب و آتش سوزان خواهدبود. (صفحه ۵۳۴)

۳۵۹. آیه

اشاره

حمایت خانواده از عضو خاطی خود، علت تداوم خطای اوست إِنَّهُ کانَ فی أَهْلِهِ مَسْرُورا او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود. (۱۳ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته است و می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود»، سروری آمیخته با غرور و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتا مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده‌رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، او در دنیا نه در اندیشه فرمانبرداری خدا و رعایت مقرّرات او بود، و نه در اندیشه روز رستاخیز و حساب و کتاب او، و بر جنایت‌ها و شرارت‌های خود شادی می‌کرد. به همین دلیل در روز رستاخیز و سرای آخرت، خدای دادگر شادی بی‌خردانه و ظالمانه

او را به عذاب و گرفتاری هماره کیفر خواهد ساخت. (صفحه ۵۳۵)

۳۶۰. آیه

اشاره

اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند. (۱۴ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَنْ یَحُور» (هرگز بازگشت نمی‌کند)، از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه. «تَحَیّر» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است. تعبیر به «حَواری» درمورد نزدیکان حضرت مسیح یا نزدیکان هر کس شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند. بعضی نیز آن را از ماده «حَوْر» به معنی شستن و سفید کردن دانسته‌اند، چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می‌کردند و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده‌اند که سفید پوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است. بعضی نیز گفته‌اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود. ولی به هرحال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است. ضمنا این آیه نشان می‌دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می‌شود. در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دایر بر نفی معاد بود و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا رابه باد استهزا گرفت و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود. (صفحه ۵۳۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

حَوْر: این واژه به معنی بازگشت آمده است. و نیز در این بیان که: «نَعُوذُ بِاللّه مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ» پناه بر خدا می‌برم از بازگشت بر گناه پس از توبه. و واژه «مِحْوَر» که چرخ یا عقربه، بر گرد آن می‌گردد، و نیز «مُحاوَرَهْ» به معنی رد و بدل کردن دلیل و برهان در گفتگو، و نیز «حِوار» به معنی بحث و مناظره همه و همه از همین ماده‌اند. و به همین دلیل و براساس این پندار غلط بود که به هر جنایت و بیدادی دست می‌یازید و هر حرمت و کرامتی را درهم می‌شکست و از هیچ تجاوزی روگردان نبود. (صفحه ۵۳۷)

۳۶۱. آیه

اشاره

بَلی اِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصیرا آری پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد). (۱۵ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت. و همچنین بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی و ثبت و ضبط آنها حتما باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد وگرنه بیهوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، بی‌تردیـد پروردگارش به عملکرد او از روزی که وی را پدید آورد، تا روزی که به سوی آن بازگشت همواره بینا و آگاه بود. (صفحه ۵۳۸)

۳۶۲. آیه (فاطمه زهرا علیهاالسلام عامل تداوم راه نورانی و نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.(۱ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«کَوْثَر»، وصف است که از «کثرت» گرفته شـده و به معنی «خیر و برکت فراوان» است. تمـام مواهب الهی بر شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله در تمـام زمینه‌هـا حتی پیروزی هـایش در غزوات بر دشـمنان و حتی علمای امتش که در هر عصـر و زمان مشـعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.

«فاطمه» علیهاالسلام و «کوثر»

مصادیق این «خیر کثیر» زیاد است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن‌ترین مصداق‌های آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا» علیهاالسـلام دانسـته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گویـد: آنها پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلا عقب است. قرآن ضـمن نفی سخن آنها می‌گوید: «ما به تو کوثر دادیم». از این تعبیر استنباط می‌شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیهاالسـلام است، زیرا نسـل و ذریه پیـامبر صـلی الله علیه و آله به وسـیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت. نسـلی که نه تنها فرزنـدان جسـمانی پیغمبر بودنـد، بلکه آیین او و تمـام ارزشـهای اسـلام را حفظ کردنـد و به آینـدگان ابلاغ نمودنـد، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السـلام که آنها حساب مخصوص به خود دارنـد، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیهاالسـلام در سراسـر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند. (صفحه ۵۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِعْطـاء: این واژه به معنی «بخشـیدن» آمـده است. بخشـیدن بر دو گونه است: نوعی از بخشـش به معنی مالك و صاحب اصل و سود ساختن دیگری است، و نوع دیگر آن به معنی اجازه بهره‌وری و تصـرف است. کَوْثَر: این واژه از «کَثْرَت» گرفته شده و به معنی خیر و برکت بسیار و پایان‌ناپذیر آمده است.

نعمت‌های گران و پاینده خدا به پیامبر

۱ «ابن عباس» آورده است که: پس از فرود این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر نشست و آنها را بر مردم خواند. هنگامی که فرود آمد از آن حضرت پرسیدند آن چه به شما ارزانی شده است، چیست؟ فرمود: منظور نهری است در بهشت پر طروات و زیبا که از شیر، سفیدتر و شفاف‌تر، از بلور صاف‌تر و ماندگارتر و در دو سوی آن قبه‌هایی از درّ و یا قوت است. بر کنار آن، پرندگان سبز رنگ و زیبایی است که گردن‌هایشان به سان گردن کبک است. یاران گفتند: آن پرندگان زیبا چقدر تماشایی هستند! فرمود: از آنها زیباتر و تماشایی‌تر آن است که هر کس از گوشت آنها بخورد و از آب کوثر بنوشد، رستگار می گردد و به رضوان خدا می‌رسد. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «کَوْثَر» نهری است در بهشت که خدا آن را در برابر مرگ فرزند گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به او ارزانی داشت. «انس» آورده است که روزی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سر بر بالش نهاد و پس از خوابی سبک، خندان و شادمان برخاست. دلیل شادمانی او را پرسیدیم، که فرمود: هم اینک سوره‌ای بر من فرود آمد، و آن گاه به تلاوت سوره «کوثر» پرداخت و فرمود: آیا می‌دانید «کوثر» چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: نهری است در بهشت که دارای خیر فراوان است، و (صفحه ۵۴۰) خدا آن را به من وعده فرموده است. آن نهر زیبا «حوض» من است و روز رستاخیز امت من در ساحل آن بر من وارد می‌شوند و ظرف‌های آن برای بهره‌وری نیکان و پاکان به شمار ستارگان آسمان‌هاست. امّا در همان حال گروه‌هایی از امت من با حالتی پریشان بر آتش دوزخ سرنگون می گردند، و من رو به بارگاه خدا، می گویم: پروردگارا، اینان از امت من بودند. پیام می‌رسد که: تو نمی‌دانی که اینان پس از رحلت تو چه کردند! این روایت را «مسلم» در صحیح خود آورده است. ۲ از دیدگاه گروهی منظور نسل ماندگار و فرزندان پر شمار است، که خدا از فرزند ارجمندش فاطمه علیهاالسلام به او ارزانی داشت، و شمار آنان به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را بر شمرد و تا روز رستاخیز نیز هم چنان ادامه دارد. به باور ما از آن جایی که واژه «کوثر» می‌تواند همه این مفاهیم و تفسیرها را در خود جای دهد، و آنچه آمد هر کدام مصداقی از مصادیق «خیر فراوان» است، باید گفت منظور همه این‌ها و بسا فراتر از این‌هاست، چرا که خدا به آن حضرت در این جهان خیر بسیاری ارزانی داشت و وعده فرمود که در جهان دیگر هم مواهب بسیاری به او بدهد. بنابر این تفسیر آیه این است که: ما به تو خیر فراوان دنیا و آخرت را ارزانی داشتیم. (صفحه ۵۴۱)

۳۶۳. آیه

اشاره

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. (۲ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم «رَبّ» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند. خلاصه این که «عبادت» خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن، مخصوص «رَبّ» و ولیّ نعمت است و او منحصرا ذات پاک خدا است. منظور از جمله «وَ انْحَرْ»، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، چرا که ماده «نحر» به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را در معنی «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور برخی منظور این است که: برای پروردگارت نماز بگزار و رو به قبله بایست، چرا که واژه «نحر» به معنی گلوگاه آمده و در فرهنگ عرب آن را به برابر و مقابل هر چیز می‌گویند. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور بالا آوردن دو دست در برابر صورت است، به گونه‌ای که کف آنها به طرف قبله باشد. در روایت دیگری آورده‌اند که پس از فرود این سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرشته وحی گفت: این «نُحَیْرَهْ» ای که خدا مرا به انجام آن فرمان می‌دهد چیست؟ فرشته وحی گفت: این «نُحَیْرَهْ» نیست، بلکه خدایت فرمان می‌دهد که به هنگام آغاز نماز و گفتن «تکبیر» دست‌ها را بلند کن، و هرگاه رکوع نمودی، یا سر از رکوع برداشتی، و یا سجده (صفحه ۵۴۲) کردی، دست‌ها را در برابر قبله بلند کن و بگو «اللّه اکبر»، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان نیز همین گونه است، و برای هر کار و هر چیز زینتی است، و زینت نماز بلند کردن دو دست در هر «تکبیر» است. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: بلند کردن دو دست به هنگام «تکبیر» از فروتنی و خشوع در برابر خداست، آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ (... ۱) و به راستی آنان را به عذاب گرفتار کردیم، چرا که نسبت به پروردگار خویش فروتنی و خشوع نکردند و زاری و توبه ننمودند. ۱ سوره مؤمنون، آیه ۷۲. (صفحه ۵۴۳)

۳۶۴. آیه (اعجاز سوره کوثر)

اشاره

اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است. (۳ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شانِیء» از ماده «شَنَئان» (بر وزن ضَرَبان) به معنی «عداوت و کینه‌ورزی و بد خلقی کردن» است و «شانِیء» کسی است که دارای این وصف باشد. «اَبْتَر» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود. این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می‌دهد (اگرچه «اَعْطَیْنا» فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که بعدا نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود. از سوی دیگر خبر می‌دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می‌دهد که دشمنان او اَبتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تارومار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست. قابل توجه این که دراینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می‌کند، می‌فرماید: «ما» کوثر را به تو عطا کردیم. این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند، نه فقط از خود، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از (صفحه ۵۴۴) قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه اول این سوره، کلمه «اِنَّ» نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به «اَعْطَیْناکَ» به جای «آتَیْناکَ» دلیل بر این است که خداوند «کوثر» را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که

منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

شانِئ: به معنی دشمن کینه‌توز آمده است. این واژه از ریشه شَنَآن به معنی دشمنی ورزیدن با دیگری است، و واژه مورد بحث به کسی که به این خصلت نکوهیده مبتلاست، اشاره دارد. اَبْتَر: این واژه در اصل به معنی الاغ دم بریده است. در نقلی در مورد «زیاد» آمده است که: او خطبه‌ای دم بریده خواند، چرا که در خطبه‌اش نه خدا را ستایش کرد و نه بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود و سلام نثار نمود. «مجاهد» می‌گوید: این آیه در حقیقت پاسخ کوبنده خدا به تاریک‌اندیشانی است که می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله پسری ندارد تا راه و رسم او را ادامه دهد و با مردن او، دین و نام و نشان وی نیز فراموش می‌گردد.

دلایل راستی و درستی رسالت پیامبر

در آیات کوتاه و زیبای این سوره، دلیل‌های روشن و ماندگاری بر راستی رسالت و درستی دعوت آسمانی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده است؛ برای نمونه: ۱ آن حضرت از اندیشه پلید و کینه توزانه آنان و آنچه در نهان بر ضد او می‌بافتند و بیهوده دل خوش می‌داشتند، خبر داد و این جز از راه وحی نشاید. ۲ خدای فرزانه به او نوید نعمت ماندگار و موهبت جاودانه و «خیر فراوان» داد؛ اینک لحظه‌ای باید اندیشید که چگونه آن نوید تحقق یافت و آن پیشگویی بزرگ (صفحه ۵۴۵) روی داد و دین و آیین او دنیا را گرفت و نام با عظمت او بلند آوازه گردید. ۳ خدا به آن حضرت نوید داد که نسل و تبار او ادامه یافته و فرزندانش فراوان خواهند بود، و شگفتا که با همه کشتارها و قتل عام‌ها از فرزندان او، اینک فرزندان او از همه بیشتر است. ۴ از پرشکوه‌ترین دلیل‌های رسالت آن حضرت همین سوره است، چرا که آن حضرت از فرود نخستین اشعه وحی تا هماره تاریخ، هماورد طلبید و اعلام فرمود که: اگر کسی در آسمانی بودن قرآن و رسالت او در تردید است، کتاب، یا سوره و یا آیه‌ای به سان او بیاورد تا او از ادامه دعوت خویش دست کشد! و می‌دانیم که مخالفان و دشمنان او با همه تلاش‌های تخریبی و ظالمانه‌ای که از آغاز بعثت تاکنون بر ضد او داشتند، هرگز نتوانستند سوره‌ای به سان همین سوره که با وجود کوتاهی آیات، در اوج اعجاز است بیاورند، و این برترین سند صداقت اوست. ۵ خدایش به آن حضرت وعده یاری و پیروزی داد و به او اطمینان خاطر بخشید که نسل و تبار دشمنان کینه‌توز او بریده می‌شود و آنان بی‌تبار خواهند بود، و شگفتا که این خبر نیز تحقق یافت ... بار خدایا! به لطف و مهر بی‌کران خویش ما را از فرزندان معنوی آن حضرت قرار ده و با او همدم و همراه و همنشین بفرما! (صفحه ۵۴۶)

تفسیر آیات مربوط به خانواده با اقتباس از مجموعه تفسیر المیزان تألیف مرحوم آیهٔ اللّه علامه طباطبایی

۱. آیه (فرمان الهی ازدواج دختران و پسران)

اشاره

«وَ اَنْکِحُوا الْایامی مِنْکُمْ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ،» «دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگدست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که خدا وسعت‌بخش و دانا است.» (۳۲ / نور)

شرح

کلمه «اِنْکاح» به معنای تزویج، و کلمه «اَیامی» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال. «اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی‌نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» تأکید کرده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هرچه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

۲. آیه (تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج)

اشاره

«وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذینَ لا یَجِدوُنَ نِکاحا حَتّی یُغْنِیَهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «... و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی‌نیازشان کند» (... ۳۳ / نور)

شرح

کلمه «اِسْتِعْفاف» و تَعَفُّفْ با همدیگر قریب المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز (صفحه ۵۴۷) بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند. در کافی به سند خود از محمدبن جعفر از پدرش از آبائش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از ترس عیالمند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می‌فرماید: «اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (۱)

۳. آیه (هدف ازدواج)

اشاره

«یُریدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» «خدا می‌خواهد روشهای کسانی را که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است.» (۲۶ / نساء) «وَ اللّهُ یُریدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاً عَظیما» «خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریع احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید.» (۲۷ / نساء) «یُریدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا» «خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است.» (۲۸ / نساء)

شرح

می‌فرماید: خدا می‌خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هائی در آن نهفته است. «وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ» یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۹.

(صفحه ۵۴۸) خـدا پیش برنـد، و در نتیجه سـعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند. «وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،» این توبه عبـارت است از رجوع خـدای تعـالی به بنـده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شـریعت تشـریع کنـد، و حقیقت را بیان نمایـد و به سوی طریق اسـتقامت، هـدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است، همچنانکه قبول توبه بنده گنهکار و از بین بردن آثـار گناهـان او نیز تـوبه اسـت. و اگر جملـه: «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» را ذیـل کلاـم قرار داد، برای این بـود که به همه فقرات آیه مربوط باشـد. «وَ یُریـدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاًـ عَظیمـا.» مراد از میـل عظیم، هتـک همین حـدود الهی است، که در این آیـات ذکر شـد، می‌فرمایـد: پیروان شـهوات می‌خواهنـد شـما همه این مرزها را بشـکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به نسب بر شـما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ربیبه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی‌گردان شوید! (۱)

۴. آیه (ازدواج‌های حلال (دائم و موقت))

اشاره

«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُم اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ» «... و اما غیر از آنچه برشـمردیم، بر شـما حلال شده‌انـد، تا به اموالی که داریـد زنـان پاک و عفیف بگیریـد، نه زناکار» (... ۲۴ / نسـاء) «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَـهً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیمـا تَراضَـیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْـدِ الْفَریضَـهِ اِنَّ اللّهَ کـانَ عَلیما حَکیما.» «و اگر زنی را متعه کردیـد، یعنی با او قرارداد کردیـد در فلان مـدت از او کـام گرفته و فلاـن مقـدار اجرت به او بدهیـد واجب است اجرتشان را بپردازیـد، و بعـد از معین شـدن مهر، ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۴۹) اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شـما نیست، که خدا دانایی فرزانه است» (... ۲۴ / نساء)

شرح

«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ،» یعنی همخوابگی و شـهوت رانی با آن شانزده طایفه (که آیه ۲۳ سوره نساء در قرآن ذکر شده) بر شـما حرام شـده، و غیر آن مثلاً نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است. جمله مورد بحث در مقام بیان بهره‌وری از زنان در ماسوای آن شـانزده صـنف نـامبرده است، حـال چـه ایـن کـه بهره‌وری نکـاح باشـد و چه از راه خریـدن. «اَنْ تَبْتَغُـوا بِـاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ،» این جمله می‌خواهد راه شـروع در اسـتفاده و بهره گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ» می‌فهمانـد و مصادیقی را که شامل می‌شـد سه مصداق بود: ۱ نکاح ۲ خریدن کنیز ۳ زنا و سفاح در جمله مورد بحث منع از سـفاح زنـا را بیـان نموده، راه حلال را منحصـر به دو راه کرد: ۱ نکاح ۲ خریـدن و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهـد، و اگر بخواهـد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مسأله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهـد از کنیزان اسـتفاده کنـد، بایـد قیمتش را به فروشـنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مـال رکن نیست، زیرا ممکن است کسـی کنیز خود را به ما ببخشـد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالبا به وسـیله مال بدست می‌آید. پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصـناف نامبرده برای شـما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسـی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنیـد، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه (صـفحه ۵۵۰) بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسـیر سفاح و زنا نباید خرج کنید. می‌خواهد بفرماید: زنان بر شـما حلالند در صورتی که شـما هوای از تعدی به سوی فحشاء جلوگیری کنید، و این اسـب

سرکش را تنها در چهار دیواری حلالهای خدا به جولان در آورید، و از محرمات جلوگیرش باشید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهـد باشـد، و این عمل جنسـی را به هر طریق از طرق عادی که خواسـتید انجام دهید، طرقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و خدای عزوجل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است. (۱)

۵. آیه (ازدواج موقت)

اشاره

«فَمَا اسْـتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِیضَـهً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَـیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْـدِ الْفَرِیضَهِ اِنَّ اللّه کانَ عَلیما حَکیما،» «و اگر زنی را متعه کردیـد، یعنی با او قرارداد کردیـد در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازیـد، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شـما نیست، که خدا دانایی فرزانه است» (... ۲۴ / نساء)

شرح

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بـود که بـا اموال خود در جسـتجو و طلب همسـر باشـید، به شـرطی که عفت را رعـایت نموده سـفاح و زنـا نکنیـد، و این سـخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَااسْـتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود. بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۱) مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگـو «نکـاح مـوقت»، در آن برهه از زمـان در بین مسـلمانان معمـول بـوده، حـال چه اینکه اسـلام آن را تشـریع کرده باشـد و چه از تأسـیسات شارع اسـلام نباشـد بلکه قبل از اسـلام هم معمول بوده باشـد پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله و در پیش چشم و گوش آن جنـاب جـای تردیـد نیست، و نیز جـای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند. همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسـعود، و ابی بن کعب، و قتـاده، و مجاهـد، و سـدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز اسـتفاده می‌شود، و مـذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام هم در مسأله متعه همین است. در جمله مورد بحث، اسـتمتاع شـرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی اسـتمتاع بردیـد واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی اسـتمتاع شـرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقـد می‌کنـد به محض تمام شـدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد. پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشـد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صـرف مراسم خواسـتگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشـره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خوانـدن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول. (۱) *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۲)

۶. آیه (حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم)

اشاره

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّـ تُقْسِـطُوا فِی الْیَتـامی فَـانْکِحُوا مـا طـابَ لَکَمْ مِنَ النِّسـاءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تَعْـدِلُوا فَواحِـدَهً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا» «اگر بترسـید که مبادا درباره یتیمان مراعات عـدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها سـتم کنیـد پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری است.» (۳ / نساء)

شرح

در جـاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی‌شـد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شـد، بزرگـان و اقویـای عرب دختران پـدر مرده را بـا هرچه که داشـتند می‌گرفتنـد و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردنـد و در این عمل نه تنها رعایت عـدالت را نمی‌کردنـد بلکه گاه می‌شـد که بعـد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهاشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسـی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را تکفـل کنـد. اینجـا است که قرآن کریم بـا شدیـدترین لحن از این عـادت زشت و خبیث و از این ظلم فـاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که به طوری که گفته شده مسلمانان سخت در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضـر شود یتیمی را نزد خود نگه بـدارد سـهم آب و نان او را جـدا کنـد، به طوری که اگر از غـذای یتیم چیزی زیاد آمـد از ترس (صفحه ۵۵۳) خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند. خواننده محترم اگر در این معنا دقت کنـد و آنگاه مجددا به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرمایـد: «وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّـ تُقْسِـطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» حتی اگر ترسـیدید که در مورد دختران یتیم نتوانیـد رعـایت عـدالت بکنیـد و ترسـیدید که به اموالشـان تجـاوز کنیـد و از ازدواج به آنها به همین جهت دل چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر»...

۷. آیه (شرط عدالت در تعدد زوجات)

اشاره

...«فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَهً» «اگر می‌ترسـید نتوانید بین چند همسـر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (۳ / نساء)

شرح

در ایـن جملـه حکـم مسأله را معلـق بـه خـوف کرد نه علم، فرمـود: اگر می‌ترسـید بین چنـد همسـر ... و نفرمـود: اگر می‌دانیـد که نمی‌توانیـد عـدالت برقرار کنید، ... و علتش این است که در این امور که وسوسه‌های شـیطانی و هواهای نفسانی اثر روشـنی در آن دارد غالبا علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهرا اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

۸. آیه (حکم پرداخت مهریه)

اشاره

«وَ اتُوا النِّساَءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَهً فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً» «و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا خواهد بود.» (۴ / نساء) (صفحه ۵۵۴)

شرح

«صِداق» به معنای مهریه‌ای است که به زنان می‌دهند و «نِحله» به معنای عطیه‌ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشد. و اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضمیر زنان (هُنَّ) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مسأله‌ای نیست که فقط اسلام آن را تأسیس کرده باشد بلکه مسأله‌ای است که اساسا در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشته باشد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصمت او قرار دهند، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می گیرد و معمول و متداول در بین مردم این است که خریدار پول خود را برداشته و نزد فروشنده می‌رود، همچنین در مسأله ازدواج هم طالب و خواستگار مرد است، او است که باید پول خود را جهت تهیه این حاجت خود برداشته و به راه بیفتد و آن را در مقابل حاجتش بپردازد (انشاءاللّه تفصیل این مسأله در بحث علمی قوانین قرآن قسمت دوم خواهد آمد). به هر حال آیه شریفه دادن مهریه را تأسیس نکرده، بلکه روش معمولی و جاری مردم را امضاء فرموده است و شاید برای دفع این توهم بود که: شوهر نمی‌تواند در مهریه همسرش تصرف کند، حتی در آن صورتی که خود همسر نیز راضی باشد که در دنباله جمله گذشته فرمود: «فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً.» خواننده عزیز توجه دارد در اینکه: تصرف در مهریه را به طیب نفس زن مشروط نمود، هم تأکید جمله قبل است که مشتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم بخورید حکم وصفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسر واجب است. «هنیئا مریئا» معنایش این است که طعامی که خوردی و آبی (صفحه ۵۵۵) که نوشیدی گوارایت باد.(۱)

۹. آیه (شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک)

اشاره

«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» «با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشرک هر چند آن خانم مورد شگفت و خوشایندتان باشد و با مردان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقائی مشرک بهتر است هر چند که مورد شگفت و خوشایند شما باشد آری مشرکین شما را به سوی آتش دعوت می کنند و خدا به سوی جنّت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می کند تا شاید متذکر شوند.» (۲۲۱ / بقره)

شرح

«نکاح» در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعدا به عنوان استعاره در عمل زناشوئی استعمال شده است. باید این را هم گفت که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می‌شود. ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ،» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت‌پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

مشرک و کافر کیست؟

«مشرک و مشرکات» اسم فاعل از مصدر اشراک، یعنی شریک گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همانطور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند. ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۵۵۶) مثلاً- اعتقاد به اینکه خدا دو تا و یا بیشتر است و نیز بتها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک کمی پنهان‌تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصا مسیح و عزیر را پسران خدا می‌دانند و به حکایت قرآن می گویند: «نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ،» (۱۸ / مائده) و این نیز شرک است، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اینکه انسان مثلًا دوا را شفا دهنده بپندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و همچنین ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلَص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عزوجل، پس همه اینها شرک است. اما این باعث نمی‌شود که ما کلمه مشرک را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق کنیم، همچنانکه می‌دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر را بر او اطلاق نمی‌کنیم، مثلًا خدای تعالی ترک عمل حج را کفر خوانده و فرموده: «وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ،» (۹۷ / آل عمران) ولی چنین کسی را کافر نمی‌خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است. و همچنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین و و و، برابر و معادل افعالی که این صفات از آنها مشتق شده نیستند، کسی که یک عمل صالح، و یک عبادت، و یک شکر، و یک طهارت، و یک فسق، و یک ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی‌شود. و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر. علاوه بر اینکه این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این (صفحه ۵۵۷) کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً- فرموده: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ،» (۱ / بینه). و یا فرموده: «اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، فَلا- یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ،» (۲۸ / توبه) و یا فرموده: «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ،» (۷ / توبه) و نیز می‌فرماید: «وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کَآفَّهً،» (۳۶ / توبه) و باز می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» (۵ / توبه) و مواردی دیگر. پس، از این بیان این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را. از اینجا فساد گفته بعضی روشن می‌شود که گفته‌اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می‌فرماید: «اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ.» و وجه فساد آن این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی‌شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است. الا اینکه ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می‌تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدائی با اهل کتاب ندارد.

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین

«اوُلئِکَ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَاللّهُ یَدْعُوا اِلَی الْجَنَّهِٔ وَ الْمَغْفِرَهِٔ بِاِذْنِهِ» ... این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج، می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت (صفحه ۵۵۸) کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، به طوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمائی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند. پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (۱)

۱۰. آیه (تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان)

اشاره

«اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌٔ وَ رِزْقٌ کَریمٌ» «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است.» (۲۶ / نور)

شرح

مؤمنین و مؤمنات با احصان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احصان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهدی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَ امِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ،» (۳۱ / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت. و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوهًٔ طَیِّبَهًٔ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲. (صفحه ۵۵۹) ما کانُوا یَعْمَلوُنَ،» (۹۷ / نحل) بدان نوید داده است. و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند، البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست. پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید: اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد. دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به برائتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند. سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند. و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند. در مجمع‌البیان در ذیل آیه «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ» ... آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال

مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه مثل آیه «اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً» می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید. و در خصال از عبداللّه بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، (صفحه ۵۶۰) بدن هم به سوی پلیدی می گراید. و در احتجاج، از حسن بن علی علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه‌السلام ناسزا گفتند، فرمود: «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ،» و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تواند، «وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ،» ... و این مردان و زنان پاک، علی بن ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند.(۱)

۱۱. آیه (حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب)

شرح

«اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،» «امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته به شرط اینکه اجرتشان را که به جای مهریه در زن دائمی است بدهید، آن هم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (۵ / مائده)

شرح

ظاهرا نفوس مردم باایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی گرفته، چون قبلاً از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیدا نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۷. (صفحه ۵۶۱) مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت، در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» نیز عین این نکته به کار برده شده، برای اینکه بفهماند زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال است، و در آن هیچ شکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورد. در این آیه نمی‌خواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشوئی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود. «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» در این آیه متعلق حکم را که یهود و نصارا باشند نام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صفتشان مشخص کرده و فرموده: «زنان آنهائی که قبل از شما کتاب آسمانی داشتند،» و حتی آنها را به عنوان اهل کتاب هم ذکر نکرده، و نفرموده: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ،» و این خالی از اشعار به علت حکم نیست، با در نظر گرفتن این جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می گذاریم، که تکلیف را برایتان آسان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شما و زنان اهل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها

قبل از شما صاحب کتاب بودند، و قهرا نسبت به سایر طوایفی که مسلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت‌پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ،» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تقیید این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِکُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک. حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصَنات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عفیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی‌شوهر و عفیف است، و این (صفحه ۵۶۲) خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنائی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ،» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ،» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حلیت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هر چند که آزاد نباشند، بنابراین از معانی احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عفیف اهل کتاب است. و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می‌گوئیم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می‌گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه: «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ،» ... گفتیم: که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تتمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت. «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ،» این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ،» دارد و جمله «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ ،» ...قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حلیت تزویج به محصنات از اهل کتاب است، و شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود. «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،» کلمه کفر در اصل به معنای (صفحه ۵۶۳) پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جائی مفهوم پیدا می‌کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد. پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن باور کردن نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد. پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابته وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به متقضای ایمان خود را ترک کند، و

همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است. این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ» کسانی (صفحه ۵۶۴) هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی‌پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود: «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ.» جمله مورد بحث یعنی «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» ... متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود برحذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عفیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم، تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح. پس غرض از تشریع حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریعش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب درآورد. به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان (صفحه ۵۶۵) اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشاند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: از زنان اهل کتاب تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه بپردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست. مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهرا محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست. و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده،) حضرت فرمود: حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند. و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد. و در کافی به سند خود از عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود و یا نصرانی گرایش پیدا کند. (صفحه ۵۶۶)

۱۲. آیه (شرط ایمان در ازدواج)

اشاره

...«وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِایمانِکُمْ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ ...» «... و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست» (... ۲۵/نساء)

شرح

از آنجائی که در جمله قبلی با آوردن قید «مؤمنات،» ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است،» بطور کنایه فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خداست و بس، بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید، اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی. و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کنند باعث می‌شد که تأثیر گفتار در دلها متفاوت شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقدار می‌داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشته و با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصا مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و از اینکه آنان را شریک زندگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ،» از این سوء تفاهم (صفحه ۵۶۷) جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می‌شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریع شده، و این تفاوت‌ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می‌شود. پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلجانات ذهنی موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هر چند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سرانجام به وادی‌های هلاکتش بکشاند. از اینجا روشن می‌شود که ترتیبی که در ابتدای آیه مورد بحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلاً اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ،» (... ۲۵ / نساء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی‌خواهد این را بفرماید، بلکه مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید برای رهائی از فشار تجرد با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار

دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند. (صفحه ۵۶۸)

۱۳. آیه (حکم سرپرستی مردان بر زنان)

اشاره

«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ،» «مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارنـد، به خاطر اینکه خـدا بعضـی را بر بعضـی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را می‌دهند، پس زنان صالح و شایسـته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسـی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است» (... ۳۴ / نساء)

شرح

«قَیِّم» بـه معنـای کسـی اسـت کـه مسؤول قیـام بـه امر شخصـی دیگر اسـت، و مراد از جمله: «بِمـا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَـهُمْ عَلی بِعْضٍ،» آن زیادت‌هـایی است که خـدای تعـالی به مردان داده، به حسب طـاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارنـد، چون زنـدگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِما اَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهنـد، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازنـد. و از عمومیت علت به دست می‌آیـد که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم بـودن مردان بر زنـان نیز عمـومیت دارد، و منحصـر به شوهر نسـبت به همسـر نیست، و چنـان نیست که مردان تنهـا بر همسـر خود قیمومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط بـا زنـدگی هر دو طـایفه دارد، و بنـابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارنـد، عبارت است از مثـل حکومت و قضـا که حیات جامعه بسـتگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در (صـفحه ۵۶۹) مردان بیشتر است تـا در زنـان. و بنابراین، اینکه فرمود: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ،» اطلاقی تـام و تمـام دارد، و امـا جملات بعـدی که می‌فرمایـد: «فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ» ... که ظاهر در خصوصـیاتی است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

وظایف زنان در زندگی مشترک

«فَالصّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَیْبِ بِمـا حَفِـظَ اللّهُ،» مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را قرار داد، و فرمود: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ،» به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسـران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحـات کرده، و فرموده صالحـات چنین و چنانـنـد، مخصوص زنـان در حال ازدواج است نه مطلق زنان. و در این جمله که به تعبیر (زنان صالـح چنین و چنانند،) دسـتور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشـند، در واقع حکم مربوط به شؤون زوجیت و کیفیت معاشـرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیمـومت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر زن واجب است شـوهر را اطـاعت کنـد، و او را در هر شـأنی که به شـؤون زوجیت

راجع می‌شود حفظ نماید.

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت

همان طور که قیمومت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیشتر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد، (صفحه ۵۷۰) یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می‌داری و یا فلان کار را می‌کنی، مگر آنکه زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت اینکه فرمود: «فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما فَعَلْنَ فى اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.» (۲۳۴ / بقره) همچنین قیمومت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند، و معنای قیمومت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

مفهوم قیمومت مرد بر زن

معنای قیمومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می‌پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و همخوابگی مرد می‌شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبائی‌های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراک در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند. پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهرا قانتات خواهند بود، یعنی همواره و دائما شوهران خود را در هرچه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند. (صفحه ۵۷۱) «بِما حَفِظَ اللّهُ» معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیمومت را برای آنان تشریع و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

حکم رفتار با زنان ناسازگار

...«وَ اللاّتى تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً اِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيّا كَبيرا ...» «و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت در نیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد بزنیدشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه‌جویی مکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است» (... ۳۴ / نساء) کلمه «نُشوز» به معنای عصیان و استکبار از اطاعت است، و مراد از «خوف نُشوز» این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهد ناسازگاری کند. در جمله: «فَعِظُوهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه علاجی است که هم در حال نشوز مفید

واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که عبارت: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می‌کند، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزنید. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتا اول از درجه ضعیف آن شروع می‌کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد. (صفحه ۵۷۲) ظاهر جمله: «وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر نیز اراده بشود، ولی بعید است، چون مضجع را به لفظ جمع آورده، اگر منظور جدا کردن «مَضْجَعْ» بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نامبرده را به لفظ جمع بیاورد. در مجمع‌البیان در تفسیر جمله: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ،» ... از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را به او کند، و نیز در معنای زدن از آن جناب روایت کرده که باید با مسواک او را زد، (مسواک، چوب کوچکی بود که برای تمیز کردن دندان به کار می‌رفت.)» «فَإِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً،» ... یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما درآمدند، دیگر علیه آنان بهانه‌جویی مکنید، و با اینکه اطاعت شما می‌کنند برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردید، و در آخر این مطلب را تعدیل می‌کند به اینکه «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا،» و اعلام می‌دارد به این که مقام پروردگارشان علی و کبیر است، پس از قدرت و تفوقی که بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده ننموده در اثر غرور به آنها ظلم و استعلا و استکبار نکنند، و همواره به یاد علو مقام پروردگارشان باشند. (صفحه ۵۷۳)

۱۴. آیه (ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر)

اشاره

...«وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا ...» «و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (۳۵ / نساء)

شرح

کلمه «شِقاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حَکَم از طرف زن، و یک حکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائرانه کند. و معنای اینکه فرموده: «اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما،» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حَکَم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند) قهرا توافق حاصل می‌شود. ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حُکمی که حَکَم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی

است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا.» در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها» فرمود: این دو حَکَم باید با زن و شوهر شرط کنند، که هر حُکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم (صفحه ۵۷۴) جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (۱)

۱۵. آیه (خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر)

اشاره

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً» «و هرگاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می کنید باخبر است.» (۱۲۸ / نساء)

شرح

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشوئی خودش صرفنظر کند تا انس و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلب نماید و به این وسیله از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است. اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که صلح موضوعش از زمانی تحقق می‌یابد که علامت‌ها و آثار ترس آور آن تحقق یابد. «وَ اُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ» کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله مورد بحث می‌خواهد این حقیقت را خاطرنشان سازد که غریزه بخل یکی از غرائز نفسانیه‌ای است که خدای تعالی بشر را بر آن غریزه مفطور و مجبول کرده تا به وسیله این غریزه منافع و مصالح خود را حفظ نماید و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۵۷۵) در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشوئی، بخل می‌ورزد، یعنی از تلف شدن و غصب شدن آن جلوگیری می کند، و یک مرد نیز در صورتی که به زندگی کردن با همسرش بی‌میل باشد، از موافقت و محبت و اظهار علاقه به او بخل می‌ورزد، در چنین صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح برقرار نمایند، یعنی یکی از آن دو از پاره‌ای حقوق خود چشم‌پوشی کند. «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا» این جمله موعظه‌ای است برای مردان که از طریق احسان و تقوا تجاوز نکنند و متذکر این معنا باشند که خدای عز و جل از آنچه می کنند باخبر است، پس در معاشرت با زنان، جور و ستم نکنند و آنان را مجبور نسازند که از حقوق حق خود چشم بپوشند، هر چند که خود آنان می‌توانند چنین کنند.(۱)

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران

روایات در زمینه رفتار با همسران در جوامع حدیث از طرق شیعه و اهل سنت بسیار وارد شده، و از میان همه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند. و از جامع‌ترین کلمات در این باره سخنی است که در نهج البلاغه آمده، سخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است

به رأس اساس تشریع احکام راجع به زنان، و این سخن را کافی نیز به سند خود از عبداللّه بن کثیر از امام صادق علیه‌السلام از علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرده، و نیز به سند خود از اصبغ بن نباته از آن جناب آورده که در نامه‌ای که به فرزندش نوشته فرموده: «اِنَّ الْمَرْأَةَ رَیْحانَةٌ وَ لَیْسَتْ بِقَهْرَمانَةٍ زن ریحانه است نه قهرمان.» و همچنین کلام دیگری که که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: ***** ۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶. (صفحه ۵۷۶) زن لعبت است، هر کس او را گرفت مراقب باشد ضایعش نسازد، آری رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب می‌کرد از مردی که همسرش را می‌زند، و آنگاه با همان دست با وی معانقه می‌کند. در کافی نیز به سند خود از ابی مریم از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تعجب نیست که کسی همسرش را بزند، و آنگاه با او دست به گردن شود؟ امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آنها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می‌کند. در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی درآمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره‌گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، و خدای تعالی قبل از اینکه شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد اختیار گرفتن چهار همسر را دارد بنابراین شوهر اگر خواست می‌تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می‌تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می‌تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد زیرا خدای تعالی فرموده: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: «احل لکم مما ملکت ایمانکم،» و درباره رابطه زناشوئی فرموده: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا.» (صفحه ۵۷۷)

۱۶. آیه (زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت)

اشاره

«وَ لَنْ تَسْتَطیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما،» «شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هر چند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید،) و به کلی از او اعراض مکنید که بلا تکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که گذشت و ترحم صفت خدا است.» (۱۲۹ / نساء)

شرح

این جمله حکم عدالت در بین همسران را بیان می‌کند، که خدای عزوجل در اول سوره تشریع کرده و به مردان حکم کرده بود که: اگر می‌ترسید نتوانید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید. نیز جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا،» ... که در آیه قبلی بود، به این معنا اشاره دارد، چون آن جمله خالی از بوئی از تهدید نیست و این تهدید باعث می‌شود که شنونده در تشخیص حقیقت عدل در بین زنان دچار حیرت شود. کلمه عدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصا از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون بطور دائم از حیطه اختیار آدمی بیرون است. لذا خدای تعالی بیان

می کنـد که رعایت عـدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حـد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کنـد چیزی است که هیـچ انسـانی قادر بر آن نیست، هر قـدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسـره از حـد وسـط به یکی از دو طرف افراط و تفریـط منحرف نشود و تا آنجا که برایش ممکن اسـت رعایت عـدالت را بکنـد و مخصوصا مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسـر (صـفحه ۵۷۸) خود منحرف نگردد و زن خود را بلاتکلیف و ماننـد زن بی‌شوهر نگذارد که نه شوهر داشـته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشـته باشد تا بتوانـد همسـری دیگر اختیـار نموده، و یـا پی کار خود برود. پس، از عـدالت در بین زنان آن مقـداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کنـد، اگر حق یکی را می‌دهـد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمنـدی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مسـتحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشـرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی‌میلی نکند و به هیچ یک بـداخلاقی روا نـدارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خـدا صـلی الله علیه و آله با همسـرانش اینطور بود. و این ذیل یعنی جمله: «فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَهِٔ» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانیـد بین زنان عـدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید» این نیست که قدرت بر عدالت را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضـمام آن با جمله: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَهًٔ» ازدواج متعدد در اسـلام لغو شود، همچنانکه بعضـی از مفسـرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند: (جمله اول می‌فرماید: هر قدر هم که کوشـش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرمایـد: اگر نتوانستیـد عـدالت برقرار کنیـد به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضـمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجـات در اسـلام ممنوع و ملغی است،) و این اشـتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلا تَمیلُوا کُلَ الْمَیْلِ» ... می‌فرمایـد: چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شـما واقع گشـته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانیـد» ... می‌خواهـد عـدالت واقعی و حقیقی را نفی کنـد و بفرماید شـما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسـیم کنید،) پس آن مقدار عدالتی که تشـریع شده، عدالت تقریبی (صفحه ۵۷۹) اسـت، آن هـم در مرحله رفتـار نه در مرحله علاـقه قلـبی و عـدالت تقریـبی در مرحله رفتـار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسـیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می کنند و رفتاری یکسان با همسـران خود دارند، هر چند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارنـد.) سـنت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و عملکرد مسـلمانان به آن سـنت در جلو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی گرفت و همـان سـنت تا عصـر حاضـر در بین مسـلمین برقرار و متصل مانـده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است. علاوه بر اینکه توهم مـذکور باعث می‌شود بگوئیم: اول آیه تعـدد زوجات که می‌فرمایـد: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» صـرف فرضـی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصـداق هم نـدارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سـبحان اجل از مثل آن است. خدای تعالی بعد از دسـتورات و نصایحی که در امر معاشـرت با زنان داشت با جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما،» مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدنـد، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند و بیـان فرمـوده که این اصـلاح کردن خـود یکی از مصـادیق تقـوا است و تقوا هم به دنبـال خود مغفرت و رحمت را می‌آورد و این جمله بعـد از جمله: «وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ،» و بعـد از جمله: «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا،» ... در حقیقت تأکیـدی است بعد از تأکیدی دیگر. (۱)

***** ۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶. (صفحه ۵۸۰)

۱۷. آیه (حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی)

اشاره

...«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا ...» «و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (۱۹ / نساء)

شرح

کلمه معروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید معروف قهرا معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد با دخالتی که سایر اعضاء دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هریک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش موردنیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیر مستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او را مورد استثنا قرار دهند. و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هائی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت (صفحه ۵۸۱) واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود: «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ همه از همید.» و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هریک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتا دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است. روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شؤون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پست‌اند، و همچنین تفاوت‌هائی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند. پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبعث می‌شود، از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه مورد بحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشاند، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه (صفحه ۵۸۲) برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این

اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد. این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است. پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست. البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هر چند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله مورد بحث است که می‌فرماید: «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت. (صفحه ۵۸۳) و اما جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیى ان تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا،» از قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند. خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ،»... کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از زنان کراهت داشتید،) و نفرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید،) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۰۱. (صفحه ۵۸۴)

۱۸. آیه (نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،» «هان ای کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای تعالی هم غفور و رحیم است،» (۱۴/تغابن) «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ.» «جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجری عظیم هست.» (۱۵ / تغابن)

شرح

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعا علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دار الکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهرا زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غصب مال مردم دست بزنند. پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از (صفحه ۵۸۵) خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند، و لذا در آیه شریفه می‌فرماید: از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید، و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید! «وَ انْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَأِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،» سه جمله «تَعْفُوا،» و «تَصْفَحُوا،» و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرفنظر کنند، و در عین حال برحذر باشند که فریب آنان را نخورند. «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ،» کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسما بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: «اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیوةِ الدُّنْیا.» (۴۶ / کهف) و تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید: با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجری عظیم هست. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۱۵. (صفحه ۵۸۶)

بچه داری

۱۹. آیه (حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین)

اشاره

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ» «مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است، هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدای بینای اعمال شما است.» (۲۳۳ / بقره)

شرح

حکم در آیه شریفه تنها در مورد «والِدِه» و «وَلَد» و «مَوْلُودٌ لَه» یعنی والد تشریع شده است، و اما اینکه چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودٌ لَه» (آن‌کس که فرزند برای او متولد شده) را به کار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشریع کرده اشاره نموده باشد، یعنی بفهماند پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگیش ملحق به اوست البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهد آمد. ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده او است، و این هم به عهده مادر او است که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند، برای اینکه فرزند برای پدرش متولد شده است. حق مطلب در مسأله فرزند این است که نظام تکوین فرزند را ملحق به پدر و مادر، (صفحه ۵۸۷) هر دو می کند، برای اینکه هستی فرزند مستند به هر دوی آنها است، و اما اعتبار اجتماعی البته در این باره مختلف است، بعضی از امت‌ها فرزند را ملحق به مادر می‌دانند، و بعضی به پدر، و آیه شریفه، نظریه دوم را معتبر شمرده و با تعبیر از پدر به «مَوْلُودٌ لَه» به این اعتبار اشاره کرده است. در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ،» ... از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزند، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبطند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می گیرم، پدر قانوناً می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است.

دوره کامل شیردادن

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ» «... مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند» «... اِرْضاع» به معنای مکیدن پستان به منظور نوشیدن شیر از آن است، و کلمه «حَوْل» به معنای سال است، و اگر سال را حول (گردش) نامیده‌اند به خاطر این است که سال می گردد و اگر حول را به وصف کمال مقید کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد، دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شود که به مسامحه یازده ماه و یا سیصد و پنجاه روز را هم یک سال می‌نامند، مثال می گویند: در فلان شهر یک سال ماندم، در حالی که چند روز کمتر بوده است. (صفحه ۵۸۸)

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» «برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند.» جمله «لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» دلالت دارد بر اینکه: حضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شیر دادن حق مادر طلاق داده شده، و موکول به اختیار او است. اگر خواست می‌تواند کودکش را شیر دهد و در دامن بپرورد، و اگر نخواست می‌تواند از این کار امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچه را از همسر مطلقه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌تواند یکی از دو طرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَاِنْ اَرادا فِصالاً ،» ...این معنا را می‌رساند. رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر «وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ اِلاَّ وُسْعَها لا تُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ» «...و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به

شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند، به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده» ... منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس است، و خدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقید به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنین شوهر و چنین همسر و آنگاه مطلب را چنین تعلیل کرد: که خدا هیچ کسی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگاه دو حکم دیگر هم بر این حکم ضمیمه کرد: اول اینکه: حق حضانت و شیردادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را (صفحه ۵۸۹) ببیند، و یا مثلاً ببوسد، و یا در آغوش بگیرد جلوگیری کند، برای اینکه این عمل مصداق روشن مضاره و حرج بر زن است، که در آیه شریفه، از آن نهی شده است.

رعایت حق پدر بوسیله مادر

دوم اینکه: زن نیز نمی‌تواند در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً نگذارد پدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیل ناراحتی‌ها فراهم کند، چون در آیه شریفه می‌فرماید: «لا تُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ: نه زن به وسیله فرزندش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!» پس در جمله مورد بحث، هم حکم تشریع مراعات شده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزند هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریع و قانون، فرزند تنها از آن پدر است. هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ... «وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ ...» «وارث نیز مانند این را بر عهده دارد» ... از ظاهر آیه برمی‌آید: آنچه که به حکم شرع به گردن پدر است، مانند خرجی و لباس، در صورتی که پدر فوت شود به گردن وارث او خواهد بود. (از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد باید به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، چون از اخباری که از ایشان رسیده، همین معنا استفاده می‌شود، و همچنین موافق با ظاهر آیه شریفه نیز هست). در تفسیر عیاشی از امام باقر و یا امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ» فرمود: منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند. و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: (صفحه ۵۹۰) وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی‌گذارم بچه‌اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند.

بازگرفتن بچه از شیر

«فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» «اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شما است!» «فَإِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ»... کلمه فصال به معنای از شیر جداکردن کودک است، و کلمه تشاور به معنای اجتماع کردن در مجلس مشاوره است، و این جمله به خاطر حرف فاء که در آغاز دارد تفریع بر حقی است که قبلاً برای زوجه تشریع شده، و به وسیله آن حرج از بین برداشته شد، پس حضانت و شیردادن بر زن واجب و غیر قابل تغییر نیست، بلکه حقی است که می‌تواند از آن استفاده کند و می‌تواند ترکش کند. پس ممکن است نتیجه مشورتشان این باشد که هر دو راضی شده باشند بچه را از شیر بگیرند، بدون اینکه یکی از دو طرف ناراضی و یا مجبور باشد و همچنین ممکن است نتیجه این باشد که پدر، فرزند خود را به زنی دیگر بسپارد تا شیرش دهد، و همسر خودش

راضـی به شـیر دادن نشود و یا فرضا شـیرش خراب باشد، و یا اصـلاً شیر نداشته باشد، و یا جهاتی دیگر، البته همه این‌ها در صورتی است که مرد به خوبی و خوشـی آنچه را که زن اسـتحقاق دارد به او بدهد، و در همه موارد منافاتی با حق (صفحه ۵۹۱) زن نداشته باشـد، و قیـد «اذا سَـلَّمْتُمْ ما اتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ،» همین را می‌رساند. «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصـیرٌ!» در این جمله، امر به تقوا می‌کنـد و اینکه این تقوا به اصـلاح صورت این اعمال باشد، چون احکام نامبرده همه اموری بود مربوط به صورت ظاهر، و لذا دنباله جمله فرمود: و بدانیـد که خـدا بـدانچه می‌کنید بینا است، ... به خلاف ذیل آیه قبلی یعنی آیه «وَ اذا طَلَّقْتُمُ‌النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ ،» (...۲۳۱/بقره) که در ذیل آن فرمود: از خـدا پروا کنیـد، و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است! برای این که آیه نامبرده مشـتمل بود بر جمله: «وَ لا تُمْسِـکُوهُنَّ ضِرارا لِتَعْتَدُوا،» (۲۳۱/بقره) و معلوم است که ضـرار و دشـمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نموده، به نیت نیز سرایت کند، و در نتیجه پاره‌ای از دشمنی‌هایی که در صورت عمل ظاهر نیست انجام دهد، دشمنی‌هائی که بعدها اثرش معلوم گردد.(۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۶۰. (صفحه ۵۹۲)

پاکیزگی و زناشوئی

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی

طهـارت و پـاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسـلام دایر است، و احکام و خواصـی برای آنها تشـریع شده، و قسمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیل می‌دهد، و این دو کلمه به خاطر اینکه بسیار بر سر زبانها است، حقیقتی شرعی و یا حداقل حقیقت متشرعه‌ای گردیده است که معنای این دو جور حقیقت در فن اصول بیان شده است. اسلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شـمرده، و همچنین طهـارت و نجاست مادی و معنوی هر دو را پـذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرره نیز سـرایت داده، بعضـی قوانین را طاهر، و بعضـی را نجس خوانده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ،» (۲۲۲ / بقره) که منظور از این طهـارت پاکی از حیض است، و «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ،» (۴ / مدثر) و «لکِنْ یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ،» (۶ / مائده) و «أُولئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ،» (۴۱ / مائـده) و «لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ» (۷۹ / واقعه). شـریعت اسـلام همچنین یک عده چیزهائی را نجس شمرده، مانند: خون، بول، غائط، و منی از انسان و بعضـی حیوانات، و پاره‌ای حیوانات زنـده چون خوک، و حکم کرده به اینکه در نماز و خوردن و نوشیدن از آنها اجتناب شود. و اموری را هم طهارت خوانده، مانند: شستشوی جامه و بدن از نجاستی که به آنها برخورده که آن را طهارت خبیثه خوانده، و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتب فقهی شرح داده شده به دست می‌آید و آن را طهارت حـدثیه خوانـده. اسـلام دین توحیـد است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحـد برمی‌گردد، و آن اصل واحـد است، که در تمامی فروع دین منتشـر شده است. (صـفحه ۵۹۳) از اینجـا روشن می‌گردد که اصـل توحیـد، طهـارت هم هست، طهارت کبرا نزد خـدای سبحـان، و بعـد از این طهـارت کبرا و اصـلی، بقیه معـارف کلیه نیز طهارت‌هـائی است برای انسان، و بعـد از آن معارف کلیه اصول اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریع شـده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مـذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ،» (۶ / مائده) و هم آیه: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا،» (۳۳ / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

۲۰. آیه (پاک شدن ماهانه رحم در بانوان)

اشاره

«وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحیضِ قُلْ هُوَ اَذًی،» «از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

«حَیض» جریـان خـون معروفی است که صـفات مخصوصـی دارد، و زنـان حـائض آن صـفات را می‌شناسـند. اینکه محیض را «اَذًی» خوانـده، چون خون حیض که به عـادت زنـان مربوط است، از عمل خاصـی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرسـتد، تا بدین وسیله رحم را پاک کنـد، و یا اگر جنین در آن باشـد، با آن خون جنین را غـذا دهـد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصـلی برای ساختن شـیر جهت کودک را آماده سازد. (صفحه ۵۹۴)

۲۱. آیه (اوقات کناره‌گیری از آمیزش)

اشاره

«فَاعْتَزِلُوا النِّسـاءَ فِی الْمَحیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ» «پس بایـد که از زنان در حال حیض کناره گیری کنیـد و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

کلمه «اَذًی» را به معنای ضـرر گرفتند، «مَحیضْ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته، و در معنای آیه گفته‌اند: از تـو می‌پرسـند آیـا در چنین حـالی جـایز است بـا زنـان جمع شـد؟ جواب داده شـده این عمـل ضـرر است، و درست هم هست چون پزشـکان گفته‌انـد: طبیعت زن در حـال حیض سـرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شـدن است، و جماع در این حال نظام این عمل را مختل می‌سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف

«اِعْتِزال» بـه معنـای عزلت گرفتن و دوری گزیـدن از معاشـرت است، و مراد از اعـتزال ترک نزدیکی از محـل خـون است. طـوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مـذاهبی مختلف دارند، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غـذا و آب و محل زنـدگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سـخت درباره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است. و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنـان حـائض، و نزدیـک شـدن به ایشان نیامـده، و اما مشـرکین عرب، آنان نیز در این باره هیـچ حکمی نداشـتند، جز اینکه ساکنین مـدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می‌کردنـد، و این بـدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سـرایت کرده بود، و همان سخت‌گیری‌های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما (صفحه ۵۹۵) عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مستحب هم می‌دانستند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشـد، و خونخواری در میـان عشایر صحرانشـین صـفتی پسـندیده بوده است. و به هر حال پس اینکه فرمود: «از زنان در حال حیض کنـاره گیری کنیـد!» هر چنـد ظـاهرش امر به مطلق کناره گیری است همانطور که یهودیان می‌گفتنـد، و هر چنـد که برای تأکیـد این ظـاهر بـار دوم هم فرمود: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ،» و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ» با در نظر داشـتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دسـتور داده،» همان مجرای خون است، که در آخر آیه است، خود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَزِلُوا،» و جمله دوم یعنی «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ» جنبه کنایه دارند، نه تصـریح، و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان نزدیکی از محل خون است فقط، نه مطلق مخالطت

و معاشرت، و نه مطلق تمتع و لذت گیری از آنان. پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلقی که نصارا پیش گرفته‌اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

۲۲. آیه (اوقات مجاز آمیزش)

اشاره

...«حَتّی یَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ ...» «تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دستورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهائی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

طهارت در جمله: «حَتّی یَطْهُرْنَ،» به معنای قطع شدن جریان خون از زنان است، و در جمله: «فَإِذا تَطَهَّرْنَ،» یا به معنای شستن محل خون است، و یا به معنای غسل کردن (صفحه ۵۹۶) است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ،» ... امری است که تنها جواز را می‌رساند، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهی واقع شده، و می‌خواهد بطور کنایه بفهماند: بعد از پاک شدن، و یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است، و این ادبی است الهی و لایق به قرآن کریم! و اگر امر نامبرده را مقید کرد به قید «اَمَرَکُمُ اللّهُ،» برای این بود که آن ادب را تکمیل کرده باشد چون عمل جماع در نظر بدوی امری است لغو و لهو، لذا آن را مقید کرد به امر خدا، و با این قید از اموری قرارش داد که خدا تکوینا به آن امر کرده، تا دلالت کند بر اینکه جماع یکی از اموری است که تمامیت نظام نوع انسانی هم در حیاتش و هم در بقایش منوط به آن است، پس سزاوار نیست چنین امری را بازیچه قرار داد، بلکه باید از دیدگاه یکی از اصول نوامیس تکوینیش نظر کرد. و آیه شریفه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ،» ... از نظر سیاق شباهت به آیه شریفه: «فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ،» (۱۸۷ / بقره) و آیه: «فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ،» (۲۲۳ / بقره) دارد، پس از این شباهت چنین به نظر می‌رسد که مراد از امر به آمدن در آیه مورد بحث، امر تکوینی است، که خلقت و تکوین انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضائی است که اگر مسأله تناسل نبود اعضائی زاید و بیهوده بود، و نیز مجهز به قوائی است که انسان را به عمل زناشوئی دعوت می‌کند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعی نیست، همچنانکه منظور از کتابت در جمله: «وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ،» نیز همین مسأله توالد و تناسل است، و این معنا به خوبی از آیه استفاده می‌شود. بعضی از مفسرین به این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولی استدلال بسیار سست و ناپسند است، برای اینکه منشأ و اساس آن یکی از دو پندار است، که هر دو غلط است، یا گمان کرده‌اند که مفهوم: «پس نزد ایشان شوید از آنجا که خدا دستور داده،» این است که از عقب نزدیک نشوید، که این مفهوم لقب است، و قطعا حجت نیست و این عبارت که فرمان تکوینی خدا به (صفحه ۵۹۷) اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حلیت و حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ!» توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهُّر به معنای پذیرفتن و شروع به

طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصا در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست‌برداری از هرچیز که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ،» ... تعلیل نموده است. چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد و در آیه مورد بحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله مورد بحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود. و چون کلمه «تَوّابین» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امتثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال (صفحه ۵۹۸) صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این انواع توبه و تطهر را دوست می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

۲۳. آیه (همسران شما کشتزار شمایند!)

اشاره

«نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ!» «زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود در آئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود بر آئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (۲۲۳ / بقره)

شرح

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت‌کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود. آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان درآمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعا غرض از پدیدآوردن این جذبه و کشش، پدیدآوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بله مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود، امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد و با این بیان معنای جمله: «وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ،» به خوبی روشن می‌شود. (صفحه ۵۹۹)

نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت

«وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکَمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکَمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ،» «و درصدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» مراد از اینکه فرمود: «قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ» که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسان‌ها به ازدواج و تناسل است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را بپرستند، همچنانکه فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ» (۵۶ / ذاریات). بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان شوند. پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید،» هر چند مسأله توالد و تقدیم داشتن افرادی جدید الوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و مثوباتشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدرانی که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود: «وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ.» (۱۲ / یس) بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: «یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ،» (۴۰ / نبأ) و نیز فرموده: «وَ ما تُقَدِّمُوا (صفحه ۶۰۰) لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدوُهُ عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرا وَ اَعْظَمَ اَجْرا» (۲۰ / مزمل) پس جمله: «وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ،» از نظر سیاق نظیر آیه: «یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» (۱۸/حشر) می‌باشد. پس مراد از جمله مورد بحث (و خدا داناتر است)، تقدیم عمل صالح و تقدیم اولاد به این امید است که اولاد نیز افرادی صالح برای جامعه باشند. و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ،» ... تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزدیکی با حرث است، و خلاصه می‌خواهد بفرماید: در نزدیکی با زنان از حدود خدا تعدی نکنید و پاس حرمت خدا را بدارید، و محارم خدا را هتک مکنید! و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ،» ... تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است، می‌فرماید: از روز لقای الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: «وَ اتَّقُوا اللّهَ آن اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ،» ... تقوا به معنای ترس‌ازخداست، و اطلاق کلمه «بدانید» و اراده لازمه آن که همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امری است که در کلام شایع است، از آن جمله خدای عزوجل فرموده: «وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه،» (۲۴ / انفال) که منظور از آن لازمه آن است، که همان تقوا باشد، یعنی بترسید و پروا داشته باشید، از حائل شدن خدا میان شما و دلهایتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ایمان بود، لذا در آخر کلام فرمود: «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ.» (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۱۰. (صفحه ۶۰۱)

رفتار با محرم و نامحرم

۲۴. آیه (حکم حجاب)

اشاره

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً» «هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در نتیجه اذیت نمی‌بینند، و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (۵۹ / احزاب)

شرح

جلابیب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظور از جمله «پیش بکشند مقداری از جلباب خود را،» این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد. «ذلِکَ اَدْنی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ،» یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند.(۱)

۲۵. آیه (زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان)

اشاره

«وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَهٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ» «و زنان وامانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند، و در عین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست.» (۶۰ / نور)

شرح

کلمه «قَواعد» جمع قاعده به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی‌کند. ***** ۱- المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۱۱. (صفحه ۶۰۲) در مجمع‌البیان گفته: کلمه «تَبَرُّج» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند، اظهار کند. این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند. و جمله «وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ،» کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و جمله «وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ،» تعلیل حکمی است که تشریع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است آنچه را که زنان به فطرت خود درخواستش را دارند، و داناست به احکامی که به آن محتاجند. (۱)

۲۶. آیه (امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان)

اشاره

«قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ،» «به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند و فرجهای خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنید آگاه است.» (۳۰ / نور)

شرح

کلمه غَضّ به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ،» قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که: ایشان را امر به غض و

چشم‌پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند و چون مطلق است، نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده است. ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۰۳)

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه «فَرْج» به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است. و مقابله‌ای که میان جمله «یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ» با جمله «وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند، در روایت هم از امام صادق علیه‌السلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است. و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است. آنگاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می‌کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می‌فرماید: این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.

۲۷. آیه (امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان)

اشاره

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «و به زنان باایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرجهای خویش را حفظ کنند (صفحه ۶۰۴) و زینت خویش را جز آنچه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده‌اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.» (۳۱ / نور)

شرح

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی چه مرد و چه زن بپوشانند.

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود

«وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها،» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست‌بند حرام نیست، پس مراد از اظهـار زینت، اظهـار محـل آنهـا است. خـدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَ لْیَضْـرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ،» کلمه «خُمُر» جمع خِمار، و آن جامه‌ای است که زن سـر خود را با آن می‌پیچـد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند. و کلمه «جُیُوب» جمع جَیْب که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این اسـت که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بپوشانند.

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان

«وَ لایُبْـدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّـ لِبُعُولَتِهِنَّ ... اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ،» طوایف هفتگـانه‌ای که قرآن از آنهـا نـام برده محرم‌هـای نَسَـبی و سـببی زنـان هسـتند. و اجـداد شـوهران حکمشـان حکم پـدران ایشـان و نوه‌هـای شوهران حکمشـان حکم فرزنـدان ایشان است. و اینکه فرمود: «نِسائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضـمیر زنان، برای اشاره به این معنا (صفحه ۶۰۵) بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنـان غیر مؤمن برهنه کننـد، از روایـات وارده از ائمه اهـل بیت علیهم‌السـلام هم همین معنـا اسـتفاده می‌شود. اطلاـق جمله «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ،» هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق اسـتفاده می‌شود. «اَوِ التّابِعینَ غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَۀِ مِنَ الرِّجـالِ،» کلمه اربه به معنـای حـاجت است، و منظور از این حاجت شـهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کنـد، و کلمه «مِنَ الرِّجـالِ» بیـان تـابعین است. و مراد از این رجـال تـابعین، افراد سـفیه و ابلهی هسـتند که تحت قیمومت دیگران هسـتند و شـهوت مردانگی ندارنـد. «اَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ،» کلمه «الطِّفْلِ» کلیت را می‌رسانـد، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَ لاـ یَضْـرِبْنَ بِـاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ،» می‌فرمایـد: «پاهای خود را محکم به زمین نزننـد تا صـدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا درآید.» «وَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَمیعا اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،» مراد از توبه به طوری که از سیاق برمی‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهاء از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان

در کافی به سـند خود از ابوعمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خـدا بر او حـرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلاـل نیست اعراض کنـد، و ایمـان و وظیفه چشم این است. و خـدای تبـارك و تعـالی فرمـوده: «قُـلْ لِلْمُـؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصـارِهِمْ وَ یَحْفَظُـوا فُرُوجَهُمْ،» و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکـدیگر نگاه کنند، و مرد به (صـفحه ۶۰۶) عورت برادرش نگـاه کنـد، و عورت خود را از این که دیگران ببیننـد حفظ کنـد، و نیز فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُـضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ،» و زنان مؤمن را نهی کرده از این که به عورت خواهر خود نگاه کننـد، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کننـد حفظ نماینـد. آنگاه اضافه فرمودنـد که در هر جای قرآن درباره حفظ

فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است. در کافی به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است، فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها. و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند). و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند. و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد. مؤلف: گویا مقصود امام علیه‌السلام ازجمله «در صورتی که عمدی نباشد» ریبه و شهوت است. و در خصال است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسؤولیت دارد و جایز نیست. مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری. و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و (صفحه ۶۰۷) میمونه هم حاضر بود، که پسر ام مکتوم آمد، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول اللّه ابن ام مکتوم که نابینا است ما را نمی‌بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینایید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟ مؤلف: این را درالمنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسائی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده‌اند. و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند. و در مجمع‌البیان در ذیل جمله: «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ،» گفته است که بعضی گفته‌اند: منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق علیه‌السلام هم روایت شده است. و در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم: منظور از «غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَهِٔ،» کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۵. (صفحه ۶۰۸)

رفتار در خانواده

۲۸. آیه (نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی اَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّروُنَ،» «شما که ایمان دارید به خانه هیچ‌کس غیر از خانه‌های خود داخل نشوید تا آنکه آشنایی دهید و بر اهلش سلام کنید این برای شما بهتر است امید است که پند گیرید،» (۲۷ / نور) «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ،» «و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا شما را اجازه دهند، و اگر گفتند برگردید برگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید دانا است،» (۲۸ / نور) «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَهٍٔ فیها مَتاعٌ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدوُنَ وَ ما تَکْتُمُونَ،» «و اما در خانه‌های غیر مسکونی برای شما گناهی نیست که به خاطر کالایی که در آن دارید داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند.» (۲۹ / نور)

شرح

استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا اللّه گفتن، یا تنحنح کردن (سرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد باخبر شود. از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک (صفحه ۶۰۹) کرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است. و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید. «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ» ... یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود. و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد. این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که اجازه دهد در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می‌کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ» آن را بیان کرده است. «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَةٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ» ... این آیه تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه: «لا تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی اَهْلِها» فرموده: استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن. (صفحه ۶۱۰) در مجمع‌البیان از ابی‌ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و تکبیر گوید و تنحنح کند تا اهل خانه بفهمند. و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطاقهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است. و روایت شده که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن. و نیز روایت شده که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله درآید تنحنح کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: برخیز به این مرد یاد بده که به جای تنحنح بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس فرمود: داخل شو. و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عباده بن

صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیذان کرد؟ فرمود: کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد. و در تفسیر قمی در ذیل آیه: «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ،» گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد. و در همان کتاب در ذیل آیه «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَهٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ،» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۳. (صفحه ۶۱۱)

۲۹. آیه (رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده)

اشاره

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاهِ الْفَجْرِ وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَهِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاهِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» «شما ای کسانی که ایمان دارید باید به کسانی که شما مالک آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکی پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه‌های خویش از تن در می‌آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام، هنگام خلوت شما است و پس از آن می‌توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و ایشان نیست که هنگام تحرک و برخورد با یکدیگر است، خدا این چنین آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۸ / نور)

شرح

وضع ثیاب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهیره به معنای وقت ظهر است. کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود. پس جمله «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا» ... دنبال جمله سابق است که می‌فرمود: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا» ... که حکم می‌کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند. (صفحه ۶۱۲) و معنای اینکه فرمود: «لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر «مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» برمی‌آید که مراد از آن تنها غلامان است، چون کلمه «الَّذینَ» برای مردان است. و معنای «الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» است. و منظور از جمله «ثَلاثَ مَرّاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آیید و جامه می‌کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ،» به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعا شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود. و معنای اینکه فرمود: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ

وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ،» این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند. و در جمله «طَوّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ،» به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور) اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائما در آمد و شد، و خدمتند، پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفا کنند. «كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الْآياتِ،» ... یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،» احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند. (صفحه ۶۱۳)

۳۰. آیه (ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین)

اشاره

«وَ اذا بَلَغَ الْاَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَااسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ اياتِهِ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،» «و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند،) اجازه می‌گرفتند، خدا این چنین آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۹ / نور)

شرح

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است.

۳۱. آیه (ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر)

اشاره

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَريضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَديقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَميعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ،» «نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادران یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه داییها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارک و پاکیزه است. چنین خدا، این آیه‌ها را برای بیان می‌کند شاید تعقل کنید.» (۶۱/نور)

شرح

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که (صفحه ۶۱۴) می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و

افساد. «لَیْسَ عَلَی الاَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الاَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی اَنْفُسِکُمْ» شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیانا نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست. «مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ ابائِکُمْ» ... در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید، علاوه بر این کلمه «بُیُوتِکُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد. «اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ،» می‌فرماید: که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است،) و هرجا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «اَوْ صَدیقِکُمْ،» یا خانه صدیقتان (دوستتان) بوده است. «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا،» یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جداجدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است. (صفحه ۶۱۵)

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

«فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً،» ... بعد از آن که گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید. و مقصود از سلام کردن بر خود، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: بر اهل آن سلام کنید، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است. و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ،» این باشد که وقتی کسی داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند. جمله «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً،» یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریعش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملایم با نفس است. آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ،» ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگهی یابید و به آن عمل کنید. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۱۶)

۳۲. آیه (ادب و احسان به پدر و مادر)

اشاره

«وَ قَضی رَبُّکَ اَلاَّ تَعْبُدُوا اِلاَّ اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناً اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً» «پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید و اگر یکی از آن دو در حیات‌تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان

به اکرام و احترام سخن بگو،» (۲۳/اسراء) «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا،» «از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،» (۲۴ / اسراء) «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا،» «پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه گزاران غفور است،» (۲۵ / اسراء)

شرح

احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است. در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه ۱۵۱ که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها است، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر این حکم در اجتماع (صفحه ۶۱۷) جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعا آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می گردد. «اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما،» «و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!» کلمه «کِبَر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «اُف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند. پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر. (صفحه ۶۱۸) «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا،» «از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،» «خَفض جِناح» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَناحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است که: انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد. این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می‌کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند. و در اینکه فرمود: «و بگو

پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند. در مجمع‌البیان می گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند. مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و (صفحه ۶۱۹) هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است. «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا،» این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود. پس این که فرمود: «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فینُفُوسِکُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید: «اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ،» و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (۱)

۳۳. آیه (یکی در حق والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمینَ» «ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد ***** ۱- المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۰۹. (صفحه ۶۲۰) همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگانت هستم.» (۱۵ / احقاف)

شرح

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ اَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا،» (۱۵۱ / انعام) گذشت، در همه شرایع تشریع شده، و به همین جهت فرمود: «وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ،» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان. آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می‌کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند. «حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً،» بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود.

بلوغ چهل سال عادتا ملازم با رسیدن به کمال عقل است. «قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْکَرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ،» کلمه «اَوْزِعْنی» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی‌کند، و آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها. فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است. خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود. پس جمله «رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ،» ... درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن (صفحه ۶۲۱) است، و اما عملی به این که نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد. و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ،» تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذکرگویی برای آنان است. «وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ،» شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد. «وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی،» اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دلهایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی درخواست می‌کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می‌کرد. و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود. شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است. «اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ،» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند. (صفحه ۶۲۲) این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می‌کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می‌کند و می‌فرماید: «اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ،» (۱۶ / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می‌کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلَصین می‌شود، و هم عملاً- از مخلِصین. (۱)

۳۴. آیه (تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَ انْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» «و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادرتان به سوی من است آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم.» (۸ / عنکبوت)

شرح

در صدر آیه می‌فرماید: ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی،» که تتمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن! و برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرک هر چند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود *****١- المیزان ج: ١٨ ص: ٣٠٧. (صفحه ۶۲۳) هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم. و در اینکه فرمود: «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ،» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیر علم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (۳۶ / اسراء). و معنای آیه این است که: ما به انسان‌ها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی است که علمی بدان ندارید. در این آیه شریفه توبیخ کنایه‌ای است به بعضی از کسانی که ایمان به خدا آورده و سپس به اصرار پدر و مادر از ایمان خود برگشته‌اند. «وَ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصّالِحینَ،» (۹ / عنکبوت) می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار می‌ورزند که ایشان را به سوی شرک بکشانند، و ایشان زیر بار نرفته، به حکم اجبار ترک پدر و مادر را گفته‌اند، تسلیت گفته، با وعده‌ای جمیل دلخوش سازد. می‌فرماید: اگر پدر و مادر او را به سوی شرک خواندند، و او به حکم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشان کناره گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و ما در برابر پدر و مادری که از دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمره صالحان در می‌آوریم، به همان صالحان که نزد ما در بهشت متنعم هستند، و این معنا را آیه شریفه «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً، فَادْخُلی فی عِبادی، وَ ادْخُلی جَنَّتی،» (۲۷ تا ۳۰ / فجر) نیز افاده می کند. (صفحه ۶۲۴)

۳۵. آیه (تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ،» «هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل برآنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند.» (۶/تحریم)

شرح

اشاره

خدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می‌کند، که خود و اهل بیت خود را ادب کنید، و از آتشی که آتش گیرانه‌اش خود دوزخیانند حفظ نمایید، و می‌فهماند که همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان برمی‌گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مفری از آن نیست. (۱)

هویت زن در اسلام

اسلام بیان می‌کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌اند، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا، همچنان که کتاب آسمانی خود می‌فرماید: «یااَیُّهَاالنّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ.» (۱۳ / حجرات) به طوری که ملاحظه می‌کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می‌داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و تکون او هستند و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از *****‌ ۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰. (صفحه ۶۲۵) آن دو فرد گرفته شده است. قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نفرمود: و انما امهات الناس اوعیهٔ، و مانند آن دیگری نفرمود: «بَنُونا بَنُوا اَبْناءِنا وَ بَناتُنا بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الْاَباعِدِ» بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام‌تر و رساتر از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد. و نیز در جای دیگر فرمود: «اَنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» (۱۹۵/آل‌عمران) در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچکس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحا نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود: «اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی» ... را بیان می‌کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند. آنگاه همین معنا را هم توضیح می‌دهد به اینکه عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی‌شود، و عمل کسی به دیگری عاید نمی‌گردد مگر اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند. و به بانگ بلند اعلام می‌دارد: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَهٌ!» (۳۸ / مدثر) نه مثل مردم قبل از اسلام که می‌گفتند: گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیکشان و منافع وجودشان مال مردان است! و ما انشاءاللّه به زودی توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد. پس وقتی به حکم این آیات، عمل هریک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می‌شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم،) است، (صفحه ۶۲۶) پس یک زن که درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هرکه می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت. و در معنای آیه قبلی بلکه روشن‌تر از آن آیه زیر است، که می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» (۹۷ / نحل). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ» (۴۰ / مؤمن). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقیرا» (۱۲۴ / نساء). علاوه بر این آیات که صریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می‌کند، آیات دیگری هست که صریحا بی‌اعتنائی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالاُْنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا وَ هُوَ کَظیمٌ، یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ اَیُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی‌التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ» (۵۸ و ۵۹ / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می‌کند، برای این است که

ولادت دختر را برای پـدر ننگ می‌دانسـتند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می‌کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهـد شـد، و ملعبه و بـازیچه جوانان قرار خواهـد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است، آن هم در یک امر جنسـی که به زبان آوردن آن مسـتهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زبانزد شـدنش به ریش پـدر و خانـدان او می‌چسبد. (صفحه ۶۲۷) همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی‌گناه خود را زنـده زنـده دفن کننـد. سبب دیگر قضـیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشـته خواندید و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود: «وَ اذَا الْمَؤْوُدَةُ سُئِلَتْ؟» (۸ / تکویر) از بقایای اینگونه خرافات بعد از ظهور اسـلام نیز در بین مسلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسـته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کننـد، ننـگ زنـا در دامن زن تا ابـد می‌مانـد، هر چنـد که توبه هم کرده باشـد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هر چنـد که توبه هم نکرده باشد، با اینکه اسـلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می‌زند و هم به این.

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام

اسـلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همـانطور که مرد می‌خواهـد بخورد و بنوشـد و بپوشـد، و سـایر حوائجی که در زنـده مانـدن خود به آنهـا محتاج است به دسـت آورد، زن نیز همینطور است، و لـذا قرآن کریم می‌فرمایـد: «بَعْضُـکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» پس همانطور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشـت خویش تصـمیم بگیرد و خودش مسـتقلاً عمـل کنـد و نـتیجه عمـل خود را مالـک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بـدون هیچ تفاوت: «لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ!» (۲۸۶/بقره) پس زن و مرد در آنچه که اسـلام آن را حق می‌داند برابرند، و به حکم آیه: «یُحِقُّ الْحَقَّ» (۲۴ / شـوری)، چیزی کـه هست خـدای تعـالی در آفرینش زن دو خصـلت قرار داده که به آن دو خصـلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند. (صفحه ۶۲۸) اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای نوع بشـر بسـتگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است ماننـد کشتزارهـای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود. دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشـر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شـعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصـیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تـأثیری در وظـایف اجتمـاعی محول به او دارد. این بود مقـام و موقعیت اجتمـاعی زن، و بـا این بیـان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هر یک از آن دو، در اسـلام هست حـل می‌گردد، همچنـانکه قرآن کریم می‌فرمایـد: «وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ‌اللّهُ بِهِ بَعْضَـکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصـیبٌ مِمَّا اکْتَسَـبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصـیبٌ مِمَّااکْتَسَـبْنَ وَ اسْـئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِها اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلیما.» (۳۲ / نسـاء) و منظورش از این گفتـار آن است که اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضـلی از خدا اختصاص یابد، بعضـی از فضل‌هـای خـدای تعـالی فضل اختصاصـی به یکی از این دو طایفه است، بعضـی مختص به مردان و بعضـی دیگر مختص به زنان است. مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضـیلت و برتری داده که سـهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضـیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است، پس نه مرد بایـد آرزو کنـد که ای کاش خرج خانه به عهـده‌ام نبود، و نه زن آرزو (صفحه ۶۲۹) کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن

دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند. این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید: «وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِها،» دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ،» ... است، به آن بیانی که گذشت.

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده و نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر،) مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد. و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست،) و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد، و یکی دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد. و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است. و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (صفحه ۶۳۰) (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند،) تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است. پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه وجوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست. و لازمه واجب نبودن این کارها این است که وارد شدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند. این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هائی از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنانش و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم. (صفحه ۶۳۱)

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریع کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در

آنجا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می گوئیم: برای جامعه‌شناس و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباریی که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلاـ به بیماری و آفتش سازد. پس اجتماع با تمامی شؤون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگیش به عاملی برخورده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل.) پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده: «الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!» (۵۰/طه) و نیز فرموده: «اَلَّذی خَلَقَ فَسَوّی، وَ الَّذی قَدَّرَ فَهَدی،» (۲ و ۳ / اعلی) و نیز فرموده: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها، فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» (۷ و ۸ / شمس) و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است. (صفحه ۶۳۲) پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگیش به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادتمندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت باشد، و انطباق کامل و تمام داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهائی درست و صحیح، و این همان حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می‌فرماید:

۳۶. آیه

اشاره

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ،» «رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریع شده، آفرینشی که انسان هم یک نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (۳۰ / روم)

اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد انسان دارای فطرت بشری هستند، می گوئیم: آنچه فطرت اقتضا دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد،) چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکیش و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً یک

فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیرصالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می‌کند و هم غیرصالح را. (صفحه ۶۳۳) بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زورگوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و یا صریحا باطل شود، و این همان است که جمله: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ» (... ۲۲۸ / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می‌کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند. از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده، همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (۱)

اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۳۴) «فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» ... نخواهید جست. لیکن این به آن معنا نیست که هرچه از مرد خواسته‌اند از او هم خواسته باشند، در عین اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند. (البته این جهت که می‌گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.) سخن ساده‌تر اینکه: هر چند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و همچنین یک یا دونفر مرد عقب افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند. و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است. و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن. (صفحه ۶۳۵)

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در

حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.) و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است،) از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این دوازده تومان هم سود می‌برد. در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند. پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره‌گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد. اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هائی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت. (بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء در جلد ۴ المیزان صفحه ۳۲۵ آمده که محققین عزیز را برای مراجعه و مطالعه به آن دعوت می‌کنیم.) (صفحه ۶۳۶)

امتیازات در قوانین اسلامی

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام

اگر ما در نحوه جفت‌گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود و به آن نر حمله می‌کند.) و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است،) از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابلی صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند. و این معنا غیر از آن معنائی است که در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع ماده است.) و برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است، (هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد.) پس ریشه این اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه (صفحه ۶۳۷) آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند. و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا جائی که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته به طوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شخص نرمخو و هرچیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً- می‌گویند: شمشیر من مرد است یعنی برنده است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و ... و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امت‌های گوناگون فی‌الجمله جریان دارد، هر چند که می‌توان گفت جریانش (با کم و بیش اختلاف) در امت‌ها متداول است. و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریع قوانینش معتبر شمرده و فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما

فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ» و بـا این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای همخوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (۱)

موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن

این معنـا بر احـدی پوشـیده نیست که قرآن کریم همواره عقـل سـالم انسان‌هـا را تقویت می‌کنـد، و جـانب عقـل را بر هوای نفس و پیروی شـهوات و دلـدادگی در برابر عواطف و احساسات تنـد و تیز ترجیـح می‌دهـد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صـراحت و یا به اشاره و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم. قرآن کریم در عیـن حـال مسأله عواطـف پـاک و درسـت و آثـار خـوبی که آن عواطـف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشـته، اثر آن را در اسـتواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» (۲۹ / فتح) دو صفت از صفات *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صـفحه ۶۳۸) عـاطفی را به عنـوان دو صـفت ممـدوح مـؤمنین ذکر کرده، می‌فرمایـد مـؤمنین نسبت به کفـار خشن و بی‌رحمنـد، و نسـبت به خودشان مهربانند. و در آیه «لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (۲۱ / روم) مـودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دلهایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسـی زینت‌ها و رزق طیب را که خـدا برای بنـدگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (۳۲ / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشـروع معرفی نموده، به عنوان سـرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنـگ شـدن بـا عقـل تعـدیل نموده، و عنوان پیروی عقـل به آنهـا داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند. یکی از مراحل تقویت عقل در اسـلام این است که احکامی را که تشـریع کرده براساس تقویت عقل تشریع کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلافی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضـاوت و در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شـرب خمر و قمـار و اقسام معاملات غرری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن. خوب معلوم است که هیـچ دانشـمندی از چنین شـریعتی و با مطالعه همین مقـدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتمـاعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمنـد به عقل نیرومنـدتر است، و کسانی را که امتیازشان داشـتن عواطف تنـد و تیزتر و امیـال نفسـانی بیشتر است، از تصـدی آن امور محروم سـازد، و نیز معلوم است که طـایفه مردان به داشـتن عقـل نیرومنـدتر و ضـعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشـتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند. و اسـلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گـذشت فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ» سـنت رسول خدا صـلی الله علیه و آله نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور (صـفحه ۶۳۹) هیـچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیـچ زنی منصب قضـا نـداد، و زنان را برای جنگیـدن دعوت نکرد، البته برای جنگیـدن، نه صـرف شـرکت در جهـاد، برای خـدمت و جراحی و امثـال آن. و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرسـتاری بیماران و مـداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفیـد بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصـی این است که بتوانـد این گونه کارها را انجام دهد، زیرا معنا نـدارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بدانـد، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشـمارد، و

از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیرشان شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی. بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً- به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (۱)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند،) و علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۶۴۰) چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است،) و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زِلیخای اسلام نقطه خال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهائی چقدر زشت و بدقواره است. و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت،) در نظر نگرفته‌اند. و رأی عمومی آنان تقریبا این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن‌ها با آن تربیت مربی شده، و از آغاز خلقت دنیا تاکنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، وگرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد. ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سربسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعا و قهرا خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیر رئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد. مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب‌ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند. و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هائی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتائجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد آن شاءاللّه شرح خواهیم داد. (۱) *****۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۴۱)

تعدد زوجات

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریع و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را درصورت تمکن از رعایت عدالت در بین

آنها، تنفیذ نموده و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ: و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است!» (۲۲۸/بقره) بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه، این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه‌دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند، و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و ... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

جواب اشکال اول

۱ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم:

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سویش کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم (صفحه ۶۴۲) موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند. و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم). بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرنها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند. دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین. و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار،) زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند. و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دلها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟ (صفحه ۶۴۳) گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده

از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دلهایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عادتی معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

۲ تجربه تاریخی تعدد زوجات

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است. در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کارکردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند. علاوه بر اینکه زنانی که بر سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هائی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم‌فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزردگی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی. (صفحه ۶۴۴)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هائی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جواب اشکال دوم:

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است: ۱ امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصا در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می‌کنند، در حالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده سالگی به این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله نکاح معتبر شمرده است.) دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً شانزده سالگی،) بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت،) نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است. خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و

دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر (صفحه ۶۴۵) طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریبا هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است. و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد. علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابود شوندگان از مردان قابل مقایسه با نابود شوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان نمی‌میرد و باطل نمی‌شود. و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت. آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند. ۲ استدلال به اینکه طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده، با صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی (صفحه ۶۴۶) مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، در حالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعا بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند. و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریع، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریع و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند. ۳ استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصلاح نشده و با قیودی که محذورهای توهم شده را اصلاح کند، مقید و تعدیل نشود. ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد داشته باشند شرط کرده که در معاشرت با آنان رعایت عدالت را بکنند و بستر زناشوئی را بین آنان بالسویه تقسیم کنند. و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسور نیست. علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌تواند شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند. (صفحه ۶۴۷)

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکه: تشریع تعدد زوجات مردان را به حرص در شهوترانی تشویق نموده و این غریزه حیوانی(شهوت)را در جامعه گسترش

می‌دهد.

جواب اشکال سوم:

صاحب این اشکال اطلاع و تدبری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبال می‌کند ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسبت به زنان در جامعه اسلامی دین پسند این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و با حیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می‌کند که خود به خود شهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچه مشهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است.) و استدلال می‌کنند به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است، و ادعای ما آنقدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد. از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد و احدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت این معنا را موردنظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد. و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطرنشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل و تفکر بنا نهاده، نه براساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر (صفحه ۶۴۸) حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عزب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهائی است که انسان را تهدید می‌کند. و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند. پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریع کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب مردم به این که در شهوات غرق شوند. اگر اشکال کنندگان به اسلام در خصوص تشریع این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است. بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محرومش کرده‌اند برساند. و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا ببینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از (صفحه ۶۴۹) نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد. در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتراز تحریم تعدد زوجات به وسیله کلیسا نبوده است. مسترجان دیون پورت انگلیسی در کتاب

عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی،) این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل باارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائرانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چرا که اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هرحال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل. و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم،) اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان (صفحه ۶۵۰) را همچون اسلام مراعات ننموده است. جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آنها گذشت. بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هائی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و ... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جائی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: مهر و محبت، نرمخوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و ... نسبت به شوهر و فرزندانی که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی آید، (صفحه ۶۵۱) معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کارد مرد به استخوانش

رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «اَلْحُبُّ یَتَوارَثُ وَ الْبُغْضُ یَتَوارَثُ») دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این قانون (جواز تعدد زوجات،) اضافه کنیم به خوبی روشن می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق،) کار مردان جامعه را به کجا می کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هریک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند. (صفحه ۶۵۲)

پاسخ:

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافاً سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آنها بر اسلام و تشریع اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است. آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند. و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد. و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه خویش است، ولی ریشه تمام این مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و ... روش و مرام این گونه مردان است که (صفحه ۶۵۳) سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می کنند. و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریع نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیانا برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفاسد و محذورهایی را که در تعدد زوجات وجود دارد برشمرده، و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی انسان‌ها تأمین شود. و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفاسد شنیع نامبرده پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند. پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر

دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد. و آن مردانی که (اشکال کنندگان وضعشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند) که هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آنها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها یک زن می‌توانند اختیار کنند. علاوه بر این که در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریع و جهت ولایت خلط شده است. توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه قانونی از قوانین (صفحه ۶۵۴) موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش مورد پسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست. و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم مورد بحث نسازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟ چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند، یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هرچه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد. در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد.) به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعند و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بد دهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر (صفحه ۶۵۵) سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود. در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که: اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «کُلُّ الصَّیْدِ فی جَوْفِ الْفِراءِ همه شکارها در جوف پوستین است.» و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می‌گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود. این سخن، سخن درستی نیست، چرا که این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگرزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد. گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در

بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا (صفحه ۶۵۶) داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هرچه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادتر برای پیشرفت تلاش می‌کنیم بیشتر به عقب برمی‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم، در حالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دلخوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبان‌هایمان رد و بدل می‌شود. آیا می‌توانید برای این جواب نقضی که ما بر شما وارد کردیم پاسخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید: به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟ از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذ باللّه) اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کند، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسته است به حیات خود در اجتماع اسلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم مورد قبول و پسند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسیه به روشی دیگر، عذری بتراشند؟ چرا مردم دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، استونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و یوگسلاوی و کشورهائی دیگر به کمونیستی تبدیل (صفحه ۶۵۷) شد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و عمیقا در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان این گونه از میان رفت؟ و چرا همین کمونیستی نیز بعد از آنکه نزدیک به چهل سالگی از عمرش گذشته و تقریبا بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائما مبلغین آن و سردمدارانش به آن افتخار می‌کردند و از فضیلت آن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که: نظام کمونیستی تنها نظامی است که به استبداد و استثمار دموکراسی آلوده نشده و کشورهائی را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقبیح گرفتند و اظهار نمودند که: حکومت ۳۰ ساله استالین حکومت زور و استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست. و به ناچار در این مدت حکومت او تأثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاکی هزاران نفر را می‌کشت و هزاران نفر دیگر را زنده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادتمند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سر مردم بیچاره بیاورند! چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سست اراده بودن پیروان آن می‌باشد) از آن جامعه رخت بر بسته است و کسی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند. ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها که تغییر و تبدیل یافته است؟ و چگونه است که این عذر را در سنتهای مذکور می‌پذیرند اما همان عذر را از اسلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟ (صفحه ۶۵۸) (آری باید گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول‌انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شدن شرقیان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشاند، غربی حاضر نیست حقانیت اسلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خاطر آنکه در برابر تمدن غرب مرعوب شده است. مترجم.) و به هر حال آنچه را که لازم است از بیانات مفصل قبلی ما متذکر

شـده، این است که تأثیر گذاشـتن و تأثیر نگذاشـتن و همچنین باقی مانـدن و از بین رفتن یک سـنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نـادرستی آن سـنت نـدارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سـنت اسـتدلال کنیم و بگوئیم که چون این سـنت در بین مردم باقیمانـده پس حق است و همچنین اسـتدلال کنیم به اینکه چون فلاـن سـنت در جامعه متروک و بی‌اثر شـده است، پس باطل است، بلکه علل و اسـبابی دیگر در این باره اثر دارنـد. و لـذا می‌بینیم هر سـنتی از سـنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کنـد، به فرموده قرآن کریم: خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک روز به کام مردمی و به ناکامی مردمی دیگر، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد باایمان چه کسانند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد. و سـخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست برحسب مبنا و مشـرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سـنت‌های بشری به اختلاـف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالـح بشـر پدیـد می‌آیـد، دگرگون می‌شود، و لیکن قوانین اسـلامی به خاطر اینکه مبنایش (صـفحه ۶۵۹) مصالــح و مفاســد واقعی اسـت، اختلاـف و دگرگـونگی نمی‌پــذیرد، نـه واجبش و نـه حرامش، نـه مسـتحبش و نه مکروهش، و نه مبـاحش، چیزی که هست اینکه: کارهـائی را در اجتماع یک فرد می‌توانـد انجام بدهـد و یا ترک نمایـد و هر گونه تصـرفی را که می‌خواهـد می‌توانـد بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسـلامی است که مردم را به آن عمل اگر واجب اسـت وادارد، و اگر حرام است از آن نهی کنـد و، ... گویـا جـامعه اسـلامی یـک تن واحـد است و والی و زمامـدار نیروی فکری و اداره کننده او است. بنابراین اگر جامعه اسـلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلم‌هائی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیرپوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجـات به حال خود بمانـد و آن فسادها هم پدیـد نیایـد. آری حکم جواز تعـدد زوجات یک تصـمیم و حکمی است دائمی که به منظور تأمین مصالح عمومی تشریع شده، نظیر تصـمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم. (۱)

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از اعتراضـاتی که (از سـوی کلیسـا) بر مسـأله تعـدد زوجـات رسـول گرامی خـدا صـلی الله علیه و آله شـده این است که اصـحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول گرامی خـدا صـلی الله علیه و آله برای همین جهت تعـدد زوجـات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقـداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اکتفا ننموده و عدد ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۰) همسرانش را به نه نفر رسانید. این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل منـاسب خود می‌گـذاریم و در اینجا بطور اجمـال اشـاره‌ای می‌نمـائیم: ابتـدا لازم است که نظر ایراد و اشـکال کننـده را به این نکته معطوف بـداریم که تعـدد زوجات رسول خدا صـلی الله علیه و آله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاده روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصـی بوده است. اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیهاالسلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریبـا یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسـر گذارنـد و به او اکتفا نمود، که سـیزده سال از این مـدت بعـد از

نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه در حالی که هیچ همسری نداشت از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلای کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چند نفری که در حباله نکاحش بودند. و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد. علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با (صفحه ۶۶۱) عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد. از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است: «یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراحا جَمیلًا، وَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الْاخِرَةَ فَاِنَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ اَجْرا عَظیما» (۲۸ و ۲۹ / احزاب) و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد. پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند. و اینک در توجیه آن می‌گوئیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوند آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و زید او را طلاق (صفحه ۶۶۲) داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خودرا بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید. و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ او از این خاطر با او ازدواج نمود. و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبداللّه بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید. و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً همسر عبداللّه بن ابی سلمه

پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر شیری آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند. و ازدواجش با صفیه دختر حی بن اخطب بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش درآورد، تا به این وسیله (صفحه ۶۶۳) هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند. و سبب ازدواجش با جویریه که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریه ازدواج کرد تا با همه آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن عکس‌العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت. و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبد العزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد. و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش عبیداللّه جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند. ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند. و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه (صفحه ۶۶۴) دختر ابی بکر بود. بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات داده و به مردان بفهمانند که زن نیز انسان است حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «اَلصَّلوةَ اَلصَّلوةَ وَ ما مَلَكَتْ اَیْمانُكُمْ لا تُكَلِّفُوهُمْ ما لا یُطیقُونَ، اَللّه اَللّه فِی النِّساءِ فَاِنَّهُنَّ عَوانٌ فی اَیْدیكُمْ» (... ۱) تا آخر حدیث. و سیره‌ای که آن جناب در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود که آن شاءاللّه در مباحث آینده که درباره سیره آن جناب بحث خواهیم کرد، روایاتی و اشاره‌ای به این جهت نیز می‌آوریم، و اما اینکه چرا برای آن جناب بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخش این است که این حکم مانند روزه وصال یعنی چند روز به یک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مسأله برای همه امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر آن جناب خرده بگیرند، با اینکه همواره منتظر بودند از او عملی برخلاف انتظار ببینند و آن را جار

بزنند.(۲) ***** ۱- ترجمه: نماز، نماز (اشاره به اهمیت نماز) و رعایت حال آنان که در اختیار شما هستند، مبادا آنها را بیش از ظرفیت و طاقت به کاری مجبور سازید، و درباره زنان همواره خدا را در نظر بگیرید زیرا آنها مانند زمین‌های مستعدی هستند که شکوفائی و رشدشان وابسته به نوع رفتار شماست. (بیستونی) ۲- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۵)

بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی

ازدواج موقت در قوانین اسلامی

بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت

ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی به غیر از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج، زنا است که نمی گذارد خانواده‌ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می کند. همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می‌دانند و آن را فاحشه و منکر می‌خوانند و به هر وسیله‌ای که شده علیه آن مبارزه می کنند، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقا با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می کند و لذا به هر وسیله‌ای که شده آن را کمتر می کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگر به کار می‌بندند. چیزی که هست علی رغم همه آن سختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمانسوز و ویرانگر، یا علنی و یا به طور پنهانی انجام می‌شود، که البته علنی و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنت‌های جاری در آن اجتماع دارد. و این خود روشن‌ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز (صفحه ۶۶۶) در پی تتمیم نقص آن است. پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند. و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذورهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذورهای زنا را برطرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و ... مشقت ازدواج دائم را برداشته است. و به خدا سوگند این حکم (تشریع متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم: «ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ» (۱۰۱ / یونس)، حرف منطقی و مستدل کجا و مردم کر و ناشنوا کجا؟ آنها هنوز حرف خود را می‌زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (۱)

۳۷. آیه (فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت)

اشاره

«یُرِیدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا،» «خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را

سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (۲۸ / نساء)

شرح

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوائی که دائما بر سر متعلقات خود با انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَراءَ ذلِکُمْ،» و این ماوراء ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸. (صفحه ۶۶۷) عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت متعه را هم برایشان تجویز و تشریع کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (۱)

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را به جای نگذاشته‌اند؟ و از سوی دیگر همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌بردند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ و در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان‌سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جائی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟ و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۸) هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمانسوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد. و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (۱)

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ،» (۲۴ / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است. و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خودرا استبرا کند یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم شود از آن مرد حامله نیست نه آن مرد از زن ارث می‌برد و نه زن از مرد. و در دو

کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت کرده از عبدالرزاق، و ابن ابی‌شیبه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه لباس، عبداللّه بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّبتِ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (۸۷ / مائده) و در الدر منثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شرید روایت آورده که گفت: من از ابن عباس از متعه پرسیدم که آیا این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت: نه ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۹) سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت: همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاده، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت: نه. و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن منذر، از طریق عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است. و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت: سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من محرم حرام کننده آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم ۱ متعه حج ۲ متعه زنان ۳ گفتن حی علی خیر العمل در اذان. همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابر بن عبداللّه، و عبداللّه بن مسعود، و زبیر بن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبداللّه بن زبیر را زاییده است. توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمربن خطاب و یا هر کس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (۱) ***** ۱- روایات مربوطه در ذیل آیه ۲۳ و ۲۸ سوره نساء در المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ به تفصیل آمده است. (صفحه ۶۷۰)

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

مطالبی که عناوین آنها ذیلاً ذکر می‌شود جزء مسائل مربوط به خانواده در قرآن بوده که در تفسیر المیزان به آنها اشاره شده است و به دلیل رعایت اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود: محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات نسبی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات سببی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ ازدواج با کنیزان راه گریز از شرط عدالت در تعدد زوجات آیه ۲ تا ۶ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۲۳۸ امتیاز کنیز مسلمان بر زن آزاد مشرک آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۰۲ جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها آیه ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۸۳ ازدواج کنیزان و غلامان آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ نهی از وادار کردن کنیزان به زنا آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹ صبر بر دشواری تجرد و پرهیز از زنا

...آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ (صفحه ۶۷۱) امر به ایجاد تسـهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان آیه ۳۲ تا ۳۴ سـوره نور المیزان ج ۱۵، ص ۱۵۹ الغای حکم جاهلی فرزندی پسر خواندهها آیه ۴ تا ۵ سـوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ خانواده رسول‌اللّه محـدودیت‌ها و امتیازات آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۵۴ همسران رسول اللّه مادران امت اسلام آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۳ ازدواج‌های مخصوص رسول اللّه صـلی الله علیه و آله آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آداب پـذیرایی در خانه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سـوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۶ تحریم ابدی ازدواج با همسـران رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ تحریم رسول اللّه برای جلب رضـایت همسـران خود آیه ۱ سـوره تحریم المیزان ج ۱۹، ص ۵۵۲ طلاـق و مبـانی قوانین آن در قرآن آیه ۱ تا ۷ سوره طلاق المیزان ج ۱۹، ص ۵۲۴ حکم عـده طلاق و فلسـفه و منافع آن آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۴۲ تا ۳۶۷ سایر مسائل مرتبط به طلاق آیه ۴۹ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۰۱ تا ۴۰۸ آیه ۴ و ۵ سـوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ (صفحه ۶۷۲) آیه ۱ تا ۶ سوره مجـادله المیزان ج ۱۹، ص ۳۱۲ آیه ۲۲۶ تا ۲۳۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۳۹ تا ۳۵۵ احکـام مربوط به ایتام و اموال آنها آیه ۷ تا ۲۲ سوره نسـاء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۴۱۳ آیه ۱۲۷ تا ۱۳۰ سوره نسـاء المیزان ج ۵، ص ۱۵۶ آیه ۲۳۴ و ۲۳۵ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۶۳ به بالاـ مبانی قوانین ارث در قرآن آیه ۷ تا ۲۳ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۵۳۱ آیه ۱۷۶ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۲۵۰ آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۵ آیه ۷۵ سوره انفال المیزان ج ۹، ص ۱۹۱ مبانی قوانین وصیت در قرآن آیه ۱۸۰ تا ۱۸۲ سوره بقره المیزان ج ۱، ص ۶۶۶ آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج ۶، ص ۲۸۴ (صفحه ۶۷۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِـدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِـکُمْ فی سَبیـلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُـونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسـته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شـرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصـفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصوص حضـرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشـد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهنـد. مرکز تحقیقات قائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگـان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مـذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهـداف :دفاع از حریم شـیعه و بسـط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسـبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جـایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنـگ مطـالعه و غنی کردن اوقـات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شـبهات منتشـره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمـارد و از طرفی عـدالت اجتمـاعی در تزریق امکانـات را در سـطح کشور و باز از جهتی نشـر فرهنگ اسـلامی ایرانی را در

سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».